

انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)

# معرضان به خلفای خدا

به قلم  
شیخ علاء سالم

مترجم  
گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)

معترضان به خلفای خدا	نام کتاب
شیخ علاء سالم	نویسنده
گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)	مترجم
اول	نوبت انتشار
۱۳۹۷	تاریخ انتشار
۱۰۳۲/۱	کد کتاب
اول	ویرایش ترجمه

---

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک سید احمد الحسن (علیه السلام) به

تأملاتهای زیر مراجعه نمایید .

[www.almahdyoon.co](http://www.almahdyoon.co)  
[www.almahdyoon.co/ir](http://www.almahdyoon.co/ir)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## فهرست

فهرست	۴
اندرنری برای این پژوهش	۱۰
پیشگفتار	۱۵
چرا جانشین؟	۱۵
آیا خداوند سبحان، قانونی برای شناخت خلیفهاش در زمینش وضع فرموده است؟	۱۹
آیا سید احمد الحسن (علیه السلام) چیزی جز این قانون آورده است؟	۳۷
وصیت مقدس	۳۸
اما علم و حکمت	۴۵
دینگی بر مقصود امر «صاحب الامر» و «قائم»	۴۸
پرچم حاکمیت خدا	۶۵
اول: مرؤیا و صاحب الامر	۶۸
دوم: استخاره و صاحب الامر	۷۵
معترضان چرا اعتراض می کنند؟ و آن ها چه کسانی هستند؟	۸۰

## فصل اول

### دس مرونا اول:

## آدم عليه السلام خلیفه خدا در زمینش است و ابلیس اعتراض می کند

- ۹۰ ..... استخلاف [جانشین کردن] آدم عليه السلام
- ۹۳ ..... (۱) سجده ملائکه برای آدم عليه السلام
- ۹۶ ..... اسم هایی که آدم عليه السلام از پروردگارش آموخت
- ۹۹ ..... معنای سجده فرشتگان
- ۱۰۵ ..... (۲) ابلیس (لعنه الله) از سجده برای خلیفه خدا سر بان می نرزد
- ۱۰۶ ..... حقیقت ابلیس (لعنه الله)
- ۱۰۹ ..... «من» سبب شکست ابلیس (لعنه الله)
- ۱۱۵ ..... پس از شکست ابلیس (لعنه الله) چه شد ؟
- ۱۲۱ ..... (۳) مهلت دادن به ابلیس تا مروز معلوم
- ۱۳۱ ..... صیحة ابلیس (لعنه الله)
- ۱۵۱ ..... (۴) درس مروز اول
- ۱۵۱ ..... شکست در آزمون با خلیفه خدا یعنی طرد شدن از رحمت خدا

## فصل دوم

### نمونه های از معترضان بر خلفای الهی پس از ابلیس (لعنه الله)

- ۱۵۸ ..... هابیل و هبة الله دو خلیفه خدا هستند و قابیل اعتراض می کند
- ۱۶۲ ..... نوح عليه السلام خلیفه خداست و دو قیل و جماعتش اعتراض می کنند
- ۱۷۳ ..... ابراهیم عليه السلام خلیفه خداست و نمروود و جماعتش اعتراض می کنند

- موسیٰ علیه السلام خلیفه خداست و فرعون و جماعتش اعتراض می کنند . . . . . ۱۸۸
- عیسی علیه السلام خلیفه خداست و هیرو دیس و علمای بدنهاد اعتراض می کنند . . . . . ۲۱۰
- محمد، رسول الله صلی الله علیه و آله خلیفه خداست و رؤسای ادیان و حکام اعتراض می کنند . . . . . ۲۲۰
- امیرالمؤمنین علیه السلام خلیفه خداست و عمر و جماعتش اعتراض می کنند . . . . . ۲۳۱
- آل محمد علیهم السلام (امامان) خلفای خداوند هستند و بنی امیه و بنی عباس اعتراض می کنند . . . . . ۲۵۱

### فصل سوم

#### معتضان . . . یکی بودن شکل گفتار، روش و اهداف در انکار

- (۱) بررسی قرآنی برخی از گفته‌ها و کارهای منکران . . . . . ۲۶۹
- قوم نوح علیه السلام . . . . . ۲۶۹
- قوم پیامبر پس از نوح علیه السلام: . . . . . ۲۷۱
- قوم هود علیه السلام . . . . . ۲۷۲
- قوم صالح علیه السلام . . . . . ۲۷۴
- قوم ابراهیم علیه السلام . . . . . ۲۷۶
- قوم لوط علیه السلام . . . . . ۲۷۸
- قوم شعیب علیه السلام . . . . . ۲۸۰
- قوم موسی علیه السلام . . . . . ۲۸۲
- قوم عیسی علیه السلام . . . . . ۲۸۷

۲۸۹	قوم طالوت (علیه السلام)
۲۸۹	قوم الیاس (علیه السلام)
۲۸۹	سید مرسلان، محمد (صلی الله علیه و آله)
۳۰۰	فرستادگان الهی و سخن معترضان
۳۱۱	(۲) یکسان بودن مروش معترضان در انکار
۳۱۹	اعتراض بر خلفای خداوند ... وحدت مرویه
۳۱۹	۱- تکذیب و پذیرفتن بدون دلیل
۳۲۵	۲- تمسخر و استهزا و نسبت سفاهت دادن
۳۲۹	۳- تهمت نزدن ها، بی هیچ مانع درونی یا حسابرسی
۳۳۴	۴- منحرف کردن و نادان شمردن مردم توسط رهبران گمراهی
۳۴۲	۵- نقش بنهرگان همراه سرور اعتراض کنندگان
۳۵۲	۶- تهدید به نرزدان، قتل، سنگسار، تبعید و اخراج
۳۶۰	۷- شتاب در عذاب
۳۶۶	۸- درخواست معجزه
۳۷۷	۹- احتجاج و مجادله به باطل
۴۲۲	(۳) یکسان بودن اهداف معترضان

## فصل چهارم

### اکثریت و خلفای خداوند

- قرآن کریم درباره اکثریت چگونه سخن گفته است؟ ..... ۴۳۰
- قرآن کریم و «اکثر» (بیشتر) مردم ..... ۴۳۱
- قرآن کریم و «کثیر» (بسیاری) از مردم ..... ۴۳۶
- قرآن کریم و «قلیل» (اندکی) از مردم ..... ۴۴۲
- چرا معترضان بر خلفای خداوند، اکثریت مرا تشکیل می دهند؟ ..... ۴۴۹
- مشکلی که موجب اعتراض اکثریت به خلفای خدا می شود چیست؟ ..... ۴۵۲
- .....**خاتمه** ..... ۴۵۵



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حق تعالی می فرماید: ﴿يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (ای دریغ بر این بندگان! هیچ فرستاده‌ای بر آنان مبعوث نشد مگر آنکه مسخره‌اش کردند).

سید احمد الحسن (علیه السلام) می فرماید: «امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به معاویه بن هند (لعنه الله عليه) مبتلا شد و آن ملعون با جماعتی که فرق بین ناقه و شتر را نمی دانستند سراغ آن حضرت آمد، و امروز، من مانند پدرم علی بن ابی طالب (علیه السلام) گرفتار شده‌ام ولی به هفتاد معاویه - خدا لعنتش کند- با قومی که فرق میان ناقه و شتر را نمی دانند و از آن‌ها پیروی می کنند، و خداوند کسی است که در این مورد باید از او یاری خواست. به خدا سوگند پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) و پدرانم ائمه (علیهم السلام) چیزی از موضوع مرا باقی نگذاشته‌اند، مگر آنکه آن را بیان نموده‌اند: آن‌ها مرا با بیان جزئیات توصیف کرده‌اند، مرا نام برده‌اند، محل سکونت‌م را مشخص ساخته‌اند؛ و پس از این بیانات، دیگر در موضوع من هیچ پوشیدگی و در مورد وضعیت من هیچ شک و شبهه‌ای باقی نمانده است. امر من از روز روشن هم روشن تر است: من اولین مهدیین و یمانی موعود هستم.»<sup>(۲)</sup>

۱- یس، ۳۰

۲- بیان یمانی، متشابهات، سید احمد الحسن (علیه السلام) ج ۴، پرسش ۱۴۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و سلام و صلوات تام و تمام خداوند بر محمد و خاندان پاک و مطهرش ائمه و مهدیین باد!

## اندر نری برای این پژوهش

سید احمد الحسن (علیه السلام) در نصیحت خویش برای نوشتن این پژوهش فرمود: «کتاب منکران جانشینان خدا بر زمینش از زمان آدم (علیه السلام) تا هنگامی که خداوند زمین و هر آنچه بر آن است را به میراث می‌برد. ضرورتی ندارد که عنوان کتاب همین باشد ولی این، می‌تواند مختصری از مضمون کتاب یا مباحث را شامل گردد. کسی که به نوشتن اقدام می‌کند عنوان مناسب را انتخاب می‌نماید. این کتاب می‌تواند به مسائل زیر بپردازد:

- روز اول، آدم (علیه السلام) جانشین خدا بر زمینش بود.
- معترضان توبه می‌کنند، منکر، توبه نمی‌کند ... یعنی به ترتیب، ملائکه و ابلیس!
- مروری گذرا بر پیامبران و فرستادگان الهی تا امروز.
- مقایسه بین تمام انکارکنندگان.
- گفته‌های انکارکنندگان که خدای متعال در قرآن آن‌ها را برای ما بازگو نموده است و نیز اشاره به یکسان بودن راه و روش آن‌ها در انکار حق و مقابله با آن و نیز دلیل آوردن بر باطل، یکی بودن اهداف و مضمون!
- اکثریت و بحث و گفت‌وگو در این خصوص.
- چرا منکران همواره در اکثریت‌اند؟ آیا مشکل در جانشین الهی نهفته است یا در مردم؟ مشکل مردم چیست؟

اگر سبب شکست در امتحان نخست را دریابی، می‌توانی به این سؤال پاسخ دهی. بروز و ظهور «من» مخلوق به صورت آشکارا، مجازات در پی دارد؛ یعنی هرچه مخلوق در رویارویی با پروردگارش «من» را در نهان به کار می‌گرفته است، اکنون آن را

به صورت رودررو با جانشین خدا و با گفتن «من از او برترم» نمایان می‌سازد. او جرئت نداشته است که در برابر خداوند قهار چنین چیزی را بر زبان براند، لیکن در هر لحظه وقتی به نفس خود نگاه می‌کرد آن سخن را به زبان می‌آورد. آن‌ها کسانی هستند که حتی نمی‌توانند دست‌های خود را ببینند.

منیت، آن‌ها را کور ساخته است. تمام هم و غم ایشان، پرداختن به نفسشان است و آنچه به آن مربوط می‌شود؛ و همچنین اجتناب از هر آنچه با نفسشان به‌ظاهر- سر ناسازگاری دارد.

اکنون آن کسی که آن‌ها را آفریده در خلیفه‌اش متجلی گشته است تا به این ترتیب آنچه نفس‌های خبیثشان از انکار خداوند سبحان و فضل او پنهان می‌کرده است بر همگان آشکار گردد.

اگر بخواهی وضعیت را در یک مثال مادی برای ت نزدیک می‌کنم: حال آن‌ها مانند کسی است که بر نفس خود تمرکز نموده است، بدون اینکه آشکارا درحالی‌که با خدای خود روبه‌رو می‌شود بگوید: «من برتر از کسی هستم که مرا خلق نموده!» یا بگوید: «نفس من مهم‌تر از کسی است که مرا آفریده است!»؛ اما حال و نظرش که متمرکز بر نفس خویش شده، گویای این سخن است؛ اما حال و نظرش که متمرکز بر نفس خودش که در ظاهر یک انسان است امتحان نموده است، او به‌طور مستقیم و آشکارا بدون شرم و حیا آنچه نفسش پنهان داشته را می‌گوید: من از او به‌ترم!<sup>(۱)</sup>

من و به خدا پناه می‌برم از منیت- پس از این سخن، خود را ناتوان از گفتن هر چیزی می‌بینم جز دعا کردن به آنچه او -روحم فدایش- دعا فرمود:

(إلهی إن عظیم ذنبی کف یدی عن انبساطها إلیک و کثرة ودوام تقصیری  
سودا وجهی عندک فاغفر ذنبی و بیض وجهی فإنه لا سبیل لذلك إلا فضلک

ومنكہ و عطاؤك الابتداء، و أنت تعلم أني لا أريد بذلك إلا أن أكون أهلاً أن أقف بين يديك و أحمدك و حدك لا شريك لك على كل نعمة أنعمت و تمنع بها عليّ و على والديّ و على كل أحد من خلقك. إلهي و عزتك و جلالك و عظمتك لو أني منذ بدعت فطرتي من أول الدهر عبدتك دوام خلود ربوبيتك بكل شعرة و كل طرفة عين سرمد الأبد بحمد الخلائق و شكرهم أجمعين، لكنت مقصراً في بلوغ أداء شكر أخفى نعمة من نعمك عليّ، ولو أني كربت معادن حديد الدنيا بأنيابي، و حرثت أرضها بأشفار عيني، و بكيت من خشيتك مثل بحور السماوات و الأرضين دماً و صديداً، لكان ذلك قليلاً في كثير ما يجب من حقك عليّ، ولو أنك إلهي عذبتني بعد ذلك بعذاب الخلائق أجمعين، و عظمت للنار خلقي و جسمي، و ملئت جهنم و أطبقها مني حتى لا يكون في النار معذب غيري، و لا يكون لجهنم حطب سواي، لكان ذلك بعدلك عليّ قليلاً في كثير ما استوجبته من عقوبتك. إلهي فمع عظيم ما استحق من عقوبتك بعد لك، تفضلت عليّ و جعلتني انطق بحمدك و أذكر أسماءك و أسماء سادتي من الأوصياء أنبياءك و رسلك الذين أتشرف أن أكون حفنة تراب تحت أقدامهم المباركة، إلهي فاغفر لي و أقل عثرتي و اجعلهم يغفرون لي و يقبلون عثرتي.<sup>(۱)</sup>

(بارالها! اگر بزرگی گناهم دستم را از گشوده شدن به سوی تو باز داشته، و بسیاری و پیوستگی کوتاهی من، صورتم را نزد تو سیاه کرده است، گناهم را بیمارز و صورتم را سفید فرما که هیچ راهی برای این منظور، جز فضل و منت تو و بخشش ابتدایی تو نیست؛ درحالی که تو خود آگاهی که من از این منظور، چیزی نمی خواهم جز اینکه شایستگی پیدا کنم تا در پیشگاه تو بایستم و تنها تو را ستایش گویم، که یگانه ای و هیچ شریکی نداری، برای هر نعمتی که با آن بر من و بر والدینم و بر فرد فرد جمیع خلائق منت نهادی.

خداوند! به عزت و جلال و بزرگی ات سوگند، اگر من از همان هنگامی که فطرتم را از ابتدای روزگار خلق فرمودی، با هر تار مویی و هر پلک برهم‌زدنی تا انتهای روزگار با حمد و ستایش و شکرگزاری تمامی خلائق، پیوسته، جاودانگی ربوبیت تو را عبادت کرده باشم، قطعاً در رسیدن به ادای شکر پنهان‌ترین نعمت از نعمت‌هایت که بر من ارزانی داشته‌ای کوتاهی ورزیده‌ام؛ حتی اگر معادن آهن دنیا را با دندان‌های نیشم زیرورو کنم و زمینش را با گوشه چشم‌انم شخم بزنم و از ترس تو همچون دریا‌های آسمان‌ها و زمین‌ها، خون و خونابه گریه کنم، نسبت به آنچه از حق تو بر من واجب است، اندکی از بسیار می‌باشد؛ و اگر ای خداوندگار من، پس‌ازاین، مرا به عذاب همه خلائق عذاب کنی و جسم و جان من آتش شود و جهنم و طبقاتش از من آکنده گردد، تا آنجا که در آتش، عذاب‌شونده‌ای غیر از من باقی نماند و جز من، شخص دیگری هیزم جهنم نباشد، چنین چیزی به خاطر عدل تو بر من، نسبت به آنچه خودم را به عقوبت تو شایسته نموده‌ام، اندکی است از بسیار.

بارالها! برخلاف بزرگی و عظمت عقوبتی که به خاطر عدالت تو مستحقش هستم، بر من تفضل فرمودی و مرا گویا فرمودی به حمد و ستایش خودت، به یاد اسم‌هایت و اسم‌های سرورانم از اوصیا (علیهم‌السلام) و پیامبران و فرستادگانت (علیهم‌السلام)؛ همان کسانی که بودنِ مثنی خاک در زیر گام‌های مبارکشان برایم شرافتی است. خداوند! مرا بیامرزد و از خطایم درگذرد، و آنان را به‌گونه‌ای قرار بده که مرا بیامرزد و از خطایم درگذرند).

دیگر چه باقی می‌ماند و چه می‌توانم بگویم؟ و اگر یاری‌دادن شما، آرزو و شوق و خواهش مشتاقان نبود، قطعاً خاموشی‌گزیدن، بهترین سهم بندگان خداوند سبحان در پیشگاه شما می‌بود، ولی مظلومیت شما ای سرورانم، ای آل محمد-کُنگ را به سخن و می‌دارد، و سوگند به پروردگار بندگان که جسارتی از سوی کسی که نعمت شما بر او جاری شده است دیده نمی‌شد. این تلاش شرم‌آور برای یاری شما از آن‌رو انجام

می‌شود که به فضل عظیمتان و دریای کرمتان امید به پذیرفته شدنش می‌رود و اینکه نگارنده‌اش را به‌عنوان خادمی برای خاک زیر گام‌هایتان پذیرا باشید. سوگند به خدا که اگر به دلیل بزرگی جرم و اسرافم در حق شما از همراهی با شما محروم گردم استحقاق من همین و اندازه‌ام همین مقدار است؛ ولی دیدگانم فقیرانه به فزونی جود و کرم شما چشم دوخته و چشم‌انتظار زدودن فقرش و رفع شدن حاجتش است. قلب کسی که خودش را در دریای گناهانش غرق کرده برای دستی رحیمانه که او را از غرق شدن نجاتش دهد در تپش است، و این در حالی است که قلب‌های شما همه رحمت خدا را در خود جای داده است؛ پس چرا بنده ضعیفی را که طاقت تحمل دوری‌تان را ندارد یا حداقل می‌خواهد منسوب به شما گردد در خود جای ندهد!

تقدیم به شما ای سرورانم، ای آل محمد! به تو ای آقای من، یمانی آل محمد! آنچه را که در این تحقیق گرد آوردم به شما تقدیم می‌کنم، درحالی‌که با اعتراف به کوتاهی و تقصیرم در یاری شما می‌گویم: خادم شما بر آستان شماست، پس او را بپذیرید؛ و از جسارت‌م و کم‌بودن حیایم عذرخواهم.

\*\*\*

## پیشگفتار

### چرا جانشین؟

- ✓ چرا خلیفه [جانشین]؟
- ✓ آیا خداوند سبحان، قانونی برای شناخت خلیفه‌اش در زمینش وضع فرموده است؟
- ✓ و آیا امروز دعوت‌کننده به حق (احمدالحسن علیهما السلام) چیز دیگری آورده است؟
- ✓ چه کسی جرئت اعتراض بر اختیار خداوند را دارد؟ و معترضان چه کسانی هستند؟

این پرسش‌های چهارگانه نیازمند پاسخ‌اند و در درجه‌ای از اهمیت قرار دارند که از نظر انسان معتقد به بازگشت به سوی پروردگارش - که هرچه در وجود است را می‌بیند- برابر با اهمیت بازگشت به اوست: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (ما از آنِ خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم) و ﴿إِنِّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرَّجْعِي﴾<sup>(۲)</sup> (در حقیقت، بازگشت به سوی پروردگار توست)؛ این بدان علت است که بازگشت خواسته‌شده از خلق و مورد رضایت خالق سبحان، بازگشت همراه ولی خدا و جانشین او در زمینش در سفر انسان به سوی آخرت است. گویی انسان آفریده شده و به این زمین فرو فرستاده‌شده تا به جست‌وجوی گمشده‌ای بپردازد که به خاطرش آفریده شده است، و خداوند سبحان چنین خواسته که کلیدهای رسیدن به آن گمشده، جز با شناخت خلیفه‌اش در زمینش و حجت بر خلقش کامل نشود و در غیر این صورت جز سرگردانی، گم‌گشتگی و زیان

۱- بقره، ۱۵۶

۲- علق، ۸

دنیا و آخرت نخواهد بود؛ و کسی که گم شده‌اش را - که به خاطر آن آفریده شده است - نیابد و هدف وجود داشتن و آمدنش را محقق نسازد چرا چنین توصیف نگردد؟! او با چه چیزی باز خواهد گشت درحالی که غایت خود را تباه ساخته و تبدیل به کوری شده که بین تاریکی‌های هوا و هوس و دنیا و شیطان در نوسان است؟ و چه زیان بزرگی خواهد بود اگر غایت او، خدای سبحان و شناخت او باشد، درحالی که بدون آن بازمی‌گردد و با چه صفتی توصیف خواهد شد؟ آیا با توصیفی جز «کسی که پروردگار کریمش را گم کرده»؟ همان پروردگاری که او را آفریده و راست و استوارش کرده است! و کسی که تو را گم کرد چه چیزی یافت حتی اگر تمام خلق گمان کنند تمام دنیا با اوست؟! رحم و بخشایش تو، ای پروردگار!

آری؛ انسان برای غایت و هدفی آفریده شده است و در ساحت مقدس خدای سبحان و متعال جایی برای عبث و بیهودگی نیست و او بسی والاتر از چنین نسبت‌هایی است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾<sup>(۱)</sup> (و ما جن و انس را نیافریدیم مگر برای آنکه مرا بپرستند) یعنی تا مرا بشناسند:

«و نفرموده «مگر برای خوردن!» یا «مگر برای عمل کردن!»، هرچند ناگزیر از عمل کردن و خوردن و نوشیدن است ولی باید از عبادت، نصیبی عظیم‌تر، بیشتر و بزرگ‌تر داشته باشد. خداوند شما را بیمارزد! درخواستن، اعتدال داشته باشید و دنیا مُنتهای هم‌و غمتان و نهایت علمتان نباشد. خداوند را آن‌گونه که شایسته‌اش است عبادت کنید تا آخرت از آن شما باشد؛ که بازگشت به سوی آن و محل فرود آوردن توشه و قرارگاه - پس از سرآمدها - آنجاست. پس زندگی فریبتان ندهد و به خداوند مغرور نگردید که خداوند سبحان و متعال شما را مخاطب قرار می‌دهد و می‌فرماید: «ای فرزند آدم! چرا انصاف به خرج نمی‌دهی؛ من به وسیله نعمت‌های خود، محبوب تو می‌شوم و تو به وسیله گناهان در نزد من مبعوض! خیر و رحمت من به سوی تو نازل



می‌گردد و شر تو به سوی من بالا می‌آید و پیوسته فرشته‌ای بزرگوار در هر شب و روز عمل قبیحی از تو را به من گزارش می‌دهد! ای فرزند آدم! اگر وصف خود را از دیگری بشنوی و ندانی آن شخص موردنظر چه کسی است، هر آینه به دشمنی با چنین شخصی شتاب خواهی کرد.<sup>(۱)</sup>»<sup>(۲)</sup>

پس شناخت و معرفت خدا همان غایتی است که ما برایش آفریده شده‌ایم. خداوند تبارک و تعالی در حدیث قدسی می‌فرماید: «من گنجی مخفی بودم و دوست داشتم شناخته شوم؛ پس خلق را آفریدم تا شناخته شوم».<sup>(۳)</sup> حال که شناخت خدای سبحان، غایت خلق است و انسان نیز از جمله مخلوقات، پرسشی خود را نمایان می‌کند؛ اینکه: آیا مخلوق می‌تواند خودش به شناخت خالق سبحان دست یابد؟ به‌خصوص که وضعیت این شناخت همانند سایر چیزهایی است که در عالم خلق حادث می‌شوند و همه از سوی خداوند سبحان هستند!

از محمد بن حکیم نقل شده است: به اباعبدالله (علیه السلام) عرض کردم: شناخت و معرفت، مصنوع و ساخته چه کسی است؟ فرمود: «معرفت، ساخته خداست و بندگان در ساختن معرفت نقشی ندارند».<sup>(۴)</sup>

بنابراین هریک از ما باید از پروردگار کریمی که ما را آفریده است بپرسد: خدای من! چگونه می‌توانم تو را بشناسم؟ و منظورم از پرسش از خداوند سبحان و گوش سپردن به پاسخ او، شامل پاسخ حجت‌ها و جانشینان او در زمینش می‌گردد؛ زیرا هیچ‌یک از آنان از روی هوس سخن نمی‌گویند بلکه گفته‌شان وحی پروردگارشان است، و از همین رو پذیرفتن سخن آن‌ها (علیهم السلام) و اطاعت از آنان، همان اطاعت از خداوند است و نپذیرفتن سخنشان -پناه‌برخدا- نپذیرفتن خداوند سبحان.

۱- عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۲، ص ۲۸

۲- مقدمه کتاب متشابهات، سید احمد الحسن (علیه السلام) ج ۲

۳- بحار الأنوار، ج ۸۴، ص ۳۴۴

۴- کافی، ج ۱، ص ۱۶۳، باب بیان، تعریف و لزوم حجت، ح ۲

خداوند سبحان - که خواستش واقع‌شدنی است - چنین خواسته که شناخت او از طریق حجت و جانشینش در زمینش حاصل گردد، به اعتبار اینکه این جانشین، مثل اعلای او در خلقتش و به‌مثابه آینه‌ای است که صفات کمال و جلال خالق را به مخلوق منعکس می‌کند؛ مستخلف [جانشین] تمثیلی است برای کسی که او را جانشین خود کرده و همان وجهی است که با آن با خلقتش رویارو می‌گردد؛ و شناخت او همان معرفت خالق است.

از موسی بن عبدالله نخعی نقل شده است که به امام هادی علیه السلام عرض کرد: ای پسر رسول خدا! سخنی رسا و کامل برای وقتی که یکی از شما را زیارت نمایم تعلیم بفرما. حضرت فرمود: «وقتی به در رسیدی بایست... و بگو... سلام بر محل‌های شناخت خدا و مسکن‌های برکت خدا و معادن حکمت خدا و حافظان سرّ خدا... سلام بر دعوت‌کنندگان به سوی خدا و راهنمایان به رضایت‌های خدا... کسی که خدا را بخواهد با شما آغاز کند و کسی که او را یگانه بداند از شما بپذیرد و کسی که او را قصد کند به شما توجه نماید».<sup>(۱)</sup>

پس هرکس شناخت خدا را بخواهد باید با شناخت حجت‌ها و خلفایش شروع کند تا آن‌ها خالقش را به او بشناساند و به رضایت‌های او راهنمایی‌اش کنند، و از اینجاست که برخی از معانی که در سخنان طاهرین علیه السلام آمده برای ما روشن می‌گردد؛ اینکه یادآوری می‌کنند زمین و اهلش بدون حجت، بقایى نخواهد داشت.

از محمد بن فضیل از ابوالحسن امام رضا علیه السلام نقل شده است که می‌گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: آیا زمین بدون امام باقی می‌ماند؟ فرمود: «نه». عرض کردم: از قول اباعبدالله امام صادق علیه السلام به ما روایت می‌کنند که زمین بدون امام باقی نمی‌ماند، مگر اینکه خداوند متعال بر اهل زمین یا بر بندگان خشم بگیرد. فرمود: «نه؛ باقی نمی‌ماند، در این صورت قطعاً اهلش را فرو می‌برد».<sup>(۲)</sup>

۱- بخش‌هایی از زیارت جامعه، رجوع شود به عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۷۲.

۲- کافی، ج ۱، ص ۱۷۹، باب زمین از حجت خالی نمی‌شود، ح ۱۱

چنین نیست که خداوند با خالی بودن زمین از خلیفه و حجتش، تنها بر اهل زمین خشم بگیرد، بلکه بدون حجت خدا، اصلاً وجودی برای زمین و اهلس نخواهد بود؛ زیرا خداوند سبحان هرگز عمل سفیهانه انجام نمی‌دهد، بلکه او حکیمی است که خلقتش را بدون غایت به وجود نمی‌آورد، و این غایت همان طور که روشن شد. معرفت است و شناخت و معرفت جز با حجت و خلیفه‌ای برای خداوند در زمینش حاصل نمی‌شود؛ بنابراین فرض وجود نداشتن این حجت، سببی برای نابود شدن زمین و اهلس خواهد بود: «و با شماست که آسمان نگه داشته شده تا بر زمین نیفتد، مگر به اجازه او».

حالا که پاسخ پرسش از ضرورت وجود خلیفه خدا در زمینش به اختصار بیان گردید، بیان قانون خداوند سبحان برای شناخت حجتش را آغاز خواهیم کرد؛ زیرا پس از روشن شدن اهمیت خلیفه الهی، این مبحث در نهایت اهمیت قرار خواهد گرفت.

\*\*\*

### آیا خداوند سبحان، قانونی برای شناخت خلیفهاش در زمینش وضع فرموده است؟

گمان نمی‌کنم هیچ فرد عاقلی که در نعمت‌های خداوند تأمل می‌کند از پاسخ دادن به این پرسش، شانه خالی کند، خصوصاً با توجه به اینکه بازگشت مورد رضایت خداوند سبحان جز با شناخت جانشین خدا در زمینش و پیروی از او میسر نمی‌شود، و خطور هرچیز دیگری به ذهن، به معنای نسبت دادن غیر از حکمت، به خداوند متعال است؛ و خداوند از چنین نسبتی بسی والاتر است.

از آنجاکه حکمت خداوند سبحان، وجود قانونی الهی را اقتضا می‌کند که خلق خود را با حجتش آشنا سازد، پس او تبارک و تعالی همان کسی است که این قانون را از روی رحمت برای بندگانش وضع می‌کند؛ زیرا کسانی که این قانون برای شناختشان وضع می‌شود خلفا و جانشینان او در زمینش و حجت‌هایش بر خلقتش در تمام زمان‌ها

هستند تا آنگاه که خداوند، زمین و هرکسی را که بر آن است به ارث ببرد. سنت خداوند هرگز تغییر نمی‌کند و هرگز تبدیلی نمی‌یابد و از آنجایی که غایت خلق با شناخت خُلفا حاصل می‌شود، پس محکم‌کردن قانون الهی از سوی خداوند سبحان به‌گونه‌ای خواهد بود که با آن غایتِ برتر همسو باشد؛ و چگونه چنین نباشد درحالی که این غایت، شناخت خداوند است و این، همان آغاز است و همان پایان.

«نتیجه اینکه حکمت الهی اقتضا می‌کند قانونی برای شناخت خلیفه و جانشین خداوند در زمین و در هر زمان قرار داده شود؛ و الزاماً این قانون باید از همان روز اولی که خداوند سبحان خلیفه‌اش را در زمینش قرار داده است وضع شده باشد. با وجود مکلفان از همان روز نخست - که حداقل، همه بر این موضوع اتفاق نظر دارند که ابلیس از همان روز اول به‌عنوان یک شخص مکلف وجود داشته است - این قانون نمی‌تواند در یکی از رسالت‌های آسمانی بعدی رها شده باشد؛ درحالی که مکلف برای شناخت صاحب حق الهی به این قانون نیازمند است! در غیر این صورت، او از دنباله‌روی از صاحب حق الهی معذور خواهد بود؛ چراکه قادر نبوده است تا تمایز قائل شود و قانونی الهی برای شناخت این خلیفه‌ای که از سوی خداوند سبحان و متعال منصوب شده در دست نداشته است!

آنچه همه دربارهٔ پیشینهٔ روز اولی که خداوند، خلیفه و جانشینش را در زمینش قرار داد اتفاق نظر دارند این است که:

۱- خداوند در حضور فرشتگان و ابلیس به آدم تصریح فرمود؛ اینکه او خلیفه و جانشینش در زمینش می‌باشد.

۲- پس از اینکه خداوند، آدم (علیه السلام) را آفرید همهٔ نام‌ها را به او تعلیم داد.

۳- سپس خداوند به همهٔ کسانی که در آن هنگام او را می‌پرستیدند - یعنی فرشتگان و ابلیس - دستور داد به آدم سجده کنند.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي

أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۱﴾ (و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم. گفتند: آیا کسی را قرار می‌دهی که در آنجا فساد کند و خون‌ها بریزد و حال آنکه ما به ستایش تو تسبیح می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم؟! گفت: آنچه من می‌دانم، شما نمی‌دانید)، ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۲﴾ (و تمام نام‌ها را به آدم پیامخت. سپس آن‌ها را به فرشتگان عرضه کرد و گفت: اگر راست می‌گویید، اسامی این‌ها را به من خبر دهید)، ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ﴿۳﴾ (چون آفرینش را به پایان بردم و از روح خود در آن دمیدم، در برابر او به سجده بیفتید) و ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا ﴿۴﴾ (و آنگاه که به فرشتگان گفتیم که آدم را سجده کنید همه سجده کردند، به‌جز ابلیس که از جن بود و از فرمان پروردگارش سرپیچی کرد. آیا او و فرزندان او را به‌جای من به دوستی می‌گیرید حال آنکه آن‌ها دشمن شمايند؟ ظالمان چه جایگزین بدی را به‌جای خدا برگزیدند).

این موارد سه‌گانه، قانون خداوند سبحان و متعال برای شناخت حجت بر مردم و جانشین خداوند در زمینش می‌باشد. این موارد سه‌گانه، قانونی است که خداوند سبحان و متعال از همان روز اول، برای شناخت خلیفه و جانشینش، سنت قرار داده است و این سنت الهی تا پایان دنیا و برپاشدن ساعت ادامه خواهد داشت.

﴿سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾ (۵) (این سنت خداوند است که در میان پیشینیان نیز بود و در سنت خدا تغییری نخواهی یافت).

۱- بقره، ۳۰

۲- بقره، ۳۱

۳- حجر، ۲۹

۴- کهف، ۵۰

۵- احزاب، ۶۲

﴿سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾<sup>(۱)</sup> (این سنت خداوند

است که از پیش چنین بوده، و در سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت).<sup>(۲)</sup>

حقیقتاً و به راستی که سنت خداوند در مورد حجت‌های خود بر خلقش، در قانونی که مخصوص آن‌ها گردانیده است جاری خواهد شد و دست سایر خلائق از این قانون، خالی و بدن‌هایشان از لباس خلافت الهی عریان خواهد بود؛ زیرا که به‌تن کردن جامه خلافت الهی شایسته نیست، مگر بر اهلس که خداوند سبحان آنان را از میان خلق خود برگزیده، پس آن‌ها را به نص و علم و امر خود مخصوص گردانیده است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَرَبِّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾<sup>(۳)</sup> (پروردگار تو هر چه را که بخواهد می‌آفریند و برمی‌گزیند ولی آن‌ها را توان اختیار نیست. منزّه است خدا و از هر چه شریکش می‌دارند برتر است).

همه حجت‌های الهی با این قانون محکم آمده و به خدا دعوت کرده‌اند، چه نبی بوده باشند و چه اوصیای قومشان. قانون شناخت حجت یعنی «نص الهی آشکار» که خلیفه پیشین از طریق وصیتی الهی، خلیفه پس از خود را با اسم و صفت ذکر می‌کند؛ «علمی» که خداوند مخصوصشان گردانیده؛ و درنهایت «فرمان خداوند سبحان به خلقش برای اطاعت از آنان». نوح (علیه السلام) همین قانون را برای قومش آورد، و همچنین ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و علی و خاندان پاک و مطهرشان که برخی از آنان به‌سوی پروردگارشان شتافته‌اند و برخی دیگر که خداوند با آنان بر زمین و هر کس که بر آن است تا برپایی روز دین حکم خواهد راند؛ صلوات و سلام خداوند بر همه آنان! در این خصوص متون شریف فراوانی وجود دارند؛ از جمله:

از اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: من

سرور انبیا هستم و وصی من آقای اوصیاست؛ و اوصیای او سرور اوصیا هستند.

۱- فتح، ۲۳

۲- روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان، سید احمدالحسن (علیه السلام) ج ۳

۳- قصص، ۶۸

آدم (علیه السلام) از خداوند متعال درخواست کرد که برای او وصی صالحی قرار دهد. خداوند عزوجل به او وحی فرمود: من انبیا را با نبوت گرامی داشتم، سپس از میان خلقم برگزیدم و بهترینشان را اوصیا قرار دادم.

آدم (علیه السلام) عرض کرد: ای پروردگار من! وصی مرا بهترین اوصیا قرار بده. خداوند به او وحی فرمود: ای آدم، به شیث وصیت کن. آدم به شیث وصیت نمود و او هبة الله فرزند آدم بود. شیث نیز به فرزندش شبان وصیت نمود... و شبان به مخلث، و مخلث به محوق، و محوق به عثمیثا، و عثمیثا به اخنوخ - که همان ادریس نبی (علیه السلام) است - و ادریس به ناحور وصیت نمود، و ناحور وصیت را به نوح نبی (علیه السلام) داد، و نوح به سام، و سام به عثامر، و عثامر به برعثابشا، و برعثابشا به یافث، و یافث به بره، و بره به حفسه، و حفسه به عمران، و عمران آن را به ابراهیم خلیل (علیه السلام) داد، و ابراهیم به فرزندش اسماعیل، و اسماعیل به اسحاق، و اسحاق به یعقوب، و یعقوب به یوسف، و یوسف به بثریا، و بثریا به شعیب، و شعیب آن را به موسی بن عمران (علیه السلام) داد، و موسی به یوشع بن نون، و یوشع به داوود نبی (علیه السلام) وصیت نمود، و داوود به سلیمان، و سلیمان به آصف بن برخیا، و آصف به زکریا، و زکریا وصیت را به عیسی بن مریم (علیه السلام) داد، و عیسی به شمعون بن حمون صفا وصیت نمود، و شمعون به یحیی بن زکریا، و یحیی بن زکریا به منذر، و منذر به سلیمه، و سلیمه به برده وصیت نمود. سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: برده آن را به من داد و من آن را به تو می‌دهم - ای علی - و تو به وصی‌ات، و وصی تو به اوصیای تو از فرزندان، یکی پس از دیگری، تا اینکه به بهترین اهل زمین پس از تو برسد. قطعاً این امت به تو کافر خواهند شد و در مورد تو به اختلافات بسیار شدیدی دچار خواهند شد. کسی که بر تو ثابت بماند مانند کسی است که همراه من بماند و کسی که از تو کناره بگیرد، در آتش است؛ و آتش، جایگاه کافران است»<sup>(۱)</sup>.

همچنین از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «آیا گمان می‌کنید وصیت‌کننده ما به هر کس بخواهد وصیت می‌کند؟! نه؛ به خدا چنین نیست. بلکه امر امامت، عهد و فرمانی است از سوی خدا و فرستاده‌اش (صلی الله علیه و آله) برای شخصی پس از شخصی دیگر، تا امر به صاحبش برسد»<sup>(۱)</sup>.

و نیز از آن امام (علیه السلام) روایت شده است: «موسی به یوشع بن نون وصیت کرد و یوشع بن نون به فرزند هارون وصیت کرد، نه به فرزند خودش و نه به فرزند موسی؛ زیرا اختیار با خداوند عزوجل است و او هر چه بخواهد از هر کسی که بخواهد برمی‌گزیند. موسی و یوشع به مسیح (علیه السلام) بشارت دادند، پس زمانی که خداوند عزوجل، مسیح (علیه السلام) را مبعوث فرمود، مسیح به آنان گفت: پس از من پیامبری خواهد آمد که اسمش احمد از فرزندان اسماعیل (علیه السلام) است. او با تصدیق من و تصدیق شما می‌آید، با عذر من و عذر شما، و این پس از من در حواریون در مستحفظان<sup>(۲)</sup> جاری است و خداوند عزوجل آنان را تنها به این دلیل مستحفظ نامیده است که آن‌ها اسم اکبر را حفظ کرده‌اند... وقتی خداوند، محمد را مبعوث فرمود، نسلی از مستحفظان تسلیم او شدند و بنی‌اسرائیل او را تکذیب کردند. او به خداوند عزوجل دعوت و در راهش جهاد کرد. سپس خداوند جلیل‌الذکر بر او چنین نازل فرمود که فضیلت وصی‌ات را آشکار کن. محمد عرضه داشت: ای پروردگار من! عرب قومی ستمکارند که در میانشان کتابی نبوده و به سویشان پیامبری مبعوث نشده است. نه نبوت را می‌شناسند و نه شرافت انبیا را، و اگر فضیلت اهل‌بیتم را به آنان خبر دهم به من ایمان نخواهند آورد. خداوند -که یادش بلند است- فرمود: ﴿وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ﴾<sup>(۳)</sup> (و بر آنان اندوه مخور) و ﴿وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾<sup>(۴)</sup> (و بگو: «به سلامت»؛ پس به‌زودی خواهند

۱- کافی، ج ۱، ص ۲۷۸، باب امامت عهدی از سوی خداوند عزوجل است، ح ۲

۲- حافظان شریعت. (مترجم)

۳- نحل، ۱۲۷

۴- زخرف، ۸۹



دانست) پیامبر گوشه‌ای از فضیلت وصی خودش را گفت و در دل‌هایشان نفاق افتاد. رسول خدا این نفاق و آنچه را که می‌گفتند دانست. خداوند جلیل‌الذکر فرمود: ای محمد ﴿وَلَقَدْ نَعَلْمُ أَنْكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (و به یقین ما می‌دانیم که سینه‌تو از آنچه می‌گویند تنگ می‌شود) که [در واقع] آن‌ها تو را تکذیب نمی‌کنند ﴿وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ﴾<sup>(۲)</sup> (ولی ستمکاران، آیات خدا را انکار می‌کنند) لیکن آنان بدون اینکه حتی داشته باشند انکار می‌کنند... سپس خداوند جلیل‌الذکر فرمود: ﴿وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ﴾<sup>(۳)</sup> (و حق خویشاوند را به او بده) و او همان علی (علیه السلام) و حقش، وصیتی بود که برایش مقرر شده بود؛ اسم اکبر، میراث علم و آثار علم نبوت<sup>(۴)</sup>.

دیگر کدام حجت برای منافقان و منکران لجوج باقی می‌ماند؛ کسانی که سینه‌شان از حسادت به آنچه خداوند مخصوص حجت‌های پاکش قرار داده و فضیلتی که تنها به آنان داده به تنگ آمده است: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾<sup>(۵)</sup> (یا بر مردم به خاطر نعمتی که خداوند از فضل خویش به آنان ارزانی داشته است حسد می‌برند؟ درحالی که ما به خاندان ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم و فرمانروایی بزرگ ارزانی‌شان داشتیم)؛ درحالی که می‌خواهند حق اوصیا و وصیت و علم الهی را که پروردگارشان مخصوص آن‌ها قرار داده است انکار کنند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «هیچ‌یک از این امت با آل محمد (علیهم السلام) قیاس نگیرد، و آنان که همواره از نعمت وجود ایشان بهره‌مند بوده‌اند هرگز با آنان برابر ننگردند. آن‌ها اساس دین و ستون‌های یقین هستند. غلوکنندگان در دین، برای نجات از

۱- حجر، ۹۷

۲- انعام، ۳۳

۳- اسراء، ۲۶

۴- غایة‌المرام و حجة‌الخصام، ج ۴، ص ۲۶۸

۵- نساء، ۵۴

هلاکت به ایشان بازمی‌گردند و عقب‌ماندگان - که شأن و منزلت ایشان را تنزل داده‌اند- برای نجات از گمراهی به آن‌ها ملحق می‌شوند. حق ولایت، مخصوص ایشان است و وصایت و وراثت تنها در آن‌هاست»<sup>(۱)</sup>.

وراثت همان «میراث علم و آثار علم نبوت» است که وارث علی (علیه السلام) فرزندش امام صادق (علیه السلام) - در این حدیث به آن اشاره می‌فرماید. پس همان‌طور که در این حدیث در خصوص علوم و آثار آل محمد دیده می‌شود- آل محمد (علیهم السلام) همان عالمانی هستند که از انبیا به ارث برده‌اند و پس‌ازآنکه پدرشان امیرالمؤمنین (علیه السلام) حکم می‌فرماید که کسی با آنان -صلوات پروردگرم بر آن‌ها- مقایسه نمی‌گردد، هیچ‌کس در این امر با آنان شریک نیست؛ پس هرکس تلاش می‌کند القاب حجت‌های الهی را بدزدد باید از خداوند بترسد. از جماعتی که حجت‌ها و خلفای او، بلکه سادات او را انکار کرده‌اند تنها به خدا شکایت می‌برم!

قابل‌ذکر است که قانون خدا در مورد حجت‌هایش و میزان او در خلفایش در مورد صاحبش به خطا نمی‌رود و هیچ مدعی باطلی آن را زمزمه نمی‌کند، زیرا هر تلاشی که انجام دهد و هر دروغی که بیافد ناگزیر جز رسوایی و هلاکت نصیبش نخواهد شد. آیا جز این است که تلاش او دروغ و روزگارش محدود و شمرده‌شده است؟ و این موقعیت الهی خطیر را -که خداوند سبحان به خودش اختصاص داده و امر تنصیب خلیفه‌اش را به دست خود انجام داده است- کسی نمی‌تواند مدعی شود، وگرنه خداوند کمرش را می‌شکند و عمرش را تباه می‌سازد؛ حتی از همان لحظه‌ای که مدعی چنین موقعیتی -که تعلقی به او ندارد- شود رسوا خواهد شد. چرا چنین نباشد درحالی‌که خالق که جان‌ها را از عدم و نیستی پدید آورد دربارهٔ حبیبش و سرور انبیا و فرستادگانش می‌فرماید: ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ \* لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ \* ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ﴾<sup>(۲)</sup> (اگر پاره‌ای سخنان را به افترا بر ما ببندد \* با قدرت او را فرو می‌گیریم \*).

۱- نهج البلاغه؛ و همچنین بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۱۱۷

۲- حاقه، ۴۴ تا ۴۶

سپس شاه‌رگ قلبش را پاره می‌کنیم).

بر همین اساس امامان هدایت (علیهم السلام) به کسانی که درباره معیار شناخت امام سؤال می‌کردند با وصیت مقدس و علم پاسخ می‌دادند.

از امام صادق (علیه السلام) سؤال شد امام چگونه و با چه چیزی شناخته می‌شود؟ فرمود: «با وصیت ظاهره (آشکار) و به فضیلت، هیچ‌کس نمی‌تواند نسبت به امام درباره دهان و شکم و عورت طعنی بزند؛ به اینکه بگوید او دروغ‌گوست و مال مردم را می‌خورد و مانند این‌ها».<sup>(۱)</sup>

امام (علیه السلام) از تعبیر «ظاهره = آشکار» استفاده می‌فرماید به این اعتبار که حجت وصیت‌کننده، تمام آنچه را که در وصیت مقدس وجود دارد برای مردم آشکار نمی‌کند بلکه تنها آن مقدار از وصیت را آشکار می‌کند که با آن حق صاحب وصیت (کسی که به او وصیت شده) برای امت ثابت شود و حجت بلیغ بر آنان اقامه گردد؛ و جزئیات آنچه در وصیت مقدس است تا برپاشدن ساعت در دست اوصیا (علیهم السلام) یکی پس از دیگری باقی خواهد ماند.

از سلیم بن قیس از ابن عباس در حدیثی روایت شده است که می‌گوید: در ذی‌قار خدمت علی (علیه السلام) رسیدم. صحیفه‌ای بیرون آورد و به من فرمود: ای ابن عباس، این صحیفه‌ای است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آن را برای من املا فرمود و به خط من است. آن صحیفه را بیرون آورد. به ایشان عرض کردم: ای امیرالمؤمنین، آن را برای من بخوان. ایشان آن را خواندند. تمام اتفاقات از زمان رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تا شهادت حسین (علیه السلام) در آن بود، و اینکه چگونه به شهادت می‌رسد و چه افرادی او را یاری می‌دهند و چه افرادی با او به شهادت می‌رسند، اینکه با او چه رفتاری می‌کنند و فاطمه (علیها السلام) چگونه به شهادت می‌رسد و چگونه حسن (علیه السلام) فرزندش، به شهادت می‌رسد و چگونه امت با او پیمان‌شکنی می‌کنند. سپس صحیفه را بست و آنچه تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد

باقی ماند. از جمله مواردی که خواند، کار ابوبکر و عمر و عثمان و اینکه هر کدام از آن‌ها چه مقدار حکومت می‌کنند، و اینکه چگونه با علی رفتار می‌شود و واقعهٔ جمل و سرنوشت عایشه و طلحه و زبیر بود... تا آنجا که گفت: وقتی آن صحیفه را پیچید عرض کردم: ای امیرالمؤمنین! ای کاش بقیه‌اش را بر من بخوانی. فرمود: نه؛ اما می‌گویم چه چیز مانع می‌شود که آن را برای تو بخوانم؛ به دلیل آنچه بر اهل بیت و فرزندان تو خواهد گذشت؛ اینکه آن‌ها ما را می‌کشند، با ما دشمنی می‌کنند، به بدی حکومت می‌کنند و قدرت شومی دارند و از این کراهت دارم که تو بشنوی و غمگین و محزون گردی ... تا اینکه ابن عباس گفت: اگر نسخه‌ای از آن نوشتار را داشتیم برایم محبوب‌تر از تمام چیزهایی بود که خورشید بر آن طلوع می‌کند.<sup>(۱)</sup>

وصیت مقدس، کتابی است مهرشده و فرورفته شده از آسمان که حجت وصیت‌کننده، هیچ دخل و تصرفی در تعیین اوصیای مذکور در آن ندارد.

از معاذ بن کثیر از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: وصیت به صورت نوشتاری مهرشده از آسمان بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نازل شد و کتاب سربه‌مهری غیر از وصیت، بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نازل نشد. جبرئیل (علیه السلام) عرض کرد: ای محمد! این وصیت تو به اهل بیت تو در میان امت توست. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای جبرئیل، کدام اهل بیتم؟ گفت: برگزیدهٔ خدا از میان ایشان و ذریهٔ او [علی و اولادش (علیه السلام)] تا علم نبوت پیش از ابراهیم را از تو به ارث ببرند. آن کتاب چند مهر داشت. علی (علیه السلام) مهر اول را گشود و به آنچه در آن مأمور بود عمل کرد. سپس حسن (علیه السلام) مهر دوم را گشود و به آنچه در آن مأمور بود عمل کرد. سپس حسین (علیه السلام) مهر سوم را گشود و دید در آن نوشته است: جنگ کن، بکش و کشته شو و مردمی را برای شهادت با خود ببر که اینان شهادتی جز شهید شدن همراه تو ندارند. او هم عمل کرد و سپس آن را به علی بن حسین (علیه السلام) داد و گذشت. علی بن حسین (علیه السلام) نیز مهر چهارم را گشود و

دید در آن نوشته است: خاموش باش و سکوت پیشه کن، زیرا که علم در پرده شده است. سپس او آن را به محمد بن علی (علیه السلام) داد. او مهر پنجم را گشود و دید در آن نوشته است: کتاب خداوند متعال را تفسیر و پدرت را تصدیق کن، علم را به پسر ت به ارث بده، این امت را تربیت کن و در ترس و امنیت حق را بگو و جز از خدا مترس. او نیز چنین کرد و سپس آن را به شخص بعد از خود سپرد. معاذ بن کثیر گوید: به ایشان عرض کردم: آیا آن شخص شما هستید؟ فرمود: ای معاذ، در این خصوص وظیفه تو جز این نیست که بروی و این را از من روایت کنی. آری من همان شخص هستم؛ تا اینکه نام دوازده نفر را شمرد و سپس سکوت کرد. عرض کردم: پس از آن چه کسی است؟ فرمود: همین برایت کافی است.<sup>(۱)</sup>

در اینجا می‌توان به مواردی اشاره کرد:

- هر وصی‌ای از اوصیای محمد که در وصیت یاد شده است مه‌ری مخصوص به خود دارد و از این رو ما باید در برابر هر کدام از اوصیا در زمان آن وصی، سر تعظیم فرود آوریم؛ زیرا او به آنچه خداوند سبحان می‌خواهد عمل می‌کند حتی اگر یارانش ظرفیت کار او را نداشته باشند؛ بنابراین نجات در تسلیم است و لاغیر، و در غیر این صورت پناه‌برخدا. «نه» گفتن به خداوند محسوب می‌شود.

- امام صادق (علیه السلام) در مورد بعد از امام دوازدهم از اوصیای رسول خدا حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) سکوت می‌کند و به پرسشگر می‌فرماید: «همین برایت کافی است» یعنی اکنون برایت کفایت می‌کند. در اینجا ما حق داریم بپرسیم که منحصر کردن اوصیا در آل محمد تنها به «۱۲ نفر» از کجا آمده است؟ در حالی که خواننده وصیت رسول خدا - که به زودی روشن خواهد شد - خواهد دید که وصیت به روشنی به حقیقت دیگری اشاره

می‌کند، و مقدس شمردن عدد مذکور (۱۲) هرچند در وقت خودش حق بود ولی پس از سپری شدن «همین برایت کافی است» و آمدن وقت بیان وصیت مقدس که اوصیا را پس از رسول خدا تا روز قیامت مشخص می‌کند اصرار داشتن بر آن - یعنی به عدد مذکور (۱۲) - و انکار دعوت‌کننده به حق از اوصیا حتی اگر با قانون خدا در حجت‌هایش - که بیان داشتیم - ثابت شده باشد همانند ملتزم بودن ابلیس تنها به سجده برای خدا و نپذیرفتن سجده برای آدم - توسط وی - خواهد بود علی‌رغم اینکه کسی که دعوت به سجده می‌کند و فرمان به چنین عملی می‌دهد خودِ خداوند تبارک و تعالی است!

● ناگفته نماند که امام باقر (علیه السلام) وقتی که مهر خود را گشود قسمتی از آنچه در آن دید این بود که «امت را تربیت کن»، و فرزندش امام صادق (علیه السلام) آن علمی را که با آن، امت جدش مصطفی (صلی الله علیه و آله) را می‌ساخت از او به ارث برده است؛ ولی سؤال این است که امت رسول خدا که حق تعالی چنین توصیفشان فرموده است: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾<sup>(۱)</sup> (شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدید آمده‌اید که امر به معروف و نهی از منکر

۱- آل عمران، ۱۱۰. از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ (و این گونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد). اگر گمان کنی که خداوند با این آیه همهٔ موحدین اهل قبله را قصد کرده است بگو ببینم کسی که در دنیا شهادتش بر یک پیمانۀ از خرما جایز نیست آیا خداوند در روز قیامت شهادتش را خواهد خواست و در حضور همهٔ امت‌های گذشته از او خواهد پذیرفت؟ هرگز چنین نیست. خداوند چنین چیزی را برای خلقتش قصد نکرده است؛ او امتی را قصد می‌کند که دعای ابراهیم (علیه السلام) برایشان واجب گشته است: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ (شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید) و آنان همان امت میانه هستند، بهترین امتی که برای مردم پدیدار شده‌اند». تفسیر عیاشی، ج ۱، ص

می‌کنید و به خدا ایمان دارید) چه کسانی هستند؟

پاسخ: آنان اصحاب قائم (علیه السلام) هستند و «آن‌ها امت محمدی واقعی هستند؛ آن‌ها همان سیصدوسیزده نفر هستند؛ و «میانه» راه مستقیم است که همان مهدی اول می‌باشد؛ چراکه او در میانه ائمه و مهدیین قرار دارد. امت میانه، پیروان مهدی اول و یاران امام مهدی (علیه السلام) هستند. این‌ها همچنین ﴿خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ (بهترین امتی که در میان مردم پدید آمده است) هستند، و حتی «خیر ائمه» (برترین پیشوایان) هستند؛ زیرا آن‌ها جلودار هستند»<sup>(۱)</sup>.

وقتی روشن شد که «منظور از امت میانه» که امام باقر و امام صادق (علیه السلام) می‌ساختند اصحاب و انصار قائم (علیه السلام) هستند، به این ترتیب متوجه قسمتی از راز تأکید بر قضیه امام مهدی و وصی او (علیه السلام) و انصارشان و به‌طور کلی آنچه مرتبط با دولت عدل الهی از سوی این دو امام همام بوده است خواهیم شد.

\*\*\*

حال که قانون خداوند متعال در مورد حجت‌ها و خلفایش در زمینش به‌اختصار روشن گردید، آیا پس‌از این، کسی که به پروردگارش و به سنت او ایمان دارد و قانونی که او سبحان در نهایت استحکام، محکم و در غایت استواری، استوار فرموده و آن را به‌نحوی که در مورد اهلش خطا نمی‌کند قرار داده است و اینکه جز در مورد آنان صادق نمی‌شود، آیا چنین شخصی از ادعاهای دروغ‌گویان و یاهوهای یاهوسرایان نگران خواهد شد؟ و آیا کسی که به پیشوای گمراهی و سرور گروهی که پیروانش را به‌سوی جهنم رهبری می‌کند اقتدا کرده است و با اقتدا به او گمان می‌کند کار نیکویی انجام می‌دهد معذور خواهد بود؟ و در نقطه مقابل: آیا کسی که از یاری دعوت‌کننده حق، به بهانه ادعاهای باطل فراوان و مشتبه‌شدن امر بر او، شانه خالی می‌کند معذور خواهد بود؟

به‌طورقطع، اولی از به‌پاک‌کردن کفش ابلیس و سپاهیان‌ش هراسی ندارد و شخص دوم طبق آنچه قرآن کریم برای ما حکایت می‌کند-<sup>(۱)</sup> با اطاعت از آقا و بزرگش معذور نخواهد بود و سومی نیز برای شانه‌خالی‌کردن از یاری حجت و دعوت‌کننده به‌سوی خدا عذری نخواهد داشت؛ زیرا دست مدعی باطل از هرگونه عناصر تشکیل‌دهنده خلافت الهی و قانون خداوند سبحان در حجت‌های بر خلقش خالی است. این مطلب با مطرح‌کردن پرسش‌های زیر برای او و درخواست پاسخ از او روشن خواهد شد:

- آن وصیت الهی که در آن از طرف حجت‌های پیشین، ذکر تو به میان آمده کجاست؟

- علم تو و پاسخ تو درباره بزرگ‌ترین امور، کجاست؟

- دستور خداوند متعال به اطاعت از تو کجاست؟ و با برافراشتن پرچم خود به چه چیزی دعوت می‌کنی؟

به همین سادگی برای کسی که به آیات خدا و بیناتش در حجت‌های بر خلقش یقین داشته باشد، قانون خدا در مورد جانشینانش -صلوات خداوند بر همگی‌شان- با توجه به محکم‌کردن و مصون‌داشته‌شدن توسط خداوند از نفوذ تمامی خلق -از انس و جن- تنها بر حجت‌های الهی قابل انطباق است و تمام خلایق در هر سطحی که باشند این قانون را درک می‌کنند و به‌این‌ترتیب حجت بر آنان اقامه می‌شود: ﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ﴾<sup>(۲)</sup> (بگو: حجت بالغه [برهان رسا] تنها از آن خداست). پس کسی که پشت سر دیگری که گمان می‌کند آقا و بزرگ است -درحالی‌که روشن شد که او را به‌سوی جهنم راهبری می‌کند- رهسپار است، عذری نخواهد داشت، و نیز کسی که به هر سببی از یاری دعوت‌کننده به حق شانه خالی می‌کند درحالی‌که خودش معتقد است

---

۱- حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكِبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا﴾ (و می‌گویند: «پروردگارا!

ما از سران و بزرگان خود اطاعت کردیم و ما را گمراه ساختند). (احزاب، ۶۷)



به دینش پایبند است - که این سخن از سوی افراد بسیاری شنیده می‌شود - یا می‌گویید فتنه‌های ایهام‌برانگیز یا موارد دیگر فراوان‌اند، معذور نیست و سزاوار است چنین شخصی با صفت ترک‌کننده دین توصیف شود نه پایبند به دین؛ زیرا دین همان شریعت خداوند سبحان است که آن را تمام، کامل و استوار نموده و حجت‌هایش را منصوب و با قانون خود مسلح فرموده و حجت را با این قانون بر خلقش اقامه کرده و راه صواب را برایشان بیان فرموده است. اگر افراد مضطرب یا آنان که هنگام اعلان دعوت حجت‌های الهی از پیوستن به حزب خدا شانه خالی می‌کنند، سؤال کنند:

- آیا خداوند حجت‌هایش را بدون قانونی که با آن شناخته شوند رها کرده است؟  
پاسخ: خیر؛ بلکه - روشن شد که - خداوند سبحان قانونی وضع کرده است.

- و آیا قانون خداوند سبحان قابل نفوذ است تا کسی که حجت نیست آن را ادعا کند و با آن توصیف شود؟ باز هم پاسخ خیر است.

- حال آیا وصیت الهی را تاکنون کسی غیر از وصی ادعا کرده و آیا هیچ‌یک از اوصیا بدون وصیت آمده‌اند؟ باز هم پاسخ خیر است.

- و در مورد علم الهی: آیا خداوند متعال، مدعی کذاب را با آن مسلح فرموده است؟ خیر.

- و آیا خداوند متعال تاکنون به اطاعت از غیر حجت بر خلق، امر فرموده است؟  
پاسخ: خیر؛ خداوند بسی والاتر از چنین نسبتی است.

بنابراین در هر دورانی، وقتی دعوت‌کننده به حق - درحالی که متصف به قانون خداوند سبحان در حجت‌ها و جانشینانش است - بیاید کسی که در یاری‌دادن این دعوت‌کننده به سوی حق کوتاهی کند آیا عذری خواهد داشت؟ نه؛ به خدا سوگند هیچ عذری نخواهد داشت. آری - پناه‌برخدا - چیزی جز شک و تردید نسبت به قانون خدا باقی نخواهد ماند. زبان حال آن‌ها می‌گوید: چه کسی می‌گوید آن کسی که وصیت را به‌عنوان دلیل می‌آورد همان شخص مذکور در وصیت است؟ و شاید سؤال بعدی چنین باشد: پاسخ‌هایی که شخص مدعی به سؤالات می‌دهد و حتی تمام علمی که وی بیان

می‌دارد چه کسی می‌گوید از علم و حکمت الهی است؟

پاسخ به پرسش اول: اینکه انسان می‌تواند رسالت‌های آسمانی و دعوت‌کننده‌های به آن‌ها از انبیا و اوصیا را مطالعه کند و ببیند آیا تاکنون یکی از آن‌ها بدون اینکه حجت‌های پیش از او با وصیتی مخصوص به او وصیت کنند به طوری که خصوصیات و اسم او را به امت بعدی بیان کنند آمده باشد؟! و اینکه آیا تا به امروز هرگز در این میزان، شکاف و نفوذی ایجاد شده است؟! به عبارت دیگر آیا تاکنون هرگز مدعی دروغ‌گو، وصیتی الهی را برافراشته و گفته است «ببینید اسم من در وصیت است»؟! تا انسان به خودش اجازه دهد برای شک و تردیدش نسبت به انطباق داشتن وصیت مطرح‌شده توسط دعوت‌کننده به سوی حق، عذر و بهانه‌ای داشته باشد؟ همان وصیتی که حجت پیشین در آن - به اسم و خصوصیات حجت فعلی اشاره کرده است!

این همان پاسخی است که امام رضا (علیه السلام) به علمای یهود و نصاری داد، وقتی آن حضرت توصیف جدش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و اسمش را در کتاب‌های خودشان بیان فرمود و آن‌ها به اسم و صفت اقرار کردند، اما در اینکه آیا شخص توصیف‌شده همان جد ایشان است یا نه، شک و تردید روا داشتند. مقطعی از احتجاج امام رضا (علیه السلام) بر جاثلیق نصاری و رأس الجالوت که به دلیل طولانی بودن فقط بخشی از آن را بیان می‌کنیم:

«... جاثلیق گفت: او را توصیف نما. حضرت (علیه السلام) فرمود: «چیزی از خود نمی‌گویم، جز

آنچه خداوند توصیف نموده است؛ او صاحب ناقة و عصا و كساء است: ﴿النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾ (همان‌ها که از فرستاده [خدا]، پیامبر «أمی» پیروی می‌کنند؛ پیامبری

که صفاتش را، در تورات و انجیلی که نزدشان است، می‌یابند، آنکه به نیکی فرمانشان می‌دهد و از ناشایست بازشان می‌دارد و پاکیزه‌ها را بر آن‌ها حلال می‌کند و ناپاک را حرام و بار گرانسان را از دوششان برمی‌دارد و بند و زنجیرشان را می‌گشاید)، به راه برتر و شیوه عادلانه‌تر و راه استوارتر رهنمون می‌شود. ای جاثلیق! تو را به حق عیسی

که روح خدا و کلمه او بود۔ آیا در انجیل این توصیفات را برای این پیامبر ندیده‌ای؟»  
 جاثلیق زمانی طولانی سرش را پایین انداخت و دانست که اگر انکار کند کافر می‌شود.  
 سپس گفت: آری؛ این صفات در انجیل هست و عیسی (علیه السلام) نام این پیامبر را آورده و  
 آنچه در انجیل بیان شده، صحیح است و اقرار می‌کنم که آنچه در آن است صفت  
 محمد (صلی الله علیه و آله) است. امام فرمود: «سفر دوم را برایم بیاور که در آنجا نام آن پیامبر و  
 وصی‌اش و نام دخترش فاطمه و فرزندانش حسن و حسین (علیهم السلام) را به تو یادآور شوم».  
 وقتی جاثلیق و رأس الجالوت مشاهده کردند که حضرت رضا (علیه السلام) از آن‌ها به  
 کتاب‌هایشان عالم‌تر است گفتند: به خدا سوگند او چیزهایی بر ما عرضه کرد که  
 نمی‌توانیم به آن‌ها پاسخی بدهیم مگر با انکار کردن انجیل و تورات و زبور؛ موسی و  
 عیسی (علیهم السلام) همگی به او بشارت دادند ولی ما نمی‌توانیم به صحت آن اقرار کنیم که این  
 محمد، همان محمد است؛ ما نمی‌توانیم این‌گونه اقرار کنیم و شک داریم که او، همان  
 محمد شماس است.

حضرت فرمودند: «با شک و تردید بر من احتجاج کردید. آیا خداوند قبل و یا بعد از  
 خلقت آدم تا امروز پیامبری را مبعوث کرده است که نامش محمد بوده باشد؟ و آیا در  
 کتاب‌هایی که خداوند بر تمام پیامبرانش نازل فرموده است، غیر از این محمد، محمد  
 دیگری دیده‌اید؟ پس آن‌ها در پاسخ در ماندند...»<sup>(۱)</sup>

و احتجاج امام رضا (علیه السلام) حقیقتی را ثابت می‌کند که برای شخص خواهان نجات،  
 راه‌گریزی جز ایمان آوردن به آن باقی نمی‌گذارد؛ اینکه: برای حجت‌های الهی چه  
 انبیا و چه اوصیا۔ معیار و میزانی اختصاص داده شده است که با آن شناخته می‌شوند؛ و  
 هیچ‌یک از خلائق در آن میزان با آن‌ها مشارکتی ندارد و اینکه وصیت صورت‌پذیرفته  
 به آنان به هیچ‌وجه قابل‌نفوذ نیست تا کسی غیر از صاحبش آن را ادعا کند؛ از همین رو  
 امام می‌فرماید: «آیا خداوند قبل و یا بعد از خلقت آدم تا به امروز پیامبری را مبعوث

کرده است که نامش محمد باشد؟...». امام رضا (علیه السلام) ادعا نکردن توسط غیر صاحب اسم و صفت مذکور برای این وصف مقدس را دلیل بر این می‌داند که به مجرد «مطرح شدن این توصیف مقدس برای او و همین که او بگوید من صاحب این توصیف هستم» اثبات می‌شود که مقصود از این توصیف به‌راستی خودِ اوست و پس از بیان حق و وصیتی که به او شده، دیگر شایسته نیست از او دلیل خواسته شود؛ زیرا این وصیت به‌خودی‌خود دلیل صدق اوست و با آن مشخص می‌شود که او خلیفه خدا در زمینش است، و اگر کسی از آورندهٔ وصیت -پس‌ازاینکه آن را برافراشت- دلیلی درخواست کند به این معنا خواهد بود که در همان حین که خداوند تبارک‌وتعالی خواسته است وصیت را دلیل بر صدق مدعی و معیار حقش قرار دهد، این شخص خواسته است که برای خود وصیت نیز استدلال بیاورد! امروزه افرادی که معیارهایی واژگون‌شده دارند حق را باطل و باطل را حق می‌بینند و وزنه را مورد سنجش و آنچه باید سنجیده شود را وزنه قرار می‌دهند! و من واقعاً نمی‌دانم چگونه انسان جرئت می‌کند آنچه را که خداوند، وزنه قرار داده است مورد سنجش قرار بدهد؟! و آیا این کار -پناه‌برخدا- جز تحدی به خداوند سبحان است؟!

اما پاسخ به سؤال دوم: وقتی حجت با علم خود استدلال و آن را برای مردم تبیین می‌نماید، چه کسی تعیین می‌کند که این به‌واقع و در عمل، حکمت و علم الهی است؟ پاسخ: اینکه سخن حجت‌های خداوند، نور و سخن دیگران، ظلمت است و نوری ندارد و اگر نوری در آن باشد حتماً از حجت‌های خداست و حجت خدا در بسط‌دادن و محدودکردن سخن خود، با توجه به ظرفیت متکلم در دریافت نور از آنان (صلوات خدا بر همگی‌شان) و اخلاص به آنان عمل می‌کند. امام هادی (علیه السلام) در زیارت جامعه در وصف کلام آل محمد (علیهم السلام) می‌فرماید: «کلام شما نور است»؛ اما وقتی انسان به حدی برسد که نتواند بین نور آنان و ظلمت دیگران تمایزی قائل شود، چنین شخصی در حقیقت نمی‌تواند بین آنچه از سوی خدا و آنچه از سوی ابلیس (لعنه الله) است تمایز قائل شود و این به‌واقع- همان سرگردانی و گم‌گشتگی است. چه مصیبت بزرگی

است که انسان به درجهٔ گم کردن پروردگار و خالقش و نشناختن نور او - که از سوی حجت‌ها و جانشینانش می‌آید- برسد و درعین حال ادعا کند که او بر نور خدا و بر راه حجت‌های خدا قرار گرفته است؛ که اگر در عمل چنین بود آنچه را که از سوی خداست می‌شناخت. پس کسی که حکمت و علم حجت‌های الهی بر او پوشیده باشد قلبش مرده است و بازگشت حیات به او جز با پناه‌بردن به خدای سبحان ممکن نیست، و کسی که خداوند به دلیل بدی رفتار و زشتی جرمش، نوری برایش قرار ندهد، نوری نخواهد داشت.

پس اگر امام و مقتدای حقی داشته باشد می‌تواند به سخنان حجت‌های گذشتهٔ خدا مراجعه کند و نورش را ببیند، سپس حکمت و علم دعوت‌کنندهٔ امروزین حق را ببیند و نگاه کند آیا حکمت و علم او از حکمت و علم حجت‌های پاک خداوند تجاوز می‌کند؟ اما کسی که چشمش را بسته و به‌عمد نگاه نمی‌کند و نور خورشید را نمی‌بیند، در حقیقت نباید جز خودش را ملامت کند، زیرا او خود چشمش را کور کرده است. نور، اهلی دارد که آن را با توفیق خداوند و با چشم قلب و بصیرت می‌بیند؛ و پروردگار تو بر بندگان ستم نمی‌کند.

\*\*\*

### آیا سید احمد الحسن (علیه السلام) چیزی جز این قانون آورده است؟

سید احمد الحسن (علیه السلام) وصی و فرستادهٔ امام مهدی (علیه السلام) به‌سوی همهٔ مردم و یمانی موعودی است که روایات اهل بیت (علیهم السلام) او را با اسم، صفت، علم، حکمت، محل سکونت و هر چیزی که متعلق به امرش می‌شود توصیف کرده‌اند. او مردم را دعوت و حق خود را برایشان واضح و آیات و دلایلی را بیان کرده است. او قانون خدا برای حجت‌ها و خلفایش در زمینش و ده‌ها دلیل دیگر آورده که به‌اختصار به این دلایل خواهیم پرداخت و هرکس که خواهان تفصیل بیشتری است می‌تواند به نوشته‌های یمانی (علیهم السلام)

در بیان حق خود که در آن‌ها متشابهات را محکم و آنچه در روشنگری‌ها از سیره انبیا عرضه کرده است و همچنین سایر کتاب‌های شریف ایشان مراجعه نماید. همچنین می‌تواند به تألیفات انصار او مثل کتاب «وصیت و وصی احمدالحسن» از شیخ ناظم عقیلی و «یمانی حجت خدا» از شیخ حیدر زیادی و «مختصری از دعوت سید احمدالحسن علیه السلام» از استاد عبدالرزاق انصاری و دیگر کتاب‌ها مراجعه نماید.

### وصیت مقدس

حدیثی است که از امام صادق علیه السلام از پدرش امام باقر علیه السلام از پدرش امام زین‌العابدین علیه السلام از پدرش امام حسین علیه السلام از پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده که می‌فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در شیی که از دنیا رفتند به علی علیه السلام فرمودند: ای ابالحسن! صحیفه و دواتی آماده کن. حضرت صلی الله علیه و آله وصیتشان را به امیرالمؤمنین علیه السلام املا فرمود تا به اینجا رسید: ای علی! پس از من دوازده امام خواهند بود و بعد از آن‌ها دوازده مهدی؛ و تو ای علی، اولین نفر از دوازده امام هستی. خداوند تبارک و تعالی تو را در آسمانش، علی مرتضی و امیرالمؤمنین و صدیق اکبر [صدیق‌کننده بزرگ پیامبر] و فاروق اعظم [به‌وسیله تو، بین حق و باطل فرق گذاشته می‌شود] و مأمون و مهدی نامیده است و این اسامی برای احدی جز تو شایسته نیست. ای علی! تو وصی من و سرپرست اهل بیتم هستی - چه زنده و چه مرده ایشان - و همچنین وصی من بر زنانم خواهی بود، پس هرکدام را که در عقد ازدواج من باقی گذاری فردای قیامت مرا ملاقات می‌کند و هرکدام را که تو طلاق دهی من از او بیزارم و در قیامت نه او مرا می‌بیند و نه من او را می‌بینم. تو پس از من جانشین و خلیفهام بر اتمم هستی. زمانی که وفات تو فرا رسید وصایت و جانشینی مرا به پسر من حسن که نیکوکار و رسیده به حق است تسلیم نما. زمان وفات او که فرا رسید آن را به فرزندم حسین پاک و شهید بسپارد، وقتی که وفات او فرا رسید آن را به فرزندش آقا و سید عبادت‌کنندگان و

صاحب ثنات [دارای پینه‌های عبادت] «علی» واگذار نماید، و هرگاه زمان وفات او رسید آن را به فرزندش محمد باقر تسلیم کند، و زمانی که وفات او رسید آن را به پسرش جعفر صادق بسپارد، و آنگاه که وفات او فرا رسید به فرزندش موسی کاظم واگذار کند، وقتی وفات او فرا رسید به فرزندش علی «رضا» تسلیم کند، و زمانی که وفات او رسید آن را به فرزندش محمد ثقه «تقی» بسپارد و زمانی که وفات او فرا رسید آن را به فرزندش علی «ناصر» واگذار نماید، و زمانی که وفات او رسید آن را به پسرش حسن «فاضل» بسپارد، و زمانی که وفات او فرا رسید آن را به فرزندش «محمد» که مستحفظ [حافظ شریعت و همچنین حفظ‌شده] از آل محمد است بسپارد. این دوازده امام بود و بعد از ایشان دوازده مهدی خواهد بود. پس وقتی که زمان وفات او رسید [وصایت و جانشینی] مرا به فرزندش که اولین و برترین مقربین است تسلیم نماید، و او سه نام دارد، یک نامش مانند نام من، و نام دیگرش مثل نام پدر من است و آن عبدالله و احمد است و سومین نام او مهدی خواهد بود و او اولین مؤمنان است»<sup>(۱)</sup>.

با وجود وارد شدن این وصیت مبارک در منابع اصلی و همچنین موافق بودن آن با کتاب خدا - که می‌فرماید وصیت کردن هنگام وفات واجب است - برای کسی که از پیروی از وصی (احمد) که با اسم و صفت در وصیت آمده است بهانه‌تراشی می‌کند عذری باقی نخواهد ماند، جز شک و تردید در انطباق داشتن آن؛ به این معنا که: چه کسی می‌گوید او همان احمدی است که رسول خدا ﷺ در وصیتش ذکر فرموده است؟

و پاسخ ما - همان‌طور که گفته شد - همان پاسخی است که امام رضا (علیه السلام) به جاثلیق نصاری و رأس الجالوت داد؛ وقتی آن دو، در اینکه صاحب توصیف مذکور وارد شده در کتاب‌های خود، همان محمدی است که امام رضا (علیه السلام) از او سخن به میان

آورد تردید روا داشتند و گفتند: «موسی و عیسی (علیهم السلام) همگی به او بشارت دادند ولی ما نمی‌توانیم به صحت آن اقرار کنیم که این محمد، همان محمد است؛ ما نمی‌توانیم چنین اقرار کنیم و شک داریم که او همان محمد شماس است» و امروز این سخن بسیاری از افراد است؛ وقتی وصیت مقدس را می‌بینند یا می‌شنوند ولی این بار، تشکیک در وصیت‌کننده (علیه السلام) نیست بلکه فقط در یک وصی از اوصیای اوست.

پاسخی که امام رضا (علیه السلام) داده بود پاسخ همین افراد نیز می‌باشد؛ پس به کسی که به احمد (علیه السلام) و اینکه آیا او همان شخص مذکور در وصیت است شک و تردید می‌کند چنین می‌گوییم: «با شک و تردید احتجاج کردید. آیا خداوند قبل و یا بعد از خلقت آدم تا به امروز، وصی‌ای مبعوث کرده است که نامش احمد باشد؟ و آیا در کتبی که خداوند بر تمام پیامبرانش نازل کرده است، احمد وصی، غیر از احمدالحسن می‌یابید؟». اگر پذیرفتید خدا را بر آن شکرگزار باشید، و اگر مثل بسیاری از افراد امروزی نپذیرفتید، ردکننده باید در آتش خودش جا خوش کند؛ زیرا نپذیرفتن حجت‌های خدا به معنای نپذیرفتن خداوند سبحان است و تنها این نیست، بلکه این ردکننده پست‌تر از جاثلیق نصاری و رأس الجالوت است؛ زیرا این دو نفر لاقلاً از پاسخ‌دادن به امام رضا (علیه السلام) خودداری کردند؛ اما تعبیرهای برخی افراد از جمله اینکه «باید وصیت مقدس را به دیوار کوبید» یا «این حدیث، روایتی ضعیف و هلاک‌کننده است»، چنین سخنانی جسارت بر خدا و حجت‌های او، بلکه بر سرور و سید تمام خلق خدا، محمد مصطفی (علیه السلام) است که تفکر از توصیف آن و تحمل گناهش ناتوان است.

به‌علاوه آن‌چنان که پیش‌تر روشن گردید. آنان می‌دانند که وصیت از اختصاصات اوصیاست. روایتی را اضافه می‌کنم که معاویه بن وهب می‌گوید از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که آن حضرت فرمود: «خدایا! ای کسی که علم گذشته و آینده را به ما عطا فرمودی و ما را وارثان انبیا قرار دادی و امت‌های گذشته را با ما ختم نمودی و وصیت



را به ما اختصاص دادی».<sup>(۱)</sup>

پس اگر انسان به واقع عاقل باشد چگونه به خود اجازه می‌دهد تصور کند شخصی غیر از وصی، وصیتی را بیاورد، درحالی که وصیت از موارد مخصوص شده به آن‌ها -صلوات خدا بر آنان- است؟ و همان‌طور که واضح است هیچ‌کس در آنچه مخصوص آنان است با آن‌ها مشارکت ندارد، که در این صورت این خصوصیت مشترک خواهد بود، نه مخصوص! و آیا عاقل جز این می‌گوید؟! اما آن‌ها جدال و بحث باطل می‌کنند، درحالی که خود می‌دانند.

و غیر از قراین قرآنی،<sup>(۲)</sup> از جمله مواردی که بر صدور وصیت مقدس از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در شب وفاتش تأکید می‌کند به شرح زیر است:

۱- از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «به پدرم اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: آیا امیرالمؤمنین (علیه السلام) کاتب وصیت، پیامبر (صلی الله علیه و آله) املاکننده و جبرئیل و ملائکه مقرب (علیهم السلام) شاهدانش نبودند؟! حضرت مدتی طولانی سر به زیر انداخت و سپس فرمود: ای ابوالحسن، چنان بود که گفתי، ولی هنگامی که امر بر

۱- مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۴۹

۲- حق تعالی می‌فرماید: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾ (بر شما مقرر شد که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد اگر خیری بر جای گذارد برای پدر و مادر و خویشاوندان به طور پسندیده وصیت کند؛ این حقی است بر پرهیزکاران) (بقره، ۱۸۰) و نیز می‌فرماید: ﴿أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ﴾ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد باید از میان خود دو عادل را هنگام وصیت برای شهادت میان خود فرا خوانید، یا دو تن از غیر خودتان را) (مائده، ۱۰۶) و می‌فرماید: ﴿مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ \* فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ﴾ (جز یک فریاد را انتظار نخواهند کشید که هنگامی که سرگرم جدال اند غافلگیرشان کند \* آن‌گاه نه توانایی وصیتی دارند و نه می‌توانند به‌سوی کسان خود بازگردند) (یس، ۴۹ و ۵۰). در اینجا حق تعالی آن عده را که به تکذیب و جنگ با رسولان پرداختند چنین توصیف می‌کند که نمی‌توانند وصیتی انجام دهند، یعنی خداوند متعال به آنان مهلتی برای وصیت کردن به اهلسان نمی‌دهد، و روشن است که نكوهشی برای آنان و بدی عاقبتشان را می‌رساند.

رسول خدا نازل گردید، وصیت از طرف خدا در مکتوبی سربره مهر فرود آمد. آن مکتوب را جبرئیل همراه ملائکه امین خداوند تبارک و تعالی فرود آورد. جبرئیل گفت: ای محمد! دستور بده هر که در حضورت هست به جز وصی تو یعنی علی (علیه السلام) بیرون بروند، تا او وصیت را از ما بگیرد و ما را گواه گیرد که تو آن را به او دادی و خودش ضامن و متعهد آن شود؛ و در آن حال، فاطمه میان در و پرده بود.<sup>(۱)</sup>

۲- از سلیم بن قیس هلالی نقل شده است که امام علی (علیه السلام) به طلحه فرمود: «ای طلحه! آیا شاهد نبودی، زمانی که رسول خدا ﷺ کتفی خواست تا در آن چیزی بنویسد که امت گمراه نشوند و با هم اختلاف نداشته باشند، و دوست تو آن مطلب را گفت: «پیامبر خدا هدیان می گوید». رسول خدا ﷺ خشمگین شدند و آن کار را انجام ندادند؟ [طلحه] گفت: بله شاهد این جریان بودم. [علی (علیه السلام)] فرمود: وقتی شما بیرون رفتید، رسول الله ﷺ مرا از آنچه می خواست بنویسد و مردم را بر آن شاهد بگیرد، آگاه نمود. جبرئیل به او خبر داد: «خدای عزوجل، در مورد امت [تو] اختلاف و جدایی را دانست». سپس صحیفه ای خواست و آنچه می خواست در کتف بنویسد را بر من املا نمود و بر آن، سه نفر را شاهد گرفت: سلمان، ابوذر و مقداد؛ و نام امامان هدایت همگان افرادی که به اطاعت از آن ها امر شدیم. را تا روز قیامت بیان نمود. مرا [به عنوان] اولین آن ها نام برد و سپس این پسرم و حضرت دست خود را به امام حسن (علیه السلام) نزدیک کرد. سپس حسین و سپس نه نفر از فرزندان این پسرم یعنی امام حسین (علیه السلام) ای ابوذر و ای مقداد، آیا این چنین نبود؟ ابوذر و مقداد برخاستند و گفتند: ما از طرف رسول خدا ﷺ بر این مطلب گواهی می دهیم.<sup>(۲)</sup>

اما در مورد دوازده مهدی و اوصیا از نسل امام مهدی (علیه السلام) تنها وصیت مقدس به ذکرشان نپرداخته، بلکه روایات بسیاری از امامان هدایت وارد شده است که به آن ها

۱- کافی، ج ۱، ص ۲۸۱، باب ائمه کارهایی انجام می دهند و هیچ کاری جز با عهد خداوند عزوجل انجام

نمی دهند، ح ۴

۲- کتاب سلیم بن قیس، ص ۱۳۶؛ غیبت نعمانی، ص ۸۱

اشاره نموده‌اند. برخی از این روایات عبارت‌اند از:

- از ابوحمزه از امام صادق (علیه السلام) طی حدیثی طولانی نقل شده است که فرمود:

«ای اباحمزه! از ما پس از قائم، یازده مهدی از نسل حسین (علیه السلام) است.»<sup>(۱)</sup>

- ابوبصیر می‌گوید به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: ای پسر رسول خدا! من از

پدرت (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: پس از قائم، دوازده مهدی می‌باشد. امام صادق (علیه السلام)

فرمود: «[پدرم] فرمود دوازده مهدی و نفرمود دوازده امام، و آن‌ها گروهی از شیعیان ما

هستند که مردم را به موالات و دوستی ما و شناخت حق ما دعوت می‌کنند.»<sup>(۲)</sup>

- «از ما بعد از قائم دوازده مهدی از فرزندان حسین (علیه السلام) خواهند بود.»<sup>(۳)</sup>

- از حبه عرنی نقل شده است: امیرالمؤمنین (علیه السلام) به سمت حیره خارج شد و فرمود:

«روزی این به این متصل خواهد شد و با دستش به کوفه و حیره اشاره نمود. طوری

که یک ذراع زمین بین آن‌ها به دینارها فروخته می‌شود؛ و در حیره مسجدی ساخته

خواهد شد که پانصد درب دارد و خلیفه حضرت قائم (علیه السلام) در آن نماز می‌خواند؛ زیرا

مسجد کوفه برای آن‌ها دیگر کوچک خواهد بود؛ همچنین دوازده امام عادل در آن

نماز خواهند خواند.» عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، آیا در آن زمان مسجد کوفه

گنجایش این مردمی که می‌فرمایی را خواهد داشت؟ فرمود: «چهار مسجد در آن

ساخته خواهد شد که مسجد کوفه کوچک‌ترین آن‌ها خواهد بود و این مسجد و دو

مسجد دیگر در دو طرف کوفه از این طرف و این طرف» و با دست به نهر بصرین و

غربین اشاره فرمود.<sup>(۴)</sup>

۱- غیبت طوسی، ج ۵۰۴، تحقیق عبادالله تهرانی، موسسه معارف اسلامی؛ و مقصود از قائم در این

حدیث، مهدی اول (علیه السلام) وصی امام مهدی (علیه السلام) است، که به خواست خدا به زودی هنگام ارائه روایات شریف روشن خواهد شد.

۲- کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ص ۳۵۸

۳- بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۴۸

۴- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج ۳، ص ۲۵۳

- و از ابوالحسن ضراب در نمازی که از امام مهدی (علیه السلام) نقل کرده است چنین دعایی خوانده می‌شود: «اللَّهُمَّ أَعْطِهِ فِي نَفْسِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ وَ شَبِيعَتِهِ وَ رَعِيَّتِهِ وَ خَاصَّتِهِ وَ عَامَّتِهِ وَ عَدُوَّهُ وَ جَمِيعِ أَهْلِ الدُّنْيَا مَا تَقَرُّ بِهِ عَيْنُهُ وَ تَسْرُّ بِهِ نَفْسُهُ وَ بَلَّغُهُ أَفْضَلَ مَا أَمَلَهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (بار خدایا! در مورد خودش، فرزندانش، پیروانش، رعیتش، خاصانش و همه آنان که فرمانش برند و دشمنانش و همه اهل دنیا، به او عطا کن آنچه را که دیدگانش را به آن روشن کنی و آنچه را که دلش را شاد کند، و او را به منتهای آرزویش در دین و دنیا و آخرت برسان، که تو بر هر چیزی توانایی).<sup>(۱)</sup>

- از یونس بن عبدالرحمن از ابوالحسن علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نقل شده است که ایشان امر می‌فرمود بر دعا برای حجت صاحب‌الزمان (علیه السلام) و از دعاهای ایشان به شرح زیر است (که صلوات خداوند بر هر دوی‌شان باد): «خدایا! بر محمد و آل محمد درود فرست و دفاع کن از ولی‌ات و خلیفه‌ات و حجت خود بر آفریدگانت... خدایا بر او و پدران‌ش صلوات بفرست و در مورد خودش، فرزندش، خانواده‌اش، نسلش، امتش و همه رعیتش روشنی چشم و شادی نفس به او عطا فرما و سلطنت تمام سرزمین‌ها را برای او جمع فرما... بارخدایا! و بر والیان عهدش صلوات بفرست و آنان را به خواسته‌شان برسان و بر اجل‌هایشان بیفزای ویاری‌شان فرما و امر دینت را که به آنان نسبت دادی برایشان تمام کن، و ما را یاران آنان و یاران دینت قرار بده و بر پدران پاکش امامان هدایتگر- صلوات بفرست».<sup>(۲)</sup>

- از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که در ذکر کوفه فرمودند: «در آن، مسجد سهیل قرار دارد که خداوند پیامبری را مبعوث نکرد مگر اینکه در آن مسجد نماز خواند، و از آنجا عدل خداوند پدیدار می‌شود، و قائم او و قائمان پس از او در آن

۱- غیبت طوسی، ص ۲۳۸، تحقیق عبادالله تهرانی، مؤسسه معارف اسلامی

۲- جمال الاسبوع، ص ۳۱۰

خواهند بود و این مسجد، منزلگاه انبیا و اوصیا و صالحان است»<sup>(۱)</sup>.

تعداد قائم‌های پس از امام مهدی (علیه السلام) دوازده نفر و اولین قائمشان در زمان ظهور مقدس وجود دارد و او وصی امام مهدی (علیه السلام) و اولین مؤمن و اولین مقربان به او و فرستاده او به‌سوی مردم و زمینه‌ساز دولت عدل الهی است. روایات بسیاری وجود دارند که به حقیقتی که وصیت مقدس بیان کرده است اشاره می‌نمایند.

\*\*\*

## اما علم و حکمت

فقرة دوم از قانون الهی در مورد حجت‌های خداوند سبحان که دعوت‌کننده به‌حق، احمدالحسن (علیه السلام) در این خصوص مطالب فراوانی به نگارش درآورده است و تنها یک ادعای صرف نیست و محقق جوپای حق می‌تواند به نگاشته‌های شریف ایشان مراجعه کند. برخی از کتاب‌های ایشان:

۱- توحید ۲- متشابهات ... در چهار جلد

۳- سفر موسی به مجمع‌البحرین ۴- روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان ... در سه جلد

۵- گوساله ... دو جلد ۶- نبوت خاتم

۷- جهاد درب بهشت است ۸- گزیده‌ای از تفسیر سوره فاتحه

۹- سرگردانی یا راه به‌سوی خدا ۱۰- حاکمیت خدا، نه حاکمیت مردم

۱۱- پاسخ‌های روشنگرانه ... در سه جلد.<sup>(۲)</sup>

و دیگر رساله‌ها، بیانات، خطبه‌ها و پاسخ‌هایی که علم و حکمت خود را با آن

---

۱- بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۴۸

۲- تا زمان تألیف این کتاب، سه جلد بوده و در حال حاضر هفت جلد از این کتاب‌ها به صورت ترجمه شده در دسترس علاقه‌مندان قرار دارد. (مترجم)

روشن نموده است و خواننده وضوح و روشنی آن را همچون خورشید میان روز درمی‌یابد.

علاوه بر اینکه نوشته‌های انصار وی بالغ بر ده‌ها تألیف است که حق را با دلیلی که خداوند سبحان اراده فرموده به اثبات می‌رساند و حق موجود در این کتاب‌ها از علم او (علیه السلام) سیراب شده است و محقق می‌تواند به آن‌ها مراجعه کند تا بر حقیقت واقف گردد.

از مفضل بن عمر نقل شده است: شنیدم اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) می‌فرمود: «صاحب این امر دو غیبت دارد؛ در یکی از آن‌ها به خانواده‌اش برمی‌گردد و در دومی گفته می‌شود به کدام صحرا رفته است». عرض کردم: اگر این چنین شد چه کنیم؟ فرمود: «اگر مدعی چنین ادعایی نمود از او در مورد چیزهایی بپرسید که تنها کسی چون او می‌تواند پاسخ گوید».<sup>(۱)</sup>

بنابراین پاسخگویی مدعی حق به امور بزرگ، راهی برای شناخت حق او و ایمان به او و صدق ادعای اوست، و روشن است که منظور از مدعی در اینجا امام مهدی (علیه السلام) نیست، زیرا امامت او ثابت شده و وضعیت ایشان در غیبت و ظهور یکسان است، درحالی‌که این روایت «پاسخگویی به امور بزرگ» را از سوی مدعی حق و برای تشخیص دادن او از میان مدعیان باطل - که فراوان‌اند - دلیل صدق او معرفی کرده است؛ اما سالیان طولانی است که امت یاد گرفته در برابر هر دعوتی که متصل به امام مهدی (علیه السلام) است مقاومت کند و این نپذیرفتن به‌صرف خود دعوت صورت می‌پذیرد، بی‌آنکه به هیچ دلیلی نه در جهت اثبات و نه در جهت نفی آن دعوت - توجه داشته باشند. امروز فساد این تربیت به‌دور از منهج اهل بیت (علیهم السلام) در پذیرش یا ترک گفتن، به ثمر نشسته و به این بهانه که قبلاً مدعیان دیگری هم وجود داشته‌اند، با نپذیرفتن داعی وعده داده‌شده به‌حق تلاقی پیدا کرده است؛ گویا دین خدا و خلفا و حجت‌های

او هیچ ملاک و میزانی ندارد و امور تا آنجا مخلوط شده که دیگر مجالی برای تشخیص حجت خدا از دجال‌ها باقی نمانده است!!

از ویژگی‌های چنین تصویری، جسارت پیدا کردن آشکار بر خدا و حجت‌ها و آنچه در دین خدا قرار دارد می‌باشد. پیش‌تر با قانون شناخت حجت روشن شد و به زودی نیز روشن خواهد شد. که حجت‌های الهی قانونی محکم دارند که به هیچ وجه نقض نمی‌گردد و اینکه امروز قضیه حق و دعوت‌کننده به آن، سید احمد الحسن (علیه السلام) مانند خورشید در وسط روز برای هر صاحب بصیرتی روشن است.

در گذشته نیز «علم» یکی از موازین شناخت حجت‌های خدا بود. از ابوسعید خدری نقل شده است: سلمان گفت: به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عرض کردم: هر پیامبری وصی دارد. وصی شما کیست؟ او سکوت کرد، اما بعداً که مرا دید فرمود: «ای سلمان» من به سوش شتافتم و عرض کردم: لیبیک! فرمود: «آیا می‌دانی وصی موسی که بود؟» عرض کردم: آری، یوشع بن نون. فرمود: «چرا؟» عرض کردم: زیرا او در آن زمان داناتریشان بود. فرمود: «وصی و محل راز من و بهترین کسی که پس از خود جانشین می‌گذارم که وعده مرا به انجام می‌رساند و دین مرا ادا می‌کند، علی بن ابی طالب است»<sup>(۱)</sup>.

امروز نیز دعوت‌کننده به حق، علم را نشان داده است و با ضمیمه کردن آن به وصیت مقدس و برافراشتن پرچم «البیعة لله» (بیعت از آن خداست) و نپذیرفتن حاکمیت مردم در تمامی شکل‌هایش. قانون الهی در حجت‌های الهی در سید احمد الحسن (علیه السلام) به طور کامل نمایان گشته است؛ و سپاس و ستایش از آن خداوندی است که می‌آفریند و از خلقش هر که را که بخواهد برای رسالت‌هایش اختیار می‌کند.

\*\*\*

## درنگی بر مقصود امر «صاحب‌الامر» و «قائم»

حارث بن مغیره نصری می‌گوید: به امام ابو عبدالله (علیه السلام) عرض کردم: صاحب این امر با چه چیزی شناخته می‌شود؟ حضرت فرمود: «با سکینه و وقار و علم وصیت»<sup>(۱)</sup> در اینکه تمامی ائمه هدایت از آل محمد (علیهم السلام) با این خصوصیت‌ها شناخته می‌شوند شکی نیست؛ اینکه به‌طور کلی هر امامی از آن‌ها با این موارد شناخته می‌شود. از حارث بن مغیره نصری روایت شده است: به ابو عبدالله (علیه السلام) عرض کردم: صاحب این امر با چه چیزی شناخته می‌شود؟ حضرت فرمود: «با سکینه و وقار». عرض کردم: و با چه ابزاری؟ فرمود: «او را با حلال و حرام می‌شناسی، و اینکه مردم به او نیازمندند و او به احدی نیازمند نیست، و سلاح رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نزد اوست». گفتم: آیا او وصی فرزند وصی خواهد بود؟ فرمود: «جز این نخواهد بود که او وصی و فرزند وصی است»<sup>(۲)</sup>.

ما در اینجا به‌طور کلی درصدد آوردن کلام در خصوص هریک از آن امامان -روحم فدایشان باد- نیستیم، بلکه منظور ما به‌طور خاص خلیفه خدا یمانی احمدالحسن (علیه السلام) است؛ همان که امام باقر (علیه السلام) توصیفش کرده و فرموده است: «... در میان پرچم‌ها پرچمی هدایت‌گرتز از پرچم یمانی نیست؛ پرچم هدایت، همان است؛ زیرا او به‌سوی صاحب‌تآن دعوت می‌کند. هنگامی که یمانی خروج کرد فروختن سلاح بر مردم و بر هر مسلمانی حرام می‌شود. هنگامی که یمانی خروج کرد به‌سوی او بشتاب، چراکه پرچم او پرچم هدایت است و روی گردانی از او برای هیچ مسلمانی جایز نیست و هر کس چنین کند از اهل آتش است؛ چراکه یمانی به‌حق فرامی‌خواند و به راه مستقیم دعوت می‌کند»<sup>(۳)</sup>.

۱- الخصال، ص ۲۰۰

۲- غیبت نعمانی، ص ۲۴۲

۳- غیبت نعمانی، ص ۲۵۶



سید احمد الحسن (علیه السلام) در استدلال با این حدیث بر حق خود چنین می‌فرماید:  
«در این حدیث:

**اول:** «بر هیچ مسلمانی جایز نیست از او سرپیچی کند؛ هرکس چنین کند اهل آتش است.» و این بدان معناست که یمانی صاحب ولایت الهی است. آری کسی بر مردم حجت نیست به‌گونه‌ای که سرپیچی از او آن‌ها را وارد جهنم سازد حتی اگر نماز بخوانند و روزه بگیرند. مگر اینکه آن شخص از جانشینان خداوند بر زمینش باشد؛ و این‌ها صاحبان ولایت الهی از انبیا، فرستادگان، ائمه و مهدیین هستند.

**دوم:** «او به حق و راه مستقیم فرا می‌خواند»: دعوت و فراخواندن به حق و راه مستقیم یا صراط مستقیم به آن معناست که این شخص دچار خطا نمی‌شود تا مردم را به باطل بکشاند یا آن‌ها را از حق خارج سازد؛ به عبارت دیگر او معصومی است که بر عصمتش نص و تصریح وارد شده و به این معنا، در چنین قید یا محدودیتی، کارکردی برای مشخص نمودن شخصیت یمانی وجود خواهد داشت.

اما فرض گرفتن هر معنای دیگری برای این سخن (او به حق و راه مستقیم فرا می‌خواند) این گفته معصومین (علیهم السلام) را عبث و بی‌فایده می‌سازد و در نتیجه قید و حدی برای شخصیت یمانی بر جای نمی‌گذارد و این بسی از ساحت این حضرات معصوم (علیهم السلام) به دور است!

از آنچه در دو مورد اول و دوم ارائه شد این نتیجه به دست می‌آید که:

یمانی، حجتی از حجت‌های خدا در زمینش است، معصوم می‌باشد و بر عصمتش «نص» (تصریح) وارد شده است، و با روایات متواتر و متون قطعی الدلالة ثابت شده که حجت‌های پس از پیامبر خدا حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) دوازده امام (علیهم السلام) و پس از آن‌ها دوازده مهدی هستند و غیر از آن‌ها هیچ معصوم و حجت‌خدایی بر زمین وجود ندارد؛ با آن‌ها نعمت کامل می‌گردد، دین کمال می‌یابد و رسالت‌های آسمان خاتمه می‌پذیرد. از ائمه (علیهم السلام) یازده امام در گذشتند و امام مهدی (علیه السلام) و دوازده مهدی باقی مانده‌اند. یمانی به امام مهدی (علیه السلام) فرامی‌خواند؛ پس ناگزیر یمانی، اولین مهدیین است؛ چراکه یازده

مهدی پس از او از فرزندان او هستند: ﴿ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾<sup>(۱)</sup> (فرزندانی که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند، و خداوند شنوای داناست) و آنها پس از زمان ظهور امام مهدی (علیه السلام) می آیند و حتی در دولت عدل الهی حاضر خواهند بود. ثابت شده است که نخستین مهدیین در زمان ظهور امام مهدی (علیه السلام) وجود دارد و او نخستین مؤمنان به امام مهدی (علیه السلام) در سرآغاز ظهور و حرکت امام (علیه السلام) می باشد تا مقدمات بستر قیام را فراهم سازد همان گونه که در وصیت پیامبر خدا ﷺ آمده است. و از اینجا شخصیت یمانی منحصر و محدود می گردد به اینکه مهدی اول از مهدیین دوازده گانه است...»<sup>(۲)</sup>

با توجه به بیان فوق، از آنجا که یمانی حجت و خلیفه خدا در زمینش است، پس او با همان چیزی شناخته می شود که آل محمد با آن شناخته می شوند و امام صادق (علیه السلام) با دو حدیث گذشته و دیگر احادیثی که از ائمه هدی (علیهم السلام) وارد شده. روشن ساخته است که امامان اهل بیت (علیهم السلام) با چه خصوصیتی شناخته می شوند؛ بنابراین برخی القاب و صفاتی که در حق آنها (علیهم السلام) وارد شده است در حق احمد (علیه السلام) نیز خواهد آمد. چرا چنین نباشد، درحالی که او یکی از اوصیا از جمله آل محمد است. همان طور که وصیت مقدس به او اشاره کرده. وصی با همان مؤلفه هایی شناخته می شود که اوصیای پیش از او با آنها شناخته می شدند. «قائم» یا «صاحب الامر» بر همه آنان اطلاق می گردد. در این زمینه احادیث فراوانی وجود دارد که چند نمونه را به عنوان شاهد می آوریم:

از محمد بن سنان از حسن بن حسن روایت شده که در حدیثی گفت: به ابوالحسن موسی بن جعفر (علیه السلام) عرض کردم: می توانم سؤالی بپرسم؟ فرمود: «از امامت بپرس».

عرض کردم: منظورتان کیست؟ من امامی غیر از شما نمی شناسم. فرمود: «منظورم فرزندم علی است که کُنیۀ خودم را به او داده ام». عرض کردم: آقای من، مرا از آتش نجات بده زیرا امام صادق (علیه السلام) فرموده است شما قائم به این امر هستید! فرمود: «مگر

۱- آل عمران، ۳۴

۲- متشابهات، سید احمد الحسن (علیه السلام) ج ۴، سؤال ۱۴۴

قائم نبوده‌ام؟» سپس فرمود: «ای حسن، هیچ امامی در امتی قائم نیست، مگر اینکه او همان امام قائم آن‌ها بوده باشد و وقتی از میانشان برود امام بعد از او قائم و حجت است تا وقتی که از آنان غایب شود؛ پس همه ما قائم هستیم. با من هر طور که بودی با پسر من علی نیز همان‌گونه باش. به خدا سوگند من خودم او را امام قرار ندادم بلکه خداوند او را از روی محبت در مورد او چنین مقرر فرمود.»<sup>(۱)</sup>

از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این سخن حق تعالی ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّأُولِي النَّهْيِ﴾<sup>(۲)</sup> (قطعاً در این‌ها برای صاحبان خرد نشانه‌هایی است) روایت شده است که فرمود: «به خدا سوگند ما همان صاحبان خرد هستیم، و ما همان قائم‌های خداوند بر خلقش و خزایش بر دینش هستیم...»<sup>(۳)</sup>

به این ترتیب همه آنان صاحب‌الامر و به آن سزاوار هستند. در این خصوص امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «ای گروه مهاجرین و انصار، از خدا بترسید و وصیت پیغمبر خود را در حق من به بوتۀ فراموشی مسپارید و سلطنت رسول خدا را از خانه‌اش و اهل‌بیتش به خانۀ خود و اهل‌بیت خود خارج نسازید و به این ترتیب اهل آن را از حقش و مقامش در مردم محروم مسازید. ای جماعت! به راستی که خداوند مقرر داشت و حکم فرمود و پیامبرش را به آن آگاه نمود و شما هم خود آگاهید که ما اهل‌بیت به این امر [امر خلافت] از شما سزاوارتریم...»<sup>(۴)</sup>

آنان شایسته‌تر به امر خلافت، و صاحبانش بودند پس امروز نیز فرزندشان صاحب این امر و شایسته‌تر به آن است، همان‌طور که امام مهدی (علیه السلام) صاحب این امر است. پس صفت «صاحب‌الامر» همان‌گونه که بر امام مهدی (علیه السلام) اطلاق می‌گردد بر وصی او «احمد (علیه السلام)» نیز منطبق می‌شود. اکنون این سؤال مطرح می‌شود که چگونه

۱- غیبت طوسی، ج ۲۰، تحقیق عبادالله تهرانی، مؤسسه معارف اسلامی

۲- طه، ۵۴

۳- بصائرالدرجات، ص ۳۳

۴- بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۱۸۶

می‌توان بین روایت مخصوص به امام و روایت مخصوص به وصی تمایز قائل شد؟ آیا قاعده و قانونی برای این تمایز قائل شدن وجود دارد؟

و پاسخ: همان است که سید احمدالحسن (علیه السلام) در پاسخ به پرسشی که در این خصوص از ایشان پرسیده شده است ایراد فرموده که مفادش چنین است: «اگر در این خصوص قاعده‌ای وجود می‌داشت امام باقر (علیه السلام) نمی‌فرمود: «نه؛ به خدا سوگند این هرگز واقع نخواهد شد تا وقتی که خودش با آن بر شما احتجاج و به آن دعوتتان کند»... صاحب این امر آن روایات را می‌شناسد. به‌علاوه روایات اهل بیت (علیهم السلام) گاهی بر هر دو نفر هم‌زمان منطبق می‌گردند».<sup>(۱)</sup>

متن کامل روایتی که سید احمدالحسن (علیه السلام) یاد می‌فرماید به‌قرار زیر است:  
مالک جهنی می‌گوید: به ابوجعفر (علیه السلام) عرض کردم: ما صاحب این امر را با صفتی وصف می‌کنیم که در هیچ‌کسی نیست. فرمود: «نه؛ به خدا سوگند، هرگز چنین نخواهد شد تا خود او کسی باشد که با آن بر شما احتجاج کند و شما را به آن فرا بخواند».<sup>(۲)</sup>

حال اگر صاحب این امر همان کسی است که روایت مربوط به خودش را معرفی می‌کند و امام باقر (علیه السلام) این حقیقت را در حدیث خود روشن ساخته است. پس این مردم را چه می‌شود که این حقیقت را انکار می‌کنند و می‌گویند هر روایتی که به «صاحب‌الامر» یا «قائم» اشاره داشته باشد مخصوص امام مهدی (علیه السلام) است؟ حال آنکه خود می‌دانند چنین سخنی بر احادیث بسیاری قابل تطبیق نیست. نمونه‌هایی

---

۱- روایتی در این زمینه وجود دارند از جمله: از هانی تمار نقل شده است: اباعبدالله (علیه السلام) که به من فرمود: «قطعاً صاحب این امر غیبتی خواهد داشت. بنده خدا باید از خدا بترسد و به دینش تمسک جوید» (بحارالأنوار، ج ۵۱، ص ۱۴۵) و همان‌طور که در روایات مشخص است امام و وصی او غیبتی دارند؛ غیبت امام مشخص است، و اما غیبت وصی‌اش نیز با روایت اصبح بن نباته که آن حضرت درباره مولودی فکر می‌کرد که از پشت فرزند یازدهم امیرالمؤمنین است... بنابراین «صاحب‌الامر» در اینجا بر هر دو اطلاق گشته است.

از این دست احادیث:

۱- از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «صاحب این امر مردی است که هیچ کس جز کافر نام او را نمی برد».<sup>(۱)</sup>

درحالی که می بینیم اهل بیت (علیهم السلام) و شیعیان نشان، امام مهدی (علیه السلام) را به اسم نام برده اند و از آنجا که این مطلب واضح و روشن است علما درصدد توجیه آن برآمده و سعی کرده اند بین کسی که نام صاحب این امر را می برد، با بردن نام امام مهدی (علیه السلام) توسط پدران و شیعیان سازگاری ایجاد کنند. برخی از علما روایت حرام بودن ذکر نام صاحب الامر را بر اختصاص داشتن این عمل به دوران ستمگران بنی عباس حمل کرده اند و یا توجیهاات دیگری گفته اند؛ اما وقتی پس از پرداختن به روایات روشن گردد که منظور از صاحب الامر گفته شده در این روایت چه کسی است، دیگر نیازی به توجیهااتی که هیچ دلیلی برایشان متصور نیستیم نخواهیم داشت.

۲- یزید کناسی می گوید: از امام باقر (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: «در صاحب این امر شباهتی از یوسف است، او فرزند کنیز سیئه چرده است، خدا امر او را در یک شب اصلاح می کند».<sup>(۲)</sup>

منظور از صاحب الامر در اینجا نیز امام مهدی (علیه السلام) نیست؛ زیرا مادر او سیده نرجس دختر قیصر روم و نوه وصی شمعون است و مشخص است که سیئه چرده نیست. ۳- از ابو جارود از ابو جعفر محمد بن علی (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «صاحب این امر آن فراری آواره است که خون بهای پدرش گرفته نشده؛ او ملقب به عمویش و از خانواده به دور است و اسمش اسم پیامبر است».<sup>(۳)</sup>

کنیه امام مهدی (علیه السلام) نام عمویش نیست، بلکه در این حدیث مقصود از کسی که «کنیه اش نام عمویش است» همان کسی است که شمشیر را هشت ماه بر دوش

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۳۳، باب در نهی اسم، ح ۴

۲- غیبت نعمانی، ص ۱۶۳

۳- غیبت نعمانی، ص ۱۷۹

می‌کشد.

از عیسی خشاب نقل شده است: به حسین بن علی (علیه السلام) گفتیم: آیا شما صاحب این امر هستید؟ فرمود: «خیر، صاحب این امر، آن فراری و بی‌خانمان است که خون‌بهای پدرش ستانده نشده و ملقب به عمویش است. شمشیرش را هشت ماه بر دوشش حمل می‌کند».<sup>(۱)</sup>

و کسی که «شمشیر را هشت ماه بر دوش خود حمل می‌کند» امام مهدی (علیه السلام) نیست، بلکه او مردی از اهل بیت امام مهدی (علیه السلام) است که پیش از وی از مشرق خروج می‌کند. از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «... قبل از مهدی، مردی از اهل بیتش از مشرق خروج می‌کند و شمشیر را به مدت هشت ماه بر دوش می‌گیرد. می‌کُشد و می‌کُشد و به سمت بیت المقدس حرکت می‌کند و به آنجا نمی‌رسد مگر اینکه بمیرد».<sup>(۲)</sup>

و پیش از ظهور امام مهدی (علیه السلام) احدی از اهل بیتش به سوی مردم نمی‌رود و زمینه‌سازی نمی‌کند و شمشیر را هشت ماه بر دوش خود حمل نمی‌نماید، مگر فرزندش و اولین مؤمن به او و وصی و جانشینش.

ثوبان از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت کرد که آن حضرت فرمود: «نزد گنج شما سه نفر کشته می‌شوند که همگی فرزند خلیفه هستند؛ سپس خلافت به هیچ‌یک از آنها نمی‌رسد. سپس پرچم‌های سیاه از سمت مشرق خارج می‌شوند، پس شما را چنان می‌کشند که تاکنون هیچ قومی نکشته است». ثوبان می‌گوید: سپس چیزی فرمود که یادمان نیست و سپس فرمود: «هنگامی که او را دیدید با او بیعت کنید چون او خلیفه خدا

۱- بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۳۴

۲- مائتان و خمسون علامة، ص ۱۲۰؛ کنز العمال، ج ۷، ص ۲۶۱، و آن‌گونه که یمانی (علیه السلام) فرموده شکل صحیح این روایت به این صورت است: «نمی‌میرد تا وقتی که به آنجا برسد» به جای «به آنجا نمی‌رسد تا بمیرد».

مهدی (علیه السلام) است»<sup>(۱)</sup>.

۴- ابوبصیر می گوید: از امام باقر (علیه السلام) شنیدم که فرمود: «در صاحب این امر سنتی از چهار پیامبر است: سنتی از موسی (علیه السلام) سنتی از عیسی (علیه السلام) سنتی از یوسف (علیه السلام) سنتی از محمد (صلی الله علیه و آله)». عرض کردم: سنت موسی (علیه السلام) چیست؟ فرمود: «ترسان و مراقب است». عرض کردم: سنت عیسی (علیه السلام) چیست؟ فرمود: «در مورد او سخنانی گفته می شود که در مورد عیسی (علیه السلام) گفته شد». عرض کردم: سنت یوسف (علیه السلام) چیست؟ فرمود: «زندان و غیبت». عرض کردم: سنت محمد (صلی الله علیه و آله) چیست؟ فرمود: «وقتی قیام کند طبق سیره رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رفتار می کند و فقط او آثار محمد (صلی الله علیه و آله) را به روشنی بیان می کند. شمشیر را هشت ماه بر دوش می گیرد، می کُشد و می کُشد، تا آنجا که خدا خشنود گردد». عرض کردم: خشنودی خدا را چگونه می فهمد؟ فرمود: «خدا در قلبش رحمت می افکند»<sup>(۲)</sup>.

و نیازی به توضیح بیشتر نیست تا ثابت کنیم که در اینجا مقصود از صاحب این امر، امام مهدی (علیه السلام) نیست؛ زیرا مشخص است که او زندانی نمی شود و نیز روشن گردید کسی که هشت ماه شمشیر را بر دوشش حمل می کند چه کسی است؛ پس تکرار نمی کنیم.

۵- از شعیب از ابوحزمه نقل شده است که گفت: به محضر امام صادق (علیه السلام) وارد شدم و عرض کردم: آیا شما صاحب این امر هستید؟ فرمود: «نه». عرض کردم: فرزندان است؟ فرمود: «نه». عرض کردم: فرزند فرزندان است؟ فرمود: «نه». عرض کردم: فرزند فرزندان است؟ فرمود: «نه». عرض کردم: پس او کیست؟ فرمود: «او کسی است که آن [زمین] را پر از عدل و داد می کند، همان طور که پر از ظلم و ستم شده است. او پس از دوره فترتی از امامان می آید، همان گونه که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پس

۱- بشارة الاسلام، ص ۳۰ و ۳۱

۲- غیبت نعمانی، ص ۱۶۴

از دوره فترتی از رسولان مبعوث گردید».<sup>(۱)</sup>

و پوشیده نیست که امام مهدی علیه السلام پس از دوره فترتی از امامان علیهم السلام نمی آید و مبعوث نمی شود، بلکه ایشان بلافاصله پس از شهادت پدرش امام حسن عسکری علیه السلام مبعوث گردید، و ظهور ایشان علیه السلام بعد از اذن خداوند متعال، بعثت جدیدی برای امامت محسوب نمی شود زیرا ایشان در غیبتشان نیز امام هستند و هرکس در آن شک و تردید روا داشته باشد کفر ورزیده است. بلکه ظهوری است پس از غیبت؛ پس صاحب الامری که در این حدیث، پس از دوره فترت مانند جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث می گردد چه کسی است؟

۶- از حماد انصاری روایت شده است: به ابوجعفر علیه السلام عرض کردم: فدایت کردم، به مدینه داخل شدم درحالی که در کیسه ام هزار دینار بود. با خدا عهد کردم که بر آستان شما، دینار به دینار آن را صدقه بدهم یا پاسخ مرا از آنچه می پرسم بدهی. فرمود: «ای حمران، بپرس، جواب بگیر و دینارهایت را انفاق مکن». گفتم: به نزدیکی ات به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سوگندتان می دهم که آیا شما صاحب این امر و قائم هستی؟ فرمود: «نه». گفتم: پدر و مادرم به فدایت، پس او کیست؟ فرمود: «چهره متمایل به سرخ دارد، چشمانی فرورفته دارد، ابروانی بلند دارد، بین شانهایش عریض است، سرش شوره دارد و بر چهره اش اثری است، خداوند موسی را رحمت کند».<sup>(۲)</sup>

اینکه امام علیه السلام می فرماید: «خداوند موسی را رحمت کند» یعنی موسی بن عمران علیه السلام بلندقد و سرخ رو بود و شانهای عریضی داشت، و این وصف در روایات دیگری نیز آمده است؛ از جمله روایت حذیفه بن یمان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: «مهدی از فرزندانم صورتش مانند ماه، روشن است، رنگش رنگ عربی و جسمش جسم اسرائیلی است. زمین را را پر از عدل و داد می کند، همان طور که پر از ظلم و ستم شده است».<sup>(۳)</sup>

۱- غیبت نعمانی، ص ۱۸۶

۲- غیبت نعمانی، ص ۲۱۵

۳- بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۹۱



و از آنجا که امام مهدی (علیه السلام) شبیه جدش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است، وصف رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) چنین بیان شده است: «حبیبم رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، پیشانی اش فراخ، دو طرف پیشانی اش نزدیک و دیدگانش درشت بود و رخسارش بلند نبود. بینی اش کشیده، مجرای اشک چشمانش، باریک و ظریف بود،<sup>(۱)</sup> محاسنش پُر پُشت، دندان هایش برآق بود و گردنی زیبا و کشیده هم چون نقره داشت. از سینه تا ناف موهایی پیچیده داشت که گویی شاخه گیاه کافور است و در بدنش موی دیگری نبود. نه خیلی قدبلند بود و نه خیلی قدکوتاه...»<sup>(۲)</sup>

نمونه‌ای از روایات در توصیف امام مهدی (علیه السلام): «... نه خیلی قدبلند و نه خیلی قدکوتاه، بلکه قامتی میانه‌بالا دارد، سرش گرد، پیشانی اش فراخ، دو طرف پیشانی اش کشیده و بینی اش بلند است، و رخسارش بلند نیست. بر گونه راستش خالی است که گویی خرده مُشکی است بر عنبر غلطان...»<sup>(۳)</sup>

از ابراهیم بن مهزیار نقل شده است که وی داستانی طولانی در جست‌وجوی صاحب‌الامر (علیه السلام) پس از وفات پدرش امام حسن عسکری (علیه السلام) را ذکر می‌کند، تا آنجا که صاحب‌الامر (علیه السلام) را ملاقات کرده، صفاتش را این‌گونه بیان می‌کند: «رنگش روشن و خالص، پیشانی اش آشکار، کناره پیشانی اش گشاده، بینی اش کشیده، بلند و با هیبت، گویا شاخه بان<sup>(۴)</sup> است، و صورت مبارکش هم چون ستاره‌ای درخشان است، بر گونه راستش خالی است شبیه خرده مُشکی بر سفیدی نقره، موی سرش پر پشت است، نرمه گوشش معلوم است، سیمایی دارد که چشم‌ها زیباتر از او ندیده‌اند، و من در نیکویی و سکینه و حیا همچون او نمی‌شناسم»<sup>(۵)</sup>.

۱- متن عربی این عبارت «دقیق المسربة» است. (مترجم)

۲- بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۴

۳- غیبت طوسی، ح ۲۲۸، تحقیق عبادالله تهرانی، مؤسسه معارف اسلامی

۴- «بان» درختی است که از میوه آن، روغنی مرغوب با مصارف درمانی به دست می‌آید. (مترجم)

۵- بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۴

پس دو توصیف وجود دارد: یکی برای امام مهدی (علیه السلام) و دیگری برای شخصی دیگر که از او نیز تعبیر به صاحب این امر و قائم شده است، واضح است که این دو توصیف با یکدیگر تفاوت دارند. پس صاحب توصیف دیگری که امام باقر (علیه السلام) در وصف صاحب الامر و قائم بیان فرموده چه کسی است؟ آیا غیر از همان کسی است که ذکرش در وصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و روایات ائمه اطهار آمده است؟ این توصیف، توصیفی است برای مهدی اول، احمد (علیه السلام)؛ همان قائم با اسم مخفی تا وقتی که خداوند اجازه دهد.

از اباجعفر امام محمد باقر از پدرش از جدش (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر منبر فرمود: مردی از فرزندانم در آخرالزمان خروج می کند که رنگش سفید مایل به سرخ است، شکمی بزرگ دارد، رانهایش عریض است، بزرگ جثه است و شانهایش نرم استخوان، بر پشتش دو خال است، خالی به رنگ پوستش و خالی شبیه خال پیامبر. دو اسم دارد: اسمی مخفی و اسمی آشکار؛ اسم مخفی احمد است و اسم آشکار محمد. وقتی پرچمش را به اهتزاز در آورد همه مشرق و مغرب برایش روشن می شود. دستش را بر سر بندگان می نهد و هیچ مؤمنی باقی نماند مگر اینکه قلبش سخت تر از پاره آهن شود. خداوند نیروی چهل مرد را به او می دهد. مرده ای باقی نماند جز اینکه آن شادی در قلبش وارد شود، درحالی که او در قبرش قرار دارد. آنان در قبرهایشان یکدیگر را زیارت کنند و یکدیگر را به قیام قائم (صلوات خدا بر او) بشارت می دهند».<sup>(۱)</sup>

این صفت اگرچه برای امام مهدی (علیه السلام) است و او قائمی است که اسم آشکار (محمد) را از سوی پدران پاکش دارد. اما در اینجا به اسم مخفی، «احمد» نیز تصریح شده که اسم وصی و فرزند امام مهدی (علیه السلام) است. همچنان که در وصیت مقدس آمده و ظهور امام مهدی محمد بن الحسن (علیه السلام) برای امت در ابتدای امرش به وسیله

او خواهد بود؛ بنابراین او دعوت‌کننده به حق و بیعت‌گیرنده از مردم برای امام مهدی (علیه السلام) است.

از حدیقه روایت شده است: از رسول خدا ﷺ شنیدم که مهدی را ذکر کرد و فرمود: «با مهدی بین رکن و مقام بیعت می‌شود. اسمش احمد، عبدالله و مهدی است و این‌ها نام‌های سه گانه اوست»<sup>(۱)</sup>.

اگر در نام‌های این «مهدی» که از مردم بیعت می‌گیرد دقت کنیم و آن نام‌ها را بر وصیت مقدس عرضه بداریم، متوجه خواهیم شد این‌ها همان نام‌هایی است که رسول خدا ﷺ به اولین نفر از مهدیین دوازده‌گانه و اولین ایمان‌آورنده به امام مهدی (علیه السلام) اختصاص داده است - یعنی فرزند و وصی او احمد- و از آنجا که ظهور امر آن بزرگواران (علیهم السلام) به وسیله مردی از آنان یا فرزند مردی از آنان است، حدیث زیر از امام صادق (علیه السلام) وارد شده که می‌فرماید: «اگر در مورد مردی سخنی گفتیم و در او نبود و در فرزندش یا فرزند فرزندش بود آن را انکار نکنید؛ زیرا خداوند متعال هرچه بخواهد می‌کند»<sup>(۲)</sup>.

۷- عبدالله بن جعفر حمیری از محمد بن عمر کاتب از علی بن محمد صیمری از علی بن مهزیار نقل می‌کند: به ابوالحسن عسکری (علیه السلام) نامه نوشتم و در خصوص فرج از ایشان سؤال کردم. آن حضرت پاسخم را این‌گونه نوشت: «وقتی صاحب‌تان از دیار ستمکاران غایب شد منتظر فرج باشید»<sup>(۳)</sup>.

در اینجا نیز مقصود از صاحب‌الامر، وصی امام مهدی (علیه السلام) و فرزندش است، نه خود امام مهدی؛ زیرا آن حضرت از صدها سال پیش از دیار ستمکاران غایب شده است و ائمه هدی‌نگر به طولانی‌شدن غیبتش خبر داده‌اند، نه اینکه فرج پس از غیبتش واقع گردد. به‌علاوه در حق وصی و فرزند امام مهدی (علیه السلام) روایت وارد شده است که از

۱- غیبت طوسی، ص ۴۵۴، ح ۴۶۳

۲- کافی، ج ۱، ص ۵۳۵، باب «اگر چیزی در مورد مردی گفته شد و در او نبود...»، ح ۲

۳- کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ص ۳۸۰

دیار ستمکاران غایب می‌شود و ان‌شاءالله طول نمی‌کشد؛ آن‌گونه که امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) در حدیث خود به اصبح بن نباته خبر داده است.<sup>(۱)</sup>

۸- از ابن ابی‌یعفور روایت شده است: اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) به من فرمود: «این نشانه‌ها را هرگز فراموش نکن: هلاکت فلانی، خروج سفیانی، قتل نفس، و سپاهی که در زمین فرو می‌رود و صدا». عرض کردم: صدا چیست؟ آیا منادی است؟ فرمود: «آری؛ و صاحب این امر با آن شناخته می‌شود».<sup>(۲)</sup>

در بحث صیحه حق و صیحه ابلیس (لعنه الله) در فصل اول خواهد آمد که ندا شونده‌ای که ندای الهی به اسم او ندا داده می‌شود چه کسی است؛ زیرا این راهی است برای شناخت صاحب الامر و هدایت شدن به سوی صاحب «هدایت‌گترین پرچم» و روشن خواهد شد که او همان وصی - یعنی احمد (علیه السلام) - است.

۹- از مفضل بن عمر روایت شده است: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: علامت قائم چیست؟ فرمود: «وقتی روزگار بگردد و گفته شود: مرد یا هلاک شد؟ به کدام وادی رفت؟» عرض کردم: فدایت شوم، سپس چه خواهد شد؟ فرمود: «ظاهر نخواهد شد مگر با شمشیر».<sup>(۳)</sup> امام صادق (علیه السلام) در سخن خود، گردش روزگار را به اختلاف میان شیعه تفسیر فرموده است.<sup>(۴)</sup> در این حدیث در مورد علامت قائم با رعایت ترتیبی گفته می‌شود «مرد یا هلاک شد؟ به کدام وادی رفت؟» و این ترتیب از این سخن امام «و گفته شود» دانسته می‌شود که این «و» در «و گفته شود» ترتیب بدون فاصله

---

۱- این حدیث در ادامه در همین کتاب در «فصل اول، مبحث صیحه حق و صیحه ابلیس» بیان شده است. (مترجم)

۲- غیبت نعمانی، ص ۲۵۷ و ۲۵۸

۳- غیبت نعمانی، ص ۱۵۶

۴- از عبدالکریم روایت شده است: در حضور امام صادق (علیه السلام) از قائم (علیه السلام) یاد شد. ایشان فرمود: «چگونه چنین شود درحالی که هنوز روزگار نچرخیده است، تا آنجا که گفته خواهد شد مرده است یا هلاک شده، به کجا رفته است؟» عرض کردم: گردش روزگار چیست؟ فرمود: «اختلاف میان شیعه». بحار الأنوار، ج ۵۲، ص

را می‌رساند؛ یعنی وقتی بین شیعه اختلاف ایجاد شود، بلافاصله گفته خواهد شد که «مرد یا هلاک شد؟ به کدام وادی رفت؟» و سپس بعد از این- جز ظهور با شمشیر باقی نخواهد ماند.

واضح است که اگرچه امت، مشابه این سخن را درباره امام مهدی (علیه السلام) پس از غیبت صغرای آن حضرت گفته‌اند ولی پس از آن، ظهور با شمشیر اتفاق نیفتاده است، و پس از غیبت کبری و طولانی شدنش، ظهور آن حضرت بلافاصله با شمشیر نخواهد بود، مگر اینکه یمانی پیش از او بیاید و به سوی او دعوت کند آن‌گونه که روایات اهل بیت (علیهم السلام) تأکید فرموده‌اند- پس آن کسی که ظهورش با شمشیر خواهد بود پس از اختلاف شیعه و اینکه در موردش گفته می‌شود «مرده است یا هلاک شده، به کدام وادی رفته است؟» قائم، احمد (علیه السلام) است. در عمل نیز این سخن درباره او گفته شده و چیزی جز ظهور وی با شمشیر باقی نمانده است؛ و لاجول و لا قوة الا بالله.

البته انتظار نمی‌رود که فقهای بدنهاد، مرگ امام مهدی (علیه السلام) را به صراحت بر زبان آورند هرچند کارهایشان نشان می‌دهد چنین نظری دارند- زیرا اگر به طور علنی چنین سخنی بر زبان برانند مشروعیت شیطانی‌شان در بنیان نهادن بنیان فساد نقض می‌گردد و اختاپوس ستم آن‌ها که جنبه مالی‌اش سرنیزه‌ای در پهلوی حق محسوب می‌شود موفق نخواهد شد. پس ضرورت حدیث گفتن از آل محمد (علیهم السلام) و دعوت کردن صوری به امام مهدی (علیه السلام) به‌طور خاص- برای بقای شریعت تجارت‌گونه آن‌ها با دین خدا باقی مانده است؛ پس تعجبی ندارد که از آل محمد، حدیث خوانده می‌شود یا حسین (علیه السلام) به خدمت گرفته می‌شود و با خون پاکش تحت‌عنوان دعوت برای انتخابات یا حاکمیت مردم و جمع‌آوری آراء، تجارت صورت می‌گیرد؛ تا از این میان، دزدان و سارقان خود را بالا بکشند؛ و فرقی نمی‌کند که سیاست‌مدار باشند یا فقیه، چون درنهایت هر دو طرف خواهان سلطه و ریاست هستند و نه چیز دیگر. سیاست‌مدارشان با آرای مردم حکم می‌کند و فقیه‌شان با آنچه اهل خیره خوانده می‌شود و شبیه شورای شش نفره عمر بن خطاب است حکم می‌کند، درحالی که حسین (علیه السلام) و اهل بیت

پاکش و اصحابش کشته و عیالش اسیر نشدند، مگر برای برپایی «حاکمیت الله» و نفی «حاکمیت مردم» که در روز مشهور سقیفه پلید از سوی جیت و طاغوت تأسیس شده بود؛ لعنت خدا بر آن دو!

آری، آنان دربارهٔ وصی و فرستادهٔ امام مهدی (علیه السلام) به سوی مردم و یمانی موعود سید احمد الحسن (علیه السلام) عین همان مطلبی که در روایت است را بر زبان راندند: مُرد یا هلاک شد؟ به کدام وادی رفت؟ و ما هرروز این سخن را از آنان و پیروانشان می‌شنویم. فرمایش امام صادق (علیه السلام) اختصاص داشتن این سخن به وصی امام مهدی (علیه السلام) یا دست‌کم، شامل‌شدنش برای هر دو (علیه السلام) را آنچه در انتهای حدیث می‌فرماید مورد تأکید قرار می‌دهد؛ آنجا که در پاسخ به مفضل که عرض می‌کند «فدایت کردم سپس (پس از اختلاف شیعه و قائل‌شدنشان به مرگ قائم یا رفتنش به جایی) چه اتفاقی می‌افتد؟» می‌فرماید: «ظاهر نخواهد شد مگر با شمشیر»، و پیش‌تر با توجه به روایات ارائه‌شده، روشن گردید که چه کسی حامل شمشیر است؛ پس تأمل داشته باشید.

روایت زیر نیز اطلاق «قائم» را بر وصی امام مهدی (علیه السلام) در وصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که فرزند امام مهدی (علیه السلام) است مورد تأکید قرار می‌دهد:

۱۰- از ابوحمزه ثمالی از امام باقر (علیه السلام) روایت شده است: عرض کردم: آیا خروج سفیانی از حتمیات است؟ فرمود: «بله! و ندا حتمی است، و طلوع خورشید از غرب حتمی است، و اختلاف بنی‌عباس در حکومت حتمی است، و قتل نفس زکیه حتمی است، و خروج قائم از آل محمد (علیه السلام) حتمی است...»<sup>(۱)</sup>

واضح است که خروج قائم (علیه السلام) در این روایت، ضمن علائم حتمی برای امام مهدی (علیه السلام) ذکر شده و او خود صاحب توصیفات و خصوصیات است که همراه موارد دیگری از روایات تقدیم شد.

آنچه گفتیم خلاصه‌ای از گفتنی‌ها در بیان حقیقت «صاحب‌الامر» مخفی با اسم مخفی «احمد» است، و در این زمینه روایات بسیار دیگری نیز وجود دارد که به جهت پرهیز از طولانی‌شدن سخن، از بیان آن اجتناب کردیم.

\*\*\*

با روشن شدن مطالب پیشین، متوجه می‌شویم که مقصود از صاحب‌الامری که در آخرالزمان «مبعوث» می‌گردد چه کسی است؛ کسی که اهل بیت (علیهم‌السلام) هر چیز مؤثر در شناخت او و یاری‌دادنش و ویژگی‌هایش مانند بیان اسمش، خصوصیات جسمانی و محل سکونتش و... را به‌طور دقیق مشخص کرده‌اند؛ و این ضمن قانون الهی در مورد حجت‌هایش است. برخی از آنچه در این خصوص وارد شده، تقدیم می‌گردد:

• از اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) طی حدیثی طولانی روایت شده است که فرمود: «...صاحب این امر با سه خصلت شناخته می‌شود که در کسی غیر از او نیست: او سزاوارترین مردم به حجت پیش از خودش است، و او وصی آن حجت است، و سلاح رسول خدا و وصیت ایشان نزد اوست...»<sup>(۱)</sup>.

عبارت «در کسی غیر از او نیست» یعنی هیچ‌کس در ویژگی‌های مخصوصی که در مورد حجت‌های الهی بیان داشتیم با آن‌ها شریک نیست. این خصوصیات طبق این روایت شریف عبارت‌اند از:

۱- او سزاوارترین مردم به حجت پیش از خود و وصی اوست. سزاوارترین بر هرآنچه از سوی پروردگارش آورده است، و پرچم «بیعت از آن خداست» یعنی «حاکمیت خدای سبحان» نیز از مواردی است که آل محمد (علیهم‌السلام) و حتی همه حجت‌ها و خلفای خداوند آورده‌اند.

۲- سلاح رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تنها در اختیار اوست و این سلاح، علم و قرآن است.

۳- وصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تنها در اختیار اوست.

این موارد را بشناسید، سپس این خصوصیات را بر احمد علیه السلام عرضه کنید و او را سزاوارترین مردم به امام مهدی علیه السلام خواهید یافت؛ زیرا طبق متن وصیت مقدس، او فرزند وصی و وارث امام مهدی علیه السلام است. او کسی است که سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله را در اختیار دارد که همان علم به قرآن و امور بزرگ و هر علمی است که حجت‌های خدا با آن مزین و مخصوص شده‌اند و کتاب‌های سید احمد الحسن علیه السلام شاهد بر این ادعاست؛ به‌علاوه وصیت جدش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نیز همراهش است. بعد از این دیگر چه می‌خواهید؟!

• از ابو جارود روایت شده است: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: وقتی امام قائم از اهل بیت علیهم السلام برود حجت پس از او با چه چیزی شناخته می‌شوند؟ فرمود: «با هدایت و خاموشی، و اقرار آل محمد علیهم السلام به فضل او، و اینکه هر چیزی که پرسیده شود را بیان خواهد نمود»<sup>(۱)</sup>.

و چگونه احمد علیه السلام با هدایت شناخته نشود در حالی که همان‌گونه که توضیح دادیم- او صاحب هدایت‌گرترین پرچم است و پرچم او در کلام امام باقر علیه السلام به پرچم هدایت توصیف شده است و آل محمد علیهم السلام به فضلش اقرار کرده‌اند و این برای کسی که وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و ده‌ها روایات از اهل بیت طاهرین علیهم السلام را مطالعه کند واضح است؛ و چه فضیلت بزرگی است که سید خلق و حجت‌های خدا صلی الله علیه و آله در وصیت مقدس خود دعوت‌کننده به خدا را به‌طور خاص با اسم و صفت یاد کرده است، همچنان که علم از اطراف او برای انصارش و دیگران فوران می‌کند و امور عظیم و متشابهات و هر سؤال‌ی را که از او پرسیده می‌شود به‌طور کامل بیان می‌فرماید.

\*\*\*



## پرچم حاکمیت خدا

یا پرچم «البیعة لله» (بیعت از آن خداست) - سومین بخش از قانون خداوند سبحان در حجت‌ها و خلفایش - که در مورد سید احمد الحسن (علیه السلام) مصداق دارد، پس از آنکه روشن شد که دین خداوند سبحان همان حاکمیت خداست؛ حاکمیتی که برای به‌بارنشستن آن، تمامی انبیاء، فرستادگان و اوصیا قربانی شدند و امام حسین (علیه السلام) تا روز قیامت، شاهدی حاضر و زنده بر این نکته است. این نکته در مذهب اهل بیت (علیهم السلام) موردی ثابت شده است و گمان نمی‌کنم کسی خود را منتسب به آنان بداند و در عین حال در این موضوع به مجادله بپردازد. فقهای بدنهاد با معتقد شدن به انتخابات و حاکمیت مردم - در حالی که حاکمیت مردم در خلاف جهت آن چیزی است که خداوند سبحان اراده فرموده است - از حاکمیت خدا چشم فرو بستند و به پیشینیان خود ملحق شدند؛ پیشینیانی که همواره عمده بشریت را تشکیل می‌داده‌اند.

در سال ۱۹۲۰ علمای شیعه مشارکت در انتخابات را گمراهی و انحراف قلمداد کردند؛ پس حالا چه شده که هدایت شمرده می‌شود؟! نه؛ به خدا سوگند که هدایت نیست؛ ولی این رحمتی از سوی خداوند نسبت به مردم است تا حق را روشن و منحصر در دست دعوت‌کننده به سوی حق قرار دهد و راهی سهل و آسان از سوی او سبحان برای خلائق باشد تا از آزمون با خلیفه خدا (احمد الحسن (علیه السلام)) هنگامی که مبعوث می‌گردد و مردم را به حق و صراط مستقیم دعوت می‌کند و به تنهایی و تک‌وتنها حاکمیت خدا را به‌عنوان منهجی که مردم را به آن دعوت می‌نماید مطرح می‌کند سربلند بیرون ببینند.

پس از این لطف بزرگ الهی، گمراهی مردم جای تعجب دارد. آیا آن‌ها هدایت را در جای دیگری غیر از سید احمد الحسن (علیه السلام) می‌یابند که امر بر آنان مشتبه شده است؟! آیا نمی‌بینند که دیگران به‌صراحت بر طبل باطل می‌کوبند و حاکمیت مردم را فریاد می‌زنند؟! همه بدون استثنا! حتی این سفیهانی که ادعای دعوت به امام

مهدی (علیه السلام) را دارند در انتخابات و حاکمیت مردم شرکت و آن را تأیید می‌کنند. تعجب بیشتر می‌شود، وقتی که انسان با این نشانه که دلالت بزرگی بر حجت خداوند سبحان دارد با استهزا و سبکسری مقابله کند؛ و انسان در برابر پروردگار کریم و رحیمش چقدر شایسته ملامت است.

آری؛ بر مردم لازم است بدانند که حق در این زمان تنها در انحصار یک شخص است، و صاحب حق به تنهایی حاکمیت الله را به عنوان شعار و منهجی الهی بالا برده است و به آن دعوت می‌کند. انسان برای شناخت حق و دعوت‌کننده به آن، نیازمند چیز دیگری نیست، جز اینکه بداند دین خدا همان حاکمیت خداست، سپس به صاحبان پرچم‌های برافراشته بنگرد و تنها پرچم حق موجود در میان آن‌ها را ببیند؛ پرچمی که علامتش دعوت به حاکمیت خداست تا صاحب وعده داده شده به آن پرچم را بشناسد. چگونه چنین نباشد درحالی که این پرچم، علامت اوست و به همین دلیل اهل بیت (علیهم السلام) وقتی درباره پرچم حق خود در آخرالزمان سخن می‌گفتند می‌فرمودند: **«روشن تر از خورشید است»**؛ زیرا صاحب این پرچم تنها به یک شخص محدود می‌شود و هیچ شخص دیگری با این خصوصیت یافت نمی‌شود.

شما خود می‌بینید که امروز همه دعوت‌کننده به حاکمیت مردم هستند و خدا را شکر که هیچ کسی جز صاحب آن پرچم سخن از حاکمیت الله به میان نمی‌آورد. پس ای مردم! آیا این امتحان را سخت می‌بینید؟! تا آنجا که درک کردن این مسئله برای کسی که در تحقیق و بررسی دعوت حق، جویای حقیقت است هیچ نیازی به بحث و تحقیق و روایات و یا هیچ چیز دیگری ندارد؛ فقط کافی است بداند که دین خدا همان حاکمیت خداست، سپس از صاحب چنین دعوتی تحقیق کند و ببیند از میان این پرچم‌های برافراشته شده کدام یک به حاکمیت خدا دعوت می‌کند.

و از آنجا که او سبحان می‌خواهد در زمینش عبادت شود و دین و شریعتش را محقق سازد، اقتضای حکمت این است که هدایتگری بفرستد و راه درست را برای امت - پس از انحراف همه از راه خدا - بازگرداند. معتقد بودن به نبود هدایتگر هیچ

معنایی ندارد؛ چراکه حق تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾<sup>(۱)</sup> (تو فقط هشداردهنده‌ای، و هر قومی هدایتگری دارد). به علاوه علت وجود فرستادگان و حجت‌ها بین مردم و مرتبط بودن آن‌ها با مردم چیست؟ اگر علت، هدایت به حق است پس آیا اکنون مردم و به‌خصوص بزرگانشان که ادعای علم دارند بی‌نیاز از هدایتگر هستند؟ و با چه کسی؟

به علاوه، این کسی که آمده -یعنی سید احمدالحسن (علیه السلام)- آیا روشن نکرده که آنان در گمراهی و انحراف هستند تا به آنچه او آورده است بنگرند؟ حتی آن‌ها پیش از آمدن او نیز در منهج حق اختلاف داشتند؛ برخی اخباری بودند، برخی اصولی، برخی شیخیه و دیگر فرقه‌ها. حتی اصولیون در بین خود نیز اختلاف دارند؛ پس حق کجاست؟ بنابراین نیاز به یک هدایتگر وجود دارد. پس چه چیزی مانع از ارسال این هدایتگر خواهد بود؟ درحالی‌که اقتضای حکمت، ارسال هدایتگر می‌باشد، به‌خصوص باوجود پذیرنده؛ یا شما خودتان می‌خواهید رحمت خدا را مشخص کنید درحالی‌که امروز خود در سقوط و لغزش قرار دارید؟ و آن هم چه لغزش بزرگی! در برابر دیدگان همه برای ایمان آوردن به حق! و انا لله و انا الیه راجعون.

\*\*\*

حقیقتی که ناگزیر باید گفته شود این است که جست‌وجو در مسائل مربوط به دعوت حق امروز و آنچه ائمه اطهار به رهبر این دعوت -احمد (علیه السلام)- اشاره کرده‌اند بر دوش جست‌وجوگر -که در اعماق دریای علوم و روایات آن‌ها کندوکاو می‌کند- سنگین می‌آید و از این رو، چاره‌ای جز عذرخواهی به خداوند از تقصیر و کوتاهی‌ام ندارم؛ زیرا در این مجال - درصدد زمینه‌سازی برای سخن‌گفتن از معترضان هستیم، و پس از آنچه تقدیم شد تنها با اشاره‌ای مختصر<sup>(۲)</sup> به دو دلیل بسنده خواهم کرد که با متن

۱- رعد، ۷

۲- هرکس خواهان جزئیات مبحث رؤیاست می‌تواند به بحث برادرم و استاد ارجمند «احمد خطاب» در کتاب «فصل الخطاب» مراجعه نماید.

سخن ائمه طاهرین به قائمی که اسمش مخفی است راهنمایی می‌کنند: این دو دلیل «رؤیا و استخاره» هستند. مردم این دو دلیل را به باد استهزا و تمسخر گرفتند، باوجود اینکه هر دو، نشانه‌های الهی هستند که صاحب این امر و قائم به آن را معرفی می‌کنند.

### اول: رؤیا و صاحب‌الامر

شکی نیست که رؤیا در نظر حجت‌ها و خلفای خداوند در زمینش ارزش شریفی دارد؛ چگونه چنین نباشد درحالی که حق سبحان، رؤیا را «احسن القصص» [بهترین داستان‌ها] توصیف فرموده است؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الْغَافِلِينَ﴾ \* إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ ﴿<sup>(۱)</sup> (با این قرآن که به تو وحی کرده‌ایم، بهترین داستان‌ها را برایت حکایت می‌کنیم، که تو پیش‌ازاین از بی‌خبران بودی \* آنگاه که یوسف به پدرش گفت: ای پدر! در خواب یازده ستاره و خورشید و ماه را دیدم، دیدم که سجده‌ام می‌کنند). پس خداوند عزوجل، رؤیای یوسف علیه السلام را احسن القصص [بهترین داستان‌ها] نامیده و تأویل آن را علامتی بر نبوتش قرار داده است؛ همچنین خلیلش ابراهیم علیه السلام را به دلیل اینکه رؤیا را تصدیق کرد مدح نموده، می‌فرماید: ﴿وَ نَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ \* قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾ <sup>(۲)</sup> (و ما ندایش دادیم: ای ابراهیم! \* رؤیا را تصدیق کردی و ما این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم).

و آنان که رؤیا را تکذیب کردند و خواب‌های پریشان نامیدند نکوهش و مذمت نموده، می‌فرماید: ﴿بَلْ قَالُوا أَضْغَاتُ أَحْلَامٍ بَلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ

۱- یوسف، ۳ و ۴

۲- صافات، ۱۰۴ و ۱۰۵

الْأَوَّلُونَ ﴿۱﴾ (بلکه گفتند: خواب‌های پریشان است، یا دروغی است که می‌بندد یا شاعری است، پس برای ما از آن گونه که به پیامبران پیشین داده شده بود، معجزه‌ای بیاورد) و از رؤیا آن‌چنان که امروز مرسوم است - به «خواب‌های پریشان» تعبیر نمی‌شود مگر از سوی منکران و متکبران در برابر حق، آن هنگام که حق به سویشان می‌آید. بزرگان و درباریان فرعون گفتند: ﴿قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ﴾ ﴿۲﴾ (گفتند: این‌ها خواب‌های آشفته است و ما از تعبیر این گونه خواب‌ها آگاه نیستیم).

از آنجاکه رؤیای مؤمن بستر جاری شدن کلام پروردگار است که با بنده‌اش از طریق رؤیا سخن می‌گوید همان‌طور که در حدیث شریف آمده است ﴿۳﴾ - رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) توجه بسیاری به رؤیا نشان می‌داد.

از امام رضا (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در هنگام صبح به اصحابش می‌فرمود: آیا مبشّراتی هست؟ و مقصودش رؤیا بود». ﴿۴﴾

و این از لطف خداوند است که بنده مؤمنش را درحالی که هنوز در دنیا حضور دارد به وضعیتش در آخرت بشارت دهد و بشارت همان رؤیای حسنه است. از جابر از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «مردی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تفسیر آیه شریف ﴿لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ ﴿۵﴾ (در زندگی این دنیا برای آنان بشارت است) را پرسید. حضرت پاسخ داد: منظور، رؤیای حسنه است که مؤمن می‌بیند و در دنیا با آن بشارت داده می‌شود». ﴿۶﴾

۱- انبیاء، ۵

۲- یوسف، ۴۴

۳- دارالسلام، ج ۴، ص ۲۳۶

۴- کافی، ج ۸، ص ۹۰، حدیث رؤیا و حجت بر اهل آن زمان، ح ۵۹

۵- یونس، ۶۴

۶- کافی، ج ۸، ص ۹۰، حدیث رؤیا و حجت بر اهل آن زمان، ح ۶۰

و اگر به ادامه آیه شریفی که رسول خدا ﷺ بیان فرموده است نگاه بیندازیم خواهیم دید که می‌فرماید: ﴿لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ (کلمات خدا را تبدیلی نیست؛ این است همان کامیابی بزرگ)، و چه حقیقت بزرگی است که حق سبحان از رؤیا، به «کلماتش که تبدیلی ندارد» تعبیر می‌فرماید. پس امروز توهین و بی‌احترامی مردم به رؤیا یعنی توهین به کلمات خدا؛ و الحمدلله بر نعمت هدایت. ما در اینجا به‌طور کلی در مورد هر رؤیایی صحبت نمی‌کنیم، بلکه رؤیایی موردنظر ماست که یکی از معصومین (علیهم‌السلام) در آن و در ارتباط با صاحب‌الامر باشد، همان‌گونه که در روایات شریف آمده است. واضح است که رؤیایی که شامل یکی از معصومین باشد صادق است و شیطان (لعنه الله) نمی‌تواند به‌صورت آنان (صلوات خدا بر آنان) جلوه‌گر شود.

از ابوالحسن علی بن موسی‌الرضا (علیه‌السلام) چنین نقل شده است که مردی خراسانی به امام رضا (علیه‌السلام) عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! پیامبر ﷺ را در خواب دیدم که گویی به من فرمود: «چگونه است حال شما آن هنگام که پاره تن من در سرزمین شما دفن گردد و شما به حفظ این امانت من اهتمام نمایید و ستاره من در خاک شما پنهان گردد؟».

امام رضا (علیه‌السلام) به او فرمود: «من در سرزمین شما دفن می‌شوم، من پاره تن پیامبر شما هستم، و منم آن امانت و ستاره. آگاه باشید کسی که مرا زیارت کند -درحالی که آنچه خدای تبارک و تعالی از حق و پیروی از مرا بر او واجب ساخته است بداند- من و پدرانم در روز قیامت شفیعان او خواهیم بود و کسی که ما در روز قیامت شفیعش باشیم نجات می‌یابد، هرچند بار گناهان جن و انس بر گرده او باشد. پدرم از جدم از پدرش از پدراش از رسول خدا ﷺ روایت نموده که حضرت فرمود: هرکس مرا در خواب ببیند به‌یقین مرا دیده است زیرا شیطان نه به‌صورت من و نه به‌صورت یکی از اوصیای من و نه به‌صورت یکی از شیعیان آن‌ها نمی‌تواند ظاهر شود؛ و رؤیای صادق

یکی از هفتاد جزء نبوت است».<sup>(۱)</sup>

و از آنجا که رؤیا ارتباط تنگاتنگی با صاحب این امر و قائم دارد، امام رضا (علیه السلام) همه تفصیلات رؤیا را برای کسی که از او سؤال کرده بود بیان نفرمود. بزنتی می گوید: از امام رضا (علیه السلام) در مورد مسئله رؤیا پرسیدیم. ایشان درنگی نمود و فرمود: «اگر آنچه را می خواهید به شما بدهیم برایتان شر می شود و گریبان صاحب این امر را می گیرد».<sup>(۲)</sup> امام (علیه السلام) در این حدیث به ارتباط رؤیا با صاحب این امر اشاره فرموده است و اینکه در آینده، رؤیا به او راهنمایی خواهد کرد، درست مثل امروز که علی رغم تمسخر افرادی که نشانه های خدا را خوار و سبک می شمارند- وضعیت به همین صورت است.

بر همین اساس از ابی بکر حضرمی روایت شده است: من و ابان خدمت اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) رسیدیم و این زمانی بود که پرچم های سیاه در خراسان ظاهر شده بود. عرض کردیم: نظرتان چیست؟ ایشان (علیه السلام) فرمود: «در خانه های تان بنشینید. آن هنگام که دیدید ما بر مردی اجتماع کردیم با سلاح به سوی ما بشتابید».<sup>(۳)</sup>

واضح است که اجتماع اهل بیت (علیهم السلام) بر یک مرد، ارتباطی با پرچم های سیاه دارد همان طور که مورد سؤال، زمینه ساز امام مهدی (علیه السلام) بوده است- و این اجتماع با بدن های شریف آن ها در این عالم نیست؛ بنابراین گزینه دیگری جز اجتماع آن ها (علیهم السلام) در رؤیای صادقه باقی نمی ماند؛ رؤیای صادقه ای که این بزرگواران (علیهم السلام) در آن ها مؤمنان را با کلمات خداوند به پیروی از فرزندشان راهنمایی می کنند، که صاحب هدایتگرترین پرچم و رهبر سپاه الهی است و پرچم های سیاه مشرقی را برمی افرازد. پرچم هایی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درباره اش فرمود: «...سپس پرچم های سیاه از سوی مشرق آشکار می شود و با آنان چنان نبردی می کنند که دیده نشده است».

۱- امالی صدوق، ص ۱۲۰ و ۱۲۱؛ عیون اخبار الرضا (علیه السلام) ج ۱، ص ۲۸۷ و ۲۸۸

۲- بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۱۰

۳- غیبت نعمانی، ص ۱۹۷

جوانی را یاد کرد و فرمود: «وقتی او را دیدید با او بیعت کنید، زیرا او خلیفه مهدی است»<sup>(۱)</sup> و خلیفه مهدی در وصیت مقدس روشن گردیده است.

در نظر داشته باشید که این فرمایش امام (علیه السلام) «با سلاح به سوی ما بشتابید» به معنای دستور به قیام به سوی اوست و این عبارت نزدیک به حدیث امام باقر (علیه السلام) است که می‌فرماید: «به سوی او به پا خیز» درحالی‌که این حدیث درباره یمانی و فرمان دادن به قیام به سوی او صحبت می‌کند. توضیح بیشتر در این خصوص در فصل اول هنگام صحبت در خصوص صحیحۀ حق و صحیحۀ ابلیس (لعنه الله) خواهد آمد.

این علامت الهی - یعنی رؤیای صادقه با معصومین (علیهم السلام) - در دلالت داشتن بر صاحب‌الامر و قائم به واضح‌ترین شکل خود به‌عنوان نشانه‌ای برای داعی حق امروز، سید احمدالحسن (علیه السلام) تجلی کرده است. در برابر همگان، صدها رؤیای صادقه با معصومین - صلوات خدا بر آنها - وجود دارد که شخص مؤمن را به دعوت‌کننده به حق (احمد) ارشاد می‌کند و همه می‌توانند برای تحقیق در خصوص این مطلب به کتاب‌های انصار و شهادت‌هایی که امروز برای شنوندگان حقیقت که پرسش‌های خود در مورد این دعوت مبارک یمانی مطرح می‌کنند ارائه می‌شود مراجعه نمایند.

اما فتنه‌هایی که علمای گمراهی در خصوص این نشانه و حتی سایر دلایل حق - مثل وصیت و علم و ده‌ها روایت شریف - مطرح می‌کنند چیزی جز سفسطه و شک و تردید نسبت به نشانه‌ها و موازین الهی و دلایل خداوند در مورد حجت‌هایش نیست. از جمله هجوم ددمنشانه‌ای است که بر حق و اهل حق وارد و رؤیای صادقه آنان و کلمات خدا را همان‌گونه که در متون شریف آمده است - به خواب‌های پریشان توصیف می‌کنند؛ حال آنکه خودشان در منابع اصلی شیعه، وقایع فراوانی درباره رؤیای صادقه در رابطه با پیروی از حق می‌خوانند. به‌عنوان شاهد تنها به چند نمونه بسنده می‌کنم:



- آمدن بانو نرجس خاتون و وصلتش با امام حسن عسکری (علیه السلام).  
 - هدایت شدن وهب نصرانی برای یاری امام حسین (علیه السلام) و شهادتش در جوار آن حضرت (علیه السلام) در روز عاشورا.

- مسلمان شدن خالد بن سعید بن عاص اُموی و ایمان آوردنش به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم).  
 مخالفان باوجود این موارد جز این پرسش را مطرح نمی کنند که: «از کجا می دانید کسانی که در خواب به عنوان معصومین می بینید واقعاً خودشان باشند؟ آیا شما در عمر خود، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) یا یکی از اوصیای پاک او (علیه السلام) را دیده اید که می گویند کسانی که در خواب می بینید واقعاً خود آن معصومین هستند؟».

بیان این سخنان از سوی کسانی که حتی به یک حرف از کلام خدا آگاهی ندارند و خداوند را تنها با زبان عبادت می کنند جای تعجب ندارد؛ که اگر چنین نیست، چرا با این سخن خود، دیدن معصوم در رؤیا را منحصر به کسی می دانند که معصوم را با چشم خودش در عمرش دیده باشد؟ آیا وهب نصرانی، عیسی (علیه السلام) را در زندگی دنیوی خود با چشم خود دیده بود تا بداند عیسایی که در رؤیایش آمده همان عیسایی است که با چشمش دیده است؟ یا اینکه او را به جهت فرمان برداری از عیسی و یاری دادن حسین (علیه السلام) سرزنش می کنید؟! آیا آن بانوی پاک، نرجس خاتون (علیها السلام) را به این جهت که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و فاطمه (علیها السلام) را دید که به او دستور رفتن به سوی امام حسن عسکری (علیه السلام) می دادند درحالی که او آن دو بزرگوار را هرگز در زندگی دنیوی ندیده بود سرزنش می کنید؟! آیا ده ها حدیثی را که از سوی امامان هدایت (علیهم السلام) برای دیدن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) یا یکی از ائمه طاهرین در خواب برای کسی که می خواهد آنان را در دوران بعد از معصوم در خواب ببیند نقض می کنید؟! نمونه هایی از این احادیث:

از سهل بن صغیر روایت شده است: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود:  
 «هرکس بخوهد سیدمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را در خوابش ببیند باید نماز عشا را بخواند سپس به پاکی غسل نماید و چهار رکعت نماز با چهار مرتبه آیه الکرسی به جا آورد و هزار مرتبه بر محمد و آل محمد (علیه و علیهم السلام) صلوات ختم کند، و باید شب را

با جامه‌ای پاک که در آن جماع حلال یا حرامی نکرده است صبح کند، دست راستش را زیر گونه‌اش راستش بگذارد و صد مرتبه تسبیح بگوید: «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لاحول و لا قوة الا بالله» و صد مرتبه بگوید: «ما شاء الله» که در این صورت پیامبر ﷺ را در خواب خود خواهد دید.<sup>(۱)</sup>

و سید علی بن طاووس گفته است اگر می‌خواهی امیرالمؤمنین (علیه السلام) را در خواب ببینی هنگام خوابیدن بگو: «اللهم انی اسألك یا من لطفه خفی و ایدیه باسطة لا تنقضی اسألك بلطفک الخفی الذی ما لطفت به لعبدٍ إلا کفی ان تُرینی مولای علی بن ابی طالب (علیه السلام) فی منامی»؛<sup>(۲)</sup> (خدایا از تو درخواست می‌کنم؛ ای که لطف پنهان و دست‌هایت گشاده است و منقضی نمی‌گردد. از تو می‌خواهم به لطف پنهانت که با آن به هر بنده‌ای که لطف کرده‌ای کفایتش کرده است. می‌خواهم که مولایم علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) را در خوابم نشانم بدهی).

دیگر چه چیزی در دست منکران و مسخره‌کنندگان رؤیای صادقه باقی می‌ماند جز رد کردن کلمات خدا، بی‌هیچ دلیلی؟! که این عمل آنان از خباثت باطن و بزرگی جسارتشان بر نشانه‌ها و دلایل خداوند در خصوص انبیا و حجت‌هایش که اهل بیت (علیهم السلام) در روایات شریف آن را از اجزای نبوت شمرده‌اند پرده برمی‌دارد.

از هشام بن سالم روایت شده است: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: «دیدگاه مؤمن و رؤیایش در آخرالزمان بر هفتاد جزء از اجزای نبوت استوار است».<sup>(۳)</sup>

حکمت آمدن آخرالزمان روشن است. به اختصار روشن شد که رؤیای صادقه با صاحب این امر ارتباط دارد و اینکه نشانه‌ای است الهی که به‌سوی وی ارشاد و راهنمایی می‌کند؛ و الحمد لله بر نعمتش.

۱- بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۲۱۴

۲- بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۲۱۵

۳- کافی، ج ۸، ص ۹۰، باب رؤیایا و حجت بر اهل آن زمان، ح ۵۸

## دوم: استخاره و صاحب الامر

نشانه الهی دیگری که ارتباطی با شناخت صاحب این امر دارد و مردم به خصوص بزرگان‌شان- آن را سبک و خوار شمرده‌اند استخاره است. از ائمه هدایت (علیهم السلام) در اصرار و تشویق بر استخاره روایات فراوانی وارد شده است؛ از جمله:

- از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مرا به سوی یمن گسیل داشت درحالی که توصیه می‌فرمود: ای علی، متحیر نمی‌گردد آنکه استخاره کند و پشیمان نمی‌شود آنکه مشورت بگیرد...»<sup>(۱)</sup>
- از امام صادق (علیه السلام) پرسیده شد: گرامی‌ترین خلق نزد خدا کیست؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: «آن کسی که خدا را بیشتر یاد کند و در طاعت خدا بیشتر عمل نماید». عرض کردم: مبعوض‌ترین خلق در نظر خدا کیست؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: «کسی که خدا را متهم کند». عرض کردم: آیا کسی خدا را متهم می‌کند؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: «آری؛ کسی که از خدا استخاره می‌کند و خیر در چیزی بیاید که او کراهت داشته باشد و ناخشنودش بدارد؛ چنین شخصی خدا را متهم کرده است...»<sup>(۲)</sup>.
- ابو عبدالله امام صادق (علیه السلام) فرموده است: «کسی که بدون استخاره و طلب خیر در امری وارد شود سپس مبتلا گردد اجری نخواهد داشت»<sup>(۳)</sup>.
- از مفضل روایت شده است: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: «بنده مؤمن از خداوند استخاره نمی‌کند جز اینکه خداوند او را خیر می‌دهد، حتی اگر در چیزی واقع شود که او آن را خوش نداشته باشد»<sup>(۴)</sup>.

۱- امالی طوسی، ج ۱، ص ۱۳۵

۲- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۴۷

۳- بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۲۳

۴- بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۲۴

• و نیز از آن حضرت (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «خداوند چنین نازل فرموده است: از شقاوت بندهام این است که کارهایش را بدون استخاره و طلب خیر از من انجام دهد.»<sup>(۱)</sup>

علی‌رغم همه این‌ها و بسیاری دیگر از روایات ائمه پاک و طاهر، مردم استخاره را به جهت امکان ارشاد و سهمی که امروز در شناخت دعوت‌کننده به سوی حق دارد سبک و خوار می‌شمارند، و درعین حال سخن امیرالمؤمنین (علیه السلام) را می‌خوانند که استخاره را یکی از راه‌های شناخت فرزندش قائم (علیه السلام) معرفی می‌فرماید:

از سلیمان بن هلال روایت شده است: امام صادق از پدرش از جدش از امام حسین (علیه السلام) ما را حدیث کرد: «مردی نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمد و عرض کرد: ای امیرالمؤمنین خبر این مهدی‌تان را به ما بده؟ حضرت فرمود: «هنگامی که رفتی‌ها بروند و مؤمنان اندک شوند و جنگ‌طلبان و آشوبگران نابود گردند؛ در آن موقع». مرد عرض کرد: ای امیرالمؤمنین درود و سلام بر تو باد، مهدی از کدام طایفه است؟ حضرت فرمود: «از بنی‌هاشم، از نسل بهترین طایفه و قله شرافت عرب و دریای خشکیده‌اش آن زمانی که وارد شود، و ستم‌دیده‌هایش زمانی که بیاید، و معدن خالصش زمانی که تیره و کدر گردد. زمانی که آن‌ها بی‌تابی و ناشکیبایی کنند، او نمی‌هراسد. زمانی که مؤمنان محاصره شوند، او سرگشته و حیران نمی‌شود؛ و زمانی که شجاعان به وحشت افتند، او باز نمی‌ایست، آستین بالا می‌زند و مبارزه می‌کند. او شیری است درنده، جراحت‌واردکننده و شجاع؛ شمشیری از شمشیرهای خداست؛ رئیسی است که در خاندان عزت و عظمت پرورش یافته، و ریشه‌های مجد و شکوهش به عالی‌ترین معدن‌ها رسیده است. آن‌کس که به هر وسیله به دنبال فتنه رفته باشد و چنانچه سخن بگوید، بدترین سخنگو، و چنانچه سکوت کند برای هدف شومی باشد، تو را از بیعت با او منصرف نکند». سپس حضرت دوباره به اوصاف مهدی (علیه السلام)

برگشت، فرمود: «پناه‌دهنده‌ترین شما، عالم‌ترین شما و عامل‌تر از همه شما به صلۀ رحم [صلۀ رحم محمد و آل محمد (علیهم السلام)] است. خداوند! بیعت با او را نجات از غم قرار بده و پراکندگی امت را با او جمع فرما. اگر خداوند به تو خیر داد عزیمت کن و اگر همراهش شدی از او جدا نشو، و اگر به سمتش هدایت شدی از او جلو نیفت، آه...»؛ و با دستش به سینه‌اش اشاره کرد و فرمود: «چقدر مشتاق دیدارش هستم».<sup>(۱)</sup>

مشخص است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) از آن مهدی‌ای سخن می‌گوید که با او بیعت می‌شود: «خداوند! بیعت با او را نجات از غم قرار بده» و در حقیقت او همان کسی است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وقتی مهدی را یاد می‌نماید و بیعت با او را توصیف و نام‌هایش را مشخص می‌فرماید، درباره‌اش سخن گفته است.

از حدیث روایت شده است: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که مهدی را یاد کرد، و فرمود: «بین رکن و مقام با او بیعت می‌شود. نامش احمد، عبدالله و مهدی است. این‌ها نام‌های سه‌گانه اوست»<sup>(۲)</sup> و این نام‌های سه‌گانه همان نام‌های مهدی اول، وصی امام مهدی (علیه السلام) است که آن‌گونه که در وصیت مقدس آمده- اولین مؤمن به او و فرزند اوست.

با روشن شدن این مطلب می‌گوییم: این امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که خیر دادن خداوند را راهی برای شناخت مهدی معرفی فرموده است: «اگر خداوند به تو خیر داد عزیمت کن و اگر همراهش شدی از او جدا نشو، و اگر به سمتش هدایت شدی از او جلو نیفت». پس مردم را چه شده است که مقیاس‌ها و معیارهای ائمه اطهار (علیهم السلام) را سبک و خوار می‌شمارند درحالی‌که راه شناخت حق، در کلمات آن‌ها (علیهم السلام) وارد شده است؟!!

اینکه داعی حق، سید احمدالحسن (علیه السلام) با قانون خداوند در مورد حجت‌ها و جانشینانش در زمینش و نیز با ده‌ها روایت شریف آمده است که او را با اسم، محل

۱- غیبت نعمانی، ص ۲۱۲

۲- غیبت طوسی، ج ۶۲، تحقیق عبدالله تهرانی، مؤسسه معارف اسلامی

سکونت، علم، دلایل و هرآنچه متعلق به امر اوست توصیف فرموده‌اند؛ و نیز با دلالت رؤیای صادقه و استخاره آمده است؛ پس قطعاً او همان دعوت‌کننده به حق می‌باشد که از سوی امامان پاک توصیف شده است. پس باید منکران حق آل محمد (علیهم‌السلام) خشمگین شوند و رنج و حسدشان از این فضل و برگزیدن که خداوند، مخصوص آل محمد (علیهم‌السلام) قرار داده است افزون گردد؛ و به‌زودی به خواست خدا- «صبح» از حقیقت ستمکاران و مقصدشان پرده بر خواهد داشت.

آنچه باقی ماند این است که انکار علمای گمراهی فقط انکار قلبی متکبرانه علیه حجت‌های خداوند نیست، بلکه همراه با دروغ‌بافی‌ها و فلسفه‌بافی‌هایی است که با تمامی توان مادی خود به انجام می‌رسانند تا لشکری برای پیکار با آل محمد و منصرف کردن مردم از یاری آنان فراهم آورند.

در خصوص استخاره، آن‌ها مردم را به شک می‌اندازند و می‌گویند همین‌که استخاره به‌عنوان راهی برای شناخت حقانیت سید احمدالحسن (علیه‌السلام) مطرح می‌شود به معنای بطلان اوست و هرگز چنین نیست. با این ادعا که استخاره از مواردی نیست که امور اعتقادی بر آن‌ها استوار گردد؛ این در حالی است که آن‌ها خود روایت می‌کنند و نمی‌دانم آیا آنچه را که از ائمه اطهار (علیهم‌السلام) روایت می‌کنند درک می‌کنند یا نه. که هدایت‌شدن صفوان بن یحیی به امام علی بن موسی‌الرضا (علیه‌السلام) با استخاره صورت گرفت، و آن زمانی بود که مدعیان تشیع در آن هنگام با فتوای فقهای گمراهی چون علی بن حمزه و جماعتش در امامت امام کاظم (علیه‌السلام) توقف کرده بودند، درحالی‌که در ریاست و مالی که در اختیارشان بود همچون امروز- طمع می‌ورزیدند. خداوند صفوان را با ایمان به امام رضا (علیه‌السلام) توفیق عطا فرمود و او از جمله معدود افرادی گردید که تعدادشان از شمار انگلستان دست تجاوز نمی‌کند. آیا علمای بدنهاد امروز در سبب و عامل ایمان صفوان به امام رضا (علیه‌السلام) تردید روا می‌دارند و او را سرزنش می‌کنند که چرا او در امامت امام کاظم (علیه‌السلام) توقف و امام رضا (علیه‌السلام) را ترک نکرد؟ همان‌گونه که آن‌ها امروز در وسیله ایمان آوردن برخی انصار به سیدشان (احمد) به‌وسیله استخاره

که صفوان هم با انجام استخاره هدایت شد. شک و تردید روا می‌دارند؟!  
 متن روایت ایمان آوردن صفوان به‌قرار زیر است: «علی بن معاذ روایت می‌کند: به صفوان بن یحیی گفتم: با چه وسیله‌ای به ولایت امام رضا (علیه السلام) یقین پیدا کردی؟ صفوان گفت: نماز خواندم، خدا را دعا کردم و برای امام رضا (علیه السلام) استخاره کردم و بر ولایتش به یقین رسیدم.»<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

آنچه گفتیم بیان بخشی از قانونی است که سید احمدالحسن (علیه السلام) برای دعوت به‌سوی خدا و به‌سوی حق و صراط مستقیم آورده، درحالی‌که او بشارت‌دهنده و اندازدهنده‌ای پیش از عذابی شدید است. به‌وضوح می‌بینیم که تمام آنچه او آورده و حتی هر کلمه‌ای که از او صادر می‌گردد از شواهدِ مصون از اشتباهِ باقی‌مانده از کلام ائمه طاهرین (علیهم السلام) است که لجوجان را محکوم و جدال باطلشان را از بین می‌برد و جسارتشان بر حجت‌های خدا و عناد و تکبرشان را بر خلفای خداوند در زمینش آشکار می‌کند. در این خصوص نیز از ابوجارود از امام باقر (علیه السلام) روایت شده است: شنیدم آن حضرت می‌فرمود: «به‌راستی حدیث آل محمد سخت چالش‌برانگیز، سنگین پوشیده، و بی‌نقص هوشمندانه است، و آن را تحمل نمی‌کند مگر فرشته‌ای مقرب یا پیامبری فرستاده‌شده، یا بنده‌ای که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده یا شهری که نفوذناپذیر<sup>(۲)</sup> باشد. وقتی قائم ما به پا خیزد زبان به سخن می‌گشاید در حالی که قرآن تصدیقش می‌فرماید.»<sup>(۳)</sup>

اری قرآن او را تصدیق می‌فرماید هم قرآن ناطق و هم قرآن صامت، هرکدام به‌نوبه خود. و این حقیقتی است که شکر خدا. واضح گردیده است؛ و سپاس و ستایش از آن خداوندی است که اول است و آخر، ظاهر است و باطن.

۱- غیبت طوسی، ص ۶۱، ح ۶۱، تحقیق عبادالله تهرانی، مؤسسه معارف اسلامی

۲- اصل عبارت عربی: «مدینه حصینة» (همچون شهری مصون از آلودگی‌ها باشد). (مترجم)

۳- بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۹۱

\*\*\*

## معرضان چرا اعتراض می‌کنند؟ و آن‌ها چه کسانی هستند؟

کسی که کلام محمد و آل محمد (علیهم‌السلام) را مطالعه و در دلایل فرزند و یمانی آن‌ها سید احمد الحسن (علیه‌السلام) نظر بیفکند چاره‌ای ندارد جز اذعان و ایمان و معتقدشدن به اینکه امر او درخشان‌تر از خورشید است همان‌گونه که امام صادق (علیه‌السلام) در حدیث خود به مفضل بن عمر<sup>(۱)</sup> تصریح فرموده است. و تمام حق این است که در یاری او شتاب شود، زیرا حجتش واضح و شعاع حقش فروزان است، تا از این رهگذر، امت، به‌خصوص مدعیان پیروی از اهل بیت (علیهم‌السلام)، امر آقایان و سروران خود را اطاعت کرده، مهار رهبری خود را بی‌آنکه خونی ریخته شود به دست امام خود می‌سپردند و با این کار، یآوری برای آل محمد در برابر دشمنانشان می‌شدند، در زدودن زمین از ظلم و ستمی که تمام بشریت تا حلقوم از آن لبریز شده است؛ ستمی که کار را حتی برای بنی آدمی که هنوز شاهد خالص حق را در میان تاریکی باطل استشمام می‌کند تا مغز استخوان دشوار کرده است.

ولی کسی که قضیه دعوت مبارک یمانی را دنبال می‌کند حقیقت را به‌طور کامل

---

۱- مفضل بن عمر می‌گوید: «از امام صادق (علیه‌السلام) شنیدم که فرمود: بپرهیزید از شهرت دادن [نام قائم (علیه‌السلام)] به خدا قسم! حتماً روزگاری غایب خواهد شد تا جایی که گفته شود آیا او وفات یافته؟ یا نابود شده است؟ در کدام وادی راه پیموده است؟ و دیدگان مؤمنان بر [دوری] او اشکها خواهد ریخت و مردم همچون واژگون شدن کشتی در دست امواج دریا زبرور خواهند شد تا اینکه هیچ‌کس نجات نیابد مگر آن‌کس که خداوند از او پیمان گرفته و ایمان را در دل او نقش کرده و با وحی از جانب خود تأییدش فرموده باشد؛ و بدون شک دوازده پرچم مشتبّه [شبهه‌ناک] که هیچ‌یک از دیگری بازشناخته نمی‌شود برافراشته خواهد شد. مفضل گوید: من گریستم. سپس به آن حضرت عرض کردم: ما چه کنیم؟ گفت: آن حضرت به خورشید که درون خانه می‌تابید نگریست و گفت: آیا این خورشید را می‌بینی؟ عرض کردم: بلی. فرمود: به خدا قسم امر ما روشن‌تر از این خورشید است». غیبت نعمانی، ص ۱۵۲



برعکس می‌یابد؛ از هنگامی که رهبرش (علیه السلام) دعوت خود را آغاز نمود و به سوی حق ندا داد، مستضعفان اندکی از سپاه او به ندایش لبیک گفتند؛ همان اندک‌عده‌ای که خداوند برای یاری قائم آل محمد، پس‌ازاینکه صدای چوپان خود را شناختند، برگزید علی‌رغم فراوانی عرعر فزاینده درازگوشان و مدعیان به آنچه حقشان نیست و آنان در طول سالیان متمادی شروع به دعوت مردم با حکمت و موعظه حسنه و حجت روشن نمودند. از همان هنگام دشمنی و عداوت مستمر، ددمنشانه، بی‌سابقه و همه‌جانبه‌ای از سوی علمای خائن گمراه آن‌گونه که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) توصیف می‌فرماید و پیروانشان - که به دنبال هر آوازی رهسپارند - علیه این دعوت آغاز شده و ادامه داشته است؛ به‌خصوص اگر این آواز از طرف کسی باشد که حرام خدا را برایشان حلال و دنیا را برایشان مباح کرده باشد تا به دنیاطلبی خود بپردازند حتی اگر به قیمت کشتن آل محمد و انصارشان و دست بیعت‌دادن با یهود و نصاری و خوردن ربا و انجام زنا بوده باشد.

هنگام به تصرف درآمدن شهرهای امیرالمؤمنین (علیه السلام) و هتک‌شدن حرمت‌های الهی و توهین به کتاب خدا و ریخته‌شدن خون پاکان و رواج فساد توسط دشمنان خدا در میان بندگان و شهرها، فتوهای کور و بی‌اثر سرازیر شد؛ فتواهایی برای دفاع از دین!! فتواهایی برای مباح‌کردن خون قائم آل محمد و وجوب به قتل رساندن او و سپاهش و جنگ با آنان و تخریب مساجد و حسینیه‌هایشان و دستگیرکردنشان صادر گردید. در عمل. دستگیرکردن انصار بارها و بارها از سوی شبیهان بنی‌عباس در این زمان - که به‌دروغ و ریا ادعای ولایت آل محمد را دارند - به انجام رسید و درعین‌حال، ناصبی‌ها، پیروان یهود، زده‌ها و شبه‌نظامیان، خیانت‌پیشگان و نامردان در شهرهای علی و حسین (علیهم السلام) با آسودگی خاطر قدم می‌زدند. آنان برای آزار انصار، انواع روش‌های شکنجه را به بی‌رحمانه‌ترین و تحقیرآمیزترین شکل ممکن، با ابزاری که حتی اراذل هم از آن خودداری می‌کنند، به ظالم ستمکار آموزش دادند و همه این کارها تحت رهبری کسانی صورت گرفت که خود را «فقیه» می‌نامند و مقربان آنان کسانی هستند

که از فقدان چنین زعامتی طوری متأثر می‌شوند که بر دنیای خود اشک می‌ریزند، حتی اگر با سلب کردن حق یتیمان یا همراه با آه بیوه‌زنان بوده باشد. اگر آن‌ها تحمل دیدن عالم با عملی که گوشه‌ای از حق را در خود داشته باشد ندارند و هم‌جواری با او را در حال حیاتش حتی برای یک روز تحمل نمی‌کنند و کارشان به‌جایی رسیده است که برای به قتل رسانیدنش با ظالمان همکاری می‌کنند و پس از ساقط کردن وی و متهم کردنش به هر مفسده‌ای که ابلیس در مخیله خالی از یاد و ترس خدا برایشان فراهم نموده است اقدام به تصفیه حساب با او می‌کنند، چگونه احمد را ببینند، درحالی که «احمد» تمام حق را برایشان آورده و برای باطلشان جایی نگذاشته است. «احمد»ی که برای زعامت گمراه‌گیشان توسط نیرنگ‌های مقدس‌گونه و اشک‌های عمر بن سعد و قرآن ابن‌عاص و اندوه ابن‌ملجم مرادی در نماز -درحالی که زیر عبایش شمشیری مسموم برای ضربت بر فرق مبارک علی (علیه السلام) آماده کرده بود- جایی باقی نگذاشته است؟ و این در حالی است که احمد (علیه السلام) همان ذخیره الهی است برای پرده‌برداری از تمامی این موارد.

پس از اینکه از تزویر بزرگان و سردمداران باطل برای گروهی از مردم پرده برداشته شد و دعوت با وسعت و انتشار آغاز گردید ابلیس (لعنه الله) به سپاه ذخیره شده‌اش برای به قتل رساندن قائم (علیه السلام) وحی کرد و آنان برای حرکت دادن شمشیرهایشان علیه حق اجتماع کردند، درحالی که اهلش به دین هیچ اهمیت ندادند و احتیاطی نکردند و از یهود و آمریکا درخواست یاری کردند تا برگزیدگان خداوند از میان خلقتش را که برای یاری آل محمد انتخاب شده بودند -و حتی به این منظور آفریده شده بودند- به قتل برسانند. نتیجه این اجتماع سران باطل این بود که قضات قریش آخرالزمان چهارزانو بر تخت سلطنت نشستند و برای جمع کردن سپاه سفیانی، زمینه‌سازی و برای کشتن آل محمد تشویق می‌کردند، فرمان دستگیری و تعقیب و کشتن انصار حق را به حکومت «زورا» صادر کردند، بی‌آنکه انصار، هیچ جرمی یا گناهی مرتکب شده باشند، مگر دعوت به یاری قائم آل محمد و آماده کردن مردم برای استقبال از امام مهدی (علیه السلام) که

بیش از هزار و صد و هفتاد سال غایب شده است. ده‌ها تن از انصار دستگیر شدند و حکومت ظالم، در چند شهر عراق، اقدام به تخریب حسینیه‌های دعوت یمانی نمود و تصمیم گرفتند دعوت و انصار را در «محرم ۱۴۲۹» به‌طور کامل نابود کنند، اما از آنجایی که تن‌دادن به ذلت و خواری در سرشت داعیان و انصار حق نبود، به قائم آل محمد (علیه السلام) برای دفاع از خود اذن صادر شد<sup>(۱)</sup> تا

۱- بیانیه قائم آل محمد، سید احمدالحسن (علیه السلام) در «دهم محرم الحرام ۱۴۲۹»:

بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم تسليمًا

﴿أَذِّنْ لِلَّذِينَ يِقَاتُلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ \* الَّذِينَ أَخْرَجُوا مِن دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبَّنَا اللَّهُ وَ لَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَ بِيَعُ وَ صَلَوَاتُ وَ مَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ (به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده، رخصت [جهاد] داده شد، چرا که مورد ظلم قرار گرفته‌اند و خدا بر یاری‌شان سخت تواناست \* همان کسانی که به ناحق از خانه‌هایشان بیرون رانده شدند؛ جز این نبود که می‌گفتند: «پروردگار ما خداست» و اگر خدا بعضی از مردم را با بعضی دیگر دفع نمی‌کرد قطعاً صومعه‌ها، کلیساها، کنیسه‌ها و مساجدی که نام خدا در آن‌ها بسیار برده می‌شود سخت ویران می‌شد، و قطعاً خدا کسی که او را یاری می‌کند یاری می‌دهد، چرا که به‌راستی خداوند نیرومند شکست‌ناپذیر است). (حج، ۳۹ و ۴۰)

سلام و رحمت و برکات خداوند بر شما ای مؤمنان در شرق‌ها و غرب‌های زمین.

به خدا سوگند از روی سرخوشی و مستی یا حیرت یا طغیان یا ستمگری یا به‌قصد ظلم و ستم بر احدی از مردم خروج نکرده‌ام؛ و سپاس و ستایش مخصوص خداوندی است که مرا جبار و شقی قرار نداد. آمده‌ام تا برای حق گواهی دهم و دین خداوند سبحان و متعال را که ستمگران به فساد کشیده‌اند اصلاح نمایم. قلم و کلمه حکیمانه و فصل‌الخطاب برداشته شده است و علمای گمراهی خائن در حوزه خود پاسخی جز کلام خبیث و دشنام و ناسزا و افترا و تزویر و بهتان بزرگ نیافتند. پس عورت خود را بی‌هیچ خجالت و حیا حتی در برابر تاریخی که به‌زودی آنان را به‌عنوان کلمات خبیث و لبریز از جهل و سخن مزورانه و بهتان و افترا یاد خواهد کرد آشکار نمودند و من به نیکی با آنان مقابله کردم زیرا نفسم از کارهای ناروای آنان بیزار است.

آنان برای کلمه حکیمانه پاسخی جز جنگ نیافتند، و به‌طور مکرر پیروان طاغوتی خود را برای تخریب عبادتگاه‌های ما و دستگیری مؤمنان گسیل داشتند، درحالی که ما خداوند را بهترین دژ و وسیع‌ترین غار یافتیم و به او پناه بردیم، و صبر را یاور و پناهگاهی یافتیم و در آن سکنی گزیدیم. ولی هیهات که اگر آن‌ها مرغ قطا را آسوده می‌گذاشتند شب در آشیانه خود می‌خوابید، اما ظالمان فکری جز زیاده‌روی در آزار و اذیت ما در

جلوی هجومه گروهی را که کشتن ائمه خود و یارانشان را انتخاب کرده بودند بگیرند. پس گروهی اندک که علی‌رغم کشته‌شدنشان، به خدا تکیه و بر او توکل کرده بودند،

سر نداشتند و به عادات ستمکارانه و جائزانه خود و تخریب و آتش‌زدن و کشتن و زندانی‌کردن و شکنجه مؤمنان به‌خصوص در ماه‌های حرام بازگشتند و این مرتبه بر دستگیر شدن یا به ذلت کشاندن ما تمرکز کردند و ﴿هیئات منا الذلة هیئات منا الذلة﴾ (دور باد از ما ذلت، دور باد از ما ذلت)؛ که خداوند ذلت را برای ما و فرستاده‌اش و مؤمنان خوش نمی‌دارد. پس امروز قیام ما چیزی نیست جز دفاع از خود و عقیده و دین الهی حقی که ستمگران قصد نابودی‌اش را دارند. ما این مرتبه آتشی که برافروخته و فتنه‌ای که شعله‌ورش کرده‌اند را خاموش نخواهیم کرد تا وقتی که خداوند برای یاری پیرومندان و موعود نیرومندان‌اش به‌سوی ما بیاید؛ و آنان به‌زودی با آتش خود خواهند سوخت و با فتنه خود هلاک خواهند شد - ان شاء الله - و از آن آتش و فتنه، خونی تازه خواهند دوشید و در آن، اهل باطل زیان خواهند دید و کسانی که بر آل محمد ستم کردند به‌زودی خواهند دانست که به کدامین بازگشتگاه باز خواهند گشت؛ و عاقبت از آن پرهیزکاران است.

به همه سربازان علمای گمراهی خیانت‌پیشه که عاملان اشغالگر و طاغوت هستند نصیحت می‌کنم که همچون حرّ ریاحی، آزادی را برگزینند و به سپاه غضب الهی، به سپاه حق، به سپاه حسین (علیه السلام) ملحق شوند؛ زیرا فرصت‌ها همچون ابرها در گذرند و این فرصتی است برای همه کسانی که خواهان یاری محمد و آل محمد (علیهم السلام) و انبیا و فرستادگان (علیهم السلام) هستند و فرصتی است برای همه کسانی که خواهان یاری خداوند سبحان و متعال هستند.

آیا کسی هست که امام مهدی را یاری کند؟ آیا کسی هست که ما را یاری کند؟ آیا عاقلی وجود دارد که بهشت را انتخاب کند و خود را از عذاب جهنم نجات دهد؟ و الحمدلله وحده.

ما بر کسی توکل کردیم که آسمان‌ها و زمین را آفرید و او بر هر چیزی تواناست. خدا ما را کافی است و او چه نیکو و کیل است! و او بهترین مولا و بهترین یاور است. ﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ \* فَأَنْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَفَضَّلْنَا لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ ﴿ (همان کسانی که مردم به ایشان گفتند: «مردمان برای [جنگ با] شما گردآمده‌اند؛ پس، از آن ترسید.» پس بر ایمانشان بیفزود و گفتند: «خدا ما را بس است و او چه نیکو حمایتگری است» \* پس با نعمت و بخششی از سوی خدا بازگشتند، درحالی‌که هیچ آسیبی به آنان نرسیده بود، و همچنان خشنودی خدا را پیروی کردند، و خداوند دارای بخششی عظیم است). (آل عمران، ۱۷۳ و ۱۷۴)

احمدالحسن

وصی و فرستاده امام مهدی (علیه السلام)

محرم الحرام / ۱۴۲۹ هـ ق

در مقابل حزبی شیطانی قرار گرفتند که از او دستور می‌گرفتند و سپاه خائن خود را برای او خالص کرده و پشت خود را به‌طور کامل بر جهان مادی تکیه داده بودند و جز آن به هیچ چیز دیگری ایمان نیاورده بودند؛ و این پس از آن بود که شیطان، آنان را چنین امیدوار کرد که آن‌ها توانایی به‌پایان‌رساندن حق و اهل حق را دارند؛ درحالی‌که ابلیس آنان را همیشه به استحمار کشانده بود؛ و لا قوه الا بالله (هیچ نیرویی نیست مگر به مشیت خداوند). خداوند ابلیس و سپاهیان‌ش را خوار و رسوا کرد و نقشهٔ آنان برای یکسره‌کردن کار دعوت یمانی، وسیله‌ای شد برای انتشار آن به جهان و رسیدن حق به اهلش، حتی در شهرهایی که برخی از آن‌ها به‌قدری دور هستند که چگونگی رسیدن این دعوت به آنجا به ذهن کسی نیز خطور نمی‌کرد. ولی این پیروزی از طریق خون‌های پاک جاری شدهٔ انصار خداوند و بدن‌هایی که با انواع روش‌های شکنجه، مورد آزار و اذیت قرار گرفته بودند حاصل شد؛ و هنوز هم بسیاری از آنان به واسطهٔ شریعت فقهای خیانت‌کار در زندان‌های شبیهان بنی‌عباس ظالم در تنگنا و گرفتاری به سر می‌برند. امسال (۱۴۳۰ - ۵) از بین ۳۵ نفری که در مجموع در کل عراق محکوم به اعدام شده‌اند، ۲۸ نفر از انصار هستند!

اما یمانی آل محمد (علیهم السلام) آواره و خانه‌به‌دوش و طرد شد، همان‌گونه که پدران پاکش (علیهم السلام) توصیفش فرموده‌اند: «صاحب این امر، آن فراری و بی‌خانمان که خون پدرش ستانده نشده و ملقب به عمویش است. هشت ماه شمشیرش را بر دوشش حمل می‌کند»<sup>(۱)</sup> و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم.

تضادی که تصدیق آن بسیار سخت می‌نمود؛ به طوری که اگر روایتی در کلمات امامان پاک که اشاره به این حقیقت تلخ در توصیف چگونگی آمدن فرزندشان قائم (علیه السلام) و آنچه هنگام مبعوث‌شدن از مردمش می‌بیند نبود هرگز به ذهن هیچ موحدی نمی‌رسید:

از فضیل بن یسار روایت شده است: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: «هنگامی که قائم ما قیام کند آزاری که از جهالت و نادانی مردمان می بیند از آزار و اذیتی که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) از جاهلان دوره جاهلیت دید بیشتر و شدیدتر است». عرض کردم: چگونه؟ فرمود: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حالی به سوی مردم آمد که آنان سنگ و کلوخ و چوب های تراشیده و مجسمه های چوبی را می پرستیدند، اما قائم ما چون قیام کند در حالی به سوی مردم می آید که همگی کتاب خدا را علیه او تأویل می کنند و با آن بر او احتجاج می نمایند...»<sup>(۱)</sup>.

از یعقوب بن سراج روایت شده است: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: «سیزده شهر و طایفه هستند که قائم (علیه السلام) با اهل آن ها می جنگد و آن ها نیز با او می جنگند: اهل مکه، اهل مدینه، اهل شام، بنی امیه، اهل بصره، اهل دست میسان،<sup>(۲)</sup> کردها، اعراب، ضبه، غنی، باهله، ازد، و اهل ری»<sup>(۳)</sup>.

و از بشیر النبال روایت شده است: وقتی به مدینه آمدم به اباجعفر امام باقر (علیه السلام) عرض کردم: آن ها می گویند اگر مهدی قیام کند کارها با عفو و بخشش برایش استوار می شود و هیچ خونی ریخته نمی شود. حضرت فرمود: «نه؛ این طور نیست، قسم به آنکه جانم در دست اوست اگر کارها با عفو و بخشش برای کسی درست می شد، برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درست می شد، آنگاه که از دندان پیشینش خون جاری و در صورتش پخش شد. نه؛ سوگند به آنکه جانم در دست اوست، هرگز چنین نخواهد شد تا آن هنگام که ما و شما عرق و خون لخته را لمس کنیم» سپس دستش را بر پیشانی

۱- غیبت نعمانی، ص ۲۹۷

۲- دشت آزادگان با مرکزیت شهر دشت آزادگان (سوسنگرد) در غرب استان خوزستان واقع است. این شهرستان از شمال به شهرستان شوش و استان ایلام، از جنوب غرب به کشور عراق و از شرق به شهرستان اهواز محدود می شود. در متون کهن عربی، فارسی، یونانی و سریانی از این منطقه با نام های «کشور میسن»، «مملکت کرخ میسان»، «کرخ میشان»، «فرات میشان»، «ایالت میسن» یا «میسان» و «میسان» یاد شده است. (منبع: مقاله چاپ شده در روزنامه اطلاعات، ۲۵ آبان ۱۳۹۲، با عنوان دشت آزادگان). (مترجم)

۳- غیبت نعمانی، ص ۲۹۸

مبارکش کشید. (۱)

و پوشیده نیست که بزرگان تأویل‌کنندگان کتاب خدا و فراهم‌کننده سپاه باطل بر ضد قائم، علمای بی‌عمل و پشتیبانان‌شان از سیاستمداران و افراد نزدیکشان هستند؛ این همان وضعیت همیشگی تبدیل‌ناپذیر معترضان هنگام مبعوث‌شدن هر پیامبر یا وصی و خلیفه‌ای در زمین بوده است. آنان همان نمرد و علمای بی‌عمل دین در زمان ابراهیم (علیه السلام) و فرعون و علمای دین در زمان موسی (علیه السلام) و پیلاتس و هیرودیس و قیصر روم و علمای بی‌عمل در زمان عیسی (علیه السلام) و کسرا و قیصر و حکام و علمای حنفی و علمای نصرانی و علمای یهود در زمان محمد (صلی الله علیه و آله) و همان حکام مسلمان و علمای مسلمان در زمان ائمه (علیهم السلام) هستند. تمام این‌ها به همراه علمای بی‌عمل شیعه در این زمان وجود دارند.

به همین دلیل اگر این روایت از امام باقر (علیه السلام) را خواندی آن را عجیب و دور از ذهن به حساب نیاور: «هنگامی که قائم (علیه السلام) به پا خیزد به سوی کوفه می‌رود. چندهزار نفر از بتریه که با خود سلاح دارند به او می‌گویند: به همان‌جا که آمده‌ای برگرد، ما به فرزندان فاطمه نیازی نداریم. پس شمشیر را در میان‌شان قرار می‌دهد و تا آخرینشان را می‌کشد. سپس به کوفه داخل شده، تمام منافقین شکاک را از بین می‌برد، کاخ‌هایشان را ویران می‌کند و مبارزان‌شان را می‌کشد تا خداوند عزوجل راضی گردد». (۲)

به‌راستی که سنت خداوند در کافران یکسان است و تغییر نمی‌کند. در گذشته هم شخص منکر، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را متهم به نداشتن ذریه و فرزندان کرده بود و خداوند سبحان با این سخن خود برای پیامبرش (صلی الله علیه و آله) پاسخ او را داد: ﴿إِنَّ شَانِكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾ (۳) (به‌راستی که دشمن تو خود بی‌نسل خواهد بود)؛ و امروز کسانی که به سنت

۱- غیبت نعمانی، ص ۲۸۴

۲- بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸

۳- کوثر، ۳

متکبران اقتدا کرده‌اند، همین سخن را به حجت‌های خداوند می‌گویند و امام مهدی علیه السلام را به نداشتن ذریه و فرزند متهم می‌کنند، درحالی‌که روایات فراوانی در مورد وجود ذریه برای آن حضرت وارد شده و حتی بر وجود شخصی خاص از ذریه آن حضرت با صفتش تصریح کرده و به‌خاطر بزرگی ارزش آن شخص خاص نزد آل محمد علیهم السلام برای او دعا کرده‌اند. هرکس بخواهد در این خصوص حقیقت را دریابد لازم است به نوشته‌های برادران انصار امام مهدی علیه السلام - خداوند توفیقشان دهد - مراجعه کند مثل کتاب «پاسخ کوبنده بر منکران ذریه قائم» از شیخ ناظم عقیلی؛ خدا حفظش کند!

«علمای گمراهی» همان‌هایی هستند که به قائم علیه السلام می‌گویند برگرد به همان‌جایی که آمدی و طبق روایتی که تقدیم شد چند ده‌هزار نفر را برای جنگ با او فقط بر دروازه‌های کوفه تجهیز می‌کنند؛ در غیر این صورت فکر می‌کنید چه کسی چنین سخنانی را بر زبان می‌راند؟ بقال، نجار، کشاورز یا... یا...؟، و شما را به خدا قسم اگر دیگری غیر از علما چنین بگویند آیا کسی به آن‌ها توجه می‌کند؟! این مختصری از وضعیت امروز معترضان بر خلفا و حجت‌های خداوند است و تشریح جزئیات وضعیت آن‌ها در بحث‌های آینده خواهد آمد، که شامل مباحث زیر است:

فصل اول: خلافت آدم و اعتراض ابلیس (لعنه الله) در روز اول خلافت.

فصل دوم: نمونه‌هایی از معترضان پس از ابلیس (لعنه الله).

فصل سوم: یکسان‌بودن روش معترضان در گفتار و کردار و احتجاج به باطل.

فصل چهارم: اکثریت مردم و خلفای خداوند.

و درنهایت: خاتمه...

تنها بر خداوند سبحان توکل می‌کنیم و تنها از او یاری می‌جوییم. او برای ما کافی

است و او چه نیکو و کیلی است؛ و الحمدلله رب العالمین.



## فصل اول

### دروغ اول:

آدم علیه السلام خلیفه خدا در زمینش است و ابلیس اعتراض می کند

- استخلاف [جانشین کردن] آدم علیه السلام
- سجده ملائکه برای آدم علیه السلام
- ابلیس (لعنه الله) از سجده برای خلیفه خدا امتناع می کند
- مهلت دادن به ابلیس (لعنه الله) تا روز معلوم
- شکست در آزمون با خلیفه خدا یعنی طرد شدن از رحمت خداوند

## استخلاف [جانشین کردن] آدم (علیه السلام)

خداوند سبحان خلقت خود را در زمینش با خلیفه‌اش آغاز نمود و این دلیلی بر کرم و رحمتش به آنان است. او حکیمی است که از ناسازگاری در حکمت منزه است و از این رو خلیفه‌اش را که شناساننده‌اش است پیش از خلقش ایجاد فرمود. پس آدم (علیه السلام) اولین خلیفه و جانشین خداوند متعال در زمین در دوران جدیدش گردید، پس از اینکه مخلوقات دیگری غیر از گونه بشر زمین را پوشانده بود. این موجودات کارهایی را انجام می‌دادند که امام باقر (علیه السلام) به نقل از پدرانش به نقل از امیرالمؤمنین (علیه السلام) برخی از آنها را برای ما بیان فرموده است: «وقتی خداوند اراده فرمود آدم را با قدرت خود خلق کند و این پس از آن بود که از خلقت جن و نسناس بر روی زمین هفت هزار سال سپری شده بود. حجاب آسمان‌ها را برداشت و به ملائکه امر فرمود که به اهل زمین از جن و نسناس نظر افکنند. چون آنچه را که برخلاف حق از گناهان و ریختن خون‌ها و فساد در زمین انجام می‌دادند مشاهده کردند، بر آنها بسیار گران آمد و به خاطر خداوند متعال خشمگین شدند و بر اهل زمین تأسف خوردند و گفتند: پروردگارا! تو عزیز قادر عظیم‌الشان هستی و این خلق ذلیل حقیر توست که در نعمت تو غوطه‌ور است و از عافیت بهره‌مند و در قبضه توست، با این گناهان، تو را معصیت و در زمین فساد می‌کند، و تو خشمگین نمی‌شوی و انتقامت را نمی‌گیری، درحالی که می‌بینی و می‌شنوی؟! این بر ما عظیم و گران است و به خاطر تو بزرگ‌تر نیز می‌باشد. خداوند جل جلاله فرمود: من جانشین و خلیفه‌ای بر زمین قرار می‌دهم که حجت من بر خلقم در زمینم باشد.

ملائکه گفتند: آیا کسی را قرار می‌دهی که در آن فساد کند همان‌طور که اینان فساد کردند، و خون‌ها بریزد همان‌طور که اینان چنین کردند، و به یکدیگر حسادت ورزند و کینه‌جویی کنند؟! این جانشین را از بین ما انتخاب کن که ما حسادت نمی‌ورزیم و کینه‌جویی و خون‌ریزی نمی‌کنیم درحالی که حمد تو را تسبیح می‌گوییم و

تو را تقدیس می‌کنیم. خداوند تبارک و تعالی فرمود: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید. من اراده کرده‌ام با قدرتم خلقی بیافرینم و از نسل او، انبیا و فرستادگان و بندگان صالح خداوند و ائمه هدی را برگزینم و آن‌ها را جانشینانم در زمینم قرار دهم که آن‌ها را به اطاعت من هدایت کنند و از معصیت و نافرمانی‌ام بازدارند و آنان را حجت خودم بر ایشان بشارت‌دهنده و اندازدهنده قرار دهم...»<sup>(۱)</sup>

آنچه خداوند سبحان اراده فرموده بود به انجام رسید و آدم (علیه السلام) خلیفه‌اش گردید، پس از اینکه خداوند متعال با این سخن خود ﴿وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾<sup>(۲)</sup> (و آن هنگام که پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی می‌گمارم) در حضور فرشتگان و ابلیس (لعنه الله) بر او تصریح فرمود. ابلیس از فرشتگان نبود ولی با عبادت به آنان پیوسته بود تا جایی که فرشتگان گمان می‌کردند او یکی از آنان است. پس از اینکه خداوند سبحان خلیفه‌اش را به صراحت تعیین می‌فرماید این قضیه را تنها به‌عنوان مسئله‌ای تبعیدی رها نمی‌فرماید؛ اگرچه او سبحان ﴿لَا يَسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يَسْأَلُونَ﴾<sup>(۳)</sup> (از آنچه انجام می‌دهد بازخواست نگردد و آنان سؤال خواهند شد) اما وقتی فرشتگان، پس از این تنصیب، بر خلیفه منتصب الهی اعتراض کردند، [خداوند] با لطف و رحمت خود، علت این تصریح را برای آن‌ها واضح می‌فرماید: ﴿قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدَّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (گفتند: آیا در زمین کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خون‌ها بریزد؟ و حال آنکه ما با ستایش تو، تنزیه می‌کنیم و به تقدیس تو می‌پردازیم؟ فرمود: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید؛ و این علت، علمی است که به او اختصاص داده بود.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶

۲- بقره، ۳۰

۳- انبیاء، ۲۳

أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۱﴾ (و خدا همه اسمها را به آدم آموخت؛ سپس آن‌ها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود: اگر راست می‌گویید از اسامی اینان به من خبر دهید). وقتی فرشتگان به عجز و ناتوانی خود از انجام این کار اعتراف کردند ﴿قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾ (گفتند: تو منزهی! ما را جز آنچه به ما آموخته‌ای هیچ دانشی نیست. به‌راستی که تو دانای حکیم هستی) از اسم‌هایی که در موردشان توضیح خواسته شده بود هیچ خبر ندادند. چگونه آن‌ها می‌توانستند چنین کاری انجام دهند درحالی که خداوند، علم آن را مخصوص خلیفه‌اش قرار داده بود.

خداوند سبحان فرمود: ﴿قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ﴾ (فرمود: ای آدم، نام‌هایشان را به آنان خبر بده؛ و چون آدم ایشان را از نام‌هایشان خبر داد خداوند فرمود: آیا به شما نگفتم که من نهفته‌ی آسمان‌ها و زمین را می‌دانم؛ و آنچه را آشکار می‌کنید و آنچه را پنهان می‌داشتید می‌دانم؟). پس آدم (عليه السلام) آن‌ها را آگاه ساخت. در این هنگام پروردگار عزت، هرآنچه را که از خلقش در آن محضر حاضر بودند به سجده برای خلیفه‌اش فرمان داده، می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾<sup>(۱)</sup> (و چون فرشتگان را فرمودیم: برای آدم سجده کنید؛ پس به سجده درافتادند جز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید و او از کافران گردید).

پس حاضران هنگام تنصیب، و امر الهی به سجده برای جانشین خدا تقسیم می‌شوند به:

**الف-** معترضی که توبه می‌کند: این عده فرشتگان هستند که اگرچه در ابتدا به اینکه آدم جانشین خداوند سبحان گردد اعتراض کردند، اما پس از روشن شدن سبب

جانشین شدن وی، بازگشتند و توبه کردند و برای خلیفه خدا در زمینش سجده نمودند.  
**ب-** منکری که توبه نمی‌کند: و او ابلیس (لعنه الله) است.  
 این مختصری از داستان استخلاف [جانشین کردن] در روز اول بود؛ و اما شرح  
 چگونگی جانشین شدن آدم (علیه السلام):

### (۱) سجده ملائکه برای آدم (علیه السلام)

چنان که در روایت گفته شد اعتراض فرشتگان در ابتدا به جانشین شدن آدم بر زمین تنها ناشی از فساد و خونریزی جنیان در زمین و نافرمانی آنها از خداوند سبحان بود که موجب غضب فرشتگان در راه خدا گردید و غیرت پیشین آنان مانع از افتاد نشان در خطر عجله کردن و عدم تعقل در دریافت امر الهی در جانشین کردن خلیفه‌اش در زمینش نشد؛ اما رحمت بزرگ خداوند در نهایت آنان را شامل شد و اذعان و اطاعت کردند و برای خلیفه خداوند به سجده افتادند؛ و توبه، دروازه بزرگ خداوند برای خطاکاران شد.

از امام علی بن حسین (علیه السلام) روایت شده است که در تفسیر آیه ﴿وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ﴾ (و آن هنگام که پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی می‌گمارم. فرشتگان گفتند: آیا در زمین کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خون‌ها بریزد؟) فرمود: «به خداوند پاسخ داده، عرض کردند: ﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ﴾ (آیا کسی را در آن می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خون‌ها بریزد؟) و این را تنها به دلیل آنچه پیش‌تر آفریده شده بود - یعنی جن فرزند جن - بر زبان راندند؛ آفرینشی که گذشته بود. ﴿وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ﴾ (و حال آنکه ما با ستایش تو تسبیح می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم) و به این ترتیب آنان برای پرستش خداوند که انجام داده بودند بر خداوند منت نهادند و خداوند نیز از آنان

روی گردان شد. سپس همه نام‌ها را به آدم آموخت و به فرشتگان فرمود: ﴿اَنْبِئُوْنِي بِاَسْمَاءِ هٰؤُلَاءِ﴾ (مرا از اسامی این‌ها خبر دهید). عرض کردند: ما دانشی نداریم. فرمود: ای آدم! نام‌هایشان را به آنان خبر بده. او نیز به آنان خبر داد. سپس به آنان فرمود: برای آدم سجده کنید، آنان نیز سجده کردند و در حین سجده با خودشان گفتند: گمان نمی‌کردیم خداوند آفریده‌ای بیافریند که در نظرش باکرامت‌تر از ما باشد. ما نگرهبانان خداوند و همسایگان او و نزدیک‌ترین آفریدگان به او هستیم. وقتی سرشان را بالا آوردند، [آدم] فرمود: خداوند پاسخی را که به من دادید و آنچه را که پنهان می‌دارید می‌داند؛ اینکه گمان کردید خداوند مخلوقی باکرامت‌تر از ما نزد خودش نیافریده است. وقتی فرشتگان دانستند به خطا افتاده‌اند به عرش پناه آوردند. آنان گروه اندکی از فرشتگان بودند، یعنی همان کسانی بودند که گرد عرش بودند و همه فرشتگان نبودند که عرض کردند: «گمان نمی‌کردیم خداوند آفریده‌ای بیافریند که نزد خودش باکرامت‌تر از ما باشد». آنان همان افرادی بودند که به سجده دستور داده شدند؛ پس به عرش پناه آوردند و دست به دعا برداشتند و او [نیز] با انگشت خود اشاره‌ای کرد و آن را چرخاند. آنان تا روز قیامت گرد عرش پناه می‌برند.

پس هنگامی که آدم مرتکب خطا شد خداوند این بیت را برای فرزندان از او که خطا می‌کنند قرار داد تا به سویس بیایند و به آن پناه آورند همان‌گونه که فرشتگان به عرش پناه آوردند. پس وقتی آدم به زمین هبوط نمود گرد خانه خدا طواف کرد، و چون به مستجار<sup>(۱)</sup> رسید نزدیک خانه شد، دستانش را به آسمان بلند کرد و عرضه داشت: ای پروردگار من، مرا بیامرز! ندا آمد: تو را آمرزیدم. عرض کرد: پروردگارا، فرزندانم را

۱- محلی در پشت درب کعبه، کمی مانده به رکن یمانی، مقابل ملتزم و در سوی دیگر کعبه، دیوار کنار رکن یمانی را «مستجار» می‌نامند. «جار» به معنای همسایه و «مستجار» به معنای پناه‌بردن به هم‌جوار و به‌صورت کلی‌تر «پناه‌بردن» است. این مکان نیز در اعتقاد مسلمانان از مکان‌های پذیرفته‌شدن دعاست. زمانی که خانه کعبه دو در داشت، در دیگر آن در کنار مستجار بود که بسته شد. (منبع: ویکیپدیا فارسی). (مترجم)

نیز بیامرز! فرمود: ندا آمد ای آدم! هریک از فرزندان که به سوی من بیاید و از گناهش به این مکان بازگردد من او را آمرزیدم»<sup>(۱)</sup>.

بنابراین فقط گذشته مخلوقات روی زمین سبب اعتراض فرشتگان نبود، بلکه علاوه بر آن، «من» و منیت نیز به نوبه خود تأثیرگذار بود و موجب ظن و گمانشان به این شده بود که خداوند سبحان مخلوقی گرامی تر از آنان نمی آفریند! چطور می توانست چنین باشد درحالی که آن‌ها خزاین خداوند و هم‌جواران و نزدیک‌ترین خلق به او بودند؟! و این باعث شد آن‌ها با عبادتشان منت بگذارند و دچار غفلی کوتاه<sup>(۲)</sup> از این نکته شوند که خداوند سبحان بر هر چیزی تواناست و اینکه جانشین او گرامی تر از آنان است و خالق عزوجل او را با علم به اسما، فضیلت داده است؛ اسم‌هایی که وقتی به آنان عرضه شد خودشان اعتراف کردند علمی به آن ندارند؛ پس برای خلیفه، سجده و به خطایشان اعتراف کردند و به عرش خداوند سبحان پناه بردند و تا روز قیامت در همین وضعیت خواهند بود.

به علاوه، فرشتگانی که در محضر تنصیب خلیفه بودند همه فرشتگان نبودند، بلکه تنها گروهی از آنان بودند و آن‌ها همان کسانی بودند که گرد عرش بودند؛ یعنی تنها عده‌ای از فرشتگان بودند. در اینجا درسی وجود دارد که از امتحان خداوند از خلقش دانسته می‌شود؛ اینکه خداوند سبحان اگرچه دانا به سرانجام فرشتگان بود اما مشیت او

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰، ح ۷

۲- امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «حسد بر دو نوع است: حسد فتنه و حسد غفلت. حسد غفلت مانند سخن ملائکه بود، هنگامی که خداوند فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (من در زمین جانشینی می‌گمارم. گفتند: آیا کسی در آن را می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خون‌ها بریزد؟ و حال آنکه ما با ستایش تو تنزیه می‌کنیم و به تقدیس تو می‌پردازیم. فرمود: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید)؛ یعنی آن جانشین را از میان ما قرار بده، و این سخن را از روی حسد به آدم از جهت فتنه و نپذیرفتن و انکار نگفتند. حسد دوم مانند آنچه است که بنده با آن به سوی کفر و شرک می‌رود. این نوع حسادت، حسد ابلیس است که خدا را رد و از سجده برای آدم (علیه السلام) امتناع کرد. (بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۵۵)

اقتضا می‌کرد که حجت بر بندگانش اقامه گردد و اقامه حجت بر آنها به این معنا نیست که در میدان آزمون خلفایش از تک‌تک فرشتگان پاسخ دریافت شود بلکه آزمایش برای عده‌ای از آنها صورت می‌پذیرد؛ زیرا خداوند سبحان، عالم به این نکته بود که اقامه حجت بر این گروه معین به معنای اقامه حجت بر همه فرشتگان خواهد بود؛ به این ترتیب موضوعیت داشتن این پرسش از بین می‌رود: اینکه چرا عذاب نازل شده بر نقطه‌ای از زمین - که در نتیجه تکذیب فرستاده الهی است - شامل همه یا بیشتر مردم می‌شود درحالی که برخی از آنان حتی دعوت وی به سوی خدا را نیز نشنیده‌اند؟ ولی حقیقت این است که اگر پاسخی از این «برخی از افراد» موجود بود چیزی فراتر از پاسخ آن عده‌ای که نپذیرفتند و با تکبر به فرستاده پاسخ گفتند نبود! درحالی که او سبحان به آنچه آشکارا انجام می‌دهند یا آنچه کتمان می‌نمودند داناست. این همان وضعیت است که اگر بشر امروزی به همین روند خود در تکذیب امام مهدی (علیه السلام) و وصی و فرستاده شده‌اش ادامه دهد اتفاق خواهد افتاد.

پرسشی که مطرح می‌شود: اسم‌هایی که آدم (علیه السلام) از پروردگارش آموخت و دلیل برتر بودنش بر فرشتگان شد چه بود؟ و سجده ملائک برای او چگونه بود؟

### اسم‌هایی که آدم (علیه السلام) از پروردگارش آموخت

از امام حسن عسکری (علیه السلام) در تفسیر این آیه ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾ (و خدا همه اسم‌ها را به آدم آموخت) روایت شده است که فرمود: «این اسم‌ها، اسم‌های انبیای الهی و اسم‌های محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین و طاهرین از خاندان آن دو و اسم‌های بزرگانی از شیعیانشان و دشمنان متکبرشان بود. ﴿ثُمَّ عَرَضَهُمْ﴾ (سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود) محمد و علی و ائمه را عرضه داشت ﴿عَلَى الْمَلَائِكَةِ﴾ (بر فرشتگان) یعنی اشباح آنان را درحالی که نورهایی در سایه بودند بر فرشتگان عرضه نمود ﴿فَقَالَ أَتَيْتُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (و فرمود: اگر



راست می‌گویید از اسامی این‌ها به من خبر دهید) اگر همه شما تسبیح می‌کنید و تقدیس می‌نمایید و اینکه رها کردن شما در اینجا بهتر از وارد کردن کسی است که پس از شما قرار دارد؛ یعنی همان‌طور که غیب کسی را که در میان شماست نشناخته‌اید، پس وقتی وضعیت چنین نباشد قطعاً باز هم غیب را نخواهید شناخت همان‌گونه که اسم‌های کسانی را که می‌بینید نمی‌دانید. فرشتگان عرضه داشتند: ﴿قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ﴾ (گفتند: منزهی تو! ما را جز آنچه به ما آموخته‌ای هیچ دانشی نیست؛ به‌راستی که تو همواره دانا هستی) به همه چیز و «الْحَكِيمُ» و همه کارهایی که انجام می‌دهی درست است. خداوند عزوجل فرمود: ای آدم، به این ملائکه اسم‌هایشان و اسم‌های انبیا و ائمه را خبر بده. پس چون به آنان خبر داد و آن‌ها را شناختند خداوند از آنان عهد و میثاق ایمان آوردن به آنان و برتر بودنشان نسبت به ملائکه را گرفت.<sup>(۱)</sup>

از ایمن بن محرز از امام صادق جعفر بن محمد (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «خداوند تبارک و تعالی همه اسمای حجت‌های الهی را به آدم (علیه السلام) آموخت. سپس آنان را درحالی که ارواحی بودند بر ملائک عرضه داشت و فرمود: اگر راست می‌گویید که به جهت تسبیح و تقدیستان شایسته‌تر از آدم (علیه السلام) برای خلافت و جانشینی در زمین هستید اسم‌های این افراد را به من خبر دهید. ﴿قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾ (گفتند: منزهی تو! ما را جز آنچه به ما آموخته‌ای هیچ دانشی نیست؛ به‌راستی که تو همواره دانای حکیم هستی).

خداوند تبارک و تعالی فرمود: ﴿أَدَمُ أَنْبِيُّهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَاهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ﴾ (ای آدم، آن‌ها را از اسامی آنان خبر ده. پس چون آن‌ها را به اسم‌هایشان خبر داد) ملائکه از بزرگی شأن و منزلت آنان نزد خداوند عزیز الذکر آگاه شدند و دانستند که آن افراد برای خلیفه‌شدن در زمین و حجت خداوند بودن بر خلق شایسته‌ترند. سپس آن افراد را

از چشم‌هایشان غایب کرد و با ولایت و محبت به آن افراد، آنان را به بندگی فراخواند و فرمود: ﴿قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ﴾ (فرمود: آیا به شما نگفتم که من نهفته‌آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و آنچه را آشکار می‌کنید و آنچه را که پنهان می‌داشتید می‌دانم؟)»<sup>(۱)</sup>

خداوند با نام‌های محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و سایر آل محمد از ائمه و مهدیین- و دیگر حجت‌های الهی- سلام و صلوات خداوند بر همه‌شان- تنصیب و تعلیم اولین خلیفه و جانشینش را آغاز فرمود و عرضه‌ این نام‌ها بر ملائکه انجام شد ولی آن‌ها این نام‌ها را نشناختند درحالی‌که آدم (علیه‌السلام) با تعلیم توسط خداوند آنان را شناخت و همین، دلیل بر برتری‌اش نسبت به فرشتگان گردید.

حقیقت این است که آدم (علیه‌السلام) با فراگرفتن این اسم‌ها که با اسم محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آغاز شد- کسی که به دلیل بودن حجت‌های او سبحان در وجودش، سید و آقای فرزندان آدم شد- تمامی علم و تمام اشیا را فرا گرفت؛ زیرا او (علیه‌السلام) و عترت پاکش اصل هر خیری در عالم وجود هستند و با شناخت آنان تمام خیر و تمام اشیا شناخته خواهد شد.

از جابر بن یزید روایت شده است: ابوجعفر امام باقر (علیه‌السلام) به من فرمود: «ای جابر! خداوند اولین خلقتی که خلق فرمود محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و عترت هدایت‌شده هدایت‌کننده‌اش بود. آنان اشباح نور در پیشگاه خداوند بودند». عرض کردم: «اشباح چیست؟» فرمود: «سایه‌ نور، بدن‌های نورانی بدون ارواح، و با یک روح مورد تأیید بودند و آن روح‌القدس است. به‌واسطه‌ اوست که خداوند و عترتش مورد پرستش قرار می‌گیرند. به همین دلیل آنان را صورت دانای نیکوکار نیک آفرید که با نماز و روزه و سجده و تسبیح و تهلیل، خداوند را بندگی می‌کنند و نماز می‌خوانند و حج انجام می‌دهند و روزه می‌گیرند»<sup>(۲)</sup>.

به‌این ترتیب برخی از آنچه را که در کلمات اهل‌بیت (علیهم‌السلام) آمده است متوجه خواهیم

۱- کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ص ۱۴

۲- کافی، ج ۱، باب مولد النبى (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، ح ۱۰

شد که چرا اسم‌های آموخته‌شده توسط آدم (علیه السلام) را به کوه‌ها و سرزمین‌ها و غیره تفسیر فرموده‌اند.

ابوالعباس از امام صادق (علیه السلام) روایت می‌کند: از آن حضرت درباره سخن خداوند ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾ (و خدا همه اسم‌ها را به آدم آموخت) سؤال کردم که علم او چه بود؟ فرمود: «زمین‌ها، کوه‌ها، آبراهه‌ها و سرزمین‌ها». سپس به زیرانداز زیر خود نگاهی کرد و فرمود: «و این زیرانداز نیز از چیزهایی بود که به او آموخت».<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

### معنای سجده فرشتگان

پس از آنکه فرشتگان این نام‌های پاک را از طریق آدم (علیه السلام) شناختند و هنگامی که به آنان عرضه شدند ارواح مطهر ایشان را دیدند، خداوند سبحان آن‌ها را امر به سجده برای آدم فرمود تا اکرام و بزرگداشتی به انوار محمد (صلی الله علیه و آله) و خاندان پاکش (علیهم السلام) باشد که در صلب او حلول کرده بودند؛ پس این سجود، عبودیت و بندگی برای خداوند متعال، و اکرام و طاعت برای آدم بود؛ اکرام و بزرگداشتی برای کسانی که فضیلتشان از همه خلق خدا بالاتر بود، از جمله ملائکه مقرب و انبیا و فرستادگان، و حتی بالاتر از کسانی که به وسیله‌شان هدایت به شناخت توحید خداوند و تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجیدش کامل می‌شود؛ همچنین اطاعتی برای خلیفه خداوند در زمینش نیز بود که این مورد همان‌طور که گفته شد فقره سوم در قانون شناخت حجت است.

از امام رضا (علیه السلام) از پدران او از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «خداوند خلقی که بهتر از من و نزد او گرمی‌تر از من باشد نیافریده است. علی (علیه السلام) گوید: به پیامبر اکرم عرض کردم: ای رسول خدا، شما بهتری یا جبرئیل؟ فرمود: ای علی! خدای تبارک و تعالی انبیای مرسل را بر ملائکه مقرب برتری

داد و مرا بر جمیع انبیا و رسولان فضیلت بخشید و پس از آن، ای علی! برتری از آن تو و امامان پس از توست و فرشتگان، خادمان ما و خادمان دوستداران ما هستند.

ای علی! حاملان عرش و کسانی که گرداگرد عرش هستند به واسطه ولایت ما حمد پروردگارش را به جا می آورند و برای مؤمنان درخواست مغفرت می کنند.

ای علی! اگر ما نبودیم خداوند آدم و حوا و جنت و آتش و آسمان و زمین را نمی آفرید و چگونه از ملائکه برتر نباشیم درحالی که در توحید و معرفت پروردگاران و تسبیح و تقدیس و تهلیلش بر آنها سبقت گرفته ایم، زیرا اولین چیزی که خداوند عزوجل خلق فرمود ارواح ما بود، پس ما را به توحید و حمد خود گویا ساخت.

سپس ملائکه را آفرید و هنگامی که آنها ارواح ما را درحالی که نوری واحد بودند مشاهده کردند، امر ما را بزرگ دیدند؛ ما تسبیح گفتیم تا ملائکه بدانند که ما مخلوقاتی آفریده شده ایم و خداوند از صفات ما منزّه است، و ملائکه با تسبیح ما تسبیح گفتند و خدا را از صفات ما منزّه دانستند. هنگامی که ملائکه بزرگی شأن ما را دیدند ما را تهلیل گفتند، ما تهلیل گفتیم تا ملائکه بدانند که هیچ معبودی جز الله (لا اله الا الله) نیست و بدانند که ما بندگانی کوچک هستیم و نه خدایانی که باید با او یا در کنار او پرستیده شویم، پس آنها گفتند: لا اله الا الله؛ و چون بزرگی منزلت ما را مشاهده کردند خدا را تکبیر گفتیم تا ملائکه بدانند که خداوند بزرگتر از آن است (الله اکبر) که [نسبت] بزرگی و عظمت، کسی جز او را نسزد؛ و چون عزت و قوتی که خداوند به ما عطا فرموده بود را دیدند گفتیم «لا حول و لا قوة الا بالله» تا ملائکه بدانند که ما هیچ قدرت و قوتی نداریم جز به واسطه خداوند؛ و چون نعمتی که خداوند به ما داده و آن را در برابر واجب نمودن طاعت و عبادت بر ما واجب نموده بود دیدند گفتیم «الحمد لله» تا ملائکه بدانند که خداوند در برابر نعمتهایی که بر ما ارزانی داشته است حقوقی دارد و ملائکه نیز گفتند «الحمد لله». پس به واسطه ما به معرفت توحید خدای تعالی و تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید او رهنمون شدند.

سپس خدای تعالی آدم (علیه السلام) را آفرید و ما را در صلب او به ودیعه نهاد و به ملائکه

فرمان داد که به دلیل تعظیم و اکرام ما بر او سجده کنند. سجده آن‌ها برای خدای عزوجل، عبودیت و بندگی، و برای آدم، اکرام و طاعتی بود، زیرا ما در صلب او بودیم. چگونه ما از ملائکه برتر نباشیم درحالی که همه آن‌ها به آدم سجده کردند...»<sup>(۱)</sup>

و در توضیح معنای سجده برای خلیفه خداوند که در ادامه رؤیای یوسف (علیه السلام) در آیه ﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتَهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾<sup>(۲)</sup> (آنگاه که یوسف به پدرش گفت: ای پدر، در خواب یازده ستاره و خورشید و ماه را دیدم؛ دیدم که سجدهام می‌کنند) سید احمد الحسن (علیه السلام) می‌فرماید:

«یازده ستاره، برادران یوسف (علیه السلام) و خورشید و ماه، یعقوب و راحیل -مادر یوسف- هستند. یوسف آنان را در رؤیا دید که برای او سجده می‌گذارند. این سجده چیست؟ چگونه رخ داد؟ و آیا سجده برای غیر خداوند صحیح است؟ اگر صحیح نیست پس معنای سجده ما برای کعبه چیست، درحالی که کعبه از سنگ است. معنای سجده فرشتگان به آدم چه بود؛ درحالی که او انسانی آفریده شده بود. سجده برادران یوسف و یعقوب -که پیامبر بود- و مادر یوسف برای یوسف (علیه السلام) چه معنایی دارد؟!

آنچه از سجده در ذهن‌ها به تصویر کشیده می‌شود قرار دادن پیشانی بر روی زمین یا خم‌شدن و قراردادن پیشانی بر چیزی پایین‌تر از آن می‌باشد، و مراد از سجده، بیان خضوع و فروتنی و اطاعت از کسی است که برایش سجده می‌شود. چه بسا سجده تنها با اشاره‌ای با سر یا با پلک‌ها برای او انجام شود؛ همان‌طور که وضعیت فرد ناتوان از سجده در نماز، این‌گونه است.

حقیقت این است که انسان، خاضع و ذلیل خداوند است و در تمامی حالاتش سجده‌گزار او و مطیع فرامین الهی است؛ در حالت خوابیده، ایستاده، نشسته و راه‌رفتن. انسانی که برای خداوند خضوع نمی‌کند و برای خداوند خوار و ذلیل نمی‌شود و از دستور او اطاعت نمی‌کند سجده‌گزار نیست، هرچند پیشانی‌اش را بر زمین ب‌نهد؛

بنابراین، سجده واقعی، اطاعت و گردن‌نهادن به دستورات الهی است؛ چه بسا بدون قرارداد پیشانی بر زمین، به طور کامل انجام شود و چه بسا با وجود قرارداد پیشانی بر زمین، به خوبی به انجام نرسد.

ابلیس سجده برای خداوند را ترک نکرد «بلکه سجده‌ای داشت که شش‌هزار سال به طول انجامید»<sup>(۱)</sup> ولی اینکه در سجده‌اش برای خداوند، آدم (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قبله‌گاه او باشد را نپذیرفت و در واقع او نسبت به خداوند تکبر ورزید و خاضع و ذلیل و اطاعت‌کننده از دستور خداوند نیست. او جزو سجده‌گزارانی برای خداوند است که عذاب بر ایشان قطعی شده است؛ چراکه آن قبله‌ای را که خداوند برگرفتنش را به او فرمان داده بود نپذیرفت. ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ﴾<sup>(۲)</sup> (آیا نمی‌بینی که هرکس در آسمان‌ها و زمین است، و آفتاب و ماه و ستارگان و کوه‌ها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم، خدا را سجده می‌کنند؟ و بر بسیاری عذاب محقق شده است، و هرکه را خدا خوار سازد هیچ کرامت‌بخشی نخواهد داشت؛ زیرا خداوند هرچه بخواهد همان می‌کند).

این کسانی که عذاب بر آن‌ها محقق شده است با صفت «سجده‌گزار برای خداوند» توصیف شده‌اند، ولی نه سجده‌ای حقیقی؛ چراکه در سجده برای خداوند سبحان،

---

۱- قسمتی از خطبه امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) که می‌فرماید: «... پس عبرت بگیرید از آنچه خداوند با ابلیس کرد: کار طولانی، تلاش سخت و بندگی شش‌هزارساله‌اش را -که روشن نیست برحسب سال‌های این جهان برآورد شده است یا سال‌های جهان دیگر- در برابر ساعتی تکبر ورزیدن، پوچ ساخت. پس از ماجرای ابلیس، با گناهی هم‌سنگ او، کیست که از عذاب الهی رهایی تواند؟ هیچ‌کس! خداوند سبحان هرگز انسانی را با گناهی که فرشته‌ای را با آن گناه بیرون راند، به بهشت داخل نکند؛ چرا که حکم او در میان اهل آسمان و اهل زمین یکسان است. بین خداوند و احدی از آفریدگانش هیچ‌گونه قرابت و نزدیکی در مباح کردن چیزی که خداوند بر جهانیان حرام کرده است وجود ندارد». نهج‌البلاغه، ج ۲، خطبه‌های امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص ۱۳۸

آن گونه که خداوند می خواهد از او اطاعت نمی کنند و به سوی قبله ای که آن ها را به آن دستور فرموده است سجده به جا نمی آورند...

بنابراین کسی که خداوند را معصیت کند به اندازه آن گناه و معصیت، پرستش کننده و سجده گزار خداوند نیست و اگر این سرپیچی و نافرمانی مربوط به قبله ای باشد که در وضعیت سجده و اطاعتش به او رو می کند (قبله ای غیر از قبله ای که خداوند به او دستور داده است برگزیند) چنین فردی در تمام اعمالش سرپیچی کننده و گناهکار است، نه عبادتی می کند و نه سجده ای برای خداوند می گزارد «و با سرعت رفتن، جز به دور شدن او نمی افزاید». خداوند متعال می فرماید: ﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾<sup>(۱)</sup> (کسی که بعد از آشکار شدن حق، با پیامبر مخالفت کند، و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید، ما او را به همان راه که می رود می بریم؛ و به دوزخ داخل می کنیم؛ و جایگاه بدی دارد).

این چنین انسانی، ملازم شرارت، شیطان و ظلمت می گردد و در مسیر جاده ای که به هدف منجر می شود قرار ندارد؛ بلکه از قبله ای که او را به خداوند می رساند روی گردان شده است و در نتیجه سرعت رفتنش -سجده، پرستش و اطاعت مورد ادعای او- تنها عاملی برای رساندن او به هاویئه جحیم می گردد؛ چراکه تمامی اعمالش (سجده، عبادت و اطاعتش) رو به قبله ای بوده که خداوند به آن فرمانی نداده و حتی خداوند او را از رو کردن به آن، باز داشته است؛ بنابراین سجده او، پرستش او و اطاعت او، جملگی بر سرپیچی و گناه بنا نهاده شده است و در نتیجه او فردی گناهکار و معصیت کار محسوب می گردد.

پس نه نمازی خواند و نه روزه ای گرفت، بلکه گناه کرد و سرپیچی نمود. ﴿فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّىٰ \* وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ \* ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّىٰ \* أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ

## معرضان به خلفای خدا ..... ۱۰۴

\* ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ ﴿١﴾ (او هرگز ایمان نیاورد و نماز نخواند \* بلکه تکذیب کرد و روی گردان شد \* سپس به سوی خانواده خود بازگشت درحالی که متکبرانه قدم برمی داشت \* برای تو سزاوار است، پس سزاوار است \* بازهم برای تو سزاوار است، پس سزاوار است): یعنی آنچه شایسته و سزاوار است، تصدیق و تأیید کردن ولیّ خداوند و حجت و جانشین او، سبحان و متعال، (فرستاده، چه نبی باشد و چه وصی) و نماز خواندن با اوست؛ یعنی ولایت ولیّ خداوند؛ چراکه همان ولایت خداوند است و سجده برای ولیّ خداوند یعنی اطاعت از او؛ چراکه سجده برای خداوند و اطاعت از خداوند محسوب می گردد. بدون خضوع و فروتنی در برابر ولیّ خدا، اعمال ظاهری هیچ سودی در بر نخواهد داشت...

و اگر بدانیم که خداوند از زمانی که عالم اجسام را آفرید به آن نگاه نکرده است سجده به سوی اجسام چیزی جز راهنما و هدایتگری که به حقیقت راهنمایی می کند و به آن اشاره دارد نخواهد بود؛ این حقیقت، همان اطاعت و گردن نهادن به دستوری است که از سوی خداوند سبحان و متعال صادر می شود. حال اگر برای سجده اجسام، قبله ای باشد - که همان کعبه است - به طور قطع برای سجده ارواح نیز باید قبله ای وجود داشته باشد؛ قبله گاه ارواح همان ولیّ خداوند (حجت خداوند بر آفریده هایش) می باشد. با اطاعت از او، خداوند اطاعت می شود و با سرپیچی از او، خداوند معصیت می شود؛ از همین رو فرمان به ملائکه (ارواح) سجده بر آدم (انسان کامل) بود...»<sup>(۳)</sup>

پس فرشتگان در نهایت این مسیر و پس از اعتراضی که از آن توبه و به خطای خود اعتراف نمودند در محضر خالقشان سجده کردند و این آزمون الهی را که به واسطه خلیفه و حجت بر خلقش انجام پذیرفت پشت سر گذاشتند.

\*\*\*

۱- قیامت، ۳۱ تا ۳۵

۲- روشنگری هایی از دعوت های فرستادگان، سید احمد الحسن (علیه السلام) ج ۳



## (۲) ابلیس (لعنه الله) امر سجده برای خلیفه خدا سر باز می‌نمزد

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا اِلَّا اِبْلِسَ اَبٰی وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ﴾<sup>(۱)</sup> (و چون به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید همه سجده کردند جز ابلیس، که سر باز زد و برتری جست و او از کافران بود). فرشتگان سجده کردند و ابلیس (لعنه الله) از پیروی کردن امتناع نمود و به این ترتیب دو مسیر از سر آغاز امتحان الهی به وسیله خلیفه خدا در زمینش پدیدار شد:

- مسیر سجده‌کنندگان برای خلفای خداوند که فرمان خداوند را درباره حجت‌هایش اطاعت کردند: فرشتگان این مسیر را آغاز کردند و پس از آنان گروه کمی که به خدا ایمان داشتند و فرمان او را اطاعت کردند و برای خلفا و حجت‌های بر خلقش سجده نمودند در این مسیر رهسپار شدند.
- خط مستکبران و امتناع‌کنندگان از سجده برای خلفای خدا: همان خطی که ابلیس - که با تکبر و ورزیدن در برابر خلیفه خدا و فرمان او به سجده، بر پروردگار خود بزرگی فروخت - رهبری‌اش کرد و پس از او، سپاه شیطانی انس و جن از او پیروی کردند. اینان بیشتر خلق خداوند را شامل می‌شوند و این حقیقتی است آشکار برای کسانی که در آیات قرآن حکیم تأمل می‌نمایند؛ و در فصول بعدی این پژوهش نیز به خواست خدا روشن خواهد شد.

### حقیقت ابلیس (لعنه الله)

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا﴾<sup>(۱)</sup> (و آنگاه که به فرشتگان گفتیم آدم را سجده کنید همه سجده کردند جز ابلیس که از جن بود و از فرمان پروردگارش سر بتافت. آیا او و فرزندانش را به جای من به دوستی می‌گیرید، حال آنکه دشمن شمايند؟ ظالمان بد چیزی را به جای خدا برگزیدند).

ابلیس - که خداوند خوارش گرداند- از جنس فرشتگان نبود بلکه از جنیان بود. از جمیل بن درّاج از ابو عبدالله علیه السلام روایت شده است: از ایشان علیه السلام درباره ابلیس پرسیدم که آیا از ملائکه بود؟ و آیا چیزی از امر آسمان‌ها را می‌دانست؟ فرمود: «از ملائکه نبود و چیزی از آسمان‌ها نمی‌دانست. او از جنیان و همراه با ملائکه بود و ملائکه او را گویی از خود می‌دیدند درحالی که خداوند آگاه است که از آنها نبود. پس هنگامی که به سجده کردن امر شد از او همان سر زد که اتفاق افتاد».<sup>(۲)</sup>

اما او با اطاعت، فرمان‌برداری و عبادت<sup>(۳)</sup> به ملائکه پیوسته بود درحالی که فرشتگان این مطلب را نمی‌دانستند و به جهت شدت عبادت او برای خداوند سبحان گمان می‌کردند از خودشان است.

از اباعبدالله امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «... ابلیس در آسمان همراه ملائکه، خداوند را عبادت می‌کرد و فرشتگان گمان می‌کردند از آنان است درحالی که از آنان نبود. هنگامی که خداوند فرشتگان را امر به سجده برای آدم نمود حسدی را که در قلب ابلیس بود بیرون آورد و آن هنگام فرشتگان دانستند که ابلیس

۱- کهف، ۵۰

۲- بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۱۱۹

۳- با اطاعت و عبادت در جهت خواست نفسانی خویش، نه اطاعت و عبادت خالصانه برای رضایت

خداوند سبحان. (مترجم)

از آنان نبوده است».

از آن حضرت پرسیده شد: چگونه امر خداوند بر ابلیس واقع شد درحالی که سجده برای آدم را فقط به ملائکه فرمان داده بود؟! حضرت فرمود: «ابلیس با ولایت و پرستش، از فرشتگان شده بود ولی از جنس آنان نبود؛ به این صورت که خداوند خلقی را پیش از آدم آفریده بود و ابلیس در زمین حاکم بود. آنان سرکشی و فساد کردند و خون‌ها ریختند؛ پس خداوند ملائکه را مبعوث نمود و آن‌ها را کشتند و ابلیس را اسیر کردند و به آسمان بالا بردند. او همراه فرشتگان، خداوند را عبادت می‌کرد تا اینکه خداوند تبارک و تعالی آدم را آفرید».<sup>(۱)</sup>

خداوند سبحان، آدم (علیه السلام) را خلق فرمود و از قبل می‌دانست که او به‌زودی خلیفه در زمینش بر خلقش خواهد بود؛ با این وجود این حقیقت بزرگ از فرشتگان پوشیده ماند و از آنجا که «از کوزه همان برون تراود که در اوست» وقتی آدم به شکل گلی بود که هنوز نفخه روح در وی دمیده نشده بود، ابلیس از او گذر می‌کرد درحالی که نسبت به این مخلوق پر از کینه و حسادت می‌شد؛ مخلوقی که نسبت به آن، ترسی در وجود خود و همچنین بزرگی منزلتش نزد خالقش را احساس می‌کرد و می‌گفت چرا این را آفرید درحالی که «من» هستم؟! و با زبان حال خود آنچه را که در سینه داشت با خود زمزمه می‌کرد.

در تفسیر قمی روایت شده است که امام باقر (علیه السلام) فرمود: «در کتاب علی (علیه السلام) چنین یافتیم که خداوند آدم را آفرید و چهل سال تصویرشده<sup>(۲)</sup> باقی ماند. ابلیس از کنارش عبور می‌کرد و می‌گفت: تو برای چه آفریده شده‌ای؟!».

امام باقر (علیه السلام) در ادامه می‌فرماید: «ابلیس گفت: اگر خداوند مرا به سجده برای این موجود امر کند نافرمانی خواهم کرد». آن ملعون این سخن را در حالی گفت که آدم (علیه السلام) هنوز صورتی فاقد حیات بود. او با این سخن از حقیقت و درون خود که پنهان

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۵

۲- درحالی که صورت انسان را به خود گرفته، ولی هنوز روح در وی دمیده نشده بود. (مترجم)

می‌کرد پرده برداشت؛ اینکه ایمانش به پروردگار و سجده‌ای که در ظاهر در برابر فرشتگان هم جوارش به‌جا می‌آورد فقط برای ارضای نفس محبوب خودش بود، نه به این جهت که خداوند او را به سجده برای خود امر کرده بود؛ و مشخص است که تظاهر و ادعا هر قدر هم که طول بکشد برای رسوا کردن و از بین بردنش در یک روزی، کافی است که مورد آزمون و امتحان قرار گیرد. این یکی از حکمت‌های خداوند سبحان در آزمودن خلقش و غربال کردن آن‌ها به‌خصوص مدعیان ایمان است؛ تا کسانی از آنان که دارای ایمان مستقر در قلب هستند از کسانی که ایمان در قلبشان به ودیعه نهاده شده است مشخص و جدا گردند و آنان که شایستگی ندارند هنگام امتحان از دایره ایمان خارج شوند، و همواره خداوند چنین خواسته است که این آزمون با خلیفه و حجت بر خلقش صورت پذیرد.

امام (علیه السلام) ادامه می‌دهد: «سپس در او دمیده شد. وقتی روح به دماغ (مغز) آدم رسید عطسه کرد و گفت: الحمدلله؛ خداوند به او فرمود: رحمت خداوند بر تو باد». امام صادق (علیه السلام) فرمود: «رحمت از سوی خداوند بر او پیشی گرفت؛ سپس خداوند تبارک و تعالی به ملائکه فرمود: برای آدم به سجده درافتید. آن‌ها سجده کردند و ابلیس حسادت را که در قلبش بود آشکار کرد و از سجده کردن امتناع ورزید. خداوند عزوجل فرمود: ﴿قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ﴾ (وقتی تو را به سجده فرمان دادم چه چیز تو را از آن بازداشت؟) ابلیس گفت: ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾ (من از او بهترم. مرا از آتش آفریدی و او را از گل).»<sup>(۱)</sup>

روایروی ابلیس (لعنه الله) با فرمان الهی به سجود برای آدم (علیه السلام) و امتحان شدن با آن، دفعی نبود؛ زیرا رحمت خداوند سبحان بزرگ‌تر از آن است که یک مخلوق را با امری جدید و ناگهانی و بدون هیچ‌گونه مقدمه‌ای به یکباره دچار غفلت نماید و انکار آن مخلوق سبب طرد شدن از رحمت خداوند گردد. رحمتی که بر همه چیز سیطره

دارد. و سپس در آتشی که خالقش با غضبش برافروخته است جاودانه گردد. ابلیس (لعنه الله) از همان هنگام که صورت آدم را دیده بود و چهل سال قبل از نفع روح در او، احساس کرده بود که او برای موضوعی خاص آفریده شده است؛ به همین دلیل برگشته، می‌گوید: «اگر خداوند مرا امر به سجده برای او نماید او را نافرمانی خواهم کرد» -پناه‌برخدا- و همان‌طور که معروف است- امتحان پس از دورانی می‌آید که امتحان‌شونده در آن دوره، آمادگی لازم را کسب کرده باشد؛ که این امتحان، ابزاری برای کشف چیزی مخفی‌شده است؛ بنابراین چیزی وجود دارد که در میدان امتحان آشکار می‌گردد و این امتحان به‌هیچ‌وجه برای مطرح کردن موردی به‌طور کامل غریب و بیگانه نبود. این چه چیزی بود که ابلیس (خداوند خوارش کند) در خود پیچیده بود و امتحان الهی از آن پرده برداشت و نتیجه آن، انکار امر خداوند سبحان و شکست و کفر گردید؟

### «من» سبب شکست ابلیس (لعنه الله)

امتحان الهی برای ابلیس با سجده برای خلیفه، بستری برای آشکارشدن حسد و کینه باطنی ابلیس نسبت به این مخلوق کریم گردید. به معنای دیگر «من» در او به‌گونه‌ای بود که نتوانست ببیند فرد دیگری در نظر خداوند گرامی‌تر از اوست. این به‌طور خلاصه همان چیزی است که ابلیس (لعنه الله) پیش از امتحانش آماده کرده بود. پس هنگامی که پروردگار از او خواست که این بار به خلیفه‌اش سجده کند و او را قبله خود قرار دهد پاسخش جز انکار و امتناع نبود؛ واضح است که انکار از سوی مخلوق به‌طور آنی نمی‌آید، بلکه نیت و اعمالی از پیش وجود دارد که نتیجه متناسب با آن را در نهایت هماهنگی و انسجام، حتمی می‌گرداند.

این همان «من» (منیت) است که به‌صورت حسدی در نفس ابلیس تجسد پیدا کرده بود که زوال آنچه را که به آدم اختصاص داشت آرزو می‌کرد؛ اینکه او محلی

برای تجلی خداوند با کمال و جلالش بود و همان وجهی خواهد بود که با آن با خلق رویارو می‌گردد. پس به محض اینکه ابلیس فرمان خداوند به سجده برای آدم را شنید حسدی را که در قلب خود داشت بروز داد و سرپیچی کرد. او حسد خود را با تعصب و خشمی خارج کرد که نشان از بزرگی «منیتی» بود که در وجودش زبانه می‌کشید و تلاشی طولانی برای خدمت به آن کرده بود و اکنون با فرمانی که به مصلحت این «منیت» نبود مورد امتحان قرار گرفته بود.

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «فرشتگان گمان می‌کردند ابلیس یکی از آنان است ولی در علم خدا چنین بود که او از آنان نبود. پس ابلیس تعصب و خشمی را که در نفس خود داشت بیرون آورد و گفت: مرا از آتش آفریدی و او را از گل»<sup>(۱)</sup>.

پس حسادت و خشم و دیگر موارد از صفات نکوهیده نفس، چیزی جز سپاهیان خادم «من» (منیت) نیستند و وقتی حریمش تهدید شود، برای دفاع از آن فریاد برمی‌آورند و فریادشان با تمام آن صفات نکوهیده، منسجم و هماهنگ خواهد بود: حسادت نمی‌خواهد دیگران به هیچ خیری آراسته گردند بلکه از بین رفتن خیر و خوبی دیگران را می‌خواهد تا «من» به عنوان صاحب برجسته‌اش باقی بماند؛ همچنین خشم و غضب می‌خواهد به نفع «من» انتقام بگیرد و علی‌رغم باطلی که صاحبش با آن آراسته شده است هیچ نصیحتی را هم نمی‌پذیرد. دروغ برخلاف جهل عمیقش به مطلبی که از آن سخن به میان می‌آورد «منیت» صاحبش را آشکار می‌کند؛ و به همین ترتیب سایر ردای اخلاقی مثل ترس، بخل و غیره.

بنابراین مسئله در غایت اهمیت این است که «من» به صورت برجسته و چشم‌گیر بی‌هیچ خدشه‌ای یا تعرضی از سوی هرچیزی - حتی اگر از سوی کلمه حقی باشد که می‌خواهد آن را از آتش جهنم نجات دهد- باید باقی بماند؛ و پس از آن، دیگر مهم

نیست که با آن «منیتی» که آیات خدا و ملکوتش را شاهد بوده است صدق حجت‌ها و خلفای الهی در زمینش را تکذیب کند؛ و دیگر مهم نیست که دعوت‌کننده به خدا را تکذیب کند، هرچند او قانون وصیت، علم و پرچم خداوند سبحان در مورد حجت‌هایش را آورده باشد، و حتی دیگر مهم نیست که ده‌ها و صدها روایت از آل محمد (علیهم السلام) را تکذیب کند، درحالی‌که آنان این قانون را با تمام توصیفات برای وصی خود بیان کرده‌اند به‌گونه‌ای که حتی کوه‌ها هم نمی‌توانند آن را رد کنند؛ درست مانند وضعیتی که در مورد حجت خداوند -یمانی- سید احمدالحسن (علیه السلام) وصی و فرستاده امام مهدی (علیه السلام) برقرار است.

پس مهم این است که به «من» گفته نشود مسیرت را تصحیح کن و نیز گفته نشود از کسانی پیروی کن که خداوند ولایتشان را بر خلقش واجب کرده است! چگونه چنین باشد درحالی‌که این عبارت به این معناست که او اکنون در اشتباه است و این نکته‌ای است که «من» هرگز به آن راضی نمی‌شود، حتی اگر به توصیف یمانی در کلام اهل بیت (علیهم السلام) و به‌خصوص توصیف امام باقر (علیه السلام) اعتراف داشته باشد که «او به‌سوی حق و به راه مستقیم فرامی‌خواند»؛<sup>(۱)</sup> عبارتی که معنایش چنین می‌شود که پیش از آمدن او، امت در گمراهی به سر می‌برده است، پس او می‌آید تا مسیر را تصحیح نماید؛ که اگر امت پیش از او در راه حق بودند چنین توصیفی، برای او ویژگی خاصی به شمار نمی‌رفت! آیا معقول است به کسی که در راه حق و مستقیم سیر می‌کند گفته شود: کسی خواهد آمد و دست تو را می‌گیرد و به‌سوی حق و راه مستقیم خواهد برد و تو را به‌سوی آن دعوت خواهد کرد؟!

اقرار به چنین وضعیتی دست کم ضعیف‌ترین مرتبه ایمان است و چه‌بسا این اقرار سبب تحقیق در دعوت دعوت‌کننده به‌سوی حق امروز باشد، ولی «من»، درب جست‌وجوی حق و گوش‌سپردن به کلام حق را می‌بندد؛ زیرا صرف گوش‌سپردن به

ادله مدعی به معنای سکوت در برابر گوینده است و آیا این چیزی است که «من» پست و پلید بپذیرد؟! حتی اگر گوینده، آل محمد باشد؟! اولین نفر از معرضان به خلفای خداوند در زمینش، ابلیس (لعنه الله) از همین نقطه پلید و این بیماری گُشنده، یعنی «من» - که از آن به خدا پناه می‌بریم - فرمان الهی به سجده برای آدم (علیه السلام) را رد می‌کند. تکبر، سلاح «من» بود که آن را رودرروی خلیفه خداوند بالا برد آن هنگامی که خودش را با او قیاس کرد و چنین دید که خودش از آتش است و آنکه به سجده شدن فرمان داده شده از گل؛ پس چگونه باید برای کسی که خود را برتر از او می‌دید سجده کند حتی اگر فرمان‌دهنده، خداوند واحد قهار بوده باشد؟!

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «...اولین کسی که قیاس کرد و تکبر نمود ابلیس بود و اولین معصیتی که خداوند با آن، نافرمانی شد استکبار (خودبزرگ‌بینی) بود. حضرت فرمود: پس ابلیس گفت: پروردگارا مرا از سجده بر آدم معاف بدار تا من تو را عبادتی کنم که نه فرشته‌ای مقرب و نه پیامبر فرستاده شده‌ای تو را آن‌گونه عبادت نکرده باشد. خداوند فرمود: مرا به عبادت تو نیازی نیست. جز این نیست که من می‌خواهم آن‌گونه عبادت شوم که خود می‌خواهم نه آن‌طور که تو می‌خواهی. ابلیس از سجده سر باز زد و خداوند تبارک و تعالی فرمود: ﴿اَخْرَجُ مِنْهَا فَاِنَّكَ رَجِيمٌ﴾ (از اینجا بیرون شو که تو رانده شده‌ای) ﴿وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ﴾ (و لعنت من تا روز قیامت بر تو باد)....»<sup>(۱)</sup>

سید احمد الحسن (علیه السلام) در تعریف سبب ناکام ماندن ابلیس در آزمون با خلیفه خداوند در روز اول و نیز سبب شکست کسانی که در ترک سجده برای خلفای الهی هنگام بعثتشان در مسیر او گام برمی‌دارند می‌فرماید:

«بروز و ظهور «من» مخلوق به صورت آشکارا، مجازات در پی دارد؛ یعنی هرچه



مخلوق در رویارویی با پروردگارش «من» را در نهان به کار می‌گرفته است، اکنون آن را به صورت رودررو با جانشین خدا و با گفتن «من از او برترم» نمایان می‌سازد. او جرئت نداشته است که در برابر خداوند قهار چنین چیزی را بر زبان براند، لیکن در هر لحظه وقتی به نفس خود نگاه می‌کرد آن سخن را به زبان می‌آورد. آن‌ها کسانی هستند که حتی نمی‌توانند دست‌های خود را ببینند.

منیت آن‌ها را کور ساخته است. تمام هم‌وغم ایشان، پرداختن به نفسشان است و آنچه به آن مربوط می‌شود؛ و همچنین اجتناب از هر آنچه با نفسشان به‌ظاهر - سر ناسازگاری دارد.

اکنون آن کسی که آن‌ها را آفریده در خلیفه‌اش متجلی گشته است تا به این ترتیب آنچه نفس‌های خبیثشان از انکار خداوند سبحان و فضل او پنهان می‌کرده است بر همگان آشکار گردد.

اگر بخواهی وضعیت را در یک مثال مادی برایت نزدیک می‌کنم: حال آن‌ها مانند کسی است که بر نفس خود تمرکز نموده است، بدون اینکه آشکارا درحالی‌که با خدای خود روبه‌رو می‌شود بگوید: «من برتر از کسی هستم که مرا خلق نموده!» یا بگوید: «نفس من مهم‌تر از کسی است که مرا آفریده است!»؛ اما حال و نظرش که متمرکز بر نفس خویش شده، گویای این سخن است. اکنون خداوند او را به شخصی همانند خودش که در ظاهر یک انسان است امتحان نموده است، او به‌طور مستقیم و آشکارا بدون شرم و حیا آنچه را که نفسش پنهان داشته می‌گوید: من از او بهترم!<sup>(۱)</sup>

به این ترتیب «انا = من» مخلوق با جرئت و جسارت تمام در برابر «هُوَ = او» که اشاره به خالق سبحان دارد گفته می‌شود، حتی پیش از آنکه طغیانش به سطحی رسواگر و آشکار برسد. مخلوق پیش از آنکه با خلیفه امتحان شود این مطلب را

۱- نصیحتی خطی از ایشان (علیه السلام) در توجیه نوشتن این تحقیق؛ [همچنین در کتاب «در محضر عبد صالح» جلد اول، ایستگاه سوم، قسمت «من از او برترم... مشکل همیشگی منکران»]. (مترجم)

هر لحظه تکرار می‌کند و هنگام امتحان با خلیفه آن را در محضر خالق با گفتار و کردارش آشکار می‌نماید. پس امتحان به این منظور می‌آید تا آنچه را که قلبش در خود پیچیده است آشکار کند و در مقابل پروردگارش بگوید «من از او بهترم» یعنی من از جانشین تو بهترم؛ لا اله الا الله... خدایا ببخش و بیامرز! پروردگارا به حق محمد و خاندان پاک و مطهرش!

به این ترتیب سرّ تمرکز داشتن بر جنگ با «من» در کلام اهل بیت پاک علیهم السلام و دعاهایشان دانسته می‌شود و این برای کسی که مطالعه کند و بر حکمت‌هایشان - که هیچ مخلوقی از آنها بی‌نیاز نیست - واقف باشد واضح و بدیهی است. پس روشن گردید که این همان مرضی است که ابلیس (لعنه الله) دشمن قدیمی فرزند آدم به آن مبتلا گردید و اقوام انبیا و اوصیا و فرستادگان که بر منهج ابلیس سیر می‌کنند تا روز قیامت با این وسیله به انحراف کشیده می‌شوند. در یک کلمه: «انا = من» نقطه تلاقی همه معترضان در برابر خلفای خداوند در زمینش از زمان آدم علیه السلام تا آخرین خلیفه خداوند بوده، هست و خواهد بود. پس دشمن خدا شما را با مرض خود دشمن نگرداند و شما را با ندای خود جلب نکند که این همان نقطه‌ای است که به سبب داشتن منیت خود نتوانست از امتحان با اولین خلیفه به سلامت گذر کند.

از آنجا که آراسته شدن به مکارم اخلاق نیزه حقی است که با آن در عمق پهلوی «من» متعلق به جسد ضربه زده می‌شود سید خلفای خدا و حبیبش محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «إنما بعثت لأتمم مكارم الأخلاق»<sup>(۱)</sup> (من فقط به جهت به کمال رساندن مکارم اخلاقی مبعوث شدم) و نیز روایت شده است که: «یک ساعت تفکر بهتر از شصت سال عبادت است»<sup>(۲)</sup> به این معنا که تفکر، نیزه دیگری از حق است که در پهلوی «من» متعلق به روح وارد می‌شود و این همان مطلبی است که سید احمد الحسن علیه السلام در کتاب متشابهات و در پاسخ از سؤال در مورد چگونگی جنگ با

۱- بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۱۰

۲- بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۲۹۳

«من» روشن گردانده است.<sup>(۱)</sup>

### پس انرشکست ابلیس (لعنه الله) چه شد؟

انکار ابلیس (لعنه الله) و شکست او در امتحان به وسیله سجده برای خلیفه خداوند واقع‌ای گذرا نبوده که در آن زمان اتفاق افتاده و زمانش سپری شده و تمام شده باشد بلکه مسئله بسیار بزرگ‌تر از این‌هاست؛ زیرا اولین منکر، بعد از آن عبرت نگرفت و هر مرتبه که خداوند در زمین یک پیامبر یا یک وصی مبعوث می‌فرماید داستان ابلیس تکرار می‌شود. ابلیس (لعنه الله) هرچند به سبب تکبر و سجده نکردن برای خلیفه خدا از رحمت خداوند رانده شد، اما خداوند منان عادل سبحان، عملی را که او زمانی در این دنیا انجام داده است تباه نمی‌فرماید و این لعین به اغوای همه خلائق به غیر از بندگان مخلص خداوند وعده داد. شایسته است که همه ما در این حدیث تدبر کنیم و با توفیق و فضل خداوند از آن عبرت بگیریم:

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است وقتی خداوند متعال به ابلیس فرمود: ﴿فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ \* وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ﴾ (پس از آنجا بیرون شو که تو رانده شده‌ای \* و اینکه تا روز دین بر تو لعنت باشد) فرمود: «ابلیس گفت: پروردگارا! چگونه؟! درحالی که تو عادل هستی که جور و ستم نمی‌کند؟! آیا پاداش عمل من باطل گردید؟! فرمود: نه؛ ولی از امر دنیا هرچه می‌خواهی بخواه تا به عنوان پاداش عملت به تو عطا کنم. اولین چیزی که درخواست کرد باقی ماندن تا روز دین بود. خداوند فرمود: آن را به تو عطا نمودم. گفت: مرا بر فرزندان آدم مسلط کن. فرمود: مسلط کردم. گفت: مرا در آنان مانند جریان خون در رگ‌ها جاری گردان. فرمود: تو را جاری کردم. گفت: هیچ فرزندی برای آنان زاده نشود مگر اینکه برای من دو فرزند زاده شود و اینکه من آنان را ببینم ولی آنان مرا نبینند و در هر صورتی که بخواهم

برایشان متصور گردم. فرمود: به تو عطا کردم.

گفت: پروردگارا بیشتر عطا کن. فرمود: سینه‌های آنان را وطن تو و نسل تو قرار دادم. گفت: پروردگارا کفایت می‌کند. ابلیس در این هنگام گفت: ﴿فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ \* إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ﴾<sup>(۱)</sup> (پس به عزت تو سوگند که قطعاً همگی را از راه به در خواهیم برد \* مگر آن بندگان خالص‌شده تو را)، ﴿ثُمَّ لَأَتَيْنَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾<sup>(۲)</sup> (آنگاه از پیش رو و از پشت سرشان و از طرف راست و از طرف چپشان بر آنها می‌تازم و بیشترشان را سپاسگزار نخواهی یافت)». <sup>(۳)</sup> تمام شکر از آن خداوند - آن پروردگار عالمیان - بر حسن قضایش!

پس تا چه اندازه باید از ابلیس و حيله‌هایش بر حذر باشیم! درحالی که خداوند به او اذن داده است که از سینه‌ها و وطنی برای خود بگیرد و مانند خون در رگ‌ها در فرزندان آدم خلیفه جاری گردد؛ همو که از سجده کردن برای آدم امتناع کرد و تکبر ورزید؟ انسان پس از این، چه گمان می‌کند؟ آیا دشمن خداوند، انسان را در ایمان آوردن و اعلان سجده‌اش برای خلیفه خدا هنگامی که با او آزموده می‌شود به حال خود رها می‌کند؟ به خصوص که نفس موجود در انسان، ابلیس را یاری می‌کند و به امر خطیری وی در دور کردن خلق از سجده برای جانشینان الهی خدمت می‌کند؛ و چگونه کاری که موجب شکست وی و دوری از رحمت خدا گردید او را شاد می‌کند؟ از آنجاکه او عاقبت و سرانجام خود را می‌داند تمام تلاش و همتش این است که تعداد بیشتری از مردم را با خود به دوزخ بکشانند و آن‌چنان که در کلام طاهرین آمده معلوم است که هیچ موحدی داخل جهنم نمی‌شود و موحدین کسانی هستند که با سجده برای حجت‌ها و خلفای خداوند در زمینش به خدا نزدیکی جسته‌اند. پس به پا کردن جنگ و

۱- ص، ۸۲ و ۸۳

۲- اعراف، ۱۷

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۲

تجهیز سپاه شیطانیان برای پایان دادن به آنان و دعوت‌های الهی‌شان و گمراه کردن مردم از آنان، هدف ابلیس است که از روز اول خلقت به آن وعده داده است. به‌علاوه اصرار ابلیس و فروگذار نکردن از هرگونه تلاشی برای تحقق وعده‌ای که برای فریب مردم داده بود نکته‌ای حیرت‌انگیز است و پروردگار عزیز جل جلاله تا روز معلوم به او مهلت داد نه تا روز برانگیخته‌شدن - که ابلیس به‌عنوان مزد عبادت‌هایش درخواست کرده بود. این در حالی است که اگر او با عدل خداوند متعال رویارو گردد مستحق هیچ چیزی نیست؛ زیرا عبادت‌های گذشته‌اش همگی به فضل و قوت خدا بوده است، ولی خداوند سبحان آنچه خواسته بود را در این دنیا به او عطا فرمود.

پرسشی به محضر یمانی آل محمد (علیهم السلام) به شرح زیر ارائه شد: بر مبنای عدالت‌ورزی، اگر مزدوری گناهی انجام دهد به مقدار کارش به او مزد داده و به‌خاطر گناهش عتاب می‌شود. ابلیس (لعنه الله) مدتی طولانی خدا را عبادت کرد و از امیرالمؤمنین در نهج‌البلاغه آمده است که ابلیس دو رکعت نماز در شش‌هزار سال خواند و سپس گناه کرد. آیا عبادت او بر باد رفت و هیچ پاداشی از آن نصیبش نمی‌شود؟

و سید احمدالحسن (علیه السلام) در پاسخ آن می‌فرماید: «پاداش او به او داده شد ﴿قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُعْتَبُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (گفت: ای پروردگار من! مرا تا روزی که دوباره زنده می‌شوند مهلت ده). آیا این مهلت‌دادن به او و توان و نیرویی که در این مدت طولانی به وی داده شده است پاداشی مکفی محسوب نمی‌شود؟! در ضمن این در صورتی است که اجیر،<sup>(۲)</sup> چیزی را بدهد که مال خودش باشد ولی اگر کارگزار، با حول و قوه الهی عمل کند دیگر اجیر نیست و بر اساس عدالت، مستحق دریافت هیچ پاداشی نیست. آیا کسی که مال شما را به خودت بدهد، شایسته هیچ‌گونه پاداشی است؟!»<sup>(۳)</sup>

۱- حجر، ۳۶

۲- کسی که کاری انجام می‌دهد و در برابرش مزدی می‌گیرد. (مترجم)

۳- کتاب متشابهات، سید احمدالحسن (علیه السلام) ج ۴، سؤال ۱۵۴

اما در خصوص ستیزه‌جویی و جدیت آن ملعون برای گمراه کردن مردم و منع کردنشان از سیر به سوی خداوند به‌وسیلهٔ خلیفه‌اش، سید احمدالحسن (علیه السلام) از باب نصیحت به انصارش می‌فرماید: «راه و رسم صحیح اسلام را به مردم بشناسانید. هیچ وسیله‌ای را که با آن بتوانید کاری از پیش ببرید از دست ندهید، چراکه فرج شما در آن است. ابلیس (لعنه الله) وقتی دانست که پایان کارش در روز معلوم است، وقتی فهمید که روز معلوم دارای بنایی است که حتماً باید کامل شود تا این روز فرا برسد، از همان روز اولی که در آن از دایرهٔ بندگی الهی خروج کرد دست‌به‌کار شد تا این بنا، سامان نیابد.

آیا سخن خداوند را نشنیده‌ای که فرمود: ﴿ثُمَّ لَا تَنبَهُمْ مِّنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾<sup>(۱)</sup> (آنگاه از پیش و از پس و از چپ و از راست بر آن‌ها می‌تازم و بیشترشان را ناسپاس خواهی یافت). این دشمن شما از هیچ تلاشی برای گمراه‌ساختن مردم فروگذار نمی‌کند؛ پس چگونه ما برای هدایت آن‌ها کوتاهی ورزیم؟!

آیا این سخن ابلیس (لعنه الله) را نشنیده‌ای که می‌گوید برای به بیراهه کشاندن مردم از همه سو می‌آید؟ اگر از روبه‌رو بیاید و کاری از پیش نبرد عقب‌نشینی نمی‌کند و به شکست در میدان جنگ تن نمی‌دهد، بلکه بار دیگر از پشت سر حمله می‌کند؛ و اگر باز هم نتوانست گمراه کند عقب نمی‌نشیند و معرکه را ترک نمی‌کند، بلکه از سمت راست پیش می‌آید. دشمن شما نیز همین‌سان است. هرچند او بر باطل است و سنگ باطل را به سینه می‌زند ولی با خشونت و تندخویی نبرد می‌کند تا مردم را گمراه نماید و آن‌ها را از سیر به سوی خدا باز دارد؛ زیرا می‌داند این کار از تکمیل بنا جلوگیری می‌کند و روز معلوم را که در آن، کارش یکسره می‌شود عقب می‌اندازد.<sup>(۲)</sup>

۱- اعراف، ۱۷

۲- نصیحتی خطی از آن حضرت (علیه السلام) برای انصارش. [کتاب در محضر عبد صالح، جلد ۱، ایستگاه چهارم، مبحث «بخشی از کلام ایشان که انتخاب عنوان برای آن دشوار است»]. (مترجم)

پس سعی و تلاش برای هدایت مردم به سوی خلیفه خدا و هدایت آن‌ها به سجده به همان صورتی که ملائکه برای آدم (علیه السلام) سجده کردند، کاری‌ترین ضربه‌ای است که به ابلیس (لعنه الله) نواخته می‌شود؛ زیرا غرضش را نقض و آن هدفی را که وعده داده بود باطل می‌گرداند. در این خصوص احمدالحسن (علیه السلام) می‌فرماید: «با هرچه می‌توانید وارد میدان شوید چراکه این میدان، عرصه مبارزه با ابلیس است. او می‌خواهد تعداد هرچه بیشتری را به جهنم ببرد... مردم بعد از مرگ، دنیا را به اندازه یک ساعت خواهند دید که گویی چیزی از آن ندانسته و نفهمیده‌اند. او می‌خواهد وعده خود مبنی بر گمراه‌ساختن خلائق را محقق سازد و اگر نمی‌تواند روز وعده داده‌شده را به تأخیر اندازد می‌خواهد وعده خویش بر گمراه‌سازی همگی به جز برگزیدگان را واقعیت بخشند....»

پیروزی شما در هدایت یافتن مردم است؛ هدایت آن‌ها و نه فقط اقامه حجت بر ایشان. هرآنچه در توان دارید برای هدایت کردن مردم به کارگیرید. فقط به شما توصیه می‌کنم که با هرچه می‌توانید با ابلیس جهاد کنید. او و لشکریان جن و انسش را خوار و ذلیل گردانید.»

و در پاسخ به این سؤال که دردناک‌ترین ضربه‌ای که بر ابلیس (لعنه الله) وارد می‌گردد چیست؟ فرمود: «آیا در حدیث و خبر نخوانده‌ای که هرگاه فرزند آدم سجده کند روی ابلیس سیاه می‌شود؟!... پیروی از حجت الهی به میزان دقت آن، چهره ابلیس را سیاه می‌گرداند... همان سجده‌ای که ابلیس آن را قبول نکرد، روی او را سیاه می‌کند. ابلیس از سجده بر جانشین خدا سر باز زد و وعده داد که مردم را گمراه سازد و به سرپیچی کردن از سجود بر جانشین خدا وا دارد؛ بنابراین چه چیزی بیشتر از نقض هدف و غایتی که به دنبال آن است رویش را سیاه می‌گرداند؟»

پس موضوع همان است که در ابتدا به شما گفتم: برای هدایت مردم بکوشید؛ کاری کنید که آن‌ها هم مانند فرشتگان سجده کنند و ابلیس را که از آن‌ها می‌خواهد

در ردّ سجده بر خلیفه الهی از او پیروی کنند به خواری بکشانید»<sup>(۱)</sup>.

لازم است بدانیم آنچه به ابلیس (خدا خوارش گرداند) داده شد تنها در زندگانی این دنیاست. این دنیا سرای ابتلا و امتحان است و او در آخرت سهمی ندارد؛ همچنین کسی که اطاعت از او را بر اطاعت از خداوند ترجیح دهد و بر خلفای خداوند اعتراض کند و بر اطاعت از آنان و سجده بر ایشان استکبار ورزد در جهان باقی چیز قابل ذکری نخواهد داشت؛ زیرا آن جهان، سرایی است که خداوند برای اولیا و بندگان خالص شده خود ذخیره فرموده است؛ همان کسانی که موفقیت در پشت سر نهادن آزمون با خلفایش را برایشان واجب گردانده است؛ کسانی که شکار ابلیسی که انحراف را با مکر و حيله‌هایش زینت می‌بخشد نمی‌گردند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾<sup>(۲)</sup> (این سرای آخرت را از آن کسانی قرار دادیم که در زمین نه خواهان برتری جویی هستند و نه خواهان فساد، و سرانجام نیک از آن پرهیزکاران است).

و در بیان این آیه کریم در نصیحتی که از سید احمد الحسن (علیه السلام) روحم به فدایش- صادر شده، ایشان فرموده است: «خداوند فرموده است نصیبی از سرای آخرت، و نمی‌فرماید وی را نصیبی از سرای آخرت می‌دهیم، بلکه فرموده است: این سرای آخرت را به آن‌ها می‌دهیم؛ یعنی سرای آخرت را با همه آنچه در آن است به آن‌ها می‌دهد؛ یعنی آن‌ها پادشاهان آخرت‌اند. این‌ها همان آل محمد (علیهم السلام) و شیعیان خاصشان هستند. عمل کنید تا جزو آن‌ها باشید. در غیر این صورت نمی‌خواهم به چهره شما نظر بیندازم، آن‌هم درحالی که از هوای نفستان پیروی می‌کنید!

خداوند در آخر آیه فرموده است: ﴿وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ (و فرجام از آن پرهیزکاران است). پرهیزکاران، آل محمد (علیهم السلام) هستند. امام صادق (علیه السلام) خطاب به کسی که آیه

---

۱- نصیحتی از آن حضرت (علیه السلام) برای انصارش. [کتاب در محضر عبد صالح، جلد ۱، ایستگاه چهارم،

مبحث «نصیحتی درزمینه هدایت مردم»]. (مترجم)



﴿وَأَجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾<sup>(۱)</sup> (و ما را پیشوای پرهیزکاران گردان) را قرائت می‌کرد، فرمود: چیز عظیمی را طلب کرده‌اند. این آیه در اصل، این‌گونه است: ﴿وَأَجْعَلْ لَنَا الْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾<sup>(۲)</sup> (و برای ما امامی از متقین قرار بده).

چه کارهایی است که انسان می‌تواند با انجام‌دادنشان جزو این‌ها شود؟  
 ﴿لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا﴾ (کسانی که در زمین خواهان هیچ برتری جویی و فسادی نیستند). آیا شما نه خواهان برتری جویی هستید و نه خواهان فساد؟ آیا معنای این را می‌دانی؟ معنایش این است که حتی از خیالت نگذرد که تو از احدی بهتر هستی؛ و خودت را از کسی برتر ندانی!

﴿لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا وَلَا فُسَادًا...﴾ (خواهان هیچ برتری جویی و فسادی نیستند، نه اینکه ﴿لَا يَعْمَلُونَ الْفُسَادَ﴾ (فساد نمی‌کنند)). در آیات دیگر، خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا﴾<sup>(۳)</sup> (و در زمین، پس از اصلاح آن، فساد نکنید). ولی در این آیه فساد نمی‌کنند نیامده است بلکه گفته شده فساد نمی‌خواهند؛ یعنی فساد به ذهن آن‌ها خطور نمی‌کند و از خاطر آن‌ها نمی‌گذرد. شما کجای این ماجرا قرار دارید؟؟؟».

خوشا به سعادت آن‌که تدبر نماید و پند بگیرد، بشنود یا بخواند و دریافت کند که بهترین دل‌ها دریافت‌کننده‌ترینشان است؛ و الحمدلله رب العالمین.

### (۳) مهلت دادن به ابلیس تا مروز معلوم

حق تعالی می‌فرماید:

۱- فرقان، ۷۴

۲- مراجعه کنید به تفسیر قمی، جلد ۱، صفحه ۱۰؛ بحار الأنوار، جلد ۲۴، صفحه ۱۳۳ و ۱۳۴.

۳- اعراف، ۵۶

﴿وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ اِنِّیْ خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلٰوٰلٍ مِّنْ حَمَآءٍ مَّسْنُوٰنٍ \* فَاِذَا سَوَّیْتَهُ وَ نَفَخْتُ فِیْهِ مِنْ رُّوحِیْ فَقَعُوْا لَهٗ سٰجِدِیْنَ \* فَسَجَدَ الْمَلٰئِكَةُ كُلُّهُمْ اٰجْمَعُوْنَ \* اِلَّا اِبْلِیْسَ اَبٰی اَنْ یَّكُوْنَ مَعَ السَّٰجِدِیْنَ \* قَالَ یٰۤاِبْلِیْسُ مَا لَكَ اَلَّا تَكُوْنَ مَعَ السَّٰجِدِیْنَ \* قَالَ لَمْ اَكُنْ لَاسْجِدْ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلٰوٰلٍ مِّنْ حَمَآءٍ مَّسْنُوٰنٍ \* قَالَ فَاخْرِجْ مِنْهَا فَاَنْكَرَ رَجِیْمٌ \* وَ اِنَّ عَلَیْكَ اللَّعْنَةَ اِلٰی یَوْمِ الدِّیْنِ \* قَالَ رَبِّ فَاَنْظِرْنِیْ اِلٰی یَوْمِ یَبْعَثُوْنَ \* قَالَ فَاِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِیْنَ \* اِلٰی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُوْمِ \* قَالَ رَبِّ بِمَا اَغْوَيْتَنِیْ لَازِیْنًا لَّهُمْ فِی الْاَرْضِ وَ لَآ اَعُوْبُهُمْ اٰجْمَعِیْنَ \* اِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِیْنَ \* قَالَ هٰذَا صِرَاطٌ عَلَیَّ مُسْتَقِیْمٌ \* اِنْ عِبَادِیْ لَیْسَ لَكَ عَلَیْهِمْ سُلْطٰنٌ اِلَّا مَنْ اَتَّبَعَكَ مِنَ الْغٰوِیْنَ \* وَ اِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ اٰجْمَعِیْنَ﴾<sup>(۱)</sup> (و آن هنگام که پروردگار تو به فرشتگان گفت: من بشری را از گلی خشک از گلی سیاه و بدبو می‌آفرینم \* پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم برای او به سجده درافتید \* پس فرشتگان همگی به سجده درافتادند \* جز ابلیس که خودداری کرد از اینکه با سجده‌کنندگان باشد \* فرمود: ای ابلیس، تو را چه شد که باعث شد با سجده‌کنندگان نباشی؟ \* گفت: من آن کسی نیستم که برای بشری که او را از گلی خشک و از گلی سیاه و بدبو آفریده‌ای سجده کنم \* فرمود: از صف آن‌ها [= فرشتگان] بیرون رو، که رانده شده‌ای \* و لعنت [و دوری از رحمت حق] تا روز قیامت بر تو خواهد بود \* گفت: پروردگارا! پس مرا تا روزی که برانگیخته خواهند شد مهلت بده \* فرمود: تو از مهلت یافتگانی \* تا روز وقت معلوم \* گفت: پروردگارا، با آنچه مرا گمراه ساختی، بهراستی در زمین برایشان خواهم آراست و قطعاً همه را گمراه خواهم ساخت \* مگر آن بندگان خالص شده برای تو از میان آنان \* فرمود: این «راه علی» مستقیم است \* و اینکه تو را بر بندگان من هیچ تسلطی نیست، مگر کسانی از گمراهان که تو را پیروی کنند \* و بهراستی که وعده‌گاه همه آنان دوزخ است).

پس از نافرمانی و بزرگی فروختن ابلیس در برابر فرمان الهی به سجده برای خلیفه خدا، ابلیس مهلت داده شد، اما این مهلت دادن تا زمانی که خودش خواسته بود (تا روز برانگیخته شدن) نیست بلکه فقط تا روز وقت معلوم است و سبب مهلتی که به او داده شد عبادت‌های گذشته‌اش بود.

از حسن بن عطیه نقل شده است: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: «ابلیس، خداوند را در آسمان چهارم با دو رکعت به مدت شش هزار سال عبادت کرد و مهلتی که خداوند تا روز وقت معلوم به او داد به خاطر آن عبادت گذشته‌اش بود»<sup>(۱)</sup>.

و علی‌رغم اینکه آن عبادت برای این دنیا و به دست آوردن امکان برای مهلت گرفتن بود و خالصانه برای خداوند سبحان نبود همان‌طور که امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «... او تنها یک سجده را به مدت چهارهزار سال انجام داد و با این کار جز زینت دنیا و داشتن مهلت چیز دیگری نمی‌خواست...»<sup>(۲)</sup> - باین‌وجود خداوند سبحان عمل هیچ‌کسی را تباه نمی‌کند. اگر عمل کسی برای دنیا باشد عمل وی را در دنیا تباه نمی‌کند و اگر برای آخرت باشد در آخرت برای او محفوظ نگه خواهد داشت. پس برتر و مقدس است خداوندی که عین عدالت و بخشندگی است!

ابلیس (لعنه الله) با ننگ امتناع و تکبر بر خداوند متعال با بزرگی فروختنش بر سجده برای خلیفه خدا، هبوط کرد، و مسکن او و خواندنش و غذا و آشامیدنی و خانه و مجلس او در این زمین، آن چیزی است که حدیث زیر به ما می‌گوید:

در روایت آمده است که ابلیس سخن گفت و عرضه داشت: «پروردگارا، تو مرا گمراه ساختی و به اشتباه انداختی و این در علم گذشته‌ات بود، پس مرا تا روزی که برانگیخته می‌شوند مهلت بده. خداوند فرمود: ﴿فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ \* إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾ (تو از مهلت‌یافتگانی \* تا روز وقت معلوم) ... ابلیس گفت: تو مرا مهلت دادی. وقتی به زمین فرود آیم مسکنم کجاست؟ فرمود: «زباله‌دانی‌ها». گفت: چه

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۱، ح ۱۳

۲- احتجاج، ج ۱، ص ۳۶۸

چیزی خواهیم خواند؟ فرمود: «شعر». عرض کرد: مؤذّن من چیست؟ فرمود: «موسیقی». گفت: غذایم چیست؟ فرمود: «آنچه اسم من بر آن برده نشود». گفت: آشامیدنی‌ام چیست؟ فرمود: «تمامی خمرها». گفت: خانه‌ام؟ فرمود: «حمام». گفت: مجلس و محل نشستیم؟ فرمود: «بازارها و محفل زنان نوحه‌خوان». گفت: شعارم چیست؟ فرمود: «آواز غنا». گفت: لباسم چیست؟ فرمود: «خشم من». گفت: کمینگاه و محل صید و شکارم کجاست؟ فرمود: «زنان».

ابلیس گفت: محبت زنان از قلب من و از قلب فرزندان آدم بیرون نرود. ندا آمد: ای ملعون، من نیز توبه را از فرزندان آدم دریغ ندارم تا مرگشان فرا برسد. از آنجا بیرون شو، زیرا تو رانده‌شده‌ای و اینکه لعنت من بر تو خواهد بود تا روز دین.

آدم عرض کرد: ای پروردگار! این دشمن من و دشمن توست، به او مهلت دادی و او به عزت تو سوگند خورد که فرزندان مرا فریب بدهد، پس با چه چیزی از کمینگاه و نیرنگ‌های او پرهیز کنم؟ ندا داده شد: ای آدم، با سه خصلت بر تو منت گذاشتم: یکی برای من، یکی برای تو، و دیگری بین من و توست؛ آنچه برای من است این است که مرا عبادت کنی و چیزی را شریک من قرار ندهی، و آنچه برای توست اعمال حسنه کوچک و بزرگ توست، زیرا برای هر حسنه، ده برابر حسنه می‌دهم و برای ده حسنه صد حسنه، و برای صد حسنه هزار حسنه، و حسنت تو را مانند کوه‌های بلند استوار چند برابر می‌کنم، اما اگر یک بدی انجام بدهی فقط یک بدی برایت می‌نویسم، و اگر استغفار کنی آن را هم برایت می‌آمرزم که من آمرزنده‌مهربانم؛ اما آنچه بین من و توست دعا و خواستن است که من اجابت می‌کنم، پس دست‌هایت را بگشای و مرا بخوان زیرا من نزدیک و اجابت‌کننده هستم...»<sup>(۱)</sup>

آن ملعون فرود آمد درحالی که تمام سعی و تلاشش منحرف کردن مردم از سجده برای خلفای الهی در زمینش و وادار کردنشان به اعتراض به خلفای الهی با تمام

قواست، به‌خصوص اینکه سجده پیشین او قبل از امتحان، تنها برای رسیدن به این فرصت و مهلت بود تا با سپاه بشری فریب‌خورده‌اش به جنگ با جانشینان خدا برخیزد؛ کسانی که وعده داده همه‌شان را فریب دهد، مگر بندگان مخلص خداوند که اطاعت از آن ملعون را ترک گفتند و با فضل خدا، سیر و سجود برای داعیان حق و صراط مستقیم را برگزیدند. گویا علی (علیه السلام) در آیاتی که تقدیم شد ضرب‌المثل خداوند رحمان - که نعمت‌هایش مقدس‌اند - می‌باشد، هنگامی که ابلیس می‌گوید: ﴿رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ (پروردگارا، با آنچه مرا گمراه ساختی، به‌راستی در زمین برایشان خواهم آراست و قطعاً همه را گمراه خواهم ساخت) حق سبحان پاسخ او را چنین می‌دهد: ﴿قَالَ هَذَا صِرَاطٌ صِرَاطُ عَلِيٍّ﴾ (این راه علی (علیه السلام) مستقیم است)، و آن‌گونه که آل محمد (علیهم السلام) فرموده‌اند قرائت صحیح این آیه (صراطُ عَلِيٍّ) (راهی بر من) نیست؛ همان آل محمدی که هم‌سنگ قرآن هستند و هر سخنی غیر از سخن آنان جز گمراهی و حسادت به آل محمد نیست، زیرا آنان خلفای خداوند در زمینش و حتی سروران خلفای او هستند. پس ابلیس شما را با مرض خود به دشمنی نکشاند. نمونه‌هایی از آنچه در این خصوص فرموده‌اند:

از جعفر بن محمد امام صادق از پدرش از امام علی بن حسین از پدرش (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «عمر بن خطاب به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) رفت و گفت: شما همواره در مورد علی بن ابی‌طالب می‌فرمایید: تو نسبت به من به‌منزله هارون نسبت به موسی هستی؛ درحالی‌که خداوند هارون را در قرآن ذکر کرده اما علی را ذکر نکرده است؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای بداخلاق! ای اعرابی (عرب نادان)! آیا نمی‌شنوی که خداوند می‌فرماید: ﴿هَذَا صِرَاطٌ عَلِيٍّ مُسْتَقِيمٌ﴾ (این راه علی (علیه السلام) مستقیم است)».<sup>(۱)</sup>

ایا شما -پناه‌برخدا- رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را تخطئه و توییح می‌کنید درحالی‌که این آیه را برای شهادت‌دادن به علی (علیه السلام) بیان فرموده است، یا اصرار به برگرفتن سنت از کسی

دارید که ابلیس با این سخن خود به او قسم یاد کرده است: ﴿رَبِّ بِمَا أُعْوَيْتَنِي﴾<sup>(۱)</sup> (پروردگارا! با آنچه مرا گمراه ساختی) و مشخص است که «ما» برای غیر عاقل به کار می‌رود و در کلام اهل بیت علیهم‌السلام این شخص تمثیل تمام جهل است.

آری ابلیس از سجده برای آدم علیه‌السلام سر باز زد ولی هنگامی که سید و سرور خلفای الهی بعد از محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمد رویارویی میان خط سجده‌کنندگانی که همواره خلیفه الهی رهبرشان است و خط معترضانی که همواره پیشوای گمراهی رهبری‌شان را بر عهده دارد شدت یافت. امام هدایت، سید جانشینان الهی بعد از محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یعنی امیرالمؤمنین

---

۱- سید احمدالحسن علیه‌السلام در بیان این حقیقت در ادامه این سخن حق تعالی: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ \* ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾ (به راستی که ما انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم \* سپس او را به پست‌ترین پستی بازگردانیم) (تین، ۴ و ۵) می‌فرماید: «مخلوق اول عبارت است از حقیقت انسان، آنگاه که به بالاترین مرتبه علیین ارتقا یابد. مخلوق دوم عبارت است از حقیقت انسان، هنگامی که خویش را به اسفل‌السافلین (فروترین فروتران) تنزل درجه دهد. اولی، همان عقل یا حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است و دومی جهل یا همان دومی است که هر دو انسان هستند و از همین رو حق تعالی می‌فرماید: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ \* ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾ (به راستی که ما انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم \* سپس او را به پست‌ترین پستی بازگردانیم)؛ یعنی ما انسان را بیافریدیم و بالاترین درجه ارتقا را برای او قرار دادیم و پایین‌ترین مراتب سقوط را نیز.

ابوعبدالله علیه‌السلام می‌فرماید: «خداوند عزوجل عقل را آفرید، و او اولین مخلوق از روحانیون از سمت راست عرش از نورش بود. به او فرمود: برو؛ و او پشت کرد. سپس فرمود: پیش آی؛ پس او پیش آمد. خداوند تبارک‌وتعالی فرمود: تو را بر خلقی عظیم آفریدم و بر تمامی مخلوقاتم برتری دادم. می‌فرماید: سپس جهل را از دریای شور تشنگی پدید آورد و به او فرمود: برو؛ پس او پشت کرد. سپس به او فرمود: پیش آی؛ و او پیش نیامد. پس به او فرمود: تکبر کردی؛ و لعنتش نمود». (بحار الأنوار، ج ۱، ص ۹۷)

کسی که فرشتگان مقرب را تعلیم داد عقل اول بود که او همان حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یا انسان می‌باشد و آن کسی که ابلیس (لعه الله) را به سقوط کشاند و گمراهش کرد نیز یک انسان بود و این انسان، همان دومی یا جهل بود. این سخن ابلیس (لعه الله) است که می‌گوید: ﴿قَالَ رَبِّ بِمَا أُعْوَيْتَنِي لِأُزِينَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُعْوِيَهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ (گفت: پروردگارا، با آنچه مرا گمراه ساختی، به راستی در زمین برایشان خواهم آراست و قطعاً همه را گمراه خواهم ساخت) (حجر، ۳۹)؛ یعنی با کسی که مرا به وسیله او گمراه ساختی». (متشابهات،

علیه السلام است که خداوند او را در آیه فوق به صراحت بیان فرموده است: ﴿هَذَا صِرَاطُ عَلِيٍّ مُسْتَقِيمٌ﴾ (این راه علی (علیه السلام) مستقیم است). سلام بر او که خداوند او را تمثیلی برای خط سجده کنندگان بیان می‌فرماید، بلکه پس از اولین سجده کننده - حبیب و رسولش ﷺ - وی را به عنوان امام آنان معرفی فرموده است؛ و سلام بر همانندِ امروزین تو؛ که اندکی بعد توضیح داده خواهد شد.

از هشام بن حکم از اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: ﴿هَذَا صِرَاطُ عَلِيٍّ مُسْتَقِيمٌ﴾ (این راه علی (علیه السلام) مستقیم است)<sup>(۱)</sup> و روشن است که امام صادق (علیه السلام) می‌خواست قرائت غلط مردم را که از روی بغض و حسادت به منظور دفع حق امام علی (علیه السلام) در کتاب خدا رایج شده بود اصلاح فرماید و این نکته را آن حضرت (علیه السلام) در احادیث دیگر روشن می‌فرماید.

از ابوحمزه ثمالی از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است: از آن حضرت دربارهٔ این سخن خداوند عزوجل سؤال کردم: ﴿قَالَ هَذَا صِرَاطُ عَلِيٍّ مُسْتَقِيمٌ﴾ (این راه علی (علیه السلام) مستقیم است). حضرت فرمود: «به خدا سوگند که او علی (علیه السلام) است، و به خدا سوگند که او همان میزان و صراط مستقیم است».<sup>(۲)</sup>

و از عبدالله فرزند اباجعفر امام باقر (علیه السلام) از برادرش امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که دربارهٔ ﴿هَذَا صِرَاطُ عَلِيٍّ مُسْتَقِيمٌ﴾ (این راه علی (علیه السلام) مستقیم است) فرمود: «او امیرالمؤمنین (علیه السلام) است».<sup>(۳)</sup>

به علاوه چه کسی کلمه «صراط» را در این آیه تنوین داده است درحالی که حَقّش ضمه است؟ و چه کسی آن را با تنوین، نکره کرده است درحالی که حق این است که به علت اضافه شدن به علی (علیه السلام) معرفه باشد؟ و چه موقع صراط خداوند متعال نکره بوده که چنین جرئت و جسارتی برای نکره کردنش خرج شده است؟ آیا همهٔ این‌ها

۱- کافی، ج ۱، ص ۴۲۴، باب نکته سنجی و تحریف در تنزیل در مورد ولایت، ح ۶۳

۲- مختصر بصائر الدرجات، ص ۶۸

۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۲، ح ۱۵

برای دور کردن آن از امیرالمؤمنین (علیه السلام) و سید متقین نبوده است؟! و چه کسی کلمه «علی (علیه السلام)» را در این آیه به صورت «علی» حرکت داده تا این آیه را از امیرالمؤمنین (علیه السلام) دور کند، درحالی که این آیه به وضوح اسم آن حضرت را بیان می‌کند که در کلام طاهرین محمد و آل محمد (علیهم السلام) چنین دیدیم؟! چه کسی چنین کرده است؟!

به واقع که ابلیس (لعنه الله) در وعده خود برای فریب بیشتر مردم از خلفای خداوند در زمینش و فراخواندنشان به ترک آنان و اعتراض بر آنان جدی است؛ و آنچه بیان داشتیم تنها نمونه‌ای از موارد بسیار است و به شماره درآوردن کارهای ابلیس که می‌خواهد با آن‌ها مردم را از سادات خلق (آل محمد (علیهم السلام)) گمراه سازد و آیاتی را که در حق کرامت و فضیلت آنان از سوی پروردگار آمده است تحریف کند بسی دشوار است. این مرتبه لشکر ابلیس - که حتی یک روز هم ایمان نیاورده‌اند - برای اجرای این نقشه به پا خاسته و عهد بسته‌اند که این آیات را از حجت‌های برگزیده خداوند بر خلقش از علی و اولادش، از امامان و مهدیین (علیهم السلام) دور کنند و زبان دانان نیز پس از آن شیاطین، مأموریت را تکمیل کرده، حرکات کلمات را با خطی واضح - رنگ آمیزی کردند و چنین گمان بردند می‌توانند نور خدا را خاموش کنند، اما خداوند جز از اینکه نور خود را کامل کند اکراه دارد، هرچند کافران به خلفای الهی - امتناع کنندگان از سجده به تأسی از ابلیس - را خوش نیاید. به همین علت ما امر شدیم که کتاب را همان گونه که مردم می‌خوانند بخوانیم تا هنگامی که قائم (علیه السلام) بیاید:

از سالم بن ابی سلمه نقل شده که گفت: کسی خدمت امام صادق (علیه السلام) قرآن تلاوت نمود و من حروفی از قرآن را برخلاف آنچه عموم مردم می‌خواندند شنیدم. امام صادق (علیه السلام) به وی فرمود: «باز ایست! باز ایست! از این قرائت دست بردار. آن گونه بخوان که مردم قرائت می‌کنند تا آنکه قائم بیاید. وقتی او قیام کند کتاب را به صورت واقعی‌اش خواهد خواند و مصحفی را که امام علی (علیه السلام) نوشت بیرون خواهد آورد. سپس فرمود: علی (علیه السلام) قرآن را برای مردم بیرون آورد - پس از آنکه از کارش فارغ شد



و آن را کتابت نمود. به مردم فرمود: این کتاب خداست آن گونه که خداوند بر محمد (صلی الله علیه و آله) نازل فرمود و من آن را بین این دو جلد جمع کرده‌ام. گفتند: ما مصحفی داریم که جامع قرآن است؛ ما به آن [مصحف تو] نیاز نداریم. علی (علیه السلام) فرمود: به خدا سوگند دیگر بعد از امروز هیچ‌گاه آن را نخواهید دید. وظیفه من آن بود که وقتی قرآن را به‌طور کامل جمع کردم به شما خبر دهم تا آن را بخوانید.<sup>(۱)</sup>

و چگونه آن کتاب را بپذیرند درحالی که درونش نقشه‌ای را که برای کنارزدن خلفای حقیقی خداوند - که با یکدیگر بر آن پیمان بسته و طراحی کرده بودند - وجود نداشت؛ اما امروز قائم آل محمد (علیه السلام) و یمان‌شان سید احمد الحسن (علیه السلام) آمده و حقیقت را روشن خواهد کرد و قرآن را همان گونه که نازل شده و خداوند اراده فرموده است قرائت خواهد نمود و بشریت - چه با اختیار و چه با اجبار - به‌زودی برای خلفای الهی و سرورانشان سجده خواهند کرد و ابلیس (لعنه الله) خوار و رسوا خواهد شد وقتی ببیند که سعی بسیارش در آن روز معلوم خدا همچون خاکستری در بادِ روز طوفانی خواهد بود همان روزی که قائم آل محمد و رهبر سپاه غضب الهی با سپاهش قیام می‌کند. پا به فرار خواهد گذاشت؛ روزی که برای ریشه‌کن کردن و نابودی ستمکاران فاجر، ذخیره شده است.

آن روزی که ابلیس (لعنه الله) تا آن زمان مهلت داده شده، روز قیام قائم (علیه السلام) است. از جابر از ابو جعفر امام باقر (علیه السلام) روایت شده است که در تفسیر آیه ﴿ذُرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا﴾ (مرا با کسی که او را خود به تنهایی آفریده‌ام و گذار) فرمود: «مقصود خداوند از این آیه ابلیس لعین است که او را بدون پدر و مادر و تنها آفرید؛ و این سخن حق تعالی ﴿وَ جَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا﴾ (و دارایی بسیار به او بخشیدم) یعنی او تا روز وقت معلوم دولت‌مند است و آن روزی است که قائم (علیه السلام) قیام می‌کند. ﴿وَبَيْنَ شُهُودًا \* وَ مَهْدَتُ لَهُ تَمْهِيدًا \* ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ \* كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا﴾<sup>(۲)</sup> (و پسرانی

۱- بصائر الدرجات، ص ۱۹۳

۲- مدثر، ۱۱ تا ۱۶

آماده [به خدمت] \* و برایش بسیار تدارک دیدم \* و باز طمع دارد که بیفزایم \* هرگز چنین نخواهد شد چراکه او دشمنِ آیات ماست) می‌فرماید: دشمن ائمه است و به راه غیر آنان دعوت می‌کند و مردم را از آنان دور می‌سازد درحالی‌که آن‌ها آیات خداوند هستند»<sup>(۱)</sup>.

از وهب بن جمیع، غلام اسحاق بن عمار روایت شده است: از اباعبدالله (علیه السلام) از سخن ابلیس ﴿قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يَبْعَثُونَ﴾ \* قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ \* إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾ (گفت: ای پروردگار من! مرا تا روزی که از نو زنده شوند مهلت ده \* گفت: تو از مهلت‌یافتگانی \* تا آن روز معین معلوم) پرسیدم. وهب به ایشان عرض کرد: فدایت گردم! منظور کدام روز است؟ فرمود: «ای وهب! آیا گمان می‌کنی آن روز، روزی است که مردم برانگیخته می‌شوند؟ خداوند تا روزی که قائم ما در آن برانگیخته می‌شود به او فرصت داده است. آنگاه که خدا قائم ما را برانگیزد، قائم در مسجد کوفه است که ابلیس می‌آید تا اینکه در برابر او زانو می‌زند و می‌گوید: ای‌وای از این روزگار! از این روز! حضرت، موی پیشانی او را می‌گیرد و گردنش را می‌زند؛ آن روز، روز وقت معلوم است»<sup>(۲)</sup>.

بنابراین منظور از روز معلوم، قیام قائم (علیه السلام) است و این مدتی است که حق سبحان برای پایان مهلت ابلیس (لعنه الله) مقدر فرموده است، و از همین رو تمام هم و سعی ابلیس - پس از صدور فرمان قیام به همه نیروهایش و بسیج کردن تمام سپاهش از انس و جن - این است که مردم را از یاری قائم (علیه السلام) دور کند تا مردم را به جنگ علیه ریشه‌کن کردن ستمکاران متکبر بر خداوند متعال و نپذیرفتن حاکمیتی که متمثل به اطاعت از خلفای خداوند در زمینش است وادار کند.

بنابراین عجیب نیست که در کلمات اهل بیت (علیهم السلام) چنین می‌خوانیم که ابلیس و سپاهش و به‌خصوص علمای بی‌عمل چه کارهایی انجام خواهند داد. این رویه معمول

۱- تأویل ظاهری آیات، ج ۲، ص ۷۳۴

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۷۳۴

آن‌ها هنگام مبعوث شدن دعوت‌کننده به سوی خداست. آن‌ها از این قبیل کارها بسیار انجام داده‌اند و انجام خواهند داد؛ کارهایی با هدف گمراه‌ساختن مردم و تشویق آن‌ها به کشتن آل محمد. در صیحه و ندای ابلیس که پس از صیحه حق اتفاق خواهد افتاد نمونه‌ای از این کارها وجود دارد.

### صیحه ابلیس (لعنه الله)

از زراره از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «ندادهنده‌ای به اسم قائم (علیه السلام) ندا خواهد داد». عرض کردم: خاص یا عام؟ فرمود: «عام؛ که هر قومی به زبان خود آن را می‌شنود». عرض کردم: پس چه کسی با قائم (علیه السلام) مخالفت می‌کند درحالی که به اسمش ندا داده شده است؟ فرمود: «ابلیس مردم را رها نمی‌کند تا او نیز ندا دهد و مردم را به شک بیندازد».<sup>(۱)</sup>

از عبدالله بن سنان روایت شده است: در حضور امام صادق (علیه السلام) بودم. شنیدم مردی از اهل همدان به ایشان می‌گفت: این مردم عامه به ما عیب می‌گیرند و می‌گویند: شما گمان می‌کنید ندادهنده‌ای از آسمان به اسم صاحب این امر ندا خواهد داد؟ امام درحالی که تکیه داده بود خشمگین شده، نشست و سپس فرمود: «این را از من روایت نکنید بلکه از پدرم روایت کنید و در این کار بر شما حرجی نیست. شهادت می‌دهم که از پدرم (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: به خداوند قسم که این سخن در کتاب خداوند عزوجل روشن است آنجا که می‌فرماید: ﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾<sup>(۲)</sup> (اگر اراده کنیم، از آسمان بر آنان آیه‌ای نازل می‌کنیم که گردن‌هایشان در برابر آن خاضع گردد) و در آن روز کسی روی زمین باقی نمی‌ماند جز اینکه خاضع و گردنش در برابر او ذلیل می‌گردد. پس اهل زمین وقتی این صوت را از

۱- کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ص ۶۵۰

۲- شعراء، ۴

آسمان بشنوند ایمان می‌آورند: آگاه باشید که حق در علی بن ابی‌طالب و شیعیان اوست.

فرمود: فردای آن روز ابلیس در هوا صعود می‌کند تا از اهل زمین پوشیده می‌شود. سپس ندا می‌دهد: آگاه باشید که حق در عثمان بن عفان و شیعیان اوست. او مظلوم کشته شده است، پس خونس را طلب کنید.

فرمود: خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند با سخن استوار- بر حق استوار می‌کند- که همان ندای اول است- و در آن هنگام کسانی که در دل‌هایشان بیماری است به شک می‌افتند و به خدا قسم مرضشان دشمنی با ماست. در آن هنگام آن‌ها از ما بیزار می‌خواهند جست و متعرض ما می‌شوند و خواهند گفت: منادی اول، جادویی از جادوهای اهل این خانه است». سپس امام صادق (علیه السلام) این آیه را تلاوت فرمود: ﴿وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ﴾<sup>(۱)</sup> (و هرگاه نشانه‌ای ببینند روی بگرداندند و گویند: سحری است پیوسته).<sup>(۲)</sup>

واضح است که این روایت شریف درباره کسانی که از ابتدای اسلام از ولایت آل محمد (علیهم السلام) منحرف شده‌اند سخن به میان نمی‌آورد؛ زیرا آنان از همان روزهای نخستین اسلام از خلفای الهی و اوصیای پیامبر (صلی الله علیه و آله) اظهار بیزار می‌کرده و ندای ابلیس را لبیک می‌گفته‌اند، پس صعود ابلیس لعین و ندایش با صیحه دوم که دقیقاً پس از صیحه حق اول می‌آید برای به شک‌وت‌تردید انداختن مردم نسبت به قائم (علیه السلام) چیزی بر باطل این عده نمی‌افزاید. پس این روایت، شک‌کنندگانی را توصیف می‌کند که پس از شنیدن صدای ابلیس پناه‌برخدا- از اهل بیت (علیهم السلام) اظهار بیزار می‌جویند و این بدان معناست که این افراد حداقل تا هنگام ندا دادن ابلیس به مظلوم بودن عثمان مدعی ولایت طاهرین (علیهم السلام) هستند، زیرا امام (علیه السلام) می‌فرماید: «پس در آن هنگام» یعنی هنگام صعود ابلیس در هوا و ندایش «از ما اظهار بیزار می‌خواهند جست و

**متعرض ما خواهند شد...»؛ و لا حول ولا قوة إلا بالله.** این مورد اول.

اما مورد دوم: اگر این عده -یا حداقل برخی افراد از این عده- که صیحه را می‌شنوند، شیعه و ادعای ولایت اهل بیت (علیهم السلام) را داشته باشند، پس چرا نسبت به صیحه اول که علی (علیه السلام) و شیعیان او را یاد می‌کند تردید روا می‌دارند؟! به علاوه چگونه به خود اجازه می‌دهند که به سبب صیحه ابلیس که ندای مظلومیت و قتل عثمان را سر می‌دهد در صیحه اول شک کنند؟! و آیا به ذهن شخصی که به ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) پایبند است خطور می‌کند که به چنین چیزی شک و تردیدی روا بدارد؟

شکی وجود ندارد که شنوندگان ندای ابلیس شیعه هستند، به دلیل آنچه این روایت شریف بیان می‌دارد و در فقره اول توضیحش بیان گردید. پس مشکل کجاست؟ مشکل این است که امت و به خصوص کسانی که ادعای ولایت آل محمد را دارند از اهل بیت دور شدند و آشامیدن از آب گوارای آنان را ترک گفته‌اند و آشامیدن از آب بدمزه کسانی را انتخاب کرده‌اند که با هوا و هوس، به‌عنوان امام برگزیده‌اند و آنان را که خداوند به‌عنوان امام برگزیده است ترک گفته‌اند و در نتیجه سرگردان و هلاک شده‌اند. اکنون گوش جان می‌سپاریم به آل محمد که در این خصوص پاسخ گفته‌اند؛ به این امید که پیش از اتمام فرصت، برای عبرت‌گیرندگان پندی باشد و این پاسخی مختصر خواهد بود تا این بحث از مقصد خود خارج نشود.

در روایات طاهرین (علیه السلام) -روحم فدایشان باد- ذکر صیحه حق با مضامین متعددی آمده است؛ از جمله برخی از آن‌ها: <sup>(۱)</sup>

۱- امام باقر (علیه السلام): «ینادی منادی باسم القائم و اسم ایبه» (نادا دهنده‌ای به اسم قائم و اسم پدرش ندا می‌دهد).

۲- امام باقر (علیه السلام): «الا ان المهدی من آل محمد فلان بن فلان» (آگاه باشید که

۱- تمام این موارد را برادر احمد خطاب -خدا توفیقش دهد- در کتاب خود، «فصل الخطاب»، از غیبت نعمانی ص ۲۵۳ تا ۲۶۶ آورده است.

مهدی از آل محمد فلانی پسر فلانی است).

۳- امام صادق (علیه السلام): «ان فلان هو الامیر» (فلانی همان امیر است).

۴- امام صادق (علیه السلام): «الا ان فلان صاحب الامر فعلام القتال» (آگاه باشید که

فلانی صاحب الامر است. پس نزاع برای چیست؟).

۵- امام صادق (علیه السلام): «فیم القتل و القتال... صاحبکم فلان» (کشتار و نزاع برای

چیست؟ ... صاحب شما فلانی است).

۶- امام صادق (علیه السلام): «الا ان الحق فی علی بن ابی طالب» (آگاه باشید که حق در

علی بن ابی طالب است).

۷- امام صادق (علیه السلام): «و ینادی منادی ان علیا و شیعتہ هم الفائزون» (و

ندادهندهای ندا خواهد داد که علی و شیعیانش همان پیروزمندانند).

قبل از هر چیز باید بدانیم که آن دو امام همام باقر و صادق (علیه السلام) از یک شخصیت صحبت می کنند؛ شخصیتی که یکی از نشانه ها و دلایل صیحه اول خواهد بود که به وی راهنمایی می کند و اینکه آن دو امام (علیه السلام) بزرگوار در صدد ساختن و پرورش دادن امت شمارش شده و شناساندن رهبرشان به آنها هستند همان طور که در پیشگفتار بیان شد و آنجا گفتیم که هریک از اوصیا ماهر مخصوص به خود در وصیت مقدس را باز کرده و به آنچه در آن بود عمل می کرده اند- و صحیح نیست به ذهن کسی خطور کند که مضامین مربوط به صیحه و ندای حق که در کلام این دو امام گذشت، در مقام معرفی چند شخصیت باشد؛ زیرا پرچم حق تنها توسط یک شخص برافراشته می شود نه بیشتر و حق، متعدد نمی گردد. پس آن کسی که به اسمش ندا داده می شود و با اوصاف «قائم»، «مهدی»، «امیر»، «صاحب الامر»، «صاحبان» و «او علی بن- ابی طالب (علیه السلام) است» توصیف شده چه کسی است؟

کسی که به اسمش ندا داده می شود خود امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) نیست، که در این صورت چرا کسی که مدعی است شیعه اوست طی یک شب بین ندای اول و ندای ابلیس که در فردای آن است باید به شک و تردید بیفتد؛ آن هم ندایی

که تنها برای یاری ندادن دعوت کننده به حق نخواهد بود بلکه سببی برای بیزاری جستن از اهل بیت علیهم السلام و پناه بردن متعرض شدن به آنان نیز خواهد بود؟ و آیا ذکر اسم علی علیه السلام با ندای الهی و شنیده شدنش توسط معتقدان به ولایت او جز بر ایمان و تصدیقشان خواهد افزود؟ پس چه بر سر این افراد خواهد آمد که در بیزاری جستن شتاب می کنند و حتی می گویند این بخشی از سحر و جادوی اهل این خانه است؟ و از میان مدعیان ولایت امیرالمؤمنین و فرزندان پاکش، چه کسی جرئت و جسارتِ گفتن چنین سخنی را دارد؟!

پس این شخص - که اسمش در ندای حق گفته می شود - مثل علی علیه السلام در زمان خودش و قطعه ای از او و روحش است و امام مهدی محمد بن الحسن علیه السلام - روحم به فدایش - نیز گرچه همین خصوصیت را دارد ولی مقصود و هدف از این «ندا داده شده» نیست؛ زیرا آنچه در مورد پدر امام مهدی یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام گفتیم در مورد خود آن حضرت نیز مطرح است. پس اگر صیحه به اسم خود امام مهدی علیه السلام باشد کدام شیعه به صیحه ابلیس (لعنه الله) گوش فرا خواهد داد و ذکر اسم امام مهدی علیه السلام در صیحه بر ایمان کدامیک از آنها نخواهد افزود؟! در حالی که روایت، حقیقتی در غایت اهمیت را بیان می کند و آن پناه بردن بیزاری جستن از اهل بیت علیهم السلام پس از شنیدن ندای ابلیس - خدا خوارش کند - است؛ به این معنا که صیحه، حد فاصلی برای اعلان جماعتی است که ادعای موالات آل محمد را داشتند و روشن خواهد شد که این جماعت بسیارند - ولی با گوش فرادادن به ندای دوم، به براءت و اظهار بیزاری از آنان روی می آورند و ندای اول را ترک می گویند یا به عبارت دیگر کسی را که ندای الهی به اسم او داده شده است ترک می گویند و به او اعتراض خواهند کرد.

پس این شخص ندا داده شده چه کسی است؟

او تمثیل علی علیه السلام در وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب وفاتش است و همان کسی است که جدش حضرت مصطفی بخشی از وصیت مبارک خود را مخصوص وی قرار داده و بر ذکر اسامی و صفاتش تأکید فرموده، همانند تأکیدی که بر اولین نفر از ائمه

دوازده‌گانه داشته است. او اولین نفر از مهدیین دوازده‌گانه و اولین مؤمنان به پدرش است، همان‌گونه که جدش امیرالمؤمنین (علیه السلام) اولین مؤمنان به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود؛ و در اینکه اولین ایمان‌آورنده به حجت زمان خود، همان وصی است و اینکه در ایمان آوردن به حجت، کسی بر او پیشی نخواهد گرفت، حقیقتی است که سزاوار نیست هیچ فرد مؤمن به خدا و فرستادگانش شک و تردیدی نسبت به آن روا بدارد؛ زیرا این، سنت خداوند در حجت‌هایش است و هرگز در سنت خداوند سبحان تبدیل و تغییری نخواهی یافت.

«احمد، عبدالله و مهدی» اسم‌های او هستند که جد بزرگوارش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در وصیت خود مخصوص او قرار داده است.

این‌ها صفات اوست که در وصیت مقدس با آن‌ها متمایز گشته است: «فرزند امام مهدی، اولین مقرب به او، و اولین مؤمن به او»... وقتی با این خصوصیات و مضامین موجود در صیحه حق، آرام و قرار بگیریم، او -یعنی وصی امام مهدی، احمد (علیه السلام)- اینچنین خواهد بود:

**قائم:** ... همه آل محمد (علیهم السلام) قائم به حق هستند، اما او همان قائمی است که مردم در زمان ظهور مقدس با او آزموده می‌شوند و در حقش روایت وارد شده که او علامت حتمی ظهور امام (علیه السلام) است:

از شمالی روایت شده است: به اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: اباجعفر امام باقر (علیه السلام) می‌فرمود: خروج سفیانی از حتمیات است، ندا از حتمیات است، طلوع خورشید از مغرب از حتمیات است؛ و نیز چیزهای دیگر که می‌فرمود از حتمیات است، امام صادق (علیه السلام) فرمود: «و اختلاف بنی فلان حتمی است، قتل نفس زکیه حتمی است، و خروج قائم حتمی است...»<sup>(۱)</sup>.

و پوشیده نیست که علامت، یک‌چیز است و کسی که علامت بر او دلالت می‌کند



چیزی دیگر. اینجا قائم، علامت حتمی ظهور امام مهدی (علیه السلام) شمرده شده است، نه اینکه این قائم خود امام باشد؛ زیرا چگونه ممکن است یک چیز علامت حتمی خودش شمرده شود؟!

**مهدی:** ... که به اسمش ندا داده و گفته خواهد شد «آگاه باشید که مهدی از آل محمد است...» در غیر این صورت آیا حتی یک نفر از شیعیانی که ندای الهی را می شنود که می گوید امام مهدی (علیه السلام) از آل محمد است شکوت‌تردید روا خواهد داشت؟! تا آنجا که ندای دومی از سوی ابلیس بیاید که دارای تأثیر بزرگ‌تری باشد و در نهایت اظهار براءت و بیزاری از آل محمد حاصل شود؟!

از حذلم بن بشیر نقل شده است: به امام علی بن حسین (علیه السلام) عرض کردم: خروج مهدی (علیه السلام) را توصیف فرما و دلایل و علامت‌های او را به من بشناسان. فرمود: «قبل از خروج مهدی (علیه السلام) خروج مردی در سرزمین جزیره است که او را عوف سلمی گویند، و جایگاه او تکریت است و در مسجد دمشق کشته می‌شود. پس از آن خروج شعیب بن صالح از سمرقند، سپس خروج سفیانی ملعون از وادی یابس (خشک) خواهد بود و او از فرزندان عتبه بن ابوسفیان است. چون سفیانی ظاهر گردد مهدی (علیه السلام) پنهان می‌شود و پس از آن خروج می‌کند.»<sup>(۱)</sup>

مشخص است که این روایت از امام مهدی (علیه السلام) سخن به میان نمی‌آورد؛ زیرا او اساساً پیش از سفیانی ظاهر نشده است تا پس از ظاهر شدن سفیانی مخفی گردد، بلکه سفیانی خودش علامت حتمی ظهور امام مهدی (علیه السلام) است. پس در اینجا مقصود از مهدی، اولین مؤمن به امام مهدی (علیه السلام) و وصی اوست. او همان احمد است که رسول خدا ﷺ او را در وصیت خویش یاد کرده و اسم مهدی را به او نیز عطا فرموده است. او **امیر** است: ... امیر لشکر غضب که متولی گرفتن بیعت از سوی پدرش (ملک) -جانم به فدایش- است. پس او رهبر لشکر پدرش و وصی و فرستاده او به سوی مردم

و دست راست او و یمانی اوست. پیش‌تر با متن حدیث رسول خدا ﷺ و با عرضه کردن آن متن به وصیت مقدس دانستیم اسم‌های کسی که بین رکن و مقام با او بیعت می‌شود اسم‌های همان کسی است که در وصیت بیان شده است؛ سلام خدا بر او باد.

و نیز:

سید بن طاووس روایت کرده است: گفت: امیر غضب، نه از این است و نه از آن، اما صدایی می‌شنوند که نه انسانی گفته است و نه جنّی؛ که با فلانی بیعت کنید، به اسمش که نه از این است و نه از آن، لیکن او خلیفهٔ یمانی است.<sup>(۱)</sup>

و همچنین: «پس گرد می‌آیند و چشم‌انتظار کسی می‌شوند که با او بیعت کنند. در این حین ناگاه صدایی می‌شنوند که نه انسانی گفته است و نه جنّی، که بیعت کنید با فلانی، به اسمش که نه از این است و نه از آن، لیکن او خلیفهٔ یمانی است.»<sup>(۲)</sup>

او همان یمانی خلیفه‌ای است که امام باقر (علیه السلام) یادش کرده و با این خصوصیت، وی را توصیف می‌فرماید که دارای هدایت‌گرتترین پرچمی است که شما را به امام مهدی (علیه السلام) دعوت می‌کند؛ همچنین بیان فرموده است که به پا خاستن به سوی او واجب است و شخص نافرمان از او مستحق آتش خواهد بود. پس او با توجه به متن همین حدیث شریف خلیفه‌ای الهی و معصوم است و ندا نیز به نام او خواهد بود.

**صاحب‌الامر:** ... که امام باقر (علیه السلام) هنگام شمردن سنت‌هایش از انبیا، وی را یاد فرموده است.

ابوبصیر می‌گوید: از امام باقر (علیه السلام) شنیدم که فرمود: «در صاحب این امر سنتی از موسی (علیه السلام) سنتی از عیسی (علیه السلام) سنتی از یوسف (علیه السلام) سنتی از محمد (صلی الله علیه و آله) است؛ اما از موسی (علیه السلام) ترسان و مراقب است و از عیسی (علیه السلام) در مورد او سخنانی گفته می‌شود که در مورد عیسی (علیه السلام) گفته شد، و از یوسف (علیه السلام) زندان و غیبت و از

۱- ملاحم و فتن، ص ۲۷

۲- همان، ص ۸۰

محمد صلی الله علیه و آله اینکه وقتی قیام کند با سیره رسول الله صلی الله علیه و آله رفتار می کند و آثار او را بیان (و روشن) می کند؛ سپس شمشیر را هشت ماه بر دوش می گیرد و پیوسته دشمنان خدا را می کشد تا آنجا که خدا خشنود شود». عرض کردم: خشنودی خداوند عزوجل را چگونه خواهد فهمید؟ فرمود: «خدا در قلبش رحمت می افکند»<sup>(۱)</sup>.

واضح است که این حدیث درباره امام مهدی علیه السلام سخن نمی گوید؛ زیرا اگرچه او نیز صاحب الامر است اما مشخص است که آن حضرت زندانی نمی شود؛ به علاوه کسی که در این روایت در وصفش گفته شده شمشیر را هشت ماه به دوش می کشد همان کسی است که قبل از امام علیه السلام با شمشیر قیام می کند تا با سفیانی و لشکرش بیکار کند؛ و این آن گونه که روایات طاهرین علیهم السلام بیان فرموده اند - وظیفه یمانی است.

یزید کناسی می گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: «در صاحب این امر سنتی از یوسف وجود دارد. او فرزند کنیز سیه چرده است، خدا امر او را در یک شب اصلاح می کند»<sup>(۲)</sup>؛ و معلوم است که مادر امام مهدی نرجس، دختر قیصر روم و نوه وصی عیسی علیه السلام است و سیه چرده نیست.

او تمثیل علی بن ابی طالب علیه السلام در امروز است، پس از اینکه پدرش امام مهدی علیه السلام تمثیل جدش مصطفی صلی الله علیه و آله می باشد.

ابی مروان می گوید از اباعبدالله امام جعفر صادق علیه السلام درباره فرموده خدای عزوجل که ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَيْ مَعَادٍ﴾<sup>(۳)</sup> (آن کسی که قرآن را بر تو نازل کرده است قطعاً تو را به وعده گاه بازمی گرداند) پرسیدم، حضرت فرمود: «نه؛ به خدا سوگند، دنیا به پایان نمی رسد و از بین نمی رود تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام در ثویه گرد هم آیند و با هم ملاقات کنند و در ثویه مسجدی بسازند که

۱- غیبت نعمانی، ص ۱۶۴

۲- غیبت نعمانی، ص ۱۶۳

۳- قصص، ۸۵

دوازده هزار درب دارد؛ یعنی جایی در کوفه.<sup>(۱)</sup>

پوشیده نیست این مسجدی که ساخته خواهد شد با قائم (علیه السلام) ارتباط دارد. از مفضل بن عمر روایت شده است: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: «هنگامی که قائم ما قیام کند زمین با نور پروردگارش روشن خواهد شد و بندگان از نور خورشید بی‌نیاز خواهند گردید، و یک مرد در حکومت او آن قدر عمر خواهد کرد تا هزار پسر برایش متولد گردد، درحالی که در میان آنان هیچ دختری زاده نشده باشد، و پشت مسجد کوفه مسجدی ساخته خواهد شد که هزار درب دارد و خانه‌های کوفه به نهر کربلا و به حیره متصل خواهد شد، تا جایی که یک مرد در روز جمعه به قصد رسیدن به نماز جمعه سوار بر استری تیزرو می‌گردد اما نمی‌رسد».<sup>(۲)</sup>

زیرا نماز گزاردن پشت سر او معادل نماز پشت سر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است. در حدیثی طولانی از امام باقر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «مهدی (علیه السلام) وارد کوفه می‌شود درحالی که سه پرچم [کنایه از سه گروه و جریان] در آنجا هستند که با هم اختلاف دارند. آن‌ها برای وی به صف می‌شوند تا اینکه امام به منبر می‌رود و خطبه می‌خواند و مردم از شدت گریه متوجه حرف‌های ایشان نمی‌شوند... هنگامی که جمعه دوم فرا می‌رسد مردم می‌گویند: ای پسر رسول خدا، نماز خواندن پشت سر شما برابر با نماز خواندن پشت سر پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و این مسجد گنجایش ما را ندارد. آن حضرت می‌فرماید: خواسته‌تان را برآورده می‌کنم. سپس حضرت به «غری» می‌رود و مسجدی را طراحی می‌کند که هزار درب دارد تا ظرفیت مردم را داشته باشد و بر آن بنایی محکم می‌سازد. سپس پشت قبر امام حسین (علیه السلام) نهری حفر می‌کند که به سمت غریبن (نجف و کوفه) جاری می‌گردد تا آنکه آب به نجف برسد...».<sup>(۳)</sup>

او مردی از [نسل] علی (علیه السلام) است و حتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) کار او را کار خودش

۱- بحارالأنوار، ج ۵۳، ص ۱۱۳ و ۱۱۴

۲- بحارالأنوار، ج ۵۲، ص ۳۳۰

۳- بحارالأنوار، ج ۵۲، ص ۵۹ و ۶۰

قلمداد می‌کند. از عبایه اسدی نقل شده است: امیرالمؤمنین (علیه السلام) درحالی که «مشنکی» بود در منبع چنین آمده و گفته شده: شاید منظور «تکیه داده» باشد و من بالای سر آن حضرت ایستاده بودم فرمود: «در مصر منبری خواهم ساخت و ساختمان‌های سنگی دمشق را یک‌به‌یک ویران خواهم کرد و یهود و نصاری را از همه سرزمین‌های عرب بیرون خواهم راند و عرب را با این عصای خود هدایت خواهم کرد». عبایه می‌گوید: من به آن حضرت عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، گویی شما خبر می‌دهی که بعد از مردن بار دیگر زنده خواهید شد؟ حضرت فرمود: «هیئات! ای عبایه، تو به راه دیگری رفته‌ای [مقصود من از این سخنان آن‌گونه که تو گمان کرده‌ای نیست]. آنچه را که گفتم مردی از دودمان من انجام خواهد داد...»<sup>(۱)</sup>

و اگر کار او همان کار امیرالمؤمنین (علیه السلام) باشد، پس صیحه به اسم او به معنای صیحه به اسم علی (علیه السلام) خواهد بود و به این ترتیب معنای روایتی را که می‌فرماید در صیحه گفته می‌شود «حق با علی است» یا «علی و شیعیانش پیروزند» متوجه خواهیم شد و علت تأثیرپذیری مردم از ندای دوم و پناه‌برخدا-بیزاری‌جستن از اهل بیت (علیهم السلام) روشن خواهد شد؛ زیرا صیحه به اسم کسی خواهد بود که تمثیل امیرالمؤمنین (علیه السلام) در آن روز است و بیزاری‌جستن از وی به معنای برائت و بیزاری‌جستن از امیرالمؤمنین (علیه السلام) و همه اهل بیت است؛ زیرا کسی که آخرین نفر از اهل بیت را انکار کند همانند کسی است که اولین آنان را انکار نماید؛ خداوند چنین خواسته است.

از اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) از پدرانش روایت شده است که فرمود: «در زمان امیرالمؤمنین (علیه السلام) آب فرات زیاد شد. آن حضرت و دو فرزندش حسن و حسین (علیهم السلام) سوار بر مرکب شدند و به تقیف رفتند. گفتند: علی آمده است تا آب را برگردانند. امام علی (علیه السلام) فرمود: به خدا سوگند من و این دو فرزندم کشته خواهیم شد و خداوند در آخرالزمان مردی از فرزندانم را مبعوث خواهد فرمود که خون‌خواهی ما را خواهد نمود.

او از آنان غایب خواهد شد تا اهل گمراهی جدا گردند و جاهل بگویند: خداوند به آل محمد نیازی ندارد»<sup>(۱)</sup>.

این مرد، امام مهدی علیه السلام نیست؛ زیرا او در آخرالزمان ظاهر می‌شود، نه مبعوث و بعثت آن حضرت پس از شهادت پدرش امام حسن عسکری علیه السلام بود و واضح است که زمین هرگز از حجت خالی نمی‌گردد، همچنان که غیبت وی علیه السلام پس از بعثتش واقع شده است. درحالی که آن کسی که امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد او صحبت می‌کند از فرزندان ایشان است که بعثتش در آخرالزمان خواهد بود و پس از بعثتش غیبت خواهد داشت و خون خواه پدران پاکش علیهم السلام می‌باشد.

همچنین از اباعبدالله امام صادق علیه السلام روایت شده است درحالی که دربارهٔ پرچم قائم علیه السلام صحبت می‌فرمود، بیان داشت: «... و آن پرچم در آنجا [بصره] نزد ماست و کسی آن را باز نمی‌کند تا وقتی که قائم علیه السلام قیام کند و چون قیام فرماید آن را باز خواهد کرد و کسی در مشرق و در مغرب باقی نخواهد ماند مگر اینکه آن را لعنت خواهد کرد. یک ماه از پیش روی آن [و یک ماه پشت سرش] و یک ماه از راستش و یک ماه از سمت چپش ترس وحشت سیر می‌کند. سپس فرمود: ای ابامحمد، او خون خواه و خشمگین و اندوهناک خروج می‌فرماید، زیرا خداوند بر این خلق خشمگین می‌شود. پیراهن رسول خدا صلی الله علیه و آله را که در روز احد پوشیده بود بر تن دارد، عمامه‌اش سحاب [عمامة رسول خدا] است، زره فراخ رسول خدا صلی الله علیه و آله و شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله ذوالفقار را دارد، شمشیر را هشت ماه بر شانه‌اش قرار داده، در آشوب می‌کشد. او با بنی‌شبهه شروع و دستانشان را قطع می‌کند و به کعبه می‌آویزد و نداده‌های او را ندا می‌دهد که اینان سارقان خداوند هستند. سپس به قریش می‌پردازد و از آن‌ها جز شمشیر نمی‌پذیرد و به آن‌ها جز شمشیر نمی‌دهد. قائم علیه السلام خروج نمی‌کند تا وقتی که دو کتاب خوانده شوند: کتابی در بصره و کتابی در کوفه در برائت و بی‌زاری جستن از

علی (علیه السلام)»<sup>(۱)</sup>

بار دیگر انسان در برابر حقیقتی که این روایت بیان می‌دارد شگفت‌زده می‌شود؛ اینکه در دو شهری که اهلش شیعه خوانده می‌شوند از علی (علیه السلام) بیزاری می‌جویند؛ اما وقتی این روایت را به آنچه گفته شد و آنچه خواهد آمد ضمیمه کنیم خواهیم فهمید مقصود چیست و متوجه خواهیم شد کسی که در کوفه و بصره به اسمش کتاب خوانده می‌شود همان تمثیل علی (علیه السلام) و همان‌طور که گفته شد- کسی است که کارش کار جدش (علیه السلام) است.

این فرزند پاک از آل‌البیت (علیهم‌السلام) (قائم - احمد (علیه السلام)) همان کسی است که امیرالمؤمنین در حدیث اصبح بن نباته قصد فرموده است؛ وقتی که اصبح بن نباته، آن حضرت را در حال تفکر در امر این فرزند که در آخرالزمان از آنان متولد می‌گردد مشاهده کرد. اصبح می‌گوید: خدمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمدم، دیدم ایشان چوبی در دست گرفته بود و به زمین می‌زد. به ایشان عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! چه شده است که شما را می‌بینم متفکرانه سر چوب را به زمین می‌زنید؟ آیا به این زمین علاقه‌ای دارید؟ حضرت فرمود: «خیر؛ به خدا قسم که هیچ‌وقت رغبتی به زمین و دنیا نداشته‌ام، لیکن به مولودی فکر می‌کنم که از نسل فرزند یازدهم از فرزندانم است. او همان مهدی است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند، چنان‌که از ظلم و جور پر شده است. حیرت و غیبتی برای او پیش می‌آید که در آن بعضی اقوام گمراه و بعضی دیگر هدایت می‌شوند». عرض کردم: ای امیرالمؤمنین! حیرت و غیبت چه مدتی خواهد بود؟ حضرت فرمود: «شش روز یا شش ماه یا شش سال». عرض کردم: آیا واقعاً این امر صورت می‌گیرد؟ فرمود: «آری، گویی او خلق شده است، ولی ای اصبح، تو را با این امر چه کار؟ آن‌ها بهترین‌های این امت‌اند همراه با نیکان این عترت». عرض کردم: بعد از آن چه می‌شود؟ فرمود: «پس از آن، هرچه خدا خواهد می‌شود زیرا خداوند بداءها،

اراده‌ها، غایات و پایان‌هایی دارد».<sup>(۱)</sup>

بنابراین او فرزند امام مهدی (علیه السلام) و از اهل بیتش است که پیش از او می‌آید. از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «هنگامی که سفیانی سپاهی را به سوی مهدی گسیل می‌دارد در بیدا برایشان خسف رخ خواهد داد [در زمین فرو می‌روند] که خبرش به شام می‌رسد. آن‌ها به خلیفه خود می‌گویند: مهدی خروج کرد، با او بیعت کن و به زیر یوغ فرمان او در بیا؛ که در غیر این صورت تو را می‌کشیم. پس برای بیعت کردن به سوی او می‌فرستد. مهدی می‌رود تا به بیت المقدس می‌رسد. خزاین به او می‌رسد و عرب و عجم و اهل حرب و روم و غیر ایشان بدون هیچ جنگی به اطاعت از او درمی‌آیند تا اینکه مسجدها در قسطنطنیه و جاهای دیگر بنا می‌کند و قبل از آن مردی از اهل بیتش بر اهل مشرق خروج می‌کند، شمشیر را هشت ماه بر دوش می‌کشد، می‌کشد و مثله می‌کند و به سوی بیت المقدس متوجه می‌شود...».<sup>(۲)</sup>

و از ابوبصیر از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «خداوند، جلیل‌تر، مکرّم‌تر و عظیم‌تر از آن است که زمین را بدون امام عادل وا گذارد». ابوبصیر گفت: فدایت گردم! چیزی به من اطلاع دهید که موجب آرامش خاطر من باشد. فرمود: «ای ابامحمد! مادام که بنی‌فلان بر اریکه سلطنت تکیه زده‌اند امت محمد (صلی الله علیه و آله) فرج و راحتی ندارند. وقتی که دولت آن‌ها منقرض گردید خداوند مردی را که از ما اهل بیت است ظاهر گرداند که به تقوا دستور می‌دهد، به هدایت رفتار می‌کند و در حکمش رشوه نمی‌گیرد. به خدا قسم من او را به اسم خود و پدرش می‌شناسم».<sup>(۳)</sup> آنگاه مردی

---

۱- غیبت طوسی، ج ۱۲۷، تحقیق عبدالله تهرانی، مؤسسه معارف اسلامی

۲- الملاحم و الفتن، سید بن طاووس، ص ۶۶

۳- او همان کسی است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در روایت سپاه غضب به وی اشاره فرموده است آنجا که می‌فرماید: «... آنان گروهی هستند که در آخرالزمان می‌آیند؛ پاره‌های ابر همچون ابر پاییزی. از هر قبیله یک مرد و دو مرد و سه مرد تا نه نفر می‌رسند. به خدا سوگند من امیر آن‌ها را به اسم می‌شناسم و جایگاه مرکبشان را می‌دانم». سپس برخاست درحالی که می‌فرمود: «او شکافنده است، شکافنده است، شکافنده است». سپس فرمود: «او مردی از نسل من است که حدیث را به طور کامل می‌شکافد». کتاب غیبت، محمد-



که بنیه‌ای قوی دارد (کوتاه و خشن است)<sup>(۱)</sup> و دارای دو خال سیاه است به‌سوی ما خواهد آمد. او قائم عادل و حافظ امانت الهی است. او زمین را پر از عدل و داد می‌کند چنان‌که فاجران آن را پر از ظلم و ستم کرده باشند.<sup>(۲)</sup>

و اگر امام مهدی (علیه السلام) همان مرد دارای بنیه قوی و دارای خال و دو نشانه در بدن باشد، پس آن مردی که امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «از ما اهل بیت است» و اینکه اسمش را می‌شناسد چه کسی است؟ با توجه به اینکه همه اسم امام مهدی را می‌دانند و نیازی نیست که امام صادق (علیه السلام) سوگند یاد کند که او را با اسم خودش و اسم پدرش می‌شناسد. به‌علاوه عمل با هدایت - که یکی از صفات این شخص است - آیا با صاحب هدایت‌گترین پرچم که امام باقر (علیه السلام) در حدیث یمانی بیان فرموده است ارتباطی ندارد؟ «و در میان پرچم‌ها پرچمی هدایت‌گتر از پرچم یمانی نیست. پرچم هدایت، همان است» به‌خصوص می‌دانیم که این هدایت، هدایت خدا و هدایت محمد و آل محمد (علیهم السلام) است؛ هدایت آنان یک‌چیز است و کسی که به‌سوی آن فرا می‌خواند نیز یکی است و از همین رو امام درباره وی، چنین تعبیری آورده است که: «از ما اهل بیت است».

از آنجا که امام صادق (علیه السلام) از آمدن امام مهدی (علیه السلام) بعد از این مرد با عبارت «سپس می‌آید...» تعبیر فرموده است پس چه کسی از اهل بیت (علیهم السلام) پیش از آمدن امام مهدی (علیه السلام) و ظهور وی موجود است غیر از کسی که در روایت از او به «خداوند برای امت محمد مردی از ما اهل بیت را مقدر کرده است» تعبیر شده است؛ ولی اگر ما بدانیم که این مرد فقط یکی از آنان محسوب نمی‌شود بلکه تمثیل علی (علیه السلام) نیز به حساب می‌آید - که چندی قبل روشن گردید - این سخن امام «سپس می‌آید...» نیز که اشاره به وجود او (علیه السلام) با وجود تمثیلش - روحم فدای همه‌شان - دارد روشن خواهد شد.

بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۳۵

۱- عبارت عربی: الغلیظ القصره. (مترجم)

۲- بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۶۹

این مرد پاک برای همهٔ مردم مقدر نشده است. هرچند که با توجه به روایت یمانی دعوت او برای همهٔ مردم است. و او تنها برای امت محمد ﷺ مقدر شده است که این مطلب نیز در پیشگفتار روشن شد. البته این پناه‌بخدا محدود کردن رحمت خداوند نیست ولی این محدودیت چیزی است که مردم با بی‌اثر کردن و تکبر ورزیدن علیه داعیان حق، خودشان انتخاب می‌کنند آن‌هم در زمانی که یکی از برگزیدگان خداوند و اختصاص‌یافتگان به رسالات و دین الهی ندای حق را برایشان سر داده است. بنابراین او همان «احمد» است؛ همان کسی که جدش رسول خدا ﷺ او را در وصیت مقدس شب وفاتش نام برده است. او فرزندی است که از پشت یازدهمین فرزند از فرزندان امیرالمؤمنین (علیه السلام) متولد شده است. او همان کسی است که امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید از خودشان، از اهل بیت، و همچنین از اهل بیت امام مهدی (علیه السلام) است، و حتی کارهای او را به‌عنوان کارهای آن حضرت (علیه السلام) تعبیر کرده‌اند که روایتش بیان شد. همچنان که او صاحب مضامینی است که از اهل بیت (علیه السلام) در چگونگی صحیح حق و دهها روایت دیگر که او را با اسم و مسکن و علم و خصوصیات جسمانی و هرآنچه متعلق به امر اوست وارد شده و این مضامین به قدری زیادند که باید در دایرةالمعارف بزرگی گردآوری شوند و در این بحث نمی‌گنجد و اگرچه گردآوری این مضامین برای فردی چون من دشوار می‌نماید، اما امر او روشن‌تر از خورشید در وسط آسمان است، البته برای کسی که چشمی برای دیدن داشته باشد.

در پایان، روایت زیر را در این زمینه که صحیح حق به نام چه کسی است تقدیم جویندگان حق می‌کنیم تا به مطالب گذشته ضمیمه شود:

مفضل عرض کرد: ای مولای من! چگونه ظهور مهدی (علیه السلام) درک خواهد شد درحالی که باید تنها تسلیم او باشیم؟ امام (علیه السلام) فرمود: «ای مفضل، در شبهه ظاهر می‌گردد تا آشکار شود. پس ذکرش بلند می‌شود و امرش آشکار می‌گردد و به نام و کنیه و نسبش ندا داده می‌شود. نام عزیزش در محافل دوست و دشمن و مردم باایمان و بی‌ایمان نقل می‌گردد تا حجت بر همگان تمام شود و جامعه او را بشناسد و ما

پیوسته نام و نشان و نسب او را اعلام کرده‌ایم و گفته‌ایم که او هم‌نام جدش خاتم‌الانبیا (علیه السلام) و هم‌کنیهٔ اوست، تا کسی نگوید که من نام و نسب و کنیهٔ او را نمی‌دانستم. به خدا سوگند آن قدر نام و نسب و کنیهٔ او بر زبان مردم جاری می‌شود تا دیگر برای کسی ابهامی نماند. تمام این‌ها برای این است که حجت بر همگان تمام شود. آنگاه خداوند همان‌گونه که به جدش وعده داده است - او را ظاهر می‌گرداند:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظَاهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (او کسی است که فرستاده‌اش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن دین را بر همهٔ ادیان پیروز گرداند حتی اگر مشرکان را خوش نیاید)<sup>(۲)</sup>.

\*\*\*

اما صیحهٔ ابلیس (لعنه الله)... برخی از پرسش‌هایی که در مورد صیحهٔ حق مطرح گردید در مورد صیحهٔ ابلیس نیز مطرح است. اگر کسانی که از اهل‌بیت (علیهم السلام) برأت می‌جویند خود را شیعه می‌پندارند چگونه می‌توان تصور کرد که یک شیعه به ابلیس گوش فرا دهد درحالی که او برای مظلومیت عثمان در برابر حق علی (علیه السلام) ندا سر می‌دهد؟!

و همان‌طور که در صیحهٔ حق روشن گردید که این صیحه برای تمثیل علی (علیه السلام) است وضعیت برای صیحهٔ ابلیس (لعنه الله) نیز به همین صورت است؛ یعنی این صیحه برای تمثیل عثمان در این زمان خواهد بود؛ یعنی برای کسی که به دروغ، لباس اهل دین و علم و زهد و پرهیزگاری و امامت امت را به تن کرده است تا امر بر مردم مشتبه و کسی که بهره‌ای از نور خداوند ندارد گمراه گردد و به همین دلیل از آل محمد بیزاری می‌جوید و پناه‌برخدا - حتی متعرض آنان می‌گردد و آن‌ها را به سحر و جادو متهم کند؛ و لاحول و لا قوة الا بالله.

رویارو شدن طاغوت‌هایی که آشکارا با داعی حق و اعلان دعوت الهی‌اش ستم

۱- توبه، ۳۳

۲- مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۷۹ و ۱۸۰

می‌کنند نتیجه‌ای جز جمع‌شدن مردم ستم‌دیده گرد وی را به دنبال ندارد و با وجود اینکه ستم‌دیدگان همواره اکثریت را تشکیل می‌دهند اما می‌بینیم هرگاه دعوت‌کنندگان به حق آمده‌اند تنها اندک‌عده‌ای مستضعف به یاری‌شان شتافته‌اند. این کار آن‌ها چه علتی می‌تواند داشته باشد؟ و طاغوت‌های پنهان و منافق در اجتماع، چه کسانی هستند؟

این طاغوت‌ها همان مدعیان علمی هستند که بدون تنصیب الهی و با حيله و نیرنگ بر سکان رهبری مردم تکیه زده‌اند تا از طریق سازوکاری که هدفش ربودن عقل‌هاست مردم را به توهم و خیال بیندازند؛ زیرا در این کار تبحر پیدا کرده و بر آن متمرکز شده‌اند. آری اینان گوشه‌ای از رنگ و بوی حقیقت را در خود دارند، اما نه به این دلیل که به حق و امامان حق معتقدند، بلکه برای فریب‌دادن مردم با شعار واجب‌کردن مشروعیت خود بر آنان؛ تا از این رهگذر نقشهٔ ابلیس در پنهانی‌ترین پرده‌های اندوخته‌اش برای جنگ با خلفای الهی در زمینش به‌خصوص خلفای قیام‌کننده- و به تأخیر انداختن طرح الهی‌شان کامل گردد؛ از این‌رو علمای بدنهاد بی‌عمل، خنجری هستند که همواره در پیکر امت منتظر فرو می‌روند؛ به‌عنوان مثال موسی علیه السلام مصلح منتظری بود که بنی‌اسرائیل انتظارش را می‌کشیدند و در هنگامه‌ای که فرعون و سپاهیان‌ش آنان را با استضعاف می‌کشیدند و خوار و ذلیل کرده بودند، به یکدیگر بشارت تولد او را می‌دادند و خود را برای استقبال از وی آماده می‌کردند؛ اما وقتی موسی علیه السلام به‌سوی آنان آمد، دعوتش را آغاز کرد و قوم خود را از میان دریا عبور داد، ما شخصیت سامری را - که از نظر بنی‌اسرائیل شخصیتی عالم شمرده می‌شد- شاهد هستیم؛ کسی که با وحی ابلیس، گوساله‌ای ساخت تا در زمان غیبت موسی و جانشین‌شدن هارون علیه السلام به‌جای خداوند مورد پرستش قرار گیرد و چون هارون آنان را از این کار منع کرد بر وی اعتراض کردند و نزدیک بود او را به قتل برسانند. این‌گونه بود که این عالم بی‌عمل سلاح ابلیس برای جنگ با خلفای خداوند گردید.

هنگام بعثت عیسی (علیه السلام) نیز وضعیت به همین صورت بود. وی در وضعیتی مبعوث گردید که عشق علمای بنی اسرائیل به مال و دنیا قابل وصف نبود و پیروانشان به طور کامل به آنان اقتدا کرده بودند، همچنان که امروز نیز امت در همین وضعیت به سر می برد. شریعت موسی (علیه السلام) به دست عیسی (علیه السلام) منسوخ گردید و برخی از اسباب این منسوخ شدن - اگر نگوییم مهم ترین علت - کارهایی بود که علما به انجام رسانده بودند؛ از جمله تحریف و حلال کردن آنچه خدا حرام کرده بود و حرام کردن آنچه خدا حلال کرده بود در جهت ارضای خواست های نفسانی و چاپلوسی و تملق طاغوت ها. آمدن قائم آل محمد (علیه السلام) نیز دقیقاً به همین صورت توصیف شده است؛ اینکه آنچه را که علمای بدنهاد بر اساس خواست ها و دروغ های خود بافته و مشروعیت بخشیده اند از بیخ و بن برمی کند و پس از آنکه مردم از کوچک و بزرگ به دنیا روی آورده اند دعوت به سوی خداوند و اسلام را از نو آغاز می کند. (۱)

آنان در استقبال از عیسی (علیه السلام) شکست خوردند و حتی علیه او جنگیدند و سعی در کشتن وی نمودند و با رهبری علمای گمراهی از وی به ستمگران روم بدگویی کردند. همین وضعیت هنگام بعثت حبیب و فرستاده خدا محمد (صلی الله علیه و آله) نیز وجود داشت و ماجرای رویارویی آن حضرت با علمای یهود و نصارا و احناف و دیگران برای هرکسی که به ایشان اعتقاد دارد واضح است. رفتار شریح و امثال او با سید جوانان اهل بهشت حسین بن علی (علیه السلام) که فتوا به خروج آن حضرت از دین و جوب قتلش داد نیز قابل مشاهده است. حال آیا قائم (علیه السلام) با چیزی غیر از سنت الهی در حجت هایش خواهد آمد و آیا سنت خداوند سبحان در مورد دشمنانش یعنی علمای بدنهاد هر بار تغییر کرده است؟! نه؛ به خدا سوگند که در سنت خداوند سبحان تغییر و تبدیلی

---

۱- از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «وقتی قائم (علیه السلام) قیام کند مردم را از نو به اسلام دعوت و آنان را به امری که نابود شده و عموم مردم از آن گمراه شده اند هدایت می کند. قائم تنها به این دلیل مهدی نامیده شده است که به امری که مردم از آن گمراه شده اند دعوت می نماید و تنها به این دلیل قائم نامیده شده است که به حق قیام می کند». بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۳۰

صورت نمی‌گیرد. پس مثل عثمان همان کسی است که ابلیس به او ندا خواهد داد و او عالمی بی‌عمل و جایگاهش مانند جایگاه سامری، بلعم بن باعورا، شریح، عثمان، شمر و بسیاری دیگر است. کسی که امروز پیوستن به صف آن شخصیتی که علم دشمنی با قائم آل محمد (علیه السلام) را برمی‌افزاید انتخاب کند، اگر زندگی در گذشته برایش مقدّر می‌شد، در روزگار موسی و هارون (علیهم السلام) قطعاً همراه سامری علیه آن دو بزرگوار و همراه علمای بنی اسرائیل علیه عیسی (علیه السلام) و همراه علمای یهود و نصارا و احناف علیه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و همچنین همراه شریح، علیه حسین (علیه السلام) صف‌آرایی می‌کرد.

مالک بن ضمیره می‌گوید: امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «ای مالک بن ضمیره! چگونه خواهی بود وقتی شیعیان این‌گونه اختلاف می‌کنند»، و حضرت انگشتان دو دست مبارکش را در هم کردند. عرض کردم: ای امیرالمؤمنین! در آن زمان هیچ خیری وجود ندارد. حضرت فرمود: «تمام خیر در آن زمان است. ای مالک! آن موقع قائم ما قیام می‌کند، به سراغ هفتاد نفر که به خدا و پیامبرش دروغ می‌بندند می‌رود و آن‌ها را می‌کشد و سپس خداوند شیعیان را بر یک امر متحد می‌سازد».<sup>(۱)</sup>

غیر از علمای بدنهاد چه کسی است که بر خدا و رسولش دروغ می‌بندد و مردم را با دروغ خود پراکنده می‌گرداند و قائم (علیه السلام) با پاک‌کردن زمین از آنان مردم را بر امری واحد متحد خواهد ساخت؟ بنابراین علمای بدنهاد کسانی هستند که صیحه ابلیس به نام بزرگشان - یعنی عثمان زمان - زده می‌شود که سعی در جنگ با خلیفه خدا قائم (علیه السلام) دارد؛ و عثمان زمان با تمام تلاش خود و نقشه گمراه‌کننده‌ای که ابلیس به او وحی کرده است برای دور کردن مردم از آل محمد و به تأخیر انداختن روز معلومی که خداوند متعال تا آن روز به ابلیس مهلت داده است تلاش می‌کند. آیا عاقلی وجود دارد که خودش را از همراهی با ابلیس و سپاهش رها کند؟ به خواست خداوند متعال توضیح بیشتر این مطلب در فصل‌های بعد خواهد آمد.

## (۴) درس مروی اول

### شکست در آزمون با خلیفه خدا یعنی طرد شدن امر رحمت خدا

اگر بخواهیم درس روز اولی را که در آن، خداوند آدم (علیه السلام) را خلیفه خود در زمینش قرار داد خلاصه کنیم نمی‌توانیم از یک حقیقت بزرگ غافل شویم: اینکه امتحان الهی در روز اول به وسیله خلیفه او در زمینش صورت گرفت و طرد از رحمت الهی به خدا پناه می‌بریم. سهم کسی بود که در سجده برای او و اطاعت از وی شکست خورد؛ همان‌طور که برای ابلیس (لعنه الله) حاصل شد.

بر این اساس می‌توانیم به مورد دیگری بپردازیم که ارتباطی کامل با این حقیقت برگرفته از درس روز اول دارد. روایات فراوانی از ائمه هدایت (علیهم السلام) وارد شده است که به غربال و آزموده شدن و امتحان امت منتظر امام مهدی (علیه السلام) و شکست بیشتر این امت در انتظار، تصریح دارند مگر آن عده‌ای که به فضل و رحمت خدا از تیررس وعده ابلیس برای فریب‌دادن تمام خلق خارج می‌شوند. نمونه‌هایی از این احادیث:

- از صفوان بن یحیی روایت شده است که امام رضا (علیه السلام) فرمود: «به خدا سوگند آنچه چشم به سویش دوخته‌اید واقع نخواهد شد تا زمانی که آزموده شوید و جدا گردید تا آنجا که کسی از شما باقی نماند مگر اندک اندر اندک».<sup>(۱)</sup>
- از ابن ابی‌یعفور از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که از آن حضرت شنیده است که می‌فرماید: «وای بر طاغوتیان عرب از شری که نزدیک می‌شود». عرض کردم: فدایتان شوم. از عرب‌ها چقدر با قائم هستند؟ فرمود: «تعدادی اندک». عرض کردم: به خدا قسم! از آنان کسانی که این امر را توصیف می‌کنند بسیار هستند. فرمود: «گریزی نیست از اینکه مردم خالص شوند، جدا

شوند و غربال گردند و از غربال، مردم بسیاری بیرون روند»<sup>(۱)</sup>.

• و از سلیمان بن صالح در حدیث رسیده به امام باقر (علیه السلام) روایت شده است که گفت: آن حضرت به من فرمود: «از این حدیث شما، قطعاً دل‌ها بیزار می‌شوند؛ دل‌های مردان. پس این حدیث را به آنان برسانید. سپس هرکس به آن اقرار کرد به او بیشتر برسانید و هرکس انکارش کرد رهایش کنید. گریزی نیست از فتنه‌ای که در آن هر رازدار نهانی و دوست مورد اعتمادی سقوط کند حتی کسانی که در نهایت دقت، تار مویی را به دو نیم تقسیم می‌کنند تا آن هنگام که جز ما و شیعیان ما باقی نماند»<sup>(۲)</sup>.

از ابن‌نباته از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «مانند زنبور در میان پرندگان باشید. پرنده‌ای از پرندگان نیست مگر اینکه زنبور عسل را ضعیف می‌شمارد و اگر پرندگان برکتی را که درون اوست می‌دانستند با او چنین نمی‌کردند. با زبان‌ها و بدن‌هایتان با مردم رفت‌وآمد کنید و با دل‌ها و کارهایتان با آنان مخالفت نمایید. قسم به خدایی که جانم در دستان اوست آنچه را که دوست دارید نمی‌بینید تا اینکه برخی از شما در صورت برخی دیگر آب دهان بیندازند و برخی از شما برخی دیگر را دروغ‌گو بنامند و از میان شما -یا فرمود: از میان شیعیان من- فقط مانند سرمه در چشم و نمک در غذا باقی بماند. برای شما مثال مردی را می‌زنم که غذایی دارد و آن را تمیز می‌کند و پاک می‌نماید. سپس آن را به‌جایی می‌برد و آن را تا زمانی که خدا بخواهد رها می‌کند. سپس نزد آن بازمی‌گردد و می‌بیند که کرم در آن وجود دارد. آن را بیرون می‌آورد و تمیز و پاک می‌کند. سپس غذا را به خانه بازمی‌گرداند و تا زمانی که خداوند بخواهد آن را رها می‌کند. سپس دوباره نزد آن بازمی‌گردد و می‌بیند که کرم در آن رشد کرده است. آن را بیرون می‌آورد و تمیز و پاک می‌کند و آن را بازمی‌گرداند. همین‌گونه ادامه می‌یابد تا اینکه مقدار اندکی از آن باقی می‌ماند که کرم به آن زیانی

۱- غیبت نعمانی، ص ۲۰۴

۲- غیبت نعمانی، ص ۲۰۲



نمی‌رساند. شما نیز به همین صورت جدا می‌گردید تا اینکه از میان شما فقط گروهی اندک باقی بمانند که فتنه‌ها به آنان هیچ زبانی نرسانند»<sup>(۱)</sup>.

احادیثی که در باب خالص کردن و امتحان مردم پیش از ظهور امام مهدی (علیه السلام) وارد شده‌اند در واقع بسیار هستند؛ اما پرسشی که مطرح می‌شود: مردم با چه چیزی آزموده، جدا، غربال و خالص می‌گردند؟ و با چه چیزی دچار فتنه می‌شوند و باطنشان آشکار می‌گردد و رازداران و آنان که ادعای نزدیک‌بودن دارند سقوط می‌کنند و نقاب از چهره‌شان فرو می‌افتد؟ واضح است که ادعای توحید یا ولایت‌داشتن با وجود چنین سقوطی- در این امتحان و آزمون سودی به حالشان نخواهد داشت؛ زیرا شخص شکست‌خورده در این آزمون پیش از آنکه طعم شمشیر حجت خداوند سبحان را بچشد مادامی که خود را با رحمت خدا مهیا نکند و به راه درست بازنگردد از نظر خداوند سقوط کرده و از رحمتش مطرود گردیده است.

امیدوارم که درس روز اول در پاسخ به این پرسش کافی باشد. گریزی از این سخن نیست که این غربال‌شدن، آزمونی به‌وسیلهٔ خلیفه‌ای از خلفای الهی در زمین و حجتی از حجت‌های بر خلقش است و پشت سر گذاشتن آن با فضل خداوند سببی برای باقی‌ماندن در صف سجده‌کنندگان برای خلفای مورد رضای او، و شکست‌خوردن در آن سببی برای خارج‌شدن از عبودیت و طرد شدن از رحمت خدا و پناه‌برخدا- مستحق آتش جهنم شدن است و انکار یکی از حجت‌ها و خلفای الهی در زمین، در زمان آن خلیفه و هنگام امتحان با او به معنای انکار تمام حجت‌های الهی پیش از او خواهد بود.

از حمران بن اعین روایت شده است: از اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) دربارهٔ امامان سؤال کردم؛ فرمود: «هرکس یکی از امامان زنده را انکار کند تمام امامان گذشته را انکار کرده است»<sup>(۲)</sup>.

۱- غیبت نعمانی، ص ۲۰۹ و ۲۱۰

۲- غیبت نعمانی، ص ۱۲۹

و از آنجا که وضعیت شخص شکست خورده در این امتحان، طرد شدن از رحمت الهی و محسورشدن در گروه ابلیس (لعنه الله) است پس وسیله امتحان نیز یکی از طاهرین علیه السلام خواهد بود و از آنجا که همه این‌ها پیش از ظهور امام مهدی علیه السلام برای مردم واقع خواهد شد، پس غیر از خلیفه خدا (یمانی) چه کس دیگری وجود دارد که در کلام اهل بیت علیهم السلام در حقیقت چنین حدیث وارد شده است که «سریچی کننده از او از اهل آتش است اگرچه نماز بگذارد، روزه بگیرد و ادعای ولایت آل محمد را پیش از آن داشته باشد؟» و چه کسی غیر از او «شما را به صاحبان و به راه حق و راه مستقیم» دعوت می‌کند؟ این‌ها خصوصیات کسی است که خلیفه خدا باشد و نه هیچ کس دیگر.

پس این امتحان با کسی انجام خواهد شد که صیحه به نامش زده می‌شود؛ یعنی قائم آل محمد و یمانی آن‌ها علیهم السلام. کسی که او را بپذیرد پدران پاک و حجت‌های گذشته خداوند را پذیرفته است و کسی که او را رد کند همه حجت‌های الهی را رد کرده و مستحق آتش شده است، اگرچه به دروغ و ریا ادعای ولایت داشته باشد. همه این‌ها با این سخن امام باقر علیه السلام که می‌فرماید «سریچی کننده از او مستحق آتش است» بی‌آنکه نیازمند توضیح و تفصیلی باشد دانسته می‌شود. پس نیک بنگرید و باز هم بنگرید آیا امروز دعوت کننده به سوی خدا احمدالحسن علیهما السلام با چیز دیگری به سویتان آمده است؟

همان‌طور که امتحان الهی با آدم و سایر خلقای الهی وسیله‌ای برای جدا کردن خط سجده‌کنندگان از خط معترضان متکبر بوده است، امروز نیز احمدالحسن علیهما السلام وسیله‌ای برای جداسازی است. پس مردم با او از درون خود پرده برداشتند و هریک صدای خود را در برابر آل محمد بلند کرده، کینه و حسد و تکبر خود را در برابر کسی که خداوند او را به گرم خویش مخصوص گردانیده و با فضل خویش برگزیده و برای رسالت خویش انتخاب کرده است نمایان ساخت؛ و این همان بیماری دائمی ابلیس (لعنه الله) هنگام مبعوث شدن هر کدام از انبیا یا اوصیاست.

به علاوه همان گونه که سجده چهار هزار ساله ابلیس (خداوند، خوارش کند) پس از شکستش در عبور از امتحان با خلیفه خدا سودی برایش نداشت، کسی که ادعای ولایت آل محمد را دارد و در امتحان با خلیفه الهی امروز - که هرچه خلفای الهی پیشین آورده اند او نیز آورده است - شکست می خورد نیز سودی به حالش نخواهد داشت؛ چه برسد به دیگران.

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) در حدیثی طولانی روایت شده است که فرمود: «کسی که کارها را به مالکش تسلیم کند در برابر امرش تکبر نورزیده است، آن گونه که ابلیس در برابر سجده برای آدم (علیه السلام) تکبر ورزید. بیشتر امتها در برابر اطاعت انبیای خود تکبر ورزیدند و توحید سودی به حالشان نداشت، همان گونه که آن سجده طولانی سودی به ابلیس نرساند. او یک سجده چهار هزار ساله انجام داد در حالی که با آن، چیزی جز زینت دنیا و امکان داشتن مهلت اراده نکرده بود. از این رو نماز و روزه جز با هدایت یافتن به راه نجات و طریق حق سودی نخواهد داشت. خداوند عذر بندگان را با تبیین نشانهها و ارسال فرستادگانش قطع کرده است تا پس از فرستادگان، مردم را حجتی در برابر خدا نباشند. او زمینش را از عالمی که خلق به او محتاج اند و دانشجویی<sup>(۱)</sup> که بر راه نجات است خالی نگذاشته است. این عده، اندک شمار هستند»<sup>(۲)</sup>.

پس امتحان و پاکسازی که امروز انجام می شود از حقیقت ادعای مردم به ایمان داشتن به آیات و غیب و ملکوت خدا و پیروی از علی و اولادش (علیهم السلام) و اعتقاد به کلام حجتها و خلفای الهی بلکه سروران این حجتها - پرده برمی دارد و هرکسی که ادعای نزدیکی دارد و تمام دوستان معتمد، افراد مدعی و رازدار، و آنان که از حقایق امور روشنگری می کرده اند سقوط خواهد کرد. پس مؤمن، ایمانش را آشکار و کافر، کفر پنهانی اش را که در پوشش نفاق مخفی کرده بود بروز خواهد داد. زمان، عهده دار

۱- منظور کسانی هستند که تنها از محضر اهل بیت (علیهم السلام) علم می آموزند. از اهل بیت (علیهم السلام) روایت شده است: «ما علما هستیم و شیعیان ما دانشجویانند و بقیه مردم، کف روی آب هستند». (مترجم)

برده برداشتن از این امور است گرچه به طول انجامد و بهترین آشکارکننده آن، امتحان با حجتی از حجت‌های خداست. پس اندک اندر اندک باقی خواهند ماند و آن‌ها کسانی هستند که عبور از این فتنه و آزمون برایشان نوشته شده است ولی وضعیت اکثریت قاطع همان است که روایات معصومین علیهم‌السلام روشن کرده است. خدا برای ما کافی است و او چه نیک و کیلی است.

یک نکته قابل ذکر است؛ اینکه امتحان اول در پشت کوفه واقع شد. امیرالمؤمنین (صلوات خدا بر او) فرمود: «اولین بقعه‌ای که خداوند در آن عبادت گردید پشت کوفه بود، هنگامی که خداوند به ملائکه دستور به سجده برای آدم علیه‌السلام در پشت کوفه را صادر فرمود».<sup>(۱)</sup> در این حدیث نکته‌ای برای تیزبینان وجود دارد. این کوفه‌ای که خداوند سبحان امتحان اول با خلیفه را در آن مشیت فرمود، حق تعالی چنین اراده فرموده است که امتحان امروز با خلیفه‌اش نیز دوباره در همان‌جا تکرار شود و کسی که موفق به سجده گردد همانند فرشتگان، نجات یابد و کسی که همچون ابلیس امتناع کند و تکبر ورزد مطرود گردد، و پس از آن، دیگر مانند مهلت‌دادن به ابلیس، به کسی مهلتی داده نخواهد شد؛ زیرا فرق بین این دو امتحان در این نکته است که امتحان اول برای شروع سلطنت ابلیس بود و امتحان امروز برای شروع دولت عدل الهی و پایان دادن به ابلیس است که پایانش نیز در کوفه به دست قائم علیه‌السلام در روز معلوم خواهد بود و ان شاء الله که این پایان نزدیک است؛ و سپاس و ستایش از آن خداوند، آن پروردگار جهانیان است که ما را به این راه هدایت فرمود که اگر خداوند هدایتمان نمی‌کرد ما هدایت نمی‌یافتیم.

## فصل دوم

### نمونه‌هایی از معترضان بر خلفای الهی پس از ابلیس (لعنه الله)

- هابیل و هبة الله دو خلیفه خدا هستند و قابیل اعتراض می‌کند.
- نوح (علیه السلام) خلیفه خداست و دوقیل و جماعتش اعتراض می‌کنند.
- ابراهیم (علیه السلام) خلیفه خداست و نمروذ و جماعتش اعتراض می‌کنند.
- موسی (علیه السلام) خلیفه خداست و فرعون و جماعتش اعتراض می‌کنند.
- عیسی (علیه السلام) خلیفه خداست و هیروودیس و علمای بدنهاد اعتراض می‌کنند.
- محمد (صلی الله علیه و آله) خلیفه خداست و رؤسای ادیان و حکام اعتراض می‌کنند.
- امیرالمؤمنین (علیه السلام) خلیفه خداست و عمر و جماعتش اعتراض می‌کنند.
- آل محمد (علیهم السلام) (امامان) خلفای خداوند هستند و بنی‌امیه و بنی‌عباس اعتراض می‌کنند.

پس از آنکه وضعیت معترض، منکر و متکبر اول بر خلیفه خدا در زمین را دانستیم سعی می‌کنیم به اختصار اشاره‌ای داشته باشیم به برخی از معترضانی که در هر زمان، به سنت اولین اعتراض‌کننده در امتحان الهی با خلیفه خدا تمسک می‌جویند. از عبارت «به اختصار» استفاده می‌کنم زیرا این افراد به واقع بسیار هستند. بیشتر مردم حق را خوش نمی‌دارند و به نعمت پروردگار خود کافر هستند. پس از آن - ان شاء الله تعالی - عرصه برای پرداختن به قرآن جهت بیان برخی از گفته‌های معترضان و روش آن‌ها در انکار و مجادله به باطل و یکی بودن اهدافشان باز خواهد بود.

### هابیل و هبة الله دو خلیفه خدا هستند و قابیل اعتراض می‌کند

هابیل و هبة الله اوصیای آدم (علیه السلام) هستند و قابیل اعتراض می‌کند. قابیل به اینکه پدرش، آدم (علیه السلام) خلیفه و جانشین خدا در زمین باشد اعتراضی نداشت و اصلاً با این موضوع امتحان نشد، بلکه امتحان او با برادرش هابیل به عنوان وصی و خلیفه الهی در زمین پس از آدم (علیه السلام) بود و به همین ترتیب پس از کشتن هابیل با برادرش هبة الله آزموده شد. او با قتل هابیل در امتحان با وی شکست خورد و این اولین جنایتی بود که بر این زمین واقع شد. خداوند چنین خواست که خط سیر معترضان با انجام قتل، و خط سیر سجده‌کنندگان با راضی شدن به خداوند سبحان - خالق و فریادرسشان - آغاز شود. ابتدای این ماجرا با پیشکش کردن قربانی آن دو بود:

از حیب سجستانی روایت شده است که امام باقر (علیه السلام) فرمود: «وقتی دو فرزند آدم قربانی را پیشکش کردند از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد. فرمود: از هابیل پذیرفته شد و از قابیل پذیرفته نشد. به همین دلیل در قابیل حسادت شدیدی وارد شد و به حق هابیل تجاوز کرد. او پیوسته در کمین هابیل و منتظر تنها شدنش بود. سپس دور از چشم آدم (علیه السلام) بر او غالب گردید و ناگهان بر او حمله‌ور شد و او را

به قتل رساند»<sup>(۱)</sup>.

نگاهی گذرا به داستان کشته شدن هاییل توسط قاییل برای شما روشن می کند که قاتل آن تکبرکننده بر خلفای الهی - دقیقاً به همان بیماری ابلیس (لعنه الله) مبتلا بود؛ یعنی کینه و حسدی که در نتیجه اختصاص دادن علم به هاییل توسط خداوند و پذیرفته شدن قربانی وی و پذیرفته نشدن قربانی مجرم متکبر در قاییل شکل گرفته بود.

از ابوحمزه ثمالی از امام باقر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «وقتی آدم از آن درخت خورد به زمین هبوط کرد. هاییل و خواهر همزادش و سپس قاییل و خواهر همزادش برای او متولد گردیدند. سپس آدم به هاییل و قاییل دستور داد که قربانی پیشکش کنند. هاییل گوسفند داشت و قاییل زراعت. هاییل بهترین قوچ از میان گوسفندانش را پیشکش کرد و قاییل چیزی از زراعتش را تقدیم کرد که همانند آنچه به خانه اش می برد خالص و تمیز نبود. قربانی هاییل پذیرفته شد ولی قربانی قاییل پذیرفته نشد؛ و این سخن خداوند متعال است که می فرماید: ﴿وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبِلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ...﴾<sup>(۲)</sup> (و به حق، داستان دو پسر آدم را برایشان بخوان، آنگاه که قربانی آوردند از یکی شان پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نگردید...) تا انتهای آیه. علامت پذیرفته شدن قربانی این بود که توسط آتش خورده می شد؛ پس قاییل به سوی آتش رفت و برایش خانه ای درست کرد و او اولین کسی بود که آتشکده ساخت و گفت: این آتش را عبادت خواهم کرد تا قربانی من نیز پذیرفته شود.

سپس ابلیس، دشمن خدا، به سوی او رفت - درحالی که او همچون خون در رگ، در فرزندان آدم جریان دارد - و به او گفت: ای قاییل، قربانی هاییل پذیرفته شد ولی قربانی تو پذیرفته نشد. تو اگر او را به حال خود رها کنی او نسلی خواهد داشت که بر

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰۶، ح ۷۷

نسل تو فخر خواهند فروخت و خواهند گفت: ما فرزندان کسی هستیم که قربانی‌اش پذیرفته شد و شما فرزندان کسی هستید که قربانی‌اش رها گردید. پس او را به قتل برسان تا نسلی نداشته باشد که بر نسل تو فخر فروشی کند؛ بنابراین وی را به قتل رساند. وقتی قابیل به سوی آدم بازگشت، آدم به او فرمود: ای قابیل، هابیل کجاست؟ گفت: در جایی که قربانی تقدیم کردیم دنبالش بگرد. آدم رفت و هابیل را کشته یافت. آدم گفت: چه زمین لعنت شده‌ای که خون هابیل را پذیرفت. آدم چهل شب بر هابیل اشک ریخت.

سپس آدم از پروردگارش فرزندی تقاضا نمود و صاحب پسری شد و او را هبة‌الله نامید؛ زیرا خداوند او و خواهر همزادش را با هم به او داد. وقتی نبوت آدم پایان یافت و روزگارش کامل گردید خداوند به او وحی کرد: ای آدم! نبوت تو پایان یافت و روزگارت کامل گردید، پس علمی را که نزد توست و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت را در دنباله نسل خود، نزد فرزندان هبة‌الله قرار بده که من علم و ایمان و اسم اکبر و آثار علم نبوت را در نسل تو تا روز قیامت منقطع و زمین را بدون عالمی که دین و طاعت با او شناخته شود رها نخواهم کرد. او مایه نجات برای کسانی خواهد بود که از این زمان تا زمان نوح متولد می‌گردند. آدم به نوح بشارت داد و فرمود: خداوند پیامبری مبعوث خواهد فرمود که اسمش نوح است. او به سوی خدا دعوت خواهد کرد و قومش او را تکذیب خواهند کرد و خداوند آنان را با طوفان هلاک خواهد نمود. بین آدم و نوح ده نسل فاصله بود که همگی پیامبر بودند. آدم به هبة‌الله وصیت کرد که هرکس از شما او را دریابد باید به او ایمان بیاورد، از او پیروی کند و او را تصدیق نماید که در این صورت از غرق شدن نجات خواهد یافت...

سپس وقتی هبة‌الله آدم (علیه السلام) را دفن کرد قابیل به سویش آمد و گفت: ای هبة‌الله، دیدم که پدرم آدم، علمی را به تو اختصاص داده که به من نداده است. این علمی است که برادرت هابیل با آن دعا کرد و قربانی‌اش پذیرفته شد و من تنها به این جهت او را کشتم تا نسلی نداشته باشد که بر نسل من فخر بفروشند و بگویند: ما فرزندان کسی



هستیم که قربانی‌اش پذیرفته شد و شما فرزندان کسی هستید که قربانی‌اش ترک گردید. حالا اگر تو از علمی که پدرت به تو اختصاص داده است چیزی آشکار کنی تو را نیز مثل برادرت هابیل خواهم کشت»<sup>(۱)</sup>.

او در برابر قانون خداوند در مورد حجت‌هایش تسلیم نشد؛ قانونی که همچون سدی در برابر تکبر «من» در نفس افسارگسیخته معترضی که می‌خواهد به مرادش برسد قد علم می‌کند؛ «منی» که می‌خواهد به مرادش برسد، حتی اگر با ریختن خون کسانی که خدا آن‌ها را برای رسالتش برگزیده و رسالتش را به آن‌ها اختصاص داده است صورت پذیرد! علی‌رغم اینکه آدم (علیه السلام) به امر خداوند سبحان به هبة‌الله تصریح کرده بود و خودش به هیچ‌وجه دخالتی در این موضوع نداشت (خداوند به او وحی کرد: ای آدم! نبوت تو پایان یافت و روزگارت کامل گردید... نزد فرزندت هبة‌الله قرار بده) و علی‌رغم علمی که خداوند مخصوص وی گردانده بود (... پس علمی را که نزد توست... نزد فرزندت هبة‌الله قرار بده) و آنچه از پدر وصیت‌کننده‌اش (و آدم به هبة‌الله وصیت کرد...) از موارث نبوت و اسم اکبر و دیگر موارد دریافت کرده بود -باوجود تمامی این‌ها- قابیل مجرم با وقاحت تمام، بار دیگر خلیفه الهی یعنی هبة‌الله را به قتل تهدید می‌کند که اگر علم الهی مخصوص به خودش را آشکار کند همان‌طور که پیش از او هابیل به آن علم مخصوص گشته بود- او را نیز خواهد کشت.

این سنت در خلفا و حجت‌های الهی بعدی جریان یافت. هرگاه خداوند به آنان اذن برافراشتن علم به‌عنوان سلاحی در میدان رویارویی با متکبران و منحرفان و رسوا کردنشان داد آنان را تهدید به قتل کردند و حتی کشتند. در این زمینه شواهد بسیار و کافی وجود دارد؛ از جمله کاری که مأمون عباسی با امام رضا (علیه السلام) انجام داد وقتی که آن حضرت علم الهی‌اش را برای مردم با تمام جناح‌بندی‌هایی که داشتند عرضه فرمود؛ درست همان‌گونه که امروز قائم آل محمد (علیه السلام) انجام می‌دهد؛ هنگامی که علم

خود را برای مردم نشان داد تمام باطل با نمادهای مختلفش مفتضح گردید و در نتیجه علمای منحرف گمراهی، خون پاکش را مباح کردند.

دوباره «من» در نفس متکبر قابیل بازگشت تا با خلیفه خدا بجنگد: «ای هبة الله، دیدم که پدرم آدم، تو را مخصوص به علمی کرده که به من اختصاص نداده است... که بر نسل من فخر بفروشند».

در وصیت آدم (علیه السلام) به فرزندش بشارت به نوح (علیه السلام) وجود داشت و این سنت الهی دیگری در حجت‌ها و خلفای الهی است که حجت قبلی به حجت بعدی وصیت می‌کند تا انجام وظیفه برای کسانی که هنگام مبعوث شدن او آزموده می‌شوند آسان گردد. این لطف و رحمتی از سوی خداوند سبحان به خلقش است ولی سنت ابلیس و قابیل به همراه نوح نیز باز می‌گردد. این مرتبه اعتراض‌کننده چه کسی است؟!

\*\*\*

### نوح (علیه السلام) خلیفه خداست و دوقیل و جماعتش اعتراض می‌کنند

خداوند متعال نوح را به‌عنوان اولین پیامبر اولوالعزم در میان قومش مبعوث گردانید: «و پادشاه قومش مردی جبار، نیرومند و متکبر بود که دوقیل فرزند عویل فرزند لامک فرزند جتح فرزند قابیل نام داشت؛ و او اولین کسی بود که شرب خمر کرد... و او و قومش بت‌های پنج‌گانه را می‌پرستیدند: ودّ، سواع، یغوث، یعوق و نسر و این‌ها بت‌های قوم ادریس (علیه السلام) بود. سپس بت‌ها را افزایش دادند تا آنجا که هزارونهد بت بر تخت‌های طلا و نقره که با انواع فرش‌های فاخر مَفروش بودند داشتند. بر آن بت‌ها تاج‌هایی مزین به جواهر و لؤلؤ و یاقوت قرار داده و جهت تعظیم و بزرگداشت، خدمه‌ای برایشان گماشته بودند».<sup>(۱)</sup>

مشخصه‌های دعوت نوح (علیه السلام) برای قومش عبارت بودند از: «دعوت به حق با نرمی و رقت و مهربانی. سپس اصرار ورزیدن بر رحمت و مهربانی به کسی که به حق ایمان آورده است و صبر در برابر کسی که در همان ابتدا ایمان نمی‌آورد، شاید پس از آن به حق ایمان آورد، و فعالیت شبانه‌روزی و در نهان و آشکار برای رسانیدن حق، بدون اینکه خسته و ناتوان گردد... در تمامی این وضعیت‌ها باید به یاری الهی یقین داشت، به خداوند پناه برد، در پناهگاه او قرار گرفت و به او توکل نمود؛ توکلی حقیقی، به این معنا که بنده مصداق این آیه کریمه شود: «لا قوة الا بالله» (هیچ نیرویی نیست مگر به مشیت خداوند)».<sup>(۱)</sup>

حق تعالی سخن نوح (علیه السلام) را درحالی که مردمش را دعوت می‌کرد- چنین حکایت می‌فرماید: ﴿قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنْتُمْ عَلَىٰ بَيْنَةٍ مِنْ رَبِّي وَأَنَا نَبِيٌّ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِي فَعَمِيَتْ عَلَيْكُمْ أُنزُلُكُمْ مَوْهَاً وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ﴾<sup>(۲)</sup> (گر من دلیل روشنی از پروردگارم داشته باشم، و از نزد خودش رحمتی به من داده باشد که بر شما مخفی مانده [آیا باز هم رسالت مرا انکار می‌کنید؟! آیا ما می‌توانیم شما را به پذیرش این دلیل روشن مجبور سازیم، با اینکه شما کراهت دارید؟!).

و می‌فرماید: ﴿أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾<sup>(۳)</sup> (آیا به شگفت آمده‌اید از اینکه بر مردی از خودتان از سوی پروردگارتان وحی نازل شده است تا شما را بترساند و باشد که پرهیزگاری پیشه کنید و مورد رحمت قرار گیرید؟!).

اما آن رحمتی که نوح نجار به‌عنوان فرستاده الهی مبعوث شده برای مردمش به همراه داشت سودی به آنان نرساند و تکبرشان را از بین نبرد با اینکه او نهصدوپنجاه

۱- روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان، سید احمدالحسن (علیه السلام)

۲- هود، ۲۸

۳- اعراف، ۶۳

سال میانشان، شبانه‌روز و نهران و آشکار، به‌سوی خداوند سبحان دعوت می‌کرد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا \* فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا \* وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا \* ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا \* ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا﴾<sup>(۱)</sup> (گفت: ای پروردگار من، قوم خود را شب و روز دعوت کردم \* اما دعوت من چیزی جز فرار از حق بر آنان نیفزود! \* و هر بار که دعوتشان کردم تا تو آن‌ها را بیامری، انگشت‌هایشان را در گوش‌های خود کردند و جامه به سر کشیدند و پای فشردند و هرچه بیشتر سرکشی کردند \* پس به آواز بلند دعوتشان کردم \* سپس آشکارا و نهران برای آنان بیان داشتم).

از امام صادق جعفر بن محمد (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «نوح دوهزار و پانصد سال زندگی کرد که هشتصد و پنجاه سال آن قبل از بعثتش بود و نهصد و پنجاه سال دعوت کرد. دویست سال در کار کشتی و پانصد سال پس از پایین آمدن از کشتی و فروکش کردن آب بود».<sup>(۲)</sup>

انکاری که نوح نبی (علیه السلام) از سوی قومش دید ناشی از قصور و کوتاهی او در دلایلی که بیان می‌کرد نبود. همان‌طور که پیش‌تر دانستیم او با وصیتی که پیامبر خدا آدم (علیه السلام) وی را در آن ذکر کرده بود بر آنان احتجاج می‌کرد: «خداوند پیامبری مبعوث خواهد فرمود که اسمش نوح است. او به‌سوی خدا دعوت خواهد کرد و قومش او را تکذیب خواهند کرد و خداوند آنان را با طوفان هلاک خواهد نمود»؛ و نیز طبق آنچه قرآن برای ما حکایت می‌کند. با «علم آشکار»؛ ﴿الْمُ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا \* وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا \* وَ اللَّهُ أُنَبِّتُكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا \* ثُمَّ يَعِيدُكُمْ فِيهَا وَ يَخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا \* وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بِسَاطًا \* لِتَسْلُكُوا مِنْهَا

۱- نوح، ۵ تا ۹

۲- بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۲۸۵

سُبُلًا فِجْجًا»<sup>(۱)</sup> (مگر ندیدید که چگونه خداوند هفت آسمان را طبقه طبقه آفریده است؟ \* و ماه را در میان آسمان‌ها مایهٔ روشنایی، و خورشید را چراغ فروزانی قرار داده است \* و خدا شما را چون گیاهی از زمین رویانید \* سپس شما را به همان زمین باز می‌گرداند، و بار دیگر شما را خارج می‌سازد \* و خدا زمین را برای شما فرش گسترده‌ای قرار داد \* تا در راه‌های وسیع آن عبور کنید).

این همان مطلبی است که امام رضا (علیه السلام) در حدیث خود اشاره می‌فرماید. در این حدیث آمده است: «... و آدم به هبة الله وصیت کرده بود تا در اولین روز هر سال، عهد و میثاق بر این وصیت را از مردم بستاند و آن روز برایشان عیدی باشد تا بر بعثت نوح - هنگامی که مبعوث می‌شود - هم‌پیمان باشند. در وصیت هر نبی به همین صورت بود تا اینکه خداوند تبارک و تعالی محمد را مبعوث فرمود. آنان نوح را فقط با علمی که نزدشان بود شناختند و این سخن خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا﴾<sup>(۲)</sup> (و ما نوح را فرستادیم) تا پایان آیه ...»<sup>(۳)</sup>

او را تکذیب کردند و دعای آن حضرت برایشان چیزی جز گمراهی و دوری از حق نیفزود. وقتی از او نافرمانی کردند ﴿قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالَهُ وَوَلَدَهُ إِلَّا خَسَارًا﴾ \* و مَكْرُوا مَكْرًا كَبِيرًا﴾ (نوح گفت: پروردگارا! آنان مرا نافرمانی کردند و کسی را پیروی نمودند که مال و فرزندش جز بر زبان وی نیفزود \* و نیرنگی بس بزرگ حيله کردند) و حتی تمسک‌جستن به بت‌هایشان را - که به جای خدا می‌پرستیدند - بیشتر کردند ﴿وَقَالُوا لَا تَدْرِنَ آلِهَتِكُمْ وَ لَا تَدْرِنَ وِدًّا وَ لَا سُوعَاً وَ لَا يَغُوثَ وَ يَعُوقَ وَ نَسْرًا﴾ (و گفتند: دست از خدایان و بت‌های خود بردارید، و نه «وَدَّ» را رها کنید و نه «سُوعَا» و نه «يَغُوثَ» و نه «يَعُوقَ» و نه «نَسْرَ» را) و به سبب جرم و خطایی که مرتکب شدند مستحق آتش گردیدند: ﴿مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا

۱- نوح، ۱۵ تا ۲۰

۲- هود، ۲۵

۳- کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ص ۲۱۵، ح ۱

فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا<sup>(۱)</sup> (همگی به خاطر گناهانشان غرق شدند و در آتش دوزخ وارد گشتند، و جز خدا، یاورانی برای خود نیافتند).

از خلاصه آنچه قرآن کریم درباره احتجاج نوح (علیه السلام) با قومش برای ما حکایت می‌کند، چیزی به نام معجزه مادی - که امروز مردم از دعوت‌کننده به خدا - احمدالحسن (علیه السلام) درخواست می‌کنند و تنها با آن می‌خواهند وی را تصدیق کنند - دیده نمی‌شود، و درعین حال - باوجود اینکه نوح معجزه‌ای مادی نمی‌آورد - مقصد تکذیب‌کننده نوح آتش است. این نکته اگر بر چیزی دلالت داشته باشد تنها بر این نکته دلالت می‌کند که معجزه مادی برای تقویت و تأیید دعوت خلفای الهی در زمین می‌آید، نه به‌عنوان محوری که ایمان داشتن یا نداشتن در گرو آن باشد. قانون شناخت حجت، قانونی است که خداوند مخصوص خلفایش در زمینش قرار داده و اصلی است که آن‌ها با آن به‌سوی مردمشان می‌آیند و آن‌ها با آن قانون شناخته می‌شوند. باوجود تمام تلاشی که نوح (علیه السلام) در دعوت مردم به خداوند سبحان انجام داد تعداد مؤمنان به او از هشت نفر تجاوز نکردند.

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «هشت نفر از قوم نوح به او ایمان آوردند. او نامش عبدالجبار بود و نوح نامیده شد؛ زیرا بر خودش نوحه‌سرایی می‌کرد»<sup>(۲)</sup>.

نوح (علیه السلام) هم در نسب خونی و هم در حقی که دارد به هبه‌الله می‌رسد و سرکرده دشمنانش در تکبر و نسب به قایل، و به این صورت دو خط متمایز می‌گردد: خط سجده‌کنندگان برای خدا و خلفایش - که اقلیت را تشکیل می‌دهند - و خط متکبران که همواره اکثریت را تشکیل می‌دهند. سنت خدا در مدعیان ایمان یا اصرارکنندگان بر کفر از همان ابتدا از این دو خط تجاوز نکرده است؛ سنتی که آنانی را که طینتشان خبیث بوده است از خط سجده‌کنندگان خارج و به اصل خود یعنی کسانی که از همان

۱- نوح، ۱۵ تا ۲۵

۲- بحارالأنوار، ج ۱۱، ص ۳۲۶

ابتدای امر تکبر ورزیدند ملحق می‌کند.

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «چون او از خداوند برای قوم خود درخواست عقوبت کرد خداوند عزوجل روح الامین (علیه السلام) را با هفت هسته خرما فرستاد و به او گفت: ای پیامبر خدا! خداوند تبارک و تعالی به تو می‌گوید: این‌ها خلائق و بندگان من هستند و آن‌ها را با صاعقه‌ای از صاعقه‌های خود نابود نمی‌کنم، مگر پس از محکم کردن دعوت و استوار ساختن حجت؛ پس بار دیگر تلاش خود را در دعوت قومت به کار ببند - که من برای این کار به تو پاداش خواهم داد- و این هسته‌ها را بکار که فرج و خلاصی تو آنگاه خواهد بود که آن‌ها برویند، رشد کنند و میوه دهند؛ و این را به مؤمنان پیرو خود بشارت بده.

چون پس از زمانی طولانی درخت‌ها رویدند، پوست گرفتند، دارای ساقه و شاخه شدند، میوه دادند و به بار نشستند از خداوند سبحان و متعال درخواست کرد تا آن وعده را عملی سازد، اما خداوند تبارک و تعالی فرمان داد تا از هسته‌های این درخت‌ها بکارد و دوباره صبر و تلاش کند و حجت را بر قومش استوار نماید. او این مطلب را به طوایفی که به او ایمان آورده بودند خبر داد و سیصد تن از آنان از دین برگشتند و گفتند: اگر مدعای نوح حق بود در وعده پروردگارش خلاقی واقع نمی‌شد.

سپس خداوند تبارک و تعالی هر دفعه دستور می‌داد که بار دیگر هسته‌ها را بکارد تا آنجا که نوح نیز هفت مرتبه آن‌ها را کاشت و به این ترتیب هر مرتبه طایفه‌ای از طوایفی که به او ایمان آورده بودند از دین برمی‌گشتند تا جایی که هفتاد و چند نفر بیشتر باقی نماندند. آنگاه خدای تبارک و تعالی وحی فرمود که ای نوح! هم‌اکنون صبح روشن از پس شب تاریک دمید و حق محض و صاف از ناخالص و کدر آن جدا شد، زیرا تمام کسانی که طینت خبیثی داشتند از دین بیرون رفتند که اگر من درحالی که این طوایف از دین بیرون شده را باقی گذاشته بودم و کفار را نابود می‌کردم، به وعده خود درباره مؤمنانی که در توحید اخلاص پیشه کرده بودند و به رشته نبوت تو چنگ زده بودند وفا نمی‌کردم؛ زیرا من وعده کرده بودم که آنان را در زمین جانشین کنم و

دینشان را استوار سازم و ترسشان را به ایمنی مبدل گردانم تا با رفتن شک از قلب‌هایشان عبادت من خالص شود، و چگونه این جانشینی و استواری و تبدیل خوف به امن و ایمنی ممکن باشد درحالی که ضعف یقین از دین بیرون‌شدگان و پلیدی طینت و بدی درون آن‌ها - که از نتایج نفاق است - و گمراه‌شدن آن‌ها را می‌دانستم. اگر آن‌ها رایحه سلطنت مؤمنان را آن هنگام که ایشان را جانشین زمین می‌سازم، بر تخت سلطنت می‌نشانم و دشمنانشان را نابود می‌کنم استشمام می‌کردند، باطن نفاقشان را مستحکم کرده، دشمنی با برادرانشان را آشکار می‌کردند و در طلب ریاست و فرماندهی با آن‌ها می‌جنگیدند و به‌تنهایی به امروزه می‌پرداختند. باوجود فتنه‌انگیزی و جنگ و نزاع بین ایشان چگونه تمکین و استواری در دین و انتشار این امر در بین مؤمنان ممکن خواهد بود؟! هرگز چنین نیست ﴿وَ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَحِينَا﴾ (و آن کشتی را در برابر دیدگان ما و با وحی ما بساز).<sup>(۱)</sup>

در اینجا می‌توان به چند نکته اشاره داشت:

- علی‌رغم اینکه خداوند سبحان در برابر کارهای حقی که انجام می‌دهد مورد سؤال واقع نمی‌شود، اما به‌سبب رحمتی که دارد خلقتش را عذاب نمی‌کند مگر پس از تأکید دعوت برای آنان و ملزم‌کردنشان به حجت «و آن‌ها را با صاعقه‌ای از صاعقه‌های خود نابود نمی‌کنم مگر پس از محکم‌کردن دعوت و استوار ساختن حجت».

- صبر و شکیبایی خلفای الهی و صبرشان در دعوت مردم به‌سوی خداوند متعال علی‌رغم به‌درازا کشیدن سرآمد و قساوت دشمنان «پس بار دیگر تلاش خود را در دعوت قومت به کار ببند».

- پاک‌سازی مدعیان ایمان به خلفای الهی که در ظاهر در خط سجده‌کنندگان به نظر می‌رسند و جداسازی آنان از کسانی که ایمانشان مستقر



است؛ تا به این ترتیب به کسانی که از همان ابتدا کفر خود را آشکار کرده‌اند ملحق شوند و پس از این پاک‌سازی حقیقت با پرده‌برداری از نهان سینه‌ها آشکار می‌شود «ای نوح! هم‌اکنون صبح روشن از پس شب تاریک دمید و حق محض و صاف از ناخالص و کدر آن جدا شد، زیرا تمام کسانی که طینت خبیثی داشتند از دین بیرون رفتند».

- و سبب این پاک‌سازی این بود که خداوند سبحان به کسانی که به نوح (علیه السلام) ایمان آوردند وعده خلافت و تمکین داده بود و با وجود صاحبان طینت خبیث و درون‌های پلید در صف مؤمنان، تمکین برای مؤمنان حاصل نمی‌شد و آنان پس از هلاک‌شدن کسانی که از ابتدا کفر خود را آشکار کرده بودند دوباره باز می‌گشتند و نفاق خود را گسترش می‌دادند و پیکاری جدید با کسانی که قبلاً در جبهه حق هم‌قطار بودند به راه می‌انداختند. با وجود این فتنه‌انگیزی‌ها و جنگ‌ها چگونه ممکن بود تمکین حاصل گردد؟!
  - پس از این خالص‌سازی و مرتدشدن صاحبان طینت‌های خبیث، امر الهی برای ساختن کشتی صادر گردید.

و از آنجا که سنت الهی یکسان است و هرگز تبدیل نمی‌شود آنچه در زمان نوح (علیه السلام) جاری شد امروز نیز جریان دارد و این امت نسبت به امت‌های پیشین نوظهور و متفاوت نیست.

امام صادق (علیه السلام) پس از این سخن خود در حدیث گذشته ﴿وَ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِاَعْيُنِنَا وَحِينَا﴾ (و آن کشتی را در برابر دیدگان ما و با وحی ما بساز) می‌فرماید: «قائم (علیه السلام) نیز این چنین است؛ ایام غیبتش طولانی می‌شود تا حق محض و ایمان خالص از ناخالصش با از دین خارج‌شدن هرکسی از شیعیان که طینت ناپاکی دارد مشخص شود؛ کسانی که ممکن است چون به خلافت‌رسیدن، تمکین و امنیت منتشرشده در عهد قائم (علیه السلام) را احساس کنند نفاق پیشه کنند». مفضل گوید: عرض کردم: ای فرزند

رسول خدا! این نواصب گمان می‌کنند که این آیه<sup>(۱)</sup> دربارهٔ ابوبکر و عمر و عثمان و علی نازل شده است. فرمود: «خدا دل‌های این ناصبان [دشمنان اهل بیت] را هدایت نکند. کی دین مورد رضایت خدا و رسولش با انتشار امنیت در میان امت و رفتن ترس از دل‌هایشان و برچیده شدن شک و تردید از سینه‌ها در زمان یکی از آنان یا در عهد علی (علیه السلام) اتفاق افتاده است؟! باوجود ارتداد مسلمانان و فتنه‌هایی که در دوران آن‌ها به جوش آمد و جنگ‌هایی میان آنان و کفار به وقوع پیوست؟!»<sup>(۲)</sup>

پس از همهٔ درد و رنجی که نوح (علیه السلام) از قوم خود درحالی که آن‌ها را به‌سوی خداوند سبحان دعوت می‌کرد- متحمل شد امر الهی به ساختن کشتی صادر گردید. تکذیب‌کنندگان معترض از کنارش عبور می‌کردند و برای آنچه می‌ساخت مسخره‌اش می‌کردند. طوفان، عقوبت تکذیب‌کنندگان شد و نوح (علیه السلام) به همراه کسانی که به او ایمان آوردند و همراهش سوار کشتی شدند نجات یافت و وعدهٔ خداوند سبحان به گشایش و هلاک‌شدن کافران محقق گردید: «و اما باقی‌ماندگان قوم نوح (علیه السلام) [عده‌ای] به‌خاطر تکذیب پیامبر خدا، نوح (علیه السلام)، غرق شدند و افراد دیگر نیز به‌خاطر راضی‌شدن به تکذیب تکذیب‌کنندگان غرق گردیدند. کسی که از امری غایب باشد و به آن راضی گردد مانند کسی است که آن را ببیند و انجامش دهد»<sup>(۳)</sup>.

نوح نبی (علیه السلام) پس از کوچی طاقت‌فرسا که در دعوت به‌سوی خداوند سپری می‌کند

---

۱- یعنی این سخن حق تعالی: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (خدا به کسانی که شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده داد که در روی زمین جانشینشان کند، همچنان که مردمی را که پیش از آن‌ها بودند جانشین نمود و دینشان را که خود برایشان پسندیده است استوار سازد و وحشتشان را به ایمنی مبدل کند؛ آن‌ها مرا می‌پرستند و هیچ چیزی را با من شریک نمی‌کنند و آن‌ها که از این پس ناسپاسی کنند، فاسق‌اند). (نور، ۵۵)

۲- کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ص ۳۵۵ و ۳۵۶؛ و به نقل از او در بحار‌الأنوار، ج ۵۱، ص ۲۲۲

۳- عیون اخبار الرضا (علیه السلام) ج ۲، ص ۷۴، ح ۲

همچون رَویۀ معمول حجت‌های الهی گذشته و حجت‌های بعدی- آرام آرام به نقطه بازگشت به سوی پروردگار خود نزدیک و هنگام وفاتش آمادهٔ بیان وصیت خود می‌شود؛ وصیتی که در آن وصی بعد از خود را معرفی می‌کند و امت بعدی را برای استقبال از قائم از میان فرزندان خود- خلیفهٔ خدا، هود (علیه السلام)- آماده می‌کند.

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «وقتی وفات نوح (علیه السلام) فرا رسید شیعیان را فرا خواند و فرمود: بدانید پس از من غیبتی است که در آن طاغوت‌ها آشکار خواهند شد و خداوند عزوجل با قائم از میان فرزندانم برای شما گشایش خواهد آورد. نام او هود است و او دارای سَمَت<sup>(۱)</sup> و سکینه و وقار است. او در خلقت و اخلاق شبیه من است و خداوند هنگام ظهورش دشمنان شما را با باد، هلاک خواهد کرد. آنان همیشه منتظر هود (علیه السلام) و ظهورش بودند تا اینکه زمان بر آنان طولانی شد و دل‌های بسیاری از آنان سخت گردید و خداوندی که یادش بلند است پیامبر خود، هود را- که از او ناامید شده بودند- ظاهر گرداند. بلا از آنان دفع شد و دشمنان با باد عقیم هلاک گشتند؛ بادی که خداوند بلندمرتبه آن را توصیف کرده و فرموده است: ﴿مَا تَدْرُ مِنْ شَیْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلْتَهُ كَالرَّمِيمِ﴾<sup>(۲)</sup> (به هرچه می‌وزید آن را همچون استخوان‌های پوسیده می‌ساخت). بعد از آن، غیبت واقع شد تا اینکه صالح (علیه السلام) ظهور کرد»<sup>(۳)</sup>.

و از آنجا که وصیت، الهی است لازم است بنگریم که خداوند سبحان هنگام کامل‌شدن روزگار خلیفه‌اش، نوح، از او چه چیزی خواسته است. امام رضا (علیه السلام) در حدیث زیر این مطلب را برای ما روشن فرموده است: «چون نبوت نوح به سر رسید و روزگارش کامل شد خداوند عزوجل به او وحی فرمود که ای نوح به‌راستی که نبوت تو به سر آمد و روزگارت کامل گردید. آن علمی را که در اختیار داری به همراه ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوت در نسل خود نزد سام بگذار. همچنان که من آن‌ها

۱- سمت: راه و استدلال، صورت و هیئت اشخاص خیرخواه. (مترجم)

۲- ذاریات، ۴۲

۳- بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۳۶۳

را از خاندان پیغمبرانی که میان تو و آدم بوده قطع نکرده‌ام و هرگز زمین را بدون عالمی که به وسیله او دینم دانسته شود و راه طاعتم شناخته گردد رها نکنم تا وسیله نجات کسانی باشد که در دوران وفات یک نبی تا بعثت نبی دیگر به دنیا می‌آیند. پس از «سام» جز «هود» نخواهد بود؛ و میان نوح و هود انبیایی بودند که برخی پنهانی بودند و برخی آشکار. نوح (علیه السلام) گفت: خداوند تبارک و تعالی پیامبری مبعوث خواهد کرد که نامش هود است و او قوم خود را به خدای تبارک و تعالی دعوت خواهد کرد و آن‌ها او را تکذیب خواهند کرد و به راستی که خدای عزوجل آن‌ها را هلاک خواهد کرد. هر کدام از شما که او را درک کردید به او ایمان بیاورید و پیرو او باشید تا آن خدایی که یادش بلند است شما را از عذاب به وسیله باد رهایی بخشد. نوح به فرزندش سام دستور داد تا در اولین روز هر سال عهد این وصیت را بستاند و آن روز را عید بگیرند و طبق آنچه در این وصیت بود بر بعثتِ هود و زمانی که خروج می‌کند پیمان ببندند. پس چون خداوند تبارک و تعالی هود را مبعوث فرمود آنان در علم و ایمان و میراث علم و اسم اکبر و آثار علم نبوت که نزدشان بود نظر کردند و دانستند که او همان هود نبی است که پدرشان نوح (علیه السلام) به او بشارت داده بود؛ پس به او ایمان آوردند، او را تصدیق و از او پیروی کردند و از عذاب باد نجات یافتند... خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿وَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ﴾<sup>(۱)</sup> (و ابراهیم و یعقوب، پسران خود را به آن سفارش کردند).

و این سخن حق تعالی: ﴿وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ﴾ (و به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم) تا آن [وصیت] را در اهل بیت او قرار دهیم ﴿وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ﴾ (و نوح را از پیش هدایت نمودیم)<sup>(۲)</sup> تا آن را در اهل بیت او قرار دهیم. پس دنباله نسل انبیا که پیش از ابراهیم بودند به ابراهیم ایمان آوردند، و بین هود و ابراهیم ده نبی وجود



### ابراهیم (علیه السلام) خلیفه خداست و نمرود و جماعتش اعتراض می کنند

هود و انبیای الهی پس از او به ابراهیم (علیه السلام) بشارت دادند. خداوند او را نیز همان گونه که حجت های پیش از او توصیفش کرده بودند. به عنوان پیامبری اولوالعزم و خلیفه ای در زمینش و حجتی بر خلقش مبعوث فرمود. ولادت او در زمان طاغوت زمانش و رئیس معترضان به خلافت الهی اش نمرود. ماجرای دارد که اباعبدالله امام جعفر صادق (علیه السلام) توضیح می فرماید.

حضرت فرمود: «پدر ابراهیم منجم نمرود بن کنعان بود و نمرود از رأی و نظر او خارج نمی شد. او شبی از شبها به ستاره ای نگاه کرد و هنگام صبح گفت: امشب چیز عجیبی دیدم. نمرود گفت: چه چیزی؟ گفت: دیدم فرزندی در همین سرزمین ما متولد می شود که ما به دست او هلاک می شویم و زمان زیادی سپری نخواهد شد تا کسی به او حامله شود. نمرود تعجب کرد و گفت: مقصودت حامله شدن زنان است؟ گفت: جز این نیست! منجم تنها دانسته بود که او در آتش سوزانده خواهد شد و نفهمیده بود که خداوند او را نجات خواهد داد. امام در ادامه فرمود: سپس نمرود زنان را از مردان دور کرد و همه زنان را در شهر نگه داشت تا هیچ مردی با آنها خلوت نکند...»<sup>(۲)</sup>.

و از ابن مسکان روایت شده است: امام صادق (علیه السلام) در حدیثی فرمود: «... و مادر ابراهیم (علیه السلام) به او حامله گردید در حالی که حاملگی اش معلوم نبود. چون زمان وضع حملش فرا رسید گفت: ای آرز، من بیمار شده ام و می خواهم از تو دوری گزینم. در آن

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۱۵ و ۲۱۶

۲- بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۴۱

زمان وقتی زن‌ها بیمار می‌شدند از شوهران خود کناره می‌گرفتند. او بیرون رفت و در غاری خلوت گزید و ابراهیم (علیه السلام) متولد شد. او ابراهیم را مهیا نمود و در قنطاق گذاشت و به منزلش بازگشت و در غار را با سنگ مسدود کرد. خداوند برای ابراهیم (علیه السلام) از انگشتان شستش شیر جاری کرد و مادرش به او سر می‌زد. نمرود برای هر زن حامله‌ای مأموری گماشته بود و تمام فرزندان پسر را سر می‌برد. این‌چنین مادر ابراهیم (علیه السلام) او را از ذبح‌شدن فراری داد. ابراهیم در آن غار در یک روز به اندازه‌ای رشد می‌کرد که دیگران در یک ماه رشد می‌کردند تا اینکه در آن غار به سن سیزده‌سالگی رسید.<sup>(۱)</sup>

و از آنجا که آن بزرگوار (علیه السلام) همان‌گونه که امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «با معرفت بر خداوند بیدار و هوشیار شد و دلایلش به علم ایمان در حالی که پانزده سال داشت. به او احاطه یافت»، فراوانی سجود و صلواتش بر محمد و آل محمد بر خلیل‌شدن او تأثیر داشت و به این ترتیب ابراهیم جوان در راه خداوند «خلیل الرحمن» گردید.

از ابن ابی‌عمیر با سندی که ذکر کرده روایت شده است: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: چرا خداوند عزوجل ابراهیم را خلیل خود کرد؟ فرمود: «به دلیل فراوانی سجده‌اش بر زمین».<sup>(۲)</sup>

و از عبدالعظیم حسنی روایت شده است: از امام هادی (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: «خداوند ابراهیم را تنها به این دلیل خلیل خود قرار داد که صلواتش بر محمد و آل محمد و اهل بیتش -سلام و صلوات خدا بر او و خاندانش- بسیار بود».<sup>(۳)</sup>

این دو در واقع به یک‌چیز بازمی‌گردند؛ زیرا کسی که بر سادات خلفای خداوند در زمینش -یعنی محمد و خاندان پاکش- صلوات می‌فرستند ناگزیر باید روحش نیز

۱- بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۲۹ و ۳۰

۲- علل الشرائع، ج ۱، ص ۵۱، ح ۱

۳- علل الشرائع، ج ۱، ص ۵۱، ح ۳

سجده گزار باشد و امر خداوند در آنان را اطاعت نماید و گرنه صلوات بر آنان لقلقه زبانی بیش نخواهد بود و خلیل الرحمن از چنین نسبتی به دور است!  
همان طور که ایمان آن حضرت (علیه السلام) به رؤیا - که مطابق روایات - کلمات پروردگارش است تأثیری در رسیدنش به مراتب کمالی داشت که خداوند سبحان برای او اراده فرموده بود.

حق تعالی می فرماید: ﴿وَوَدَّيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ \* قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ \* إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ﴾<sup>(۱)</sup> (و ما ندایش دادیم: ای ابراهیم! \* رؤیا را تصدیق کردی و ما این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم \* به راستی که این همان آزمایش آشکار بود). ابلیس - دشمن دیرین فرزند آدم - آرام و قرار ندارد، درحالی که فضل خداوند بر بنده اش ابراهیم و صبر و تسلیم و تصدیق او به کلمات پروردگار هنگام آزموده شدن با رؤیای ذبح کردن جگر گوشه اش اسماعیل وصی را می بیند؛ پس تلاش کرد تا این خانواده پاک توحیدی را از طریق دل مادر مهربانش از هم بگسلاند: «وقتی مادر اسماعیل (علیه السلام) در میان آن دره به کعبه به آستانه کعبه - نگاه کرد ابلیس به او ملحق شد و گفت: آن شیخی که دیدم کیست؟ گفت: او شوهرم است. ابلیس گفت: آن پسری که همراهش دیدم چه؟ گفت: او پسر من است. گفت: من دیدم که آن پسر را خوابانده بود درحالی که چاقو در دست داشت و می خواست او را ذبح کند. گفت: دروغ می گویی! ابراهیم (علیه السلام) مهربان ترین مردم است، چطور ممکن است فرزندش را ذبح کند؟! گفت: قسم به پروردگار آسمان و زمین و این خانه، دیدم که او را خوابانده و چاقو به دست گرفته است تا ذبحش کند. گفت: چرا؟ گفت: ادعا می کند پروردگارش چنین فرمانی به او داده است. گفت: حق این است که از پروردگارش اطاعت کند. در این هنگام به دلش افتاد که خداوند در مورد فرزندش دستور صادر کرده است. چون

(هاجر) عبادتش را تمام کرد در آن دره به سوی من اشتافت درحالی که دستش را روی سرش گذاشته بود و می‌گفت: پروردگارا مرا به خاطر آنچه با مادر اسماعیل کردم مواخذه نفرما»<sup>(۱)</sup>.

پس از آنکه خداوند سبحان به جای اسماعیل ذبیح، قوچی را فدا کرد و خلیل الرحمن امتحان الهی را به فضل پروردگار کریمش با موفقیت پشت سر گذاشت ابلیس (لعنه الله) خوار و رسوا بازگشت.

اعلان دعوت الهی توسط این پیامبر خدا (ﷺ) از اراده و خواست خداوند سبحان تجاوز نمی‌کند. او با وصیتی که حجت‌های پیشین در آن از او یاد کرده بودند به سوی قومش رفت؛ آنجا که در حدیثی طولانی از اباعبدالله امام صادق (ﷺ) آمده است: «... و نوح به سام وصیت کرد، و سام به عثمان... و حفسه به عمران، و عمران آن را به ابراهیم خلیل (ﷺ) تحویل داد...».

و همچنین با «علمی» که بر قومش احتجاج کرد. حق تعالی از زبان وی چنین حکایت می‌کند: ﴿أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا﴾<sup>(۲)</sup> (ای پدر! دانشی برای من آمده که برای تو نیامده است؛ بنابراین از من پیروی کن، تا تو را به راه راست هدایت کنم).

و با پرچم البيعة لله (بیعت از آن خداست): ﴿قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ \* أَنْتُمْ وِ آبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ \* فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ \* الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ \* وَالَّذِي هُوَ يُطْعَمُنِي وَ يَسْقِينِ \* وَ إِذَا مَرَضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ \* وَ الَّذِي يَمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ \* وَ الَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ﴾<sup>(۳)</sup> (گفت: آیا در آنچه می‌پرستیده‌اید تأمل کرده‌اید؟ \* شما و نیاکان پیشین شما؟ \* قطعاً همه آن‌ها دشمن من هستند مگر پروردگار جهانیان \* همان کسی که مرا آفرید و پیوسته راهنمایی‌ام می‌کند \* و کسی

۱- بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۱۲۷

۲- مریم، ۴۳

۳- شعراء، ۷۵ تا ۸۲



که مرا غذا می‌دهد و سیراب می‌نماید \* و هنگامی که بیمار شوم مرا شفا می‌دهد \* و همان کسی که مرا می‌میراند و سپس زنده می‌کند \* و کسی که امید دارم گناهم را در روز جزا ببخشد).

و این همان قانون خداوند در حجت‌هایش است که پیش‌تر گفته شد. پس او در میان مردم همان‌گونه که از سوی خداوند سبحان مأمور شده بود اعلان کرد و صدایش را تا برپایی ساعت به دل‌های موحدان رساند.

از امام باقر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «خداوند جل جلاله وقتی به ابراهیم فرمان داد تا در میان مردم ندای حج سر دهد، او بر «مقام» ایستاد و به بلندی رفت تا اینکه به موازات ابوقبیس قرار گرفت و در میان مردم ندای حج سر داد و [صدای خود را] به تمام کسانی که در پشت مردان و رحم زنان بود تا آن هنگام که ساعت برپا شود شنوند»<sup>(۱)</sup>.

خداوند سبحان و متعال به ابراهیم (علیه السلام) فرمان نمی‌دهد که خود را بیش از اینکه او دعوت‌کننده به حق است بشناساند: ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾<sup>(۲)</sup> (و مردم را به حج فرا خوان تا پیاده یا سواره بر هر شتر تکیده‌ای از هر راه دوری نزد تو بیایند)؛ فقط آن‌ها را بخوان؛ اما در مورد شناخت و حقانیت تو، فرض بر این است که آنان خود بر چنین شناختی توانا هستند و به هیچ «دلیلی» که بر آن دلالت کند نیاز ندارند؛ چراکه تو فرستادهٔ پروردگارش هستی؛ پروردگاری که آنان را آفریده است. آیا انسان پروردگارش را - که او را آفریده است - گم می‌کند و نمی‌تواند به او متصل شود و از او سؤال نماید؟!

آری؛ داعی حق، دعوتش را آغاز و آن را در برابر همهٔ قومش آشکار کرد و با آنان مخالفت نمود و از عبادت بت‌ها نهی‌شان کرد و آن بندهٔ موحد که جز از خدا ترسی ندارد با تمام صلابت در برابر نمرود - آن متکبر وارث ابلیس و قابیل و دوقیل در انکار و

۱- علل الشرائع، ج ۲، ص ۱۷۹، ح ۲

۲- حج، ۲۷

تکبر بر حجت‌ها و خلفای الهی- ایستاد.

از اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «ابراهیم (علیه السلام) با قومش مخالفت و با خدایانشان دشمنی کرد تا آنجا که بر نمرود وارد شد و با او به دشمنی و مجادله برخاست. ابراهیم گفت: ﴿رَبِّی الَّذِی یَحِیِّ وَ یَمِیتُ﴾<sup>(۱)</sup> (پروردگار من کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند) تا آخر آیه؛ تا آنکه در یکی از عیدهایشان بر بت‌هایشان وارد شد. گفتند: کسی بر بت‌ها جرئت پیدا نمی‌کند مگر جوانی که به آن‌ها عیب می‌گرفت و از آنان بیزاری می‌جست. برای او کیفری بزرگ‌تر از آتش نیافتند. به نمرود خبر دادند و او برایش هیزم جمع‌آوری کرد و آتشی افروخت. سپس او را در منجنیق نهاد تا در آتش بیندازد و این ابلیس بود که در ساختن منجنیق برای سوزاندن ابراهیم (علیه السلام) آنان را راهنمایی کرد.»<sup>(۲)</sup>

در مدت صدو هفتاد و پنج سالی که ابراهیم خلیل (علیه السلام) عمر کرد با دعوت به سوی خدا با تمام سختی‌اش و تنهایی راه حق - که در این دعوت متمثل شده- بود زندگی کرد تا آنجا که طاقت دیدن هیچ بنده‌ای را خارج از بندگی خداوند نداشت.

از اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «وقتی ابراهیم ملکوت آسمان‌ها و زمین را دید متوجه مردی شد که زنا می‌کرد؛ پس او را نفرین کرد و او مُرد. سپس دیگری را دید و او را نیز نفرین کرد و مُرد؛ تا سه نفر را دید و آنان را نفرین کرد و مُردند. خداوند عزوجل به او وحی فرمود: ای ابراهیم، دعای تو مستجاب است، پس کسی از بندگانم را نفرین نکن؛ زیرا اگر من چنین می‌خواستم اصلاً آنان را خلق نمی‌کردم. من خلقم را بر سه دسته آفریدم: بنده‌ای که مرا عبادت می‌کند و هیچ چیز را شریکم قرار نمی‌دهد و من ثوابش می‌دهم. بنده‌ای که غیر مرا عبادت می‌کند و از دستم راه‌گریزی ندارد؛ و بنده‌ای که غیر مرا عبادت می‌کند و من از

صلبش کسی را بیرون می‌آورم که مرا پرستش می‌کند»<sup>(۱)</sup>.

سید احمد الحسن (علیه السلام) در خصوص آنچه دعوت این خلیفه الهی را هنگام بعثتش متمایز می‌گرداند می‌فرماید:

«۱- برخوردار با شدت و تندی که نرمی در آن راه ندارد. ابراهیم با قومش روبه‌رو شد و فرمود: ﴿... مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ \* قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ \* قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ... \* وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ﴾<sup>(۲)</sup> (... این تندیس‌ها که به پرستش آن‌ها دل نهاده‌اید چیستند؟ \* گفتند: پدرانمان را دیدیم که آن‌ها را می‌پرستیدند \* گفت: مسلماً هم شما و هم پدرانتان در گمراهی آشکاری بوده‌اید... \* و به خدا سوگند، در غیاب شما، نقشه‌ای برای نابودی بت‌هایتان می‌کشم). در اینجا رویارویی با سرعت عجیبی از جدل و استدلال زبانی به انکار با دست و استفاده از سلاح مخرب در زمان خودش - یعنی تبر- انتقال می‌یابد. ﴿فَجَعَلَهُمْ جُودًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ﴾<sup>(۳)</sup> (آن‌ها را در هم کوبید مگر بزرگ‌ترینشان را، که شاید به سراغ آن بروند). ابراهیم مؤمن را یکه و تنها در جمع علمای گمراهی و مقلدان کوردل و بندگان طاغوت آوردند؛ ولی ابراهیم تسلیم نشد و روش نرم و ملایم را پیش نگرفت؛ بلکه با شدت و تندی با آن‌ها روبه‌رو شد. آنان از ایشان پرسیدند: ﴿قَالُوا أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتَا يَا إِبْرَاهِيمُ﴾<sup>(۴)</sup> (گفتند: ای ابراهیم، آیا تو با خدایان ما چنین کرده‌ای؟) و او (علیه السلام) با حالت مسخره و ریشخند به آن‌ها پاسخ می‌دهد: ﴿قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ﴾<sup>(۵)</sup> (گفت: بلکه این کار را بزرگشان کرده است! از آن‌ها بپرسید اگر سخن می‌گویند).

۱- علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۵۰، ح ۲۸

۲- انبیاء، ۵۲ تا ۵۷

۳- انبیاء، ۵۸

۴- انبیاء، ۶۲

۵- انبیاء، ۶۳

ای کوردلان، از آنان بپرسید. ای کسانی که فطرت خودتان را - که خداوند شما را بر آن سرشته است - آلوده کرده‌اید؛ ای کسانی که به خودتان، رنگی غیر از رنگ خدایی زده‌اید، از آنان بپرسید؛ ای کسانی که خود را با علمی پوشیده داشته‌اید که آکنده از جدل و سفسطهٔ شیطانی است و ادعا می‌کنید که این‌ها تمثیلی از دین هستند، از آنان بپرسید، ای واژگون شدگان؛ اما پاسخی نیافتند جز اینکه: ﴿لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (تو خود می‌دانی که اینان سخن نمی‌گویند) و این پیامبر بزرگ به این گروه ملعون واژگون‌شده، به‌تندی پاسخ می‌دهد: ﴿قَالَ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئاً وَلَا يَضُرُّكُمْ \* أَفَ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾<sup>(۲)</sup> (آیا به جای خدا چیزی را می‌پرستید که نه کمترین سودی برای شما دارد، و نه زبانی به شما می‌رساند؟ \* اف بر شما و بر آنچه جز خدا می‌پرستید! آیا تعقل نمی‌کنید؟) و ﴿قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ \* أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ \* فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾<sup>(۳)</sup> (گفت: آیا در آنچه می‌پرستیده‌اید تأمل کرده‌اید؟ \* شما و نیاکان پیشین شما؟ \* قطعاً همهٔ آن‌ها دشمن من هستند مگر پروردگار جهانیان).

درنهایت، پاسخی برای ابراهیم (علیه السلام) نیافتند جز آتشی که در درونشان زبانه می‌کشید: ﴿قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ﴾<sup>(۴)</sup> (گفتند: او را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید، اگر کاری از شما ساخته است). اینجاست که دست رحمت الهی کشیده می‌شود تا این مؤمنی را که به‌خاطر خداوند خشمگین شده است دربرگیرد. ﴿قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ \* وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ \* وَنَجَّيْنَاهُ... \* وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾<sup>(۵)</sup> (گفتیم: ای آتش، بر ابراهیم سرد و

۱- انبیاء، ۶۵

۲- انبیاء، ۶۶ و ۶۷

۳- شعراء، ۷۵ تا ۷۷

۴- انبیاء، ۶۸

۵- انبیاء، ۶۹ تا ۷۳

سلامت باش \* آن‌ها می‌خواستند ابراهیم را با این نقشه نابود کنند؛ ولی ما آن‌ها را زیانکارترین مردم قرار دادیم \* و رهانیدیم او را... \* و همه را پیشوایانی ساختیم که به امر ما هدایت می‌کردند).

۲- در دعوت ابراهیم (علیه السلام) هیچ مدارایی در کار نیست؛ بلکه برخوردی است سریع که اتفاقات در آن با سرعت حیرت‌آوری پشت سر هم رخ می‌دهند.

۳- مشخص بودن هدف و ضربه‌ای که پشت باطل را می‌شکند؛ و برخورد با باطل، با تندی و با سرعت و بدون حساب کردن مقیاس‌های مادی و آنچه اهل باطل از سُلطه‌های دنیوی و دینی در اختیار داشتند و به‌واسطه آن‌ها می‌توانستند مردم را خوار و سبک نمایند. هنگامی که بنده یقین داشته باشد که «لا قوة الا بالله» (هیچ نیرویی نیست مگر به مشیت خداوند) به‌تنهایی با میلیون‌ها نفر و بدون اینکه عده و عده‌شان را بسیار بداند مواجه می‌شود؛ چراکه عده و عده او، خداوند واحد قهار سبحان و متعال است»<sup>(۱)</sup>.

درد و رنج او نزد قومش که بر او احاطه داشتند پایان نمی‌یابد؛ بلکه رنجی که پیامبر خدا، لوط (علیه السلام) در زمان خودش از سوی معترضان دید او نیز دید؛ وضعیتی که گوشه‌ای از آن را امام باقر (علیه السلام) روایت می‌فرماید: «قوم لوط از با فضیلت‌ترین اقوامی بودند که خداوند آنان را آفرید؛ پس شیطان سخت به دنبال آنان افتاد. یکی از فضایل و خوبی‌های قوم لوط این بود که هرگاه برای کاری بیرون می‌رفتند همه مردان خارج می‌شدند و زنان باقی می‌ماندند و ابلیس نیز پیوسته برای آنان تدارک می‌دید. هنگام مراجعه به منازل خویش هرآنچه را که آن‌ها انجام داده بودند ابلیس تباه می‌ساخت. به یکدیگر گفتند: بیایید کمین کنیم و ببینیم این کسی که محصول ما را تباه می‌کند چه کسی است. کمین کردند و پسرکی را در کمال زیبایی یافتند و به او گفتند: تو همان کسی هستی که هرروز نتیجه کار ما را از بین می‌بری! پس نظرشان بر این قرار گرفت

که او را بکشند و برای این منظور او را شب‌هنگام نزد مردی گذاشتند... تا آنجا که ابلیس به او آموخت این عمل را با او انجام دهد؛ پس نخستین کسی که به او آموخت ابلیس بود، و آنگاه آن مرد آن را به دیگران آموخت و سپس ابلیس پنهانی گریخت. چون روز فرا رسید مرد آنچه را که با جوان کرده بود برای دیگران بازگفت و آنان از او در شگفت شدند درحالی که مردم نمی‌دانستند این جوان، چه کسی بوده است؛ به این ترتیب مردم به این عمل مبادرت کردند تا آنجا که مردها در ارضای جنسی به هم‌جنسان خود بسنده کردند. سپس در کمین رهگذران می‌نشستند و با آنان همان می‌کردند، به گونه‌ای که رهگذران از شهر آنان عبور نمی‌کردند. مردان برای ارضای جنسی، زنان را وانهادند و به پسران روی آوردند. از طرف دیگر، شیطان چون دید کارش در بین مردان رواج یافت نزد زنان آمد و خود را به شکل زنی درآورد و به آنان گفت: مردان شما هم‌جنس‌بازی می‌کنند. گفتند: آری ما خود این را دیده‌ایم. در این میان لوط (علیه السلام) آنان را موعظه و به آنان سفارش می‌کرد و ابلیس نیز آنان را اغوا می‌کرد تا آنکه زنان نیز به زنان اکتفا کردند.

چون حجت بر آنان تمام شد خداوند جبرئیل، میکائیل و اسرافیل (علیهم السلام) را در چهرهٔ نوجوانانی که قبا به تن کرده بودند گسیل داشت. آنان بر لوط پیامبر گذر کردند درحالی که او مشغول زراعت بود. حضرت پرسید: کجا می‌روید. من تاکنون کسی را زیباتر از شما ندیده‌ام. گفتند: آقای ما، ما را به سوی صاحب این شهر فرستاده است... لوط گفت: آیا می‌توانم درخواستی از شما داشته باشم؟ گفتند: درخواست تو چیست؟ فرمود: تا شروع تاریکی شب همین‌جا بمانید... آنان نشستند. امام می‌فرماید: سپس لوط دخترش را فرستاد و گفت: برای آنان نان و آب و نیز عیایی که آنان را از سرما بیوشاند ببر.

چون آن دختر به دنبال این کار رفت باران شروع به باریدن کرد. لوط گفت: الآن است که سیل، این فرزندان را با خود ببرد. گفت: برخیزید تا برویم. لوط از کنار دیوار حرکت می‌کرد ولی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل از میانه راه می‌رفتند. لوط به آنان

گفت: ای فرزندان من از این کناره بروید. آنان گفتند: آقای ما گفته است از وسط راه حرکت کنید. لوط تاریکی را غنیمت می‌دانست؛ ولی شیطان گذر کرد و کودکی را از آغوش زنی گرفت و به چاه افکند. مردم شهر همگی بر در خانه لوط فریاد می‌زدند و چون نگاهشان به آن پسران در خانه لوط افتاد گفتند: ای لوط، گویا تو هم همین عمل ما را انجام می‌دهی؟ حضرت فرمود: اینان مهمانان من هستند و مرا شرمنده آنان نکنید. گفتند: آنان سه نفرند؛ یکی از آنان را خود برگیر و دو نفر دیگر را در اختیار ما قرار ده. امام می‌فرماید: لوط آنان را به درون اتاق برد؛ و فرمود: ای کاش اهل بیتی داشتم تا از من در برابر شما محافظت می‌کردند.

امام فرمود: آنان بر در خانه لوط همدیگر را هل می‌دادند و در را شکستند و لوط را به زمین افکندند. پس جبرئیل به او گفت: ﴿إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ﴾ (ما فرستادگان پروردگار تو هستیم. آن‌ها هرگز به تو دسترسی پیدا نخواهند کرد) و (جبرئیل) مشتی سنگ‌ریزه برداشت و بر صورت آنان پاشید و فرمود: روی‌تان زشت باد! و همه اهل شهر کور شدند. لوط به آنان گفت: ای فرستادگان خدا! پروردگار من درباره این مردم چه فرمانی به شما داده است؟ گفتند: به ما فرمان داده است تا آنان را سحرگاه عذاب کنیم. لوط گفت: من از شما درخواستی دارم. گفتند: درخواست تو چیست؟ گفت: هم‌اینک آنان را عذاب کنید چون می‌ترسم خدا از عذاب آنان برگردد. آنان گفتند: ای لوط! ﴿إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ﴾<sup>(۱)</sup> (وعده‌گاه آنان صبح است. آیا صبح، نزدیک نیست؟! برای او که می‌خواهد آنان را عذاب کند؟ تو همراه دخترانت از شهر خارج شو و همسرت را رها کن.

امام باقر (علیه السلام) ادامه داد: رحمت خدا بر لوط باد! اگر می‌دانست چه کسی در حجره همراهش است یقین می‌یافت که او یاری شده است آنگاه که از روی تأسف گفت: ﴿لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوَى إِلَيَّ رُكْنٌ شَدِيدٌ﴾<sup>(۲)</sup> (ای کاش مرا در برابر شما توانی بود یا

۱- هود، ۸۱

۲- هود، ۸۰

به تکیه‌گاه محکمی پناه می‌بردم). کدام تکیه‌گاه محکم‌تر از جبرئیلی است که با او در اتاق بود.<sup>(۱)</sup>

جا دارد در اینجا به چند نکته اشاره کنیم:

۱- هرکسی که امروز بر حجت‌بودن یمانی آل محمد سید احمدالحسن (علیه السلام) بر مردم بی‌هیچ دلیل اعتراض می‌کند و تنها ادعایش این است که دو حجت الهی در یک زمان جمع نمی‌شوند به او چنین پاسخ می‌دهیم که لوط با وجود حجت و خلیفه خدا ابراهیم (علیه السلام) بر قوم خود حجت بود؛ پس هریک از آن دو، حجتی بر قوم خود بودند.

آری؛ هر یک از آن دو در جای خود حجت بودند؛ به‌علاوه اینکه ابراهیم (علیه السلام) حجت بر حضرت لوط (علیه السلام) نیز بود و لذا ملائکه موکل به عذاب قوم لوط ابتدا بر حضرت ابراهیم (علیه السلام) فرود آمدند و سپس به‌سوی لوط (علیه السلام) رفتند. اگر دنبال دلیلی برای حجت‌بودن لوط (علیه السلام) بر قوم خود در زمان ابراهیم (علیه السلام) هستی همین‌که خداوند آنان را به سبب تکذیب لوط (علیه السلام) عذاب فرمود کافی خواهد بود.

۲- ابلیس (لعنه الله) به‌شدت دنبال کسانی است که با خلفای الهی آزموده می‌شوند و او هیچ آرام و قراری ندارد، مگر با اغوای آنان.

۳- حق سبحان با فضل و لطف خود بر خلقش، آنان را عذاب نمی‌کند مگر پس‌ازاینکه حجت بر آنان تمام گردد و این همان کاری است که حجت‌های خداوند سبحان و اقلیت مستضعفانی که یاریگرشان هستند همواره انجام می‌دهند. مردم از آنان می‌خواهند که وعده الهی را هم‌اکنون نشان دهند درحالی‌که این چیزی جز درخواست تعجیل در عذاب و غضب خداوند جبار نیست؛ و پناه می‌بریم به خدا.

۴- وقتی خداوند سبحان بخواهد قومی را با توجه به عمل زشتشان هلاک کند عذابش نیز از آن جهتی خواهد آمد که آن‌ها با آن فریفته شده و مورد غضب قرار گرفته‌اند. آمدن ملائکه عذاب برای قوم لوط (علیه السلام) به‌صورت پسرانی زیبارو، عاملی



برای افزایش به فتنه انداختن آنان بود و آنان به جای پندگرفتن و توبه کردن، درخواست زشت خود را به پیامبر خدا ارائه دادند، درحالی که این مرتبه ملائکه عذاب نیز در آنجا حاضر بودند. آن‌ها حتی بر پیامبر خدا تجاوز کردند، حرمت خانه‌اش را با اصرار بر کردار زشت خود شکستند. آیا امروز امت از این «سنت استدراج» (به فتنه انداختن بیشتر با افزایش نعمت) که بر آنان جاری می‌شود پند می‌پذیرند؟!

۵- همین که یک زن هم‌نشین حجت خداوند سبحان باشد او را از گمراه شدن حفظ نمی‌کند و ما را مجاز به بالا بردن او در مقیاس تکریم الهی نمی‌کند، تا اینکه به‌طور کلی تمامی کردار او را حمل بر درستی نماییم، تا آنجا که حتی اگر این زن با یک وصی به جنگ برخیزد و سپاهی را علیه او تجهیز نماید و مسبب کشته شدن هزاران مؤمن گردد استدلال به صحیح بودن کارش نماییم؛ تنها به این دلیل که او همسر یکی از انبیا بوده است. این کار تکذیبی بر خداوند متعال در آیاتی است که در قرآن کریم بیان فرموده است.

به‌هرحال چنین می‌شود و ابراهیم (علیه السلام) -آن پاکیزه مطمئن به یاری خداوند برای بندگانش- دگرگون می‌شود و با همت توحیدی که دارد بت‌هایی را که به‌جای خداوند پرستش می‌شدند به هر صورتی که بودند و به همراه دعوت‌کنندگان به عبادت آن‌ها - با آسودگی خاطر در هم می‌شکند. پس طاغوت معترض و اطرافیان بدنهاد و پیروانشان چاره‌ای جز کشتن دعوت‌کننده به‌سوی خداوند و سوزاندنش نیافتند، با این گمان که می‌توانند صدای موحدی را که خدا را شناخته، عاشقش شده و از احدی جز او هراسی ندارد خاموش کنند. پس ابلیس راهی را برای یکسره کردن کار ابراهیم (علیه السلام) به آنان وحی می‌کند **«و ابلیس روش ساختن منجیق برای کشتن ابراهیم (علیه السلام) را به آنان نشان داد»**. آنان نیز پس از اینکه به زمین و دنیا چسبیدند -درحالی که داعی حق ندا می‌داد و کسی اجابتش نمی‌کرد- به‌سوی غضب الهی شتافتند درحالی که آن را کوچک می‌شمردند.

از ابوالحسن علی بن موسی رضا (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: **«وقتی**

ابراهیم علیه السلام در کفۀ منجین قرار داده شد جبرئیل علیه السلام خشم گرفت. خداوند عزوجل به او وحی کرد: ای جبرئیل چه چیزی تو را خشمگین کرده است؟ عرضه داشت: پروردگارا! جز خلیل تو کسی تو را روی زمین عبادت نمی‌کند و تو دشمن خود و دشمن او را بر او مسلط فرموده‌ای. خداوند عزوجل به او وحی نمود: ساکت شو! تنها بنده‌ای عجله می‌کند که مثل تو از فنا شدن بترسد، اما من هرگاه بخواهم دست بندهام را می‌گیرم. درون جبرئیل علیه السلام آرام گرفت و به ابراهیم علیه السلام توجه نمود و گفت: آیا خواسته‌ای داری؟ ابراهیم علیه السلام گفت: از تو درخواستی ندارم. در آن هنگام خداوند عزوجل انگشتی فرو فرستاد که شش حرف روی آن نقش بسته بود: «لا اله الا الله، محمد رسول الله، لا حول و لا قوة الا بالله، فَوَضْتُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ، أَسَدْتُ ظَهْرِي إِلَى اللَّهِ، حَسْبِيَ اللَّهُ» (معبودی نیست جز الله، محمد فرستاده خداست، هیچ نیرو و توانی نیست مگر به مشیت خدا، کار خود را به خدا سپردم، پشتم را به خداوند تکیه دادم، و خدا مرا کافی است) و خداوند جل جلاله به او وحی فرمود که این انگشتی را در دست کن؛ زیرا من آتش را بر تو خنکی و سلامتی قرار دادم.<sup>(۱)</sup>

بنابراین بر اساس عدالت خداوند سبحان، نمرود از بین مردمان مستحق این شد که در روز قیامت شدیدترین عذاب‌ها را ببیند.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «شدیدترین عذاب‌ها در روز قیامت برای هفت نفر است: اولینشان فرزند آدم است که برادرش را به قتل رساند، نمرود که با ابراهیم در برابر پروردگارش احتجاج کرد، دو نفر در بنی‌اسرائیل که قوم خود را یهودی و نصرانی کردند، فرعون که گفت من پروردگار برتر شما هستم، و دو نفر از این امت که یکی شرورتر از دیگری است و در تابوتی شیشه‌ای زیر شکافی در دریاهایی از آتش هستند».<sup>(۲)</sup>

خلیل الرحمن به لطف پروردگارش نجات یافت؛ پروردگاری که هنگام ستم متکبران

۱- بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۶۳

۲- بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۴۱۰

بر اولیایش آنان را کافی است. آنان از او یاری می‌جویند و او نیز یاری‌شان می‌کند، از او هدایت می‌طلبند و او هدایتشان می‌کند و امیدوارانه بر درگاه رحمتش می‌ایستند و او با فضلش با آنان رفتار می‌کند. نقشه به قتل رساندن ابراهیم شکست خورد و متکبران باوجود کثرت و بسیار بودن ناکام ماندند. جبهه سجده‌کنندگان اندک بودند و حتی ابراهیم به تنهایی امتی عابد و مطیع و امیدوار به رحمت خداوند بود. خداوند او را پیروز کرد، یاری‌اش نمود و او را پس از نبوت، امامی برای مردم قرار داد و از نسلش امامان و انبیایی از طریق اسماعیل وصی (علیه السلام) و اسحاق نبی (علیه السلام) پدید آمدند. به این صورت پاک‌سرشتی پس از پاک‌سرشت و خلیفه‌ای الهی پس از خلیفه‌ای آمدند درحالی‌که از اساس با وصیت، علم و پرچم البیعة لله یا دعوت به حاکمیت الله شناخته می‌شدند، و مؤیدات فرعی بسیاری داشتند که قادر به شمردنشان نیستیم. تا اینکه پیامبر خدا موسی بن- عمران (علیه السلام) آمد و همان وضعیت از سوی معترضان تکرار شد؛ گویا امر جدیدی بوده است و باوجود بسیار بودن عبرت‌ها کسی عبرت و پند نمی‌گیرد؛ و لاجول و لا قوة الا بالله.

\*\*\*

### موسی (علیه السلام) خلیفه خداست و فرعون و جماعتش اعتراض می‌کنند

حلقه‌های اعتراض بر خلفای الهی در زمین با یکی دیگر از انبیای اولوالعزم یعنی موسی کلیم‌الله (علیه السلام) نیز ادامه می‌یابد و ما با گفتاری موجز و مختصر به مطالعه فصل‌های این رویارویی خواهیم پرداخت که به‌قول معروف بهترین کلام، کلام مختصر و رساننده مقصود است.

مهم‌ترین نکته‌ای که در اینجا ملاحظه می‌شود این است که بنی‌اسرائیل منتظر ولادت این پیامبر و مصلح بزرگ بودند ولادت او را به یکدیگر بشارت می‌دادند و آماده استقبال از او بودند زیرا او همان رهایی دهنده‌ای بود که آن‌ها را از یوغ حکومت طاغوت‌ها و فرعون‌هایی که دلیلشان کرده و مورد ستم قرار داده بودند نجات خواهد بخشید؛ همان‌طور که انبیای الهی پیشین چنین وعده‌ای داده بودند و حتی آمدن یعقوب و یوسف پیامبر (علیه السلام) به سرزمین مصر علتی جز زمینه‌سازی برای آمدن قائم آل ابراهیم، موسی (علیه السلام) نبود.

و از آنجاکه خداوند سبحان در وعده‌اش تخلف نمی‌کند «سال‌های آن ولادت وعده داده شده فرا رسید و فرعون در آن سال‌هایی که چشم‌انتظار ولادت موسی (علیه السلام) بود با این پندار که او توانایی تغییر سنت خداوندی را دارد نوزادان بنی‌اسرائیل را به قتل می‌رساند؛ اما خداوند اراده فرمود تا او را خوار نماید و ضعف و ناتوانی او را در برابر قدرت الهی و تدبیر ربانی آشکار سازد. خداوند سبحان موسی را در قصر خود فرعون پروراند و پرورنده موسی کسی جز همان فرعون سرکش نبود؛ همان کسی که شب و روز در پی فیصله‌دادن ماجرای همین مولود بود.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَأَلْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ \* وَقَالَتْ أُمْرَاتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتْ عَيْنٌ لِي وَ لَكَ لَا تَقْتُلُهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (خاندان فرعون او را از آب گرفتند،

تا سرانجام دشمن آنان و مایهٔ اندوهشان گردد، مسلماً فرعون، هامان و لشکریانشان خطاکار بودند \* همسر فرعون گفت: این کودک نور چشم من و تو خواهد بود؛ او را نکشید، شاید به ما سودی رساند یا او را به فرزندی بگیریم؛ درحالی که آن‌ها نمی‌دانستند).

در آن هنگامه‌ای که فرعون و سپاهیان‌ش بنی‌اسرائیل را به استضعاف می‌کشیدند و آن‌ها را خوار و ذلیل می‌نمودند و پسران و بهترین‌ها و برگزیدگانشان را می‌کشتند، موسی در قصر فرعون رشد می‌کرد و بزرگ می‌شد و آنچه از ظلم و به بندگی کشیدن مردم مستضعف در خارج از قصر اتفاق می‌افتاد را نظاره می‌کرد و آنچه در داخل قصر از نقشه‌های رُعب‌انگیز و تبلیغاتی را که هدف از آن‌ها به بندگی کشیدن مردم و ادارنمودن آن‌ها به فرمان‌برداری از فرعون و یا حداقل تسلیم‌شدن در برابر وضع موجود و ترک مقاومت بود با چشمان خود می‌دید: ﴿قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ﴾<sup>(۱)</sup> (فرعون گفت: من جز آنچه را معتقدم به شما ارائه نمی‌دهم، و شما را جز به راه صحیح راهنمایی نمی‌کنم).

حضرت موسی (علیه السلام) سیاست فرعون و حزبش را از نزدیک ملاحظه می‌کرد؛ سیاستی که تمثیلی از جلوگیری از انتشار دین خدا و بازداشتن بنی‌اسرائیل از تقید به شعائر دینی و گسترش فساد و به دنبال آن هدایت نسل‌هایی که در چنین جو فاسدی پرورش می‌یافتند به سوی فساد و ترک دین‌داری و التزام به شریعت مقدس الهی بود.<sup>(۲)</sup>

اینک ما ملاحظه می‌کنیم که رویارویی جبههٔ سجده‌کنندگان و جبههٔ متکبران حتی پیش از ولادت موسی (علیه السلام) با اعلان قتل نوزاد وعده داده‌شده توسط طاغوت فرعون و پاره‌کردن شکم زنان بنی‌اسرائیل در جست‌وجوی آن خلیفهٔ الهی که گفته‌شده بود پایان طاغوت به دست او خواهد بود آغاز شده بود؛ اما خواست و ارادهٔ الهی بر حفظ

۱- غافر، ۲۹

۲- سید احمدالحسن (علیه السلام) کتاب گوساله، ج ۱

حجت‌های خداوند سبحان رقم خورد، به گونه‌ای که گردن‌های جباران خاضع گردند و عبرت‌گیرندگان را در درک عظمت خالق در آشکارترین آیات برای حفاظت مقهور نماید. پس همان حاکم طغیانگری که تلاش می‌کرد خلیفه موعود الهی را به قتل برساند تبدیل به پرورش‌دهنده او و نگهبانی برای او در خانه خودش می‌شود تا روزی که خداوند اذن به شروع رویارویی از طرف حق را بدهد درحالی‌که متکبران این رویارویی را از مدت‌ها قبل آغاز کرده بودند.

آری: «موسی علیه السلام به آوردگاه زندگی قدم نهاد تا ظلم و ستم فرعون سرکش را بر مستضعفان بنی‌اسرائیل و مصریان ببیند. موسای درستکار پاک آن پیامبر مخلص منتظر که بنی‌اسرائیل می‌شناختندش، چگونه می‌توانست در قصر فرعون باقی بماند تا یاریگری برای او باشد، حتی اگر این یاری کردن با سکوت در برابر ظلم و ستم او و افزودن به سیاهی لشکر او باشد؟ پس این خواست خداوند بود تا آن واقعه یعنی کشته شدن یکی از سربازان فرعون و لشکریان ظلمت و سیاهی رخ دهد، و این رویداد اثری عمیق در جان موسی علیه السلام نهاد<sup>(۱)</sup> تا آنجا که به حق پناه برد و از آنچه آن را گناه

---

۱- سید احمدالحسن علیه السلام درحالی‌که مهم‌ترین وجوه تمایز دعوت موسی علیه السلام را بیان می‌دارد می‌فرماید: «موسی علیه السلام با کشتن یکی از سربازان فرعون شروع کرد. این موضع، درنهایت تندی و شدت است. به‌طور معمول کشتار و نبرد آخرین ابزار دعوت و منتشر نمودن کلمه «لا اله الا الله» می‌باشد. چه چیزی باعث شد که در اینجا، آن را اولین گام قرار دهد؟! درواقع علت‌های متعددی وجود دارد، از جمله:

الف- موسی در مواجهه با طاغوتی بود که بر مردم مسلط شده بود و بدون هیچ مانعی می‌کشت، به زندان می‌افکند، غارت و چپاول می‌کرد و اهل زمین را به استضعاف می‌کشید. در نتیجه، عمل مبارک موسی -یعنی کشتن این سرباز شیطانی- ضربتی آشکار به فرعون و حزب و سربازان او و عامل بازدارنده بزرگی برای آنان بود.

ب- این کار تأثیر بزرگی در برانگیختن بنی‌اسرائیل و وادار کردن به شورش آن‌ها در برابر فرعون و لشکریانش داشت؛ و همچنین آماده‌کردنشان برای انقلاب آینده‌ای که موسی علیه السلام پس از بازگشتش به انجام رساند.

ج- این عمل در آشکار کردن شخصیت موسی علیه السلام به‌عنوان فردی که علیه ستم فرعون و سربازانش انقلاب کرده بود و مشخص کردن اهمیت این رهبر بزرگ برای بنی‌اسرائیل که در آینده اقدام به رها ساختن

به حساب می‌آورد از او بخشش طلبید و به سویش توبه نمود؛ یعنی از زندگی کردنش در قصر فرعون سرکش؛ همان کسی که پدر و پرورش دهنده موسی (علیه السلام) محسوب می‌شد. چون خداوند سبحان و متعال وی را بیمارزید با خدا عهد کرد که به شکرانه نعمت آمرزش که ارزانی‌اش داشته بود هرگز پشتیبانی برای مجرم و ظالم نباشد؛ حتی اگر این پشتیبانی با سازش و سکوت در برابر ظلم او باشد»<sup>(۱)</sup>.

در خصوص آنچه دعوت الهی دعوت کننده به سوی خدا -موسی (علیه السلام)- را متمایز می‌سازد -علاوه بر آنچه بیان شد- سید احمد الحسن (علیه السلام) می‌فرماید:

• پس از بازگشتن موسی از مدین، دعوت حق شکل دیگری به خود گرفت. این بار به نرمی، تا شاید فرعون یا یکی از یاران و سربازانش را یادآور شود، یا از خداوند سبحان بترسد و به دین یعقوب (علیه السلام) و یوسف (علیه السلام) بگراید؛ همان یوسفی که عزیز و وزیر پادشاه پیشین آنان بود. تا آن هنگام موسی (علیه السلام) شریعتِ نسخ کننده شریعت یعقوب (علیه السلام) و اسحاق (علیه السلام) و ابراهیم (علیه السلام) را که همان شریعت یکتاپرستی بود نیاورده بود؛ با وجود اینکه شریعتی تحریف شده بود و جز بر اساس آرا و ظنیات علمای شیطنانی دین اسرائیل، به آن عمل نمی‌شد.

• عقوبت‌های الهی و آیات ربّانی که در مصر همراه دعوت موسی (علیه السلام) شد؛ تا شاید فرعون و سربازانش یا متکبرهای بنی اسرائیل -امثال قارون- ایمان بیاورند. از جمله این عقوبت‌ها این بود که آب آن‌ها تبدیل به خون شد و سرزمینشان آکنده از قورباغه گردید و آن‌ها نیز به موسی (علیه السلام) متوسل شدند تا به درگاه خداوند دعا کند و عذاب را از آنان بردارد. باین حال کسی جز اندکی از قومش به او ایمان نیاوردند. و اسفا

آن‌ها از چنگال فرعون و لشکریانش خواهد نمود، اهمیت ویژه‌ای داشت.

د- این کار اهمیتی خاص در دفع تهمت دوست‌بودن موسی (علیه السلام) با فرعون که خداوند لعنتش کند داشت؛ تهمتی که ملازم با آن حضرت (علیه السلام) بود؛ چرا که او پسر خوانده فرعون بود و در کاخ او زندگی می‌کرد». (سید

احمد الحسن (علیه السلام)، روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان، ج ۱)

واحسرتا بر بندگان!

• در نهایت دعوت، هجرت موسی (علیه السلام) و کسانی که با او ایمان آورده بودند و خروج آن‌ها از مصر بود، درحالی‌که از فرعون و بزرگان و حزب و سربازانش می‌ترسیدند تا مبادا بر آن‌ها مسلط شوند و آنان را مورد آزار و اذیت و کشتار قرار دهند. زمانی که دو گروه در برابر یکدیگر قرار گرفتند این ترس که در گروه مؤمن بنی‌اسرائیل بود آشکار شد؛ افرادی که ایمان ضعیف و متزلزلی داشتند گفتند: فرعون و سربازانش به ما دست پیدا کردند. ولی موسی (علیه السلام) به آنان نهیب زد و گوشزد نمود که آن‌ها در حال هجرت به سوی خداوند یگانه قهار هستند. ایشان فرمود: هرگز چنین نیست؛ پروردگارم همراه من است و مرا هدایت می‌کند؛ و جماعت بنی‌اسرائیل به خاطر اکرام به موسی (علیه السلام) نجات یافتند و هزاران نفر به خاطر یک نفر، مورد کرامت قرار گرفتند و فرعون و سربازانش غرق شدند؛ مرگ بر آنان باد! (۱)

جا دارد در مقاطع مهم دعوت این داعی خدا توفقی داشته باشیم تا درس‌ها و عبرت‌ها را فرا بگیریم، به‌خصوص وقتی که دانستیم سنت خدا یکی است و تبدیلی در آن راه ندارد:

**اول:** اعلان جنگ توسط فرعون متکبر و قومش علیه حجت و خلیفه خدا موسی (علیه السلام) به‌محض اینکه فهمیدند پایان حکومتشان به‌دستان او خواهد بود صورت پذیرفت. ما متوجه می‌شویم کسانی که در برابر حق و داعیان حق سرکشی می‌کنند حتی پیش از شروع دعوت و سست‌شدن باطل چقدر دچار اضطراب و نگرانی می‌شوند، علی‌رغم اینکه به نظر می‌رسد که آنان در اوج قدرت و جوانی قرار دارند.

و علی‌رغم اینکه موسی (علیه السلام) چیزی جز یقینش به «لا قوة الا بالله» (هیچ نیرو و توانی نیست مگر به مشیت خداوند) و کلمه حقی که آن را در صورت طاغوت و قوم طاغوت فریاد کشید نداشت. قتل و شکنجه و ستم و سنگدلی و انواع تهمت‌ها مثل



جادوگری و دیوانگی و دیگر موارد۔ علی‌رغم واضح بودن حجتِ دعوت‌کننده به حق، از جمله سلاح‌های شناخته‌شده در دست متکبران بود. در نهایت، «شخص طغیانگر» همان کسی شد که خداوند به عنوان حامی محافظ حجت خودش مسخر کرده بود تا ضعف سرکشان و خضوعشان را در برابر اراده خداوند سبحان به وضوح نشان دهد.

**دوم:** دعوت الهی در رویارویی با منکران همیشه یک شکل و صورت به خود نمی‌گیرد. با اینکه موسی (علیه السلام) یکی از سپاهیان فرعون را به قتل می‌رساند، اما بعد از هجرت ده‌ساله‌اش، با کلمه و به نرمی به سوی فرعون و قومش بازمی‌گردد، در حالی که آنان را به خداوند دعوت می‌نماید تا شاید یادآور شوند؛ همان‌گونه که وقتی می‌بینیم موسی (علیه السلام) دین حنفی حجت‌های الهی پیشین - ابراهیم و یعقوب و یوسف (علیهم السلام) - را نسخ نمی‌کند همگام شدن تدریجی وی با آنان پوشیده نخواهد ماند.

**سوم:** موسی (علیه السلام) با نشانه‌ها و دلایل الهی به سوی قومش آمد؛ همان قومی که در میانشان مبعوث شده بود. وصیت و بشارتی که نسبت به او وجود داشت، نخستین دلایل او بر راست‌گویی‌اش در دعوتش بود و این برای آنان واضح بود و آن‌ها بر همین اساس منتظر او بودند و ولادتش را به یکدیگر بشارت می‌دادند.

از اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) در حدیثی روایت شده است که فرمود: «... و ابراهیم به فرزندش اسماعیل وصیت کرد و اسماعیل به اسحاق و اسحاق به یعقوب و یعقوب به یوسف و یوسف به برثیا و برثیا به شعیب وصیت کرد و شعیب وصیت را به موسی منتقل کرد و موسی به یوشع بن نون...»<sup>(۱)</sup>.

همچنین علم الهی را به عنوان دلیل دوم بر راست‌گویی خود برای قومش آورد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>(۲)</sup> (چون به حد بلوغ رسید و برومند شد او را حکمت و دانشی دادیم و ما نیکوکاران را این چنین پاداش می‌دهیم).

او پرچم «البيعة لله» را به عنوان دلیل سوم در دعوتش برافراشت. پس از اینکه فرعون مرتب به قومش می‌گفت: ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾<sup>(۱)</sup> (من پروردگار برتر شما هستم). موسی عليه السلام به او فرمود: ﴿فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِّنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾<sup>(۲)</sup> (ای فرعون، بی‌تردید من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیانم). این همان پرچم البيعة لله و حاکمیت خداوند است که خلیفه خداوند در زمین بالا می‌برد و این تمام چیزی است که به آن ایمان دارد؛ به همین دلیل ساحران وقتی نشانه‌های خداوند را دیدند گفتند ما به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم: ﴿وَأَلْقَى السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ \* قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ \* رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ﴾<sup>(۳)</sup> (و ساحران به سجده افتادند \* گفتند: به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم \* پروردگار موسی و هارون). پس ای فرعون! حاکمیت در زمان تو و در تمامی زمان‌ها تنها از آن «الله» است نه مردم.

### خلاصه سخن:

موسی عليه السلام با قانون خداوند سبحان در حجت‌ها و خلفای الهی به سوی قومش آمد و به دلیل شدت رحمت خداوند سبحان به خلقتش، نشانه‌های الهی دیگری نیز خلیفه خدا را در دعوتش همراهی کردند؛ آیاتی همچون فراوان شدن قورباغه‌ها و تغییر آب به خون. این‌ها نشانه‌های عقاب و عذاب در پی اصراری بود که آن مردم برای تکذیب دعوت‌کننده به سوی خدا و تکبرشان در برابر او داشتند. پس از تمامی این‌ها، نتیجه‌ای جز این حاصل نشد که تنها اندکی از قومش به موسی عليه السلام ایمان آوردند و این همان سنت خداوند در جبهه سجده‌کنندگان برای خدا و خلفای او در زمینش است.

**چهارم:** شکست منتظران حجت‌های رهایی‌دهنده نزد بنی‌اسرائیل واضح است؛ به‌خصوص وقتی بدانیم که سرگردانی - که عقوبت الهی آنان بود - پس از عبور از دریا و

۱- نازعات، ۲۴

۲- اعراف، ۱۰۴

۳- اعراف، ۱۲۰ تا ۱۲۲

غرق شدن فرعون سرکش و لشکرش واقع شد. شدت رنجی که وصی موسی (علیه السلام) یعنی هارون (علیه السلام) از سوی قومش - که مدعی ایمان به حجت خدا موسی (علیه السلام) بودند - با بردباری متحمل گردید، تنها ناشی از همین شکست بود: «بنی اسرائیل از فرامین الهی تمرد و از موسی و هارون (علیهم السلام) سربیزی نمودند و پس از آنکه بنی اسرائیل از ورود به سرزمین مقدس و جهاد با ستمگران در راه نشر کلمه «لا اله الا الله» و عبادت خالص برای خداوند شانه خالی کردند، خداوند چهل سال سرگردانی در صحرای سینا را برای آنان مقرر فرمود و موسی و هارون (علیهم السلام) در این بازه زمانی آزار و اذیت‌های بسیاری را متحمل شدند؛ بسیاری از ایشان به موسی (علیه السلام) اعتراض می‌کردند و او را نادان می‌شمردند. آن‌ها متعرض هارون (علیه السلام) می‌شدند و اینکه او پیامبر و جانشین موسی (علیه السلام) باشد. پس خداوند امر فرمود که رئیس هریک از طوایف بنی اسرائیل اسم خود را بر روی چوب‌دستی خشکی بنویسد و هارون (علیه السلام) نیز اسم خود را نوشت. موسی (علیه السلام) چوب‌دستی‌ها را در خیمه اجتماع قرار داد و خداوند چنین اراده فرمود تا آن چوب‌دستی که اسم هارون (علیه السلام) بر آن نوشته شده بود سبز و تازه گردد تا معجزه‌ای برای تأیید نبوت آن حضرت و حقانیتش برای خلافت و جانشینی موسی (علیه السلام) باشد. با این وجود آن‌ها از آزار و اذیت هارون (علیه السلام) و توهین و بی‌احترامی به او دست برنداشتند تا آنجا که وقتی آن گوساله را ساختند و به عبادتش پرداختند و هارون (علیه السلام) بر ایشان اعتراض نمود، تا آستانه کشتن او و گروه اندکی که به همراه آن حضرت (علیه السلام) حق را یاری می‌دادند پیش رفتند. یهودیان به این هم اکتفا نکردند، بلکه پس از وفات موسی و هارون (علیهم السلام) اقدام به تحریف تورات نمودند و با دستان ناپاک و گناه‌آلود خود در آن چنین نوشتند: آن کس که گوساله را ساخت و بنی اسرائیل را گمراه نمود هارون بود!!

به مظلومیت هارون (علیه السلام) این پیامبر بزرگ بنگرید و آن را با مظلومیت وصی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) علی بن ابی طالب (علیه السلام) مقایسه کنید؛ این سستی است الهی و هرگز در سنت الهی

تغییر و تبدیلی نمی‌بینی»<sup>(۱)</sup>.

**پنجم:** علمای گمراهی، در این شکست و گمراه‌شدن از راه هدایتی که منتظران انتظارش را می‌کشیدند نقش بارزی داشتند. آیا کسی نسبت به این نکته تردیدی دارد که سامری و مشابیهش بلعم بن باعورا از علما بوده‌اند؟!

آری؛ آن‌ها از علمای بی‌عمل بودند و این صفت کسانی است که اهل آتش از بوی بد و زشتی‌شان ناله سر می‌دهند، زیرا آنان نوک نیزهٔ اعتراض در برابر خلفای خداوند بوده‌اند، آن هنگام که یکی از آن‌ها برای دعوت به حق و هدایت مبعوث می‌شده است.

حق تعالی درحالی‌که نقش سامری را در گمراه‌کردن بیان می‌دارد و سخن

بنی اسرائیل به موسی علیه السلام پس از بازگشتش را ذکر می‌کند چنین می‌فرماید: ﴿قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلَكِنَا وَلَكِنَّا حُمَلْنَا أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ \* فَأَخْرَجَ لَهُمْ عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِي \* أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا \* وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلِ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي \* قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ﴾<sup>(۲)</sup> (گفتند: ما به میل و اراده خود از وعدهٔ تو تخلف نکردیم؛ بلکه

مقداری از زیورهای قوم را که با خود داشتیم افکندیم و سامری این چنین القا کرد \* و برایشان مجسمهٔ گوساله‌ای پدید آورد که صدایی همچون صدای گوساله داشت و

[به یکدیگر] گفتند: این، خدای شما و خدای موسی است؛ پس فراموش نمود \* آیا

نمی‌بینند که هیچ پاسخی به سخنشان نمی‌دهد و مالک هیچ‌گونه سود و زبانی برای

آن‌ها نیست؟ \* و پیش از آن، هارون به آن‌ها گفته بود: «ای قوم من! شما به این

وسیله مورد آزمایش قرار گرفته‌اید! پروردگار شما خداوند رحمان است؛ پس، از من

پیروی کنید، و فرمانم را اطاعت نمایید \* گفتند: ما هرگز از عبادت او دست

برنمی‌داریم تا موسی به سوی ما بازگردد).

۱- سید احمدالحسن علیه السلام کتاب گوساله، ج ۱

۲- طه، ۸۷ تا ۹۱

و از آنجاکه سامری همان کسی بود که برایشان از زیورآلات، گوساله‌ای ساخت تا به جای خداوند عبادتش کنند؛ خداوند سبحان وقتی ارادهٔ آنان بر گمراهی و عبادت غیر را دانست صدای گوساله را ایجاد کرد تا فتنه‌ای برای آنان باشد.

از امام باقر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «در مناجات‌هایی که موسی (علیه السلام) با خدا داشت فرمود: پروردگارا! گوساله را سامری ساخت، از چه چیز بانگ برمی‌آورد؟ خداوند تبارک و تعالی به او وحی فرمود: این فتنه و آزمایش من بود؛ پس آن را بازگو مکن.»<sup>(۱)</sup>

علی‌رغم اینکه طبق متن کتاب کریم خداوند سامری چیزی را می‌دید که مردم نمی‌دیدند اما آن «من» که در سینهٔ خبیثش آتش حسادت نسبت به هارون پیامبر را شعله‌ور کرده بود کسی بود که خودش را بهتر از او می‌دید و فاسقانی از بنی اسرائیل نیز او را در این خواست نفسانی‌اش پشتیبانی می‌کردند؛ همان کسانی که در کردار و ساختهٔ عالم فاسقشان روزنه‌ای برای سموم خود میان گروه اندک مؤمنان پیدا کرده بودند.

سپس شبیه او در علم بدون عمل جانشینش گردید؛ کسی که در فسق و پیروی از خواست نفس نسخه‌ای مطابق اصل بود؛ یعنی بلعم بن باعورا که خداوند در کتاب کریم خود از وی یاد کرده است: ﴿وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ \* وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾<sup>(۲)</sup> (خبر آن مرد را برایشان بخوان که آیات خویش را به او عطا کرده بودیم ولی [سرانجام] خود را از آن تهی ساخت و شیطان در پی او افتاد و از گمراهان شد. اگر می‌خواستیم، [مقام] او را با این آیات بالا می‌بردیم؛ و او به پستی گرایید، و از هوای نفس پیروی کرد. مثل او چون مثل آن سگ است که

۱- بحار الأنوار، ج ۵، ص ۲۱۷

۲- اعراف، ۱۷۵ و ۱۷۶

اگر به او حمله کنی زبان از دهان بیرون آورد و اگر رهایش کنی باز هم زبان از دهان بیرون آورد. این مثل گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند؛ این داستان‌ها را بازگو کن، شاید بیندیشند [و بیدار شوند].

بلعم بن باعورا با زهد و علم خود، اسم اعظم داشت اما دردی که منکران پیش از وی را از پای انداخته بود او را نیز از پا درآورد؛ درد «من» که افسارش آرام نمی‌گیرد تا آنجا که علیه حجت خدا پناه‌برخدا دعا می‌کند و نه به نفع او. در روایتی از امام رضا علیه السلام آمده است: «به بلعم بن باعورا، اسم اعظم داده شد. با آن دعا می‌کرد و مستجاب می‌شد؛ اما به سمت فرعون تمایل پیدا کرد. این فرعون حاکم زمان او و غیر از فرعون مصر (لعنه الله) است، زیرا این حادثه بعد از ماجرای غرق‌شدن اتفاق افتاده بود. وقتی فرعون به دنبال موسی و یارانش افتاد، فرعون به بلعم گفت: خدا را دعا کن تا موسی و یارانش محبوس شوند تا ما به آن‌ها برسیم. بلعم بن باعورا سوار بر خرش شد تا به دنبال موسی برود. خرش از راه رفتن امتناع ورزید، شروع به شلاق‌زدنش کرد، خداوند عزوجل زبان خر را گشود و او گفت: وای بر تو! چرا مرا می‌زنی؟ می‌خواهی با تو بیایم تا پیامبر خدا و قوم مؤمنان را نفرین کنی؟! او را آن قدر کتک زد تا خر مُرد. آنگاه اسم اعظم از زبانش گرفته شد...»<sup>(۱)</sup>

**ششم:** در دعوت موسی علیه السلام نکته‌ای وجود دارد که شایسته است به آن توجه شود؛ نکته‌ای که با آن به برخی سؤالات معترضان امروزی بر خلیفه خدا در خصوص آمدن وصی امام مهدی علیه السلام پیش از امام مهدی علیه السلام پاسخ داده می‌شود؛ زیرا مدعیان علم و بزرگان مردم ادعا می‌کنند که آمدن وصی پیش از حجت وصیت‌کننده، نامعقول است! و ای کاش می‌دانستم آن‌ها از کدامین عقل سخن به میان می‌آورند و با آن می‌خواهند به کدام دین برسند؛ و آیا پس از به اثبات رسیدن عقیده با «دلیلی» که خداوند دلیل بر حجت‌ها و خلفایش قرار داده است -اگر شخص، مؤمن حقیقی باشد-

دیگر مجالی برای عقل‌گرایی یا عدم عقل‌گرایی باقی خواهد ماند؟! مگر اینکه مقصودشان عقل‌گرایی بلعم و سامری و امثال آنان باشد.

به‌هرحال کسی که دعوت موسی (علیه السلام) را پس از بازگشت وی از مدین ملاحظه نماید متوجه خواهد شد که هارون وصی (علیه السلام) پیش از موسی (علیه السلام) در مصر مبعوث گردید تا برای او زمینه‌سازی کند و این به درخواست خود موسی بود و خداوند سبحان نیز درخواست او را اجابت فرمود؛ همان‌طور که متن قرآنی چنین بیان می‌فرماید.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ أَنْتَ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ \* قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ \* قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ \* وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَيَّ هَارُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (و پروردگارت موسی را ندا داد: ای موسی، به‌سوی آن مردم ستمکار برو \* قوم فرعون، آیا نمی‌خواهند پرهیزگار شوند؟ \* گفت: پروردگارا! از آن بیم دارم که مرا تکذیب کنند \* و سینه‌ام تنگ شود و زبانم به قدر کافی گویا نیست؛ پس هارون را نیز بفرست)؛ یعنی همان‌گونه که مرا خبر دادی برادرم هارون را نیز باخبر ساز.

و در عمل نیز دعوت در مصر به‌وسیله هارون (علیه السلام) آغاز شد و او پیش از موسی (علیه السلام) به‌سوی اهل مصر رفت تا مردم را برای استقبال از موسی (علیه السلام) آماده کند و حتی پس از ورود موسی (علیه السلام) به مصر نیز به خواست موسی، هارون با مردم ارتباط مستقیم داشت؛ به همین دلیل وقتی ساحران ایمان آوردند گفتند: ﴿فَأَلْفَى السَّحْرَةَ سُجَّدًا قَالُوا أَمَّا بَرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَىٰ﴾<sup>(۲)</sup> (ساحران به سجده افتادند و گفتند: به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم) و هارون را در سخن خود مقدم داشتند؛ زیرا هارون (علیه السلام) کسی بود که با آنان رویارو شد و به دستور موسی (علیه السلام) سخنگو برای دعوت آنان بود.

حال اگر امروز مردم بخواهند بر گفته خود اصرار ورزند و بگویند که: «به‌هیچ‌وجه

صحیح نیست که وصی در زمان وصیت‌کننده سخن بگوید و او پیش از مرگ وصیت‌کننده، جایگاه و مقامی ندارد» آیا از این سخن نمی‌توان چنین فهمید که آنان از وصی بودن هارون علیه السلام چشم‌پوشی می‌کنند، به این معنا که طبق نظر آنان، هارون، وصی نیست؛ زیرا او در زمان موسی علیه السلام وفات کرده است؟ اگر آنان چنین مقصودی داشته باشند پس در واقع عقاید قطعی و متون روشن قرآن را رد می‌کنند؛ متونی که تأکید دارند بر اینکه ارسال هارون وصی به مصر پیش از خود حجت وصیت‌کننده بود تا برای استقبال از وی زمینه‌سازی کند؛ و اینکه هارون به‌طور مستقیم با آنان رویارو شد و به فرمان وصیت‌کننده، با آنان سخن می‌گفت و حتی وقتی موسی از وی چنین درخواستی می‌کند او هم چنان سخنگو باقی می‌ماند.

آری، وصی ناطق در زمان وصیت‌کننده، محجوج باقی می‌ماند؛ و این امری است میان آن دو که به ما هیچ ارتباطی ندارد، ولی به این معنا نیست که او در زمان حیات وصیت‌کننده هیچ حجیتی نداشته باشد؛ پس تأمل کنید و چیزی را که نمی‌دانید به زبان بیاورید.

به‌علاوه این سخن آنان مایه تعجب است؛ زیرا آنان خود، ناطق بودن سید اوصیا علی علیه السلام بر قومش و حجت بودن او بر آنان را در حوادث بسیاری می‌بینند؛ از جمله اینکه وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله به تبوک رفت علی علیه السلام را جانشین خویش قرار داد. آیا بر اهل مدینه در آن روز با سخن علی علیه السلام اتمام حجت می‌شد یا خیر؟ آری، او حجت بر آنان بود و خودش همچنان محجوج به رسول خدا صلی الله علیه و آله باقی ماند، ولی محجوج بودن او به رسول خدا صلی الله علیه و آله حجت بودن سخن و نظر او را سلب نمی‌کند؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی بود که به او دستور سخن گفتن داده و از او چنین درخواستی فرموده بود. یک مسئله دیگر باقی می‌ماند؛ عدم اجتماع دو حجت ناطق در یک زمان به‌خصوص، به‌گونه‌ای که هر دو در یک مکان باشند و وصیت‌کننده از وصی درخواست سخن گفتن نکرده باشد.

حال که آمدن وصی پیش از حجت، مثلی قرآنی و سنتی الهی در حجت‌های



پیشین است، پس اعتراض مدعیان علم امروز به اینکه آمدن احمدِ وصی (علیه السلام) را پیش از پدرش امام مهدی (علیه السلام) به عنوان زمینه‌ساز، و سخن گفتن او و حجت‌بودنش بر مردم را «نامعقول» می‌نامند چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟! این اعتراض آنان چیزی جز دلیل بر دوری آنان از کتاب و حجت‌ها و سنت‌های خدا نیست و باوجود چنین وضعیتی دیگر چه امیدی به آنان - جز گمراهی و هلاکت- وجود دارد؟

**هفتم:** درست است که این تحقیق برای بیان حال معترضان بر جانشینان خداوند در زمینش به انجام رسیده است ولی معنایش این نیست که عبرت‌ها و درس‌های الهی را از حرکت حجت‌های خداوند که کتاب خدا و همتای پاکش حکایت می‌کنند فرا نگیریم؛ بنابراین به‌اختصار به درسی قرآنی بین موسای نبی (علیه السلام) و عبد صالح<sup>(۱)</sup> خواهیم پرداخت؛ که خداوند چنین خواسته بود تا [زمان] آمدن داعیِ حقِ امروز، سید **احمدالحسن** (علیه السلام) مخفی بماند. ارائه این مثل قرآنی بزرگ از آن جهت اهمیت دارد که امید است یآوری برای سیرکنندگان در خط ساجدین و عبرتی باشد برای کسی که نفسش برایش چنان آراسته که باعث شده تاکنون زیر پرچم معترضان بر خلفای الهی باقی بماند؛ علی‌رغم اینکه حجت، واضح و نور حق، فروزان است.

وقتی در میدان این مثل عظیم سیر می‌کنیم همواره باید توجه داشته باشیم که این دیداری بین دو حجت معصوم از حجت‌های خداوند است، به طوری که یکی از آن‌ها که نزد خدا از درجه بالاتری برخوردار است معلم و دیگری که درجه‌ای پایین‌تر دارد، شاگرد است؛ پس این دیداری بین یک معلم و شاگرد است. باید توجه داشت که شاگرد نسبت به معلم خود شاگرد است، اما برای مردم، او خود یک معلم است. این شاگرد، موسای نبی (علیه السلام) است که یکی از فرستادگان اولوالعزم می‌باشد. این یک مورد.

مورد دیگر: اینکه عصمت درجاتی دارد و تنها یک درجه نیست؛ و آنچه از درجات عصمت برای مردم اهمیت دارد تنها همین مقدار است که معصوم آنان را به باطل وارد

۱- حوادث بین دو حجت خدا «موسی و عبد صالح (علیه السلام)» که در این مبحث بیان می‌شود، از کلام سید احمدالحسن (علیه السلام) برگرفته شده است؛ که برخی از مسائلی را که در دیدار الهی واقع می‌شود بیان می‌کنند.

و از حق خارج نمی‌کند. ولی اگر دو معصوم با دو درجه متفاوت در کنار یکدیگر قرار بگیرند، تفاوت بین آن دو آشکار خواهد شد، به گونه‌ای که شما گمان خواهی کرد معصومی که درجه پایین‌تری دارد وقتی با معصوم درجه بالاتر ملاقات کند دیگر معصوم نخواهد بود.

حال اگر به سخنان عبد صالح با موسی (علیه السلام) نگاه کنیم: ﴿قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا... قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا... قَالَ هَذَا فِرَاقٌ بَيْنِي وَبَيْنَكَ سَابِقٌ لِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا... وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾<sup>(۱)</sup> (گفت: تو هرگز نمی‌توانی با من شکیبایی کنی... گفت: آیا نگفتم تو هرگز نمی‌توانی با من شکیبایی کنی... گفت: آیا به تو نگفتم که تو هرگز نمی‌توانی با من صبر کنی؟... گفت: اکنون زمان جدایی میان من و توست و تو را از راز آن کارها که تحملشان را نداشتی آگاه می‌کنم... من این کار را به میل خود نکردم. این است راز آن سخن که گفتیم: تو را شکیبایی آن نیست) خواهیم دید که عبد صالح به موسی (علیه السلام) سخنی نمی‌گوید جز اینکه او را به کم‌بودن صبرش نکوهش می‌کند، باوجوداینکه -آن‌گونه که رسول کریم (صلی الله علیه و آله) فرموده است- صبر نسبت به ایمان به منزله سر نسبت به جسد است. خداوند سبحان درباره صبر می‌فرماید: ﴿وَمَا يَلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يَلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ﴾<sup>(۲)</sup> (و آن را جز کسانی که صبر پیشه کردند نمی‌یابند، و آن را جز آن‌که بهره‌ای بزرگ دارد نخواهد یافت).

با این حال می‌بینیم که عبد صالح چگونه موسایی (علیه السلام) را که پیامبر و از فرستادگان اولوالعزم بود به اینکه او نمی‌تواند همراه او صبر پیشه کند، توصیف می‌فرماید. پس ما اگر بین این دو نفر بودیم بدون اینکه اختیاری داشته باشیم -چه رسد با شک و تردید- قطعاً از عبد صالح پیروی می‌کردیم نه از موسی (علیه السلام) چراکه او مرشد و معلم موسی

است و این موسی است که به او نیازمند می‌باشد. موسی (علیه السلام) خود سبب نیاز و پیرویش از عبد صالح را چنین بیان فرموده است: ﴿قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعَكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رِشْدًا﴾<sup>(۱)</sup> (موسی به او گفت: آیا از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده و مایه رشد و صلاح است، به من بیاموزی؟)؛ بنابراین علت، علم و معرفت است و موسی (علیه السلام) در این مورد به او نیازمند است، و این به‌روشنی تمایز میان معصومین را برای ما آشکار می‌کند.

آری، برخی از کسانی که به حقیقت آگاهی ندارند و در حوزه‌های وارد می‌شوند که از آن هیچ اطلاعی ندارند چه بسا اشکالی را در این خصوص پیش کشیده، درباره‌اش قلم‌فرسایی کرده باشند. این عده می‌گویند که عبد صالح از موسی (علیه السلام) داناتر نبوده، اما وی به علم باطنی تخصیص یافته و موسی (علیه السلام) نیز به علم شریعت مخصوص بوده است. این‌ها بر این نظر هستند که موسی (علیه السلام) بر عبد صالح (علیه السلام) حجت است و نه برعکس. شاید این عقیده و نظر همه آن‌ها باشد.

حقیقت آن است که قرآن قاطعانه به نفع عبد صالح نظر می‌دهد. این تصریح آشکار قرآن است که به چیرگی و حجت‌بودن عبد صالح (علیه السلام) بر موسی (علیه السلام) حکایت دارد: ﴿سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا﴾<sup>(۲)</sup> (به خواست خدا مرا شکیبای خواهی یافت؛ و در هیچ کاری تو را نافرمانی نخواهم کرد!). ملاحظه می‌کنی: در هیچ کاری تو را نافرمانی نخواهم کرد.

و همچنین: ﴿قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا﴾<sup>(۳)</sup> (که از جانب من معذور باشی). آیا عذرخواهی موسی و چگونگی آن را ملاحظه می‌کنی؟  
همچنین بنگر که عبد صالح چگونه موسی (علیه السلام) را مخاطب خود قرار می‌دهد:

۱- کهف، ۶۶

۲- کهف، ۶۹

۳- کهف، ۷۶

﴿قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا﴾<sup>(۱)</sup> (گفت: پس اگر می‌خواهی در پی من بیایی، از هیچ چیز می‌پرس تا خودم تو را از آن آگاه سازم).

با توجه به مطالب فوق، وضعیت به‌طور کامل روشن می‌گردد. موسی علیه السلام همان کسی است که یادگیرنده و محجوج به عبد صالح است و حتی کسی است که در مراحل آموزش در محضر وی دچار شکست و ناکامی می‌گردد. نباید فراموش کرد که اینان، حجت‌های خداوند سبحان هستند و موسی علیه السلام جزو پیامبران اولوالعزم محسوب می‌شود که تعداد آن‌ها فقط پنج نفر است. عبد صالح طوری با وی سخن می‌گوید که گویی با دانش‌آموزی در حال گفت‌و‌گوست که می‌خواهد به وی آموزش دهد: ﴿قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا﴾ (گفت: پس اگر می‌خواهی در پی من بیایی، از هیچ چیز می‌پرس تا خودم تو را از آن آگاه سازم).

اما علت دیدار موسی علیه السلام با عبد صالح به‌اختصار: موسی علیه السلام تصور می‌کرد که حقیقت را دریافته و با منیت خود مبارزه کرده است؛ خصوصاً اینکه وی کسی بود که همان‌طور که در حدیث وارد شده است- خویشتن را از یک سگِ گرهم برتر نمی‌دانست؛ همچنین روایت شده است که وقتی خداوند سبحان با موسی سخن گفت و الواح را بر وی نازل فرمود در یک لحظه چنین احساس کرد که خداوند سبحان کسی را داناتر از او خلق نفرموده است. پس خداوند جبرئیل را به‌سوی او فرستاد تا فرمان سفر برای دیدار با عبد صالح را به او ابلاغ کند. همچنین: اینکه موسی علیه السلام از خداوند سبحان درخواست می‌کند که او قائم آل محمد علیهم السلام باشد.

از سالم الاشل روایت شده است: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «موسی بن- عمران علیه السلام در سفر اول [تورات] نظر کرد و مقام قائم آل محمد علیهم السلام را در مکتب و قدرت و فضیلت مشاهده نمود و از خدا درخواست کرد: خداوند! مرا قائم آل محمد قرار ده! به او گفته شد: قائم از فرزندان احمد است. سپس در سفر دوم نگریت و دوباره

مانند همان مطلب قبلی را یافت و مانند آن را از خداوند درخواست کرد و همان پاسخ را شنید. سپس در سفر سوم نگرست و همان مطلب را دید و همان سخن را تکرار کرد و همان پاسخ را شنید.<sup>(۱)</sup>

اگر به آغاز ماجرای سفر موسی (علیه السلام) نگاهی بیندازیم خواهیم دید که وی به دنبال مجمع‌البحرین (محل تلاقی دو دریا) بوده است. وی حال خود را چنین توصیف می‌کند که اگر روزگاری طولانی را صرف یافتن مجمع‌البحرین کند چیزی جلودارش نخواهد بود! ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَاتِهِ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا﴾<sup>(۲)</sup> (و هنگامی که) موسی به شاگرد خود گفت: من همچنان خواهم رفت تا آنجا که دو دریا به هم رسیده‌اند؛ یا می‌رسم یا عمرم به سر می‌آید؛ تا عمرم به سر آید؟! این شور و شوق موسی (علیه السلام) است که به جوان همراه و وصی‌اش یوشع بن نون در رسیدن به مجمع‌البحرین (محل تلاقی دو دریا) و میزان اهتمامش به رسیدن به آن را بیان کرده است. تا آنجا که سپری کردن قرن‌ها در جست‌وجوی مجمع‌البحرین را کاملاً طبیعی می‌داند. این دیدار چقدر در قلب موسی (علیه السلام) عزیز و گرامی است!

ولی برخلاف همهٔ این شور و اشتیاق می‌بینیم که موسی (علیه السلام) مجمع‌البحرین را در ابتدای کار گم می‌کند: ﴿فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا﴾<sup>(۳)</sup> (پس چون به محل تلاقی دو دریا رسیدند ماهی خودشان را فراموش کردند و آن ماهی راه خود را در دریا در پیش گرفت). آیا معقول است که یک انسان عادی جایی را که محل تلاقی دو نهر است گم کند چه برسد به اینکه آن انسان پیامبری از پیامبران اولوالعزم باشد و سپری شدن قرن‌ها و به سر آمدن عمر را در صورت نرسیدن به این محل - سهل و آسان بدانند؟ آیا این به نظر عقلانی می‌رسد؟ درحالی که نتیجه چنین بشود که موسی (علیه السلام) پس از رسیدن، آن را گم کند؟!

۱- کتاب غیبت، محمد بن ابراهیم نعمانی، صفحه ۲۴۶ تا ۲۴۷

۲- کهف، ۶۰

۳- کهف، ۶۱

در حقیقت «مجمع‌البحرین» (محل تلقی دو دریا) مکان تلاقی دو رودخانه نیست بلکه یک «مرد» است و به همین دلیل است که موسی (علیه السلام) در ابتدا او را گم می‌کند؛ از نزدیکش عبور می‌کند ولی او را نمی‌شناسد. در تفسیر قمی آمده است: «... وقتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اخبار اصحاب کهف را به قریشیان داد، گفتند: «ما را از عالمی که خداوند به موسی فرمان داد تا از او تبعیت کند آگاه کن و ماجرای آن را بگو. خداوند عزوجل این آیه را نازل نمود: ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا﴾ (و هنگامی که) موسی به شاگرد خود گفت: من همچنان خواهم رفت تا آنجا که دو دریا به هم رسیده‌اند؛ یا می‌رسم یا عمرم به سر می‌آید).

(راوی) می‌گوید: دلیلش این بود که وقتی خداوند با موسی سخن گفت و الواح را بر او نازل کرد و همان‌طور که خود خداوند می‌فرماید: ﴿وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾ (و برای او در الواح اندرزی از هر موضوعی نوشتیم)، موسی به‌سوی بنی‌اسرائیل برگشت. پس بر منبر رفت و به مردم خبر داد که خداوند متعال، تورات را بر او نازل و با او تکلم کرده است، و با خود گفت: خداوند متعال مخلوقی را داناتر از من خلق نکرده است. بعد خداوند متعال به جبرئیل وحی فرمود: بنده ما را دریاب که هلاک شد و به او یاد بده که در محل برخورد دو رود، کنار صخره، مردی داناتر از تو هست. پس به‌سوی او برو و از او علم بیاموز. سپس جبرئیل بر موسی نازل شد و به او خبر داد و موسی در خود احساس کوچکی نمود و دانست که خطا کرده است و ترس بر او وارد شد. موسی به وصی خود یوشع بن نون گفت: خداوند به من فرمان داده است که مردی را در محل برخورد دو رود پیروی کنم و از او علم فرا بگیرم...»<sup>(۱)</sup>

اگر بخواهیم این «مرد» را بشناسیم باید به سوره‌الرحمن برویم تا دو دریا و محل تلاقی آن دو را در این سوره ببینیم. روایات بسیاری خواهیم یافت که شیعه و سنی

روایت کرده‌اند که این دو دریا، علی و فاطمه (علیها السلام) هستند و محل اجتماع آن دو دریا، حسن و حسین (علیهم السلام) و حجت‌های پس از آن دو هستند.

از ابوسعید خدری در تفسیر آیه ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ﴾<sup>(۱)</sup> (دو دریا را پیش راند تا به هم رسیدند) نقل شده است: «این دو دریا، علی و فاطمه هستند. گفت: نه این بر آن تجاوز می‌کند و نه آن بر این. ﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْؤُ وَ الْمَرْجَانُ﴾<sup>(۲)</sup> (از این دو دریا مروارید و مرجان خارج می‌شود). گفت: حسن و حسین صلوات خدا بر همه‌شان».<sup>(۳)</sup>

و از ابوذر رضی الله عنه در تفسیر سخن خداوند عزوجل ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ﴾ آمده است: «علی و فاطمه (علیها السلام) هستند». ﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْؤُ وَ الْمَرْجَانُ﴾. گفت: حسن و حسین (علیهم السلام) هستند. آیا کسی هست که مثل این چهار نفر را دیده باشد: علی، فاطمه، حسن و حسین که صلوات خدا بر همه‌شان؟ جز مؤمن، آنان را دوست، و جز کافر آنان را دشمن نمی‌دارد. پس با محبت اهل بیت، مؤمن شوید و با بغض و دشمنی نسبت به اهل بیت، کافر نگردید که در آتش خواهید افتاد».<sup>(۴)</sup>

پس مجمع‌البحرین یک مرد است و یک مکان نیست و به همین دلیل موسی (علیه السلام) او را گم کرد. اگرچه ائمه و مهدیین (آل محمد (علیهم السلام)) همگی مجمع‌البحرین هستند ولی به یاد داشته باشیم که وقتی موسی (علیه السلام) به سفر نگاه کرد «مجمع» خاصی را درخواست کرد و او کسی نیست جز قائم (علیه السلام)؛ زیرا او باقیمانده آن چیزی را خواهد آورد که خلق به خاطرش آمده‌اند؛ یعنی ۲۷ حرف توحید و معرفت.

از ابان از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «علم بیست و هفت حرف است و همه آنچه پیامبران آورده‌اند تنها دو حرف است و مردم تا امروز جز آن دو حرف را نمی‌شناسند. هنگامی که قائم ما قیام کند بیست و پنج حرف دیگر را بیرون می‌آورد و

۱- الرحمن، ۱۹

۲- الرحمن، ۲۲

۳- بحار الأنوار، ج ۴، ص ۹۷

۴- بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۹۸

آن را بین مردم نشر می‌دهد و آن دو حرف را نیز ضمیمه می‌کند و بیست‌وهفت حرف را منتشر می‌سازد».<sup>(۱)</sup>

موسی علیه السلام در ملاقات خود با عبد صالح متعهد به صبر می‌شود، ولی با این وجود خودش را چنین می‌بیند که از یک شکست و ناکامی خارج می‌شود و به ناکامی دیگری می‌رسد: ﴿قَالَ لَا تَوَاحِدُنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا﴾<sup>(۲)</sup> (گفت: اگر فراموش کرده‌ام مرا بازخواست مکن و به این اندازه بر من سخت مگیر)؛ این بار اول. اما بار دوم نیز موسی علیه السلام شکست می‌خورد: ﴿قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا﴾<sup>(۳)</sup> (گفت: اگر از این پس از تو چیزی بپرسم، با من همراهی نکن که از جانب من معذور هستی).

اما در مرتبه سوم می‌بینیم که موسی علیه السلام سکوت را اختیار کرد یا این سکوت است که موسی علیه السلام را اختیار می‌کند. موسی علیه السلام فقط می‌شنید و پس از آن دیگر سخنی بر زبان نراند. موسی علیه السلام علم را فرا گرفت و هدف از آمدنش محقق شد. عبد صالح علیه السلام با این کارهای ساده، همه چیز را به موسی علیه السلام فهماند؛ به او گفت: مبارزه با «من» مراتب و درجاتی نامتناهی دارد، نعمت‌های خدا به شماره نمی‌آید (قابل اندازه‌گیری نیست)، و مقاماتی که انسان می‌تواند به آن‌ها دست یابد نیز قابل شماره نیست (لا تحصی).

پس عبد صالح، موسی علیه السلام را در مراتب توحید گام‌به‌گام به جلو رهنمون شد؛ درجه اول «أنا» (من)، درجه دوم «نحن» (ما) و درجه سوم «هو» (او) بود. اگرچه همه این‌ها به امر خدا بود ولی این درجات به ترتیب به مراتب کفر (من و نه او)، شرک (من و او) و توحید (فقط او) نیز اشاره دارد.

﴿... إِمَّا السَّيِّئَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ ... وَأَمَّا الْعُلَمَاءُ فَكَانَ أَبَوَاهُ

۱- بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶

۲- کهف، ۷۳

۳- کهف، ۷۶



مُؤْمِنِينَ فَحَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا\* فَآرَدْنَا ... وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ ... وَمَا فَعَلْتَهُ عَنْ أَمْرِي ... ﴿١﴾ (اما آن کشتی از آن بینوایانی بود که در دریا کار می کردند، خواستم ... اما آن پسر، پدر و مادرش مؤمن بودند ترسیدیم که آن دو را به عصیان و کفر دراندازد \* خواستیم ... اما دیوار از آن دو پسر یتیم از مردم این شهر بود که در زیرش برای آن پسران، گنجی بود. پدرشان مردی صالح بود. پروردگار تو می خواست ... و من این کار را به میل خود نکردم ...).

مهم ترین درس ها و عبرت هایی که از این ملاقات ربانی می آموزیم عبارتند از:

۱- انسان چه بسا هدفش را گم می کند. این موسی (علیه السلام) است که با وجود اهتمام و شور و شوق بسیار، هدفی را که از آن، چنین تعبیر می کند که «سپری کردن همه روزگار در جست و جوی آن چیزی نیست» گم می کند. حال آیا این امت متوجه می شود که چه بسا هدفی را که در یاری دادن امام خود که در جست و جوی او بوده است گم کرده باشد؟ درحالی که امروز با جنگیدن علیه وصی امام، در واقع با خود امام جنگیده است! تا به این ترتیب متوجه شده، به رشد و هدایت بازگردد. آیا این امت بهتر از موسی (علیه السلام) است؟!

۲- آل محمد (علیهم السلام) کسانی هستند که هیچ یک از تمامی بشر از جمله انبیای الهی و فرستادگان- با آنان مقایسه نمی شوند و حتی فرستادگان اولوالعزم نیز با آنان مقایسه نمی شوند، چه برسد به دیگران؛ پس عصمت، درجاتی دارد که در ارتباط با شناخت و معرفت است و محمد و آل محمد (سلام و صلوات خدا بر همگی شان) در این خصوص سبقت جسته اند و دیگران، شاگرد آنان هستند.

۳- تسلیم شدن به حجت های خداوند همان دروازه نجات است و صبر در این راه اهمیت ویژه ای دارد.

۴- جنگ با «من» پایانی ندارد و حدودمرزی نمی‌شناسد. انسان به مقداری که با «من» می‌جنگد در نردبان توحید ارتقا می‌یابد و به مقدار جنگش با «من» و پیروزی‌اش بر «من» به مرتبه و مقامی می‌رسد.

۵- سیاست گام‌به‌گام در تعلیم و طرح معرفت، درس دعوت‌کنندگان به سوی خداست؛ و موارد دیگری که اهل تأمل فرا می‌گیرند؛ و الحمدلله رب العالمین.

\*\*\*

### عیسی علیه السلام خلیفه خداست و هیروдіس و علمای بدنهاد اعتراض می‌کنند

بعثت عیسی علیه السلام برای بنی اسرائیل، اهمیت بسیاری دارد؛ زیرا آنچه از سوی یهود و علمای بدنهاد بی‌عمل یهود هنگام ارسال آن حضرت بر وی جاری شد تفاوت چندانی با آنچه امام مهدی علیه السلام از علمای بدنهاد می‌بیند ندارد؛ بنابراین انسان مؤمن باید از سیره این پیامبر بزرگ در مبعوث شدن برای قومش و رنجی که از بزرگان معترض در زمان خود دید اطلاع حاصل کند تا شاید امروز برای جوینده حق، عبرتی بشود؛ عبرتی برای تکرار نکردن کار معترضان، نپیوستن به پرچم آن‌ها و ترک‌نکردن پرچم حق و هدایت. این نکته اول.

نکته دوم اینکه جامعه‌ای که عیسی علیه السلام در آن مبعوث گردید ادعای ایمان داشت و این انحراف برای امتی که از تعالیم انبیا و اوصیا دور شده بودند واضح و روشن نبود؛ زیرا آن‌ها تحت تربیت علمای گمراهی بودند که تلاش می‌کردند واقعیت را طوری به تصویر بکشند تا در آن حاکم باشند. در نگاه این مردم، دین مساوی با علما بود. علمایی که وجه تمایزشان کم‌بودن ورع، داشتن انحراف و نازپروردگی بود و جز جدل و سخن باطل تقریباً چیزی نمی‌فهمیدند. این نکته‌ای است که از ماجرای ولادت مبارک عیسی علیه السلام و آمدن مادرش به سوی مردم درحالی که او را در آغوش گرفته بود و شتاب مردم در متهم کردن وی واضح و روشن است: ﴿يَا أُخْتَهُ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ

وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا ﴿۱﴾ (ای خواهر هارون! نه پدرت مرد بدی بود و نه مادرت زنی بدکاره!)، که دلالت بر کم بودن ورع و ترس از خداوند سبحان دارد. سخن گفتن آن حضرت (علیه السلام) در گهواره نیز برائتی بود برای مادر مقدسش مریم (علیها السلام) از اتهام علمای بدنهاد و این اولین ضربه‌ای بود که حق بر پیکر باطل وارد نمود.

سید احمد الحسن (علیه السلام) در خصوص بعثت عیسی (علیه السلام) و وضعیت بزرگان معترض (علمای بدنهاد) در آن زمان می‌فرماید:

«در چنین فضای سست و رخوت‌آلودی عیسی (علیه السلام) برانگیخته شد تا به مردم بگوید: هر که می‌خواهد مرا پیروی کند آمادهٔ مرگ و به‌صلیب کشیده‌شدن باشد؛ و این، یعنی دعوت به قیام و انقلاب.

از عیسی (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «از کسانی که بدنتان را می‌کشند و توانایی کشتن نفس و جانتان را ندارند نهراسید! از کسی بترسید که می‌تواند جسم و جانتان را با هم در دوزخ هلاک سازد.»<sup>(۲)</sup>

آن حضرت (علیه السلام) می‌دانست که در آن زمان نمی‌تواند بسیاری از امور فاسد را تغییر دهد اما حداقل می‌توانست ضربه‌ای بر آن جامعهٔ فاسد وارد کند، و حتی بر تاریخ انسانی در روی این زمین، و چشم‌انتظار نتایجی بزرگ در آینده باشد؛ چه در آیندهٔ نزدیک یعنی پس از صعودش به آسمان و چه آیندهٔ دور یعنی پس از بازگشتش در قیامت صغری، یعنی زمان ظهور امام مهدی محمد بن الحسن العسکری (علیه السلام).

عیسی (علیه السلام) به‌سوی بنی‌اسرائیل و سایر مردمان مبعوث شد، ولی دینش فقط شریعت موسی (علیه السلام) را منسوخ نمود... و شاید مهم‌ترین دلیل نسخ‌کردن و بازسازی شریعت موسی (علیه السلام) این بود که علمای یهود دین را تغییر داده، آنچه خدا حلال کرده بود را حرام و آنچه خدا حرام کرده بود را حلال نموده بودند؛ و این به سبب پیروی از خواسته‌های نفسانی و بافته‌های عقلی‌شان و چه‌بسا در پاره‌ای موارد همان‌طور که در

برخی روایات آمده است- برای راضی نگه داشتن طاغوت‌هایی بوده باشد که بر آن‌ها مسلط شده بودند؛ به این ترتیب سامری و گوساله دوباره پدیدار شدند؛ اما این بار با نام و سیمایی جدید: سامری در قالب علمای بنی اسرائیل و گوساله در قالب تحریف احکام شریعت، بازگشتند.

با وجود اینکه پیامبران بسیاری (علیهم‌السلام) برای محافظت از شریعت موسی (علیه‌السلام) و جلوگیری از تحریف آن مبعوث شدند، اما مکتب انحرافی- یا همان مکتب سامری- رفته‌رفته، به دست گرفتن زمام امور را شروع کرد و پیامبران الهی را از صحنه دور ساخت و آن‌ها را به بیابان‌ها و سرزمین‌های خشک و بی‌آب و علف طرد نمود، و بسیاری از ایشان را پیش از بعثت عیسی (علیه‌السلام) به قتل رسانیدند؛ همچون زکریا (علیه‌السلام) که خود یهود وی را کُشتند و یحیی (علیه‌السلام) که آن‌ها با ترک کردن امر به معروف و نهی از منکر و کُرنش در برابر طاغوت و متمایل شدن به سوی آن، وی را به کشتن دادند؛ حاکم ستمگر (هیروودیس) یحیی (علیه‌السلام) را دستگیر و مدتی طولانی پیش از به قتل رسانیدنش به زندان انداخت؛ اما عالمان یهود هیچ حرکتی نکردند و حتی بسیاری از ایشان با شادی فراوان از این واقعه استقبال نمودند؛ باینکه آن حاکم ستمگر را طاغوت و نجس می‌دانستند و اعتقاد داشتند که به محض ورود به قصرش نجس می‌شوند؛ اما در عین حال از همکاری با او برای کشتن یکی از انبیا (علیهم‌السلام) یا عالمان عامل مجاهد، هیچ ابایی نداشتند؛ چراکه اگر شرایط برای پیامبران فراهم می‌شد جز به ریشه‌کن کردن طاغوت‌ها و برپایی حکومت الهی بر زمین رضایت نمی‌دادند؛ که در نتیجه، از بین رفتن سلطه طاغوت و حکومتش، و از بین رفتن سلطه و جایگاه علمای بی‌عمل را به دنبال می‌داشت؛ همان علمای بی‌عملی که دین و شریعت را تحریف کرده، برای کسب جایگاهی در دل‌های مردم، خود را وارثان انبیا و اوصیا جا زده بودند. پس طبیعی بود که اولین دشمنان عیسی (علیه‌السلام) طاغوتیان و عالمان بی‌عمل بنی اسرائیل باشند؛ کسانی که ادعا می‌کردند منتظر بعثت او هستند تا یاری‌اش نمایند؛ اما هنگامی که آن حضرت (علیه‌السلام) مبعوث شد او را چنین دیدند که می‌فرماید: «خدمتکارم دستانم، مرکبم پاهایم،

زمین بستر، و سنگ بالشم است. گرم کننده‌ام در زمستان قسمت‌های شرقی زمین، چراغم در شب، ماه، نان خورشم، گرسنگی، جامه زیرینم، ترس، لباسم، پشمین، میوه و سبزی‌ام، آنچه زمین برای چهار پایان وحوش می‌روپاند است. شب را به سر می‌آورم درحالی که چیزی ندارم و صبح می‌کنم درحالی که چیزی ندارم و حال آنکه بر روی زمین کسی بی‌نیازتر از من نیست»<sup>(۱)</sup>.

او را چنین دیدند که آن‌ها را به زهد در این دنیا و بر دوش کشیدن دعوت به سوی خدا فرا می‌خواند؛ که این فراخوان، آن‌ها را به رویارویی با طاغوت‌ها و اعوان و انصارشان که با دعوت به سوی خدا مخالفت می‌ورزیدند می‌کشاند.

او را چنین دیدند که ایشان را به پیروی از خودش با آماده‌شدن برای مرگ و تحمل قتل در راه خدا و تحمل مصیبت‌ها در راه دعوت به سوی خدا فرا می‌خواند.

او را چنین دیدند که با خطاکاران و باج‌گیران هم‌نشین می‌شد تا ایشان را اصلاح نماید. بنابراین عیسی (علیه السلام) نیامده بود تا عالمان بی‌عمل و سلطه‌شان را عزت و منزلتشان را فزونی بخشد و آن‌ها را در طغیان و سرکشی‌شان یاری دهد، بلکه آمده بود تا با علم خود و زهد و بی‌رغبتی‌اش در این دنیا رسوایشان سازد.

پس علمای بنی‌اسرائیل شروع به بدگویی علیه وی نمودند و انواع تهمت‌های ناروا را به او روا داشتند. شاگردان آن حضرت به نزدش می‌آمدند و می‌گفتند: «آیا می‌دانی که علمای یهود چون این گفتار شما را می‌شنوند رنجیده و دلگیر می‌شوند؟» وی (علیه السلام) ایشان را پاسخ می‌داد: «رهایشان کنید! آن‌ها کورانی هستند پیشوای کورانی دیگر! و چون کوری عصاکش کوری دیگر شود هر دو با هم در چاه سقوط خواهند کرد»<sup>(۲)</sup>.

بدین ترتیب جبهه باطل در مواجهه با عیسی (علیه السلام) بسیار گسترده بود؛ این جبهه علمای بنی‌اسرائیل، قوم یهود که با ادعاهای باطل او را کوچک می‌شمردند، و حاکم کافر، پیلاتس و سپاهیان‌ش را شامل می‌شد. چه بسا برخی متحیر می‌شدند و حق هم

۱- قصص انبیا، جزایی، ص ۴۶۰؛ عدة الداعی، ص ۱۰۷؛ بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۲۳۹

۲- انجیل متی، اصحاح ۱۴ و ۱۵

داشتند چراکه درمی یافتند دشمنی و عداوت عالمان بی عمل بنی اسرائیل با عیسی (علیه السلام) بسیار بیشتر از دشمنی پیلاطس -حاکم ستمکار- و سربازانش با آن حضرت بود؛ به همین دلیل عیسی (علیه السلام) در برابر دیدگان همگان شروع به بیان انحرافات این عالمان بی عمل می نمود.

وی (علیه السلام) مردم و شاگردان خود را مخاطب قرار داده، می فرمود: « ۲ کاتبان و فریسیان بر کرسی موسی نشسته اند. ۳ پس هر آنچه به شما گویند، نگاه دارید و به جا آورید، اما همچون آنان عمل نکنید؛ زیرا آنچه تعلیم می دهند، خود به جا نمی آورند. ۴ بارهای توان فرسا را می بندند و بر دوش مردم می گذارند، اما خود حاضر نیستند برای حرکت دادن آن حتی انگشتی تکان دهند. ۵ و عملی به جا نمی آورند مگر برای آنکه مردم آن ها را ببینند. دستارهای خود را عریض بر پیشانی ها و بازوانشان می بندند و دامن های قباي خود را پهن می سازند، ۶ و بالا نشستن در ضیافت ها و کرسی های صدر در کنیسه ها را دوست می دارند، ۷ و تعظیم ها در کوچه ها را و اینکه مردم ایشان را استاد و معلم بخوانند... ۱۳ وای بر شما ای معلمان شریعت و فریسیان ریاکار که در ملکوت آسمان ها را به روی مردم می بندید؛ نه خود داخل می شوید و نه داخل شوندگان را رها می کنید تا داخل شوند. ۱۴ وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار؛ خانه های بیوه زنان را غارت می کنید و از روی ریا نماز را طولانی می کنید؛ از همین رو شدیدترین عذاب ها را خواهید چشید. ۱۶ وای بر شما ای راهنمایان کوردل! می گویند: اگر کسی به معبد سوگند خورد باکی نیست، اما اگر به طلالی معبد سوگند خورد، باید به سوگند خود وفا کند. ۱۷ ای نابخردان کور! کدام برتر است؟ طلال یا معبدی که طلال را مقدس می سازد؟!... ۲۳ وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار! شما از نعناع و شوید و زیره دهیک می دهید، اما احکام مهم تر شریعت را که همانا عدالت و رحمت و امانت است، نادیده می گیرید...»<sup>(۱)</sup>

شایسته است در این جملات تدبر و اندیشه کنیم؛ هرچند روزی روزگاری مخاطب آن بنی اسرائیل و علمایش بوده، اما چه بسا امروز روی سخنش با ما باشد!

با گذشت روزها، پیروان عیسی (علیه السلام) بیشتر شدند و آن‌ها همانند پیروان سایر پیامبران، از بینوایان و مستضعفان بودند، یا همان‌گونه که دشمنان انبیا ایشان را می‌نامند: ﴿أَرَادْنَا بِأَدِي الرَّأْيِ﴾<sup>(۱)</sup> (فروما بگان قوم ما، افراد کوتاه‌فکر و ساده‌لوح).

علمای بنی اسرائیل برای قتل عیسی (علیه السلام) شروع به توطئه کردند با این بهانه که او مدعی پادشاهی است و پیروانش فراوان شده‌اند و این باعث می‌شود رومیان، قوم یهود را مورد هجوم قرار دهند و کار را بر ایشان یکسر نمایند؛ بنابراین بزرگ علمای یهود چنین مقرر داشت که کشته‌شدن عیسی (علیه السلام) و هلاکت او بهتر از کشته‌شدن همه مردم است؛ پس به دلیل محافظت از مردم، واجب است عیسی (علیه السلام) کشته شود!!

[از نظر اینان] این همان میزان عدالت است!! در نظر این وارونه‌شدگان ظلمت و تاریکی، به قتل رسانیدن انبیا حق است؛ از نظر همان کسانی که منکر را معروف می‌بینند، برای اینکه زندگی زیبایشان توسط رومی‌ها تیره‌وتار و به مصالحشان تعرضی نگردد و زندگی‌شان به خطر نیفتد، باید عیسی (علیه السلام) کشته شود و حق از بین برود و نورش خاموش گردد و حکومت مستبدانه طاغوت و ظلم و سباهی ادامه یابد. آنچه اهمیت دارد، زنده‌ماندن عالمان بی‌عمل بنی اسرائیل است: ﴿وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحَّزَجَةٍ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ﴾<sup>(۲)</sup> (و آن‌ها را حریص‌ترین مردم - حتی حریص‌تر از مشرکان- بر زندگی [این دنیا، و اندوختن ثروت] خواهی یافت؛ [تا آنجا] که هریک از آن‌ها آرزو دارد هزار سال عمر کند! درحالی‌که این عمر طولانی، او را از کيفر [الهی] باز نخواهد داشت. و خداوند به اعمال آن‌ها بیناست).

به هر طریقی که شده قیصر روم و عاملش پیلطس ملعون و پیروانش را فریفتند

۱- هود، ۲۷

۲- بقره، ۹۶

تا آن حضرت را به قتل برسانند و از آنجا که آن‌ها جماعتی ضعیف‌النفس و ترسو بودند تاب مقابله مستقیم با شجاعت آن پیامبر بزرگوار را نداشتند... به‌رحال در نهایت، علمای بنی‌اسرائیل، عیسی (علیه السلام) را دستگیر کردند.

در انجیل آمده است که آن‌ها به‌صورت شریف آن حضرت آب دهان انداختند، او را مضروب ساختند، به وی اهانت نمودند و او را به کفرگویی و دروغ‌بستن به خدا متهم کردند و سرانجام به پیلاطس تحویل دادند. آن حضرت را متهم کردند که ادعای پادشاهی دارد و امپراتوری روم را تهدید می‌کند و از پیلاطس خواستند وی را بکشد و بر صلیبش کشد، و بر این کار اصرار ورزیدند...

و هنگامی که پیلاطس -آن حاکم ستمگر- در عید فصیح می‌خواست آن حضرت را آزاد کند علمای یهود و آن مردمانی که اغوایشان کرده بودند، به مخالفت برخاستند و درخواست کردند تا یکی از قاتلان به‌جای وی آزاد گردد و بر کشته و به صلیب کشیده شدن آن حضرت پای فشرند. جای شگفتی است که وقتی آن‌ها عیسی (علیه السلام) را آوردند تا به پیلاطس تسلیم کنند وارد قصر نشدند؛ زیرا به کفر پیلاطس اعتقاد داشتند و در نتیجه هر که وارد قصر او شود نجس خواهد شد! باین‌وجود برای یکسره کردن کار عیسی (علیه السلام) دست در دست پیلاطس نهادند!!

بنگرید چگونه اهل باطل باوجود همه اختلافات و کشمکش‌هایی که با هم دارند برای یکسره کردن حق، هم‌دست و متحد می‌گردند!

بیندیشید و از غافلان مباشید! اهل باطل هرچقدر هم که رویه‌شان متفاوت، و آرا و عقایدشان در تعارض با یکدیگر باشد، اطاعت از شیطان، آن‌ها را گرد می‌آورد و حب دنیا متحدشان می‌نماید.

در هر حال به مکر و حيله می‌پردازند و خداوند نیز مکر می‌کند؛ که خدا بهترین مکرکنندگان است. خداوند آن‌ها را برای به‌قتل‌رساندن عیسی (علیه السلام) توانایی نمی‌بخشید، او را به آسمان بالا برد و امر را بر آنان مشتبه فرمود و آن‌ها چنین گمان کردند که وی را به قتل رسانیده‌اند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ



رسول الله و ما قَتَلُوهُ و ما صَبَّوهُ و لَكِنَّ شُبَّهَ لَهُمْ و اِنَّ الَّذِيْنَ اَخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ اِلَّا اتِّبَاعُ الظَّنِّ و ما قَتَلُوهُ يَقِيْنًا \* بَلْ رَفَعَهُ اللهُ اِلَيْهِ و كَانَ اللهُ عَزِيْزاً حَكِيْمًا \* و اِنَّ مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ اِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ و يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُوْنُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا ﴿١﴾ (و نیز به آن سبب که گفتند: ما مسیح پسر مریم، فرستاده خدا را کشتیم؛ و حال آنکه آنان مسیح را نکشتند و بر دارش نکردند، بلکه امر بر ایشان مشتبه شد. هرآینه آنان که درباره او اختلاف می کردند خود در تردید بودند و به آن یقین نداشتند جز آنکه تنها پیرو گمان خود بودند و عیسی را به یقین نکشته بودند \* بلکه خداوند او را به نزد خود بالا برد، که خداوند پیروزمند حکیم است \* و هیچ یک از اهل کتاب نیست مگر آنکه پیش از مرگش به او ایمان آورد و عیسی در روز قیامت به ایمانشان گواهی خواهد داد).

خداوند سبحان، عیسی (علیه السلام) را تا آخرالزمان زنده - ذخیره نمود و آن هنگام که خداوند اراده فرماید، آن حضرت برای هدایت مردم به صراط مستقیم از آسمان فرود خواهد آمد. آنگاه که خاتم اوصیای پیامبر ﷺ حضرت مهدی (علیه السلام) به حق قیام می کند و زمین را از شرک و خداناباوری و ظلم و فساد پاک می سازد و توحید و عدل و رحمت را میان بندگان گسترش می دهد، آن حضرت (علیه السلام) وزیر و یاورش خواهد بود. ﴿٢﴾

این حال روز علمای بی عمل است که با بعثت هر نبی یا وصی تغییری نمی کند و ما در آنچه مرور کردیم وضعیت آنان را با موسی (علیه السلام) و حجت های پیش از او دیدیم. عیسی (علیه السلام) نیز با غیر از آنچه خلفای الهی به سوی مردمشان رفته بودند به سوی آنان نرفته بود. او نیز قانون خداوند سبحان را در حجت هایش برایشان آورد: وصیت - که حجت های پیش از او، او را در آن یاد کرده بودند و به همین دلیل کسانی که بر او اعتراض کردند انتظارش را می کشیدند - و علم و حکمت. حق تعالی می فرماید: ﴿وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَ لِبَيِّنَاتٍ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ

۱- نساء، ۱۵۷ تا ۱۵۹

۲- سید احمدالحسن (علیه السلام) کتاب گوساله، ج ۱

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا<sup>(۱)</sup> (و چون عیسی دلایل آشکار آورد، گفت: من برای شما حکمت آورده‌ام، و آمده‌ام تا برخی از آنچه را که در آن اختلاف دارید روشن کنم؛ پس تقوای الهی پیشه کنید و از من اطاعت نمایید)؛ و برافراشتن پرچم حاکمیت خداوند به عنوانی راهی برای فراخواندن به‌سوی او: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا﴾ (پس تقوای الهی پیشه کنید و از من اطاعت نمایید)؛ پس اطاعتی نیست جز برای خدا و کسی که خدا منصوب فرموده است.

ولی آن‌ها علی‌رغم دلایل آشکاری که برایشان آورد به آن دلایل کافر شدند و او را به سحر و جادو متهم کردند و با او جنگیدند. برخی از احوال آن‌ها را در متن بالا می‌بینیم که به‌واقع دردآور است و شایسته نبود که عیسی روح‌الله (علیه‌السلام) امتی را که تنها تعداد اندکی از آنان به او ایمان آورده بودند بدون بشارت‌دادن به سرور خلفای الهی، محمد ﷺ، ترک گوید.

حق تعالی سخن او را چنین حکایت می‌کند: ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾<sup>(۲)</sup> (و عیسی بن مریم گفت: ای بنی‌اسرائیل من فرستاده‌ی خدا به‌سوی شما هستم، توراتی را که پیش از من بوده است تصدیق می‌کنم، و به فرستاده‌ای که بعد از من می‌آید و نامش احمد است بشارت‌تان می‌دهم. چون آن پیامبر با آیات روشن آمد گفتند این جادویی است آشکار)؛ تصدیق‌کننده‌ی حجت‌های پیش از خود و بشارت‌دهنده به کسی که پس از او می‌آید. این سنت خداوند در خلفایش است که هرگز تغییر نمی‌کند.

پیش از پرداختن به بیان مسائل مرتبط با وضعیت معرضان به رسول خدا ﷺ مایلیم به نکته‌ای اشاره داشته باشیم که در ارتباط با اعتراض مدعیان علم امروز نیز می‌باشد؛ اعتراضی که در خصوص عقلانی نبودن آمدن وصی امام مهدی (علیه‌السلام) پیش از

پدر وصیت‌کننده‌اش مطرح می‌شود و اگرچه در مثل ابراهیم و لوط (علیهم السلام) و موسی و هارون (علیهم السلام) و رسول خدا و علی (سلام بر آنها و خاندانشان) پاسخ کاملی به اعتراض آنان داده شد، اما مایلم شاهد چهارمی را هم اضافه نمایم تا دور بودن این افراد از کتاب خدا و سنت‌های انبیا و حجت‌های الهی بیشتر روشن گردد. عیسی پس از رفع شدن و وصی‌اش، شمعون، شاهدی دیگر برای رد کردن چیزی است که اینان می‌پندارند و اینکه بدون هیچ تعقلی دلیل می‌آورند؛ اما چگونه؟

اعتقاد این افراد در مورد امام مهدی (علیه السلام) از دو صورت خارج نیست:

- یا غیبت او را همانند وضعیت عیسی و خضر (علیهم السلام) می‌دانند، یعنی اینکه او مرفوع شده است: در این صورت همان‌طور که عیسی و خضر (علیهم السلام) مرفوع شده‌اند، امام مهدی (علیه السلام) نیز مرفوع شده است. اینان در بسیاری اوقات به کسی که بر طولانی‌بودن زندگی امام مهدی (علیه السلام) اشکال می‌گیرد با طولانی‌بودن زندگی عیسی و خضر (علیهم السلام) پاسخ می‌دهند و این بدان معناست که درباره امام مهدی (علیه السلام) نیز همان اعتقادی را دارند که درباره آن دو بزرگوار دارند، گرچه به آن تصریح نکنند.

- یا اینکه غیبت امام مهدی (علیه السلام) را به معنای شخصی غایب‌شده در این زمین می‌دانند، اما مکان و شخصیتش ناشناخته است.

اگر معتقد به غایب‌بودن امام مهدی (علیه السلام) در این زمین باشند، پاسخ به آنان این است که آمدن وصی او، احمد الحسن (علیه السلام) فرستاده‌ای از طرف امام به سوی مردم و زبان گویای امام است، و حجت‌بودن او مانند حجت‌بودن لوط در زمان ابراهیم (علیه السلام) خواهد بود؛ همانند حجت‌بودن هارون در زمان موسی (علیه السلام) و همانند حجت‌بودن علی (علیه السلام) در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله).

و اگر آنها معتقد باشند که او مرفوع<sup>(۱)</sup> و وضعیتش همانند وضعیت عیسی (علیه السلام)

۱- مشخص است که رفع به معنای مرگ نیست، بلکه حیاتی در عالمی دیگر غیرازاین عالم مادی است؛

است، لازم خواهد بود به این پرسش ما پاسخ بدهند: در زمان زندگی عیسی علیه السلام و پس از رفع شدن او چه کسی سخنگو بود؟ و چه کسی حجت بر مردم بود و به طور مستقیم با آنان ارتباط داشت؟ اگر در آن هنگام شمعون وصی چنین وظیفه‌ای را بر عهده داشت در این زمان نیز وصی امام مهدی علیه السلام به همین صورت است. یا شاید شما این نکته را در مورد حجت‌های الهی غیر از آل محمد می‌پذیرید ولی در مورد آل محمد انکار می‌کنید؟! و یا شاید هم می‌گویید زمین پس از عیسی علیه السلام بدون حجت باقی مانده بود؟! که در این صورت بدیهیات دین خداوند سبحان را نقض کرده‌اید!

پس در هر دو صورت حجت بر شما تمام شده است و انکار و اعتراض امروز شما بر حجت بودن وصی امام مهدی علیه السلام بر مردم به واسطه وجود امام حجت علیه السلام تنها ناشی از جهل شما نسبت به حجت‌های پیشین و فاصله گرفتنتان از کتاب خداوند کریم است. شما چطور می‌توانید این موضوع را درک کنید در حالی که دلباخته محبت علوم ارسطو، فلاسفه یونان، رجال ابوحنیفه، الهیات متصوفه و اصول فقه سفیانویان شده‌اید! و لاجول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

محمد، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خلیفه خداست و رؤسای ادیان و حکام اعتراض می‌کنند

[محمد صلی الله علیه و آله و سلم] آخرین انبیا از نظر بعثت و اولین آن‌ها در ایمان آوردن!

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «برخی از قریش به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: با چه چیزی از انبیا پیشی گرفتی، در حالی که به‌عنوان آخرین آنان مبعوث شدی و خاتمشان هستی؟ فرمود: من اولین کسی بودم که به پروردگارم ایمان آوردم و اولین

---

همچنین مانعی وجود ندارد که شخص رفع شده با اذن پروردگارش به این زمین بیاید تا مأموریت‌هایی را که خداوند سبحان بر او تکلیف فرموده است انجام دهد؛ همان‌طور که تعامل عیسی علیه السلام پس از رفع شدن با برخی حواریون چنین بود و همان‌طور که به فرود آمدن عیسی و یاری‌رساندن او به امام مهدی علیه السلام اعتقاد داریم.

کسی بودم که وقتی خداوند میثاق انبیا را گرفت پاسخ دادم ﴿وَأَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ  
 آَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ﴾<sup>(۱)</sup> (و آنان را بر خودشان گواه گرفت و پرسید: آیا من  
 پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری گواهی می‌دهیم). پس من اولین پیامبر شدم. فرمود:  
 بلی و با اقرار به خداوند از آنان سبقت گرفتم»<sup>(۲)</sup>.

او سید انبیا و مرسلین محمد ﷺ است که نواده‌اش امام صادق (علیه السلام) وی را  
 چنین توصیف کرده است: «گناهان بزرگ و کردارهای زشت مردم به خاطر بردباری  
 و احسان و مهربانی پروردگاران- مانع از این نشد که او محبوب‌ترین پیامبران از نظر  
 خود و گرامی‌ترینشان، محمد بن عبدالله ﷺ را برایشان برگزیند؛ کسی که تولدش در  
 حریم عزت و اقامتش در سایه‌سار کرامت بود. کسی که آیینش نیالوده و نسبش  
 نیامیخته بود. صفتش در نظر اهل دانش ناشناس نبود و پیامبران در کتاب‌هایشان او را  
 بشارت داده، دانشمندان در توصیفش به نیکویی سخن رانده و حکیمان در وصفش به  
 اندیشه نشسته بودند. پاک‌گشته‌ای بی‌ظنیر، هاشمی بی‌مانند و ابطحی بی‌هم‌تراز.  
 مشخصه‌اش حیا و طبعش سخا بود. بر وقار و اخلاق نبوت سرشته شده و با اوصاف و  
 اندیشه‌های رسالت مهر خورده بود؛ تا آنجا که با او اسباب تقدیرهای خداوند در  
 اوقاتش پایان گرفت و داوری درباره او به فرمان خدا تا نهایتش جاری شد و داوری  
 حتمی خدا او را به هدفش رساند. هر امتی او را به پس از خودش بشارت داد و هر  
 پدری پشت‌به‌پشت او را به پدری تحویل داد. اصالتش از آدم تا پدرش عبدالله به هیچ  
 زنایی نیامیخت و در ولادتش هیچ نکاحی آن را پلید نکرد. او در بهترین طایفه،  
 گرامی‌ترین نواده، والاترین خانواده، محفوظ‌ترین حمل و امانت‌دارترین دامن بود.  
 خداوند او را برگزید، به او راضی شد و کلیدهای دانش و سرچشمه‌های حکمت را به او  
 عطا فرمود. او را به‌عنوان رحمتی بر بندگان و بهاری بر سرزمین‌ها مبعوث فرمود و آن  
 کتابی را که بیان و تبیین در آن است قرآنی عربی که کزی در آن راه ندارد- بر او

۱- اعراف، ۱۷۲

۲- کافی، ج ۱، ص ۶۴۸، باب مولد النبی ﷺ، ح ۶

نازل فرمود تا شاید پروا کنند؛ کتابی که برای مردم تبیین کرد و توضیحش داد؛ با دانشی که تفصیل داد و دینی که روشنش ساخت و فریضه‌هایی که واجب کرد و حدودی که برای مردم برقرار ساخت و بیانشان فرمود. اموری که برای مردم آشکارشان ساخت و اعلان فرمود، رهنمونی به سوی نجات و نشانه‌هایی بود که به هدایتش فرا می‌خواند. پس رسول خدا ﷺ آنچه را که برایش فرستاده شده بود ابلاغ فرمود و آنچه را که فرمان داده شده بود آشکار ساخت و آنچه را که از مسئولیت‌های پیامبری بر دوش می‌کشید ادا فرمود و به خاطر پروردگارش شکیبایی کرد و در راهش به جان کوشید. امتش را ارشاد فرمود و به سوی نجاتشان فراخواند و آنان را به ذکر [خدا] تشویقشان کرد. آن‌ها را به راه هدایت، دلالت فرمود و اساس آن را برای بندگان بنیان نهاد و نشانه‌های بلند ساخت تا پس از او کسی گمراه نشود؛ که او نسبت به آنان مهربان و دلسوز بود»<sup>(۱)</sup>

پیامبر اعظم - حضرت محمد ﷺ - پس از تحریفی که به ادیان آسمانی سه‌گانه (حنفی و یهودی و نصرانی) وارد شده بود مبعوث گردید؛ زمانی که عادت‌های جاهلی قدرتمند شده و راه‌های باطل در جوامع بشری تا مغز استخوان ریشه دوانده بود و جایی برای خیر و اهلش باقی نمانده بود، مگر اندکی در خانه‌هایی که خداوند اجازه داده بود تا اسمش در آن‌ها یاد شود و مجالی برای کفر و پلیدی در آن‌ها نبود. چنین تقدیر شده بود که آن حضرت با منحرفان تمام این ادیان رویارو گردد و پس از آنکه مردم بر عبادت هوای نفس خود معتکف شده بودند روند حرکت خلق را به سوی خدا تصحیح فرماید. برخی، سنگ‌هایی را که هیچ ضرر یا نفعی نداشت می‌پرستیدند، برخی ظواهر عالم و گروه سوم، عالم بدنهادی را عبادت می‌کردند که مطابق هرچه ابلیس و لشکریانش در دلش می‌انداخت در دین خدا تحریف ایجاد می‌کرد و آن را تغییر می‌داد و همگی آن‌ها را هوای نفس و «من» به‌عنوان الهه‌ای که به‌جای الله والا و بلندمرتبه

پرستش می‌شد یکجا گرد آورده بود.

در این دوران، ما از این واقعیت دور نیستیم، زیرا همان‌طور که گفتم آخرین الهه یعنی عبادت عالم منحرف که با اطاعتش حرام خدا حلال و حلالش حرام می‌گردد آن‌چنان که امام صادق (علیه السلام)<sup>(۱)</sup> بیان فرموده است. شدیدترین رویارویی و دشمنی را در دعوت‌های فرستادگان از خود بروز داده‌اند. موجود ناتوانی مثل بت سنگی یا گاو حتی نمی‌تواند از خودش دفاع کند. از چنین موجودی ترسی وجود ندارد و افسارش به دست کسی است که او را می‌پرستد. اگر از او کمک خواسته شود کمکی نخواهد کرد و اگر از او سخن گفتن خواسته شود سخنی نخواهد گفت. اگر سگی در دهانش بول کند یا پرنده‌ای بر سرش فضله بیندازد قادر به دفع‌کردنش نیست؛ اما سومین الهه، او به اسم دین و حتی به اسم خدا سخن می‌گوید و خود را برای پیروانش این‌چنین به تصویر می‌کشد؛ بنابراین دین، آن چیزی است که او می‌گوید حتی اگر دروغ‌گو باشد و خلق‌و‌خوی راست و درست، خلق‌و‌خوی اوست حتی اگر با اخلاق مخالفت کند و راه، راهی است که او در پیش گرفته باشد حتی اگر سیره‌اش با سیره همه انبیا و فرستادگان الهی مخالف باشد.

حقیقتاً غیر از حبیب خدا و سید خلق، محمد فرستاده خدا ﷺ، کسی قادر به ادای این مأموریت بزرگ نبود و این نکته‌ای است که با مطالعه‌ای اندک از سیره آن حضرت در دعوتش و رنج بزرگی که تحمل کرد روشن می‌گردد.

رسول خدا ﷺ در مرکز جزیره‌العرب در مکه مبعوث گردید؛ شهری که مردم به سویش حج می‌گزاردند و جز عده‌ای اندک از آنان -پدران پاک آن حضرت و عمویش

۱- از اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که معنای این آیه از ایشان سؤال شد: ﴿اتَّخَذُوا أَمْثَلَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ (اینان دانشمندان و راهبان خویش را به‌جای الله به الوهیت گرفتند)؛ فرمود: «به خدا سوگند آن‌ها را به عبادت خویشان دعوت نکردند؛ که اگر می‌کردند، مردم اجابتشان نمی‌نمودند، ولی حلال را بر آنان حرام کردند و حرام را حلال و به این صورت، آن‌ها را پرستیدند، به‌گونه‌ای که خود نمی‌فهمیدند». (کافی، ج ۱، ص ۷۰، ح ۱)

ابوطالب- بر پایه حقی که حجت‌های الهی پیشین آورده بودند باقی نمانده بودند؛ اما سایر بزرگان قوم و علما و پیروانشان در تاریکی جهالت و سرگردانی و پرستش بت‌هایی که برایشان قربانی پیشکش می‌کردند و همچنین در عادت‌های جاهلی منفور، غرق شده بودند.

وجه تمایز دعوت آن حضرت ﷺ این بود که «در دعوت رسول خدا محمد رسول ﷺ هرآنچه در دعوت‌های پیامبران پیشین بود، وجود داشت؛ دعوت با نرمی و مهربانی، سپس با شدت و تندی و حمله‌ور شدن، شکستن بت‌ها، کشتار دشمنان خداوند، وعده‌دادن به آن‌ها به زیان و آزار دنیوی و آخروی. رسول خدا ﷺ با مؤمنان در نهایت نرمی و مهربانی و رِقَّت بود و با کافران در نهایت شدت و تندی و خشونت. این میزان حق الهی است که کسی تاب تحمل تناقضات ظاهری آن را ندارد، مگر نفس بزرگی مانند نفس محمد ﷺ؛ نفسی که در یک دست بهشت و در دست دیگر آتش دارد، تا آن را بر مردم عرضه کند و به مؤمنان بشارت، و کافران را انذار دهد و آنان را نهیب زند و تهدید نماید. ﴿وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾<sup>(۱)</sup> (و آن را به‌حق نازل کرده‌ایم و به‌حق نازل شده است و تو را نفرستاده‌ایم مگر بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده‌ای باشی)...

مهم‌ترین شاخصه‌ای که به‌واسطه آن دعوت پیامبر خدا ﷺ متمایز می‌شود، پایان‌بخش بودن به رسالت‌های الهی است، و اینکه زمان به اجرا رسیدن بشارت و انذار وعده و وعیدی که فرستادگان آورده بودند فرا رسیده است و اجراکننده آن‌ها، از فرزندان رسول خدا ﷺ می‌باشد و ایشان، همان امام مهدی (عج) است. در نتیجه وعده حقی که خداوند سبحان و متعال به همه پیامبران و فرستادگان داده بود، نزدیک شد و همچنین روزی که به ابلیس (لعنه الله) وعده داده شده بود؛ روز فرجامش<sup>(۲)</sup>».

۱- اِسْرَاء، ۱۰۵

۲- سید احمدالحسن (عج) روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان، ج ۱



آمدن آن بزرگوار علیه السلام به سوی قومش متفاوت از حجت‌های پیشین خداوند نبود؛ زیرا او برای مدعیان علم تمامی ادیان، توصیف و بشارت داده شده بود آن گونه که نوادهٔ گران قدرش امام صادق علیه السلام در متن نقل شده از آن حضرت توصیف فرموده است: «صفتش در نظر اهل دانش ناشناس نبود و پیامبران در کتاب‌هایشان او را بشارت داده بودند». موسی علیه السلام به او بشارت داده و اسم و صفتش را مشخص کرده بود؛ همچنان که در امر خداوند به او در مناجاتش گفته شده بود که اسم (محمد) در تاریکی‌های بنی اسرائیل مندرس نگردد و او را هنگام بعثتش تنها نگذارند. در حدیث آمده است: «ای موسی! همچون یک دوست مهربان تو را به فرزند مریم بتول سفارش می‌کنم؛ به عیسایی سفارش می‌کنم که الاغ، آینه، زیتون و محراب دارد. پس از او، تو را به صاحب شتر قرمز پاک و پاکیزه سفارش می‌کنم. حکایت او در کتاب تو این است که او مؤمنی است که بر همهٔ کتاب‌های آسمانی برتری خواهد یافت و اینکه او رکوع و سجده‌کننده، مشتاق به من و ترسان از من است. برادرانش مسکینانی هستند و یارانش قومی دیگر. در عصر او لغزش‌ها، انحرافات و کشتار فراوان می‌شود. نامش احمد و محمد امین است که باقی‌مانده و میراث‌دار انبیای گذشته است. به همهٔ کتاب‌های نازل شده ایمان دارد و همهٔ رسولان را تصدیق می‌کند و با اخلاص برای تمامی انبیا شهادت می‌دهد. امت او مورد رحمت و برکت هستند تا وقتی که بر حقایق دین استوار باشند و ساعات معینی در روز دارند که نمازها را در آنها به جا آورند همچون بنده‌ای که وظیفهٔ خود نسبت به آقايش را به جا می‌آورد؛ پس او را تصدیق کن و راه او را پیروی کن که او برادر توست.

ای موسی! او امی و بنده‌ای راست‌گفتار است که دست خود را هر کجا که بگذارد برکت یابد. او در علم من این چنین است و این چنین او را آفریده‌ام. به واسطهٔ او ساعت (قیامت) را بکشایم و کلیدهای دنیا را با امت او به پایان می‌رسانم. پس، به ظالمان بنی اسرائیل فرمان بده که نام او را مندرس نسازند و او را تنها نگذارند؛ گرچه آنها چنین خواهند کرد. محبت نسبت به او از نظر من حسنه است. من با او و با حزب او

هستم و او از حزب من است و حزب آنها پیروز و غالب است. کلمات من این چنین تمام می شود که قطعاً دین او را بر همه ادیان پیروز گردانم و قطعاً در تمامی مکان ها پرستش خواهم شد، و بهراستی که بر او قرآنی فرو فرستم که جداکننده و درمان سینه ها از وسوسه های شیطانی باشد؛ پس ای پسر عمران بر او درود فرست که من و فرشتگانم بر او درود می فرستیم»<sup>(۱)</sup>.

این چنین عیسی (علیه السلام) او را بشارت می دهد و اسمش را یاد می کند: ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيِ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِيهِ مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ﴾<sup>(۲)</sup> (و آنگاه که عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل، من فرستاده خدا به سوی شما هستم، توراتی را که پیش از من بوده است تصدیق می کنم، و به فرستاده ای که پس از من می آید و نامش احمد است بشارتتان می دهم. چون آن پیامبر با آیات روشن آمد گفتند: این جادویی است آشکار).

و نیز اسم و صفت آن حضرت (صلی الله علیه و آله) را یاد می کند. از اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) در حدیثی آمده است که می فرماید: «... چون خداوند عزوجل مسیح (علیه السلام) را مبعوث کرد، مسیح به آنان فرمود: پس از من پیامبری به نام احمد از فرزندان اسماعیل (علیه السلام) خواهد آمد. او تصدیق من و تصدیق شما و حجت من و حجت شما را خواهد آورد؛ و پس از او در میان حواریون در حفظ کنندگان جاری گشت. خداوند متعال تنها به این دلیل آنان را «حفظ کنندگان» نامید زیرا آنان از اسم اکبر محافظت می کردند و این اسم، کتابی است که با آن، دانش هر چیزی دانسته می شود؛ هرآنچه همراه پیامبران درود خداوند بر آنان - بوده است...»<sup>(۳)</sup>.

بشارت انبیا به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تنها موردی نبود که وی با آن بر قومش استدلال

۱- کافی، ج ۸، ص ۶۳، حدیث موسی (علیه السلام) ح ۸

۲- صف، ۶

۳- کافی، ج ۱، ص ۴۳۴، باب تصریح بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) ح ۳

می فرمود؛ بلکه او قانون خداوند سبحان در حجت‌ها و خلفایش را - که هرگز در مورد صاحبش به خطا نمی‌رود- برایشان آورد و با آن بر آنان احتجاج نمود:

وصیت: از ثمالی از امام باقر (علیه السلام) روایت شده است که وی در حدیثی طولانی که انتقال وصیت و علم و میراث‌های انبیا از آدم (علیه السلام) به خلفای پس از او تا رسول خدا محمد و خاندان پاکش (علیهم السلام) را توصیف می‌کرد فرمود: «... وقتی تورات بر موسی بن- عمران نازل شد به محمد (صلی الله علیه و آله) بشارت داد... انبیا پیوسته به محمد (صلی الله علیه و آله) بشارت می‌دادند و این در قرآن آمده است: ﴿بِجَدْوْنَهُ﴾ (او را می‌یابند) یعنی یهود و نصارا؛ مقصود، صفت محمد و اسمش است ﴿مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ (او را نزد خود در تورات و انجیل- نوشته می‌یابند که آنان را به کار پسندیده فرمان می‌دهد و از ناپسند بازمی‌دارد) و این سخن خداوند متعال است که از عیسی بن مریم حکایت می‌فرماید: ﴿مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾ (و به فرستاده‌ای که پس از من می‌آید و نامش احمد است بشارت می‌دهم). پس موسی و عیسی به محمد (صلوات خدا بر همه‌شان) بشارت دادند، همان‌طور که انبیا به یکدیگر بشارت داده بودند تا اینکه به محمد (صلی الله علیه و آله) رسید؛ یعنی وصیت...»<sup>(۱)</sup>

و با علم و حکمت که پروردگارش آن را توصیف فرموده، می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾<sup>(۲)</sup> (او کسی است که در میان جمعیت درس‌نخوانده رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می‌خواند و آنها را تزکیه می‌کند و به آنان کتاب و حکمت می‌آموزد، هرچند پیش از این در گمراهی آشکاری بودند).

و همچنین پرچم البیعة لله یا حاکمیت خدا. تمامی قرآنی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای مردم بیان فرموده است دعوت به خداست و حاکمیت خدا در آن به روشنی بیان شده است.

و علی‌رغم اینکه او صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مبعوث شد «با شریعت اسلام که اصلاح‌کننده‌ای برای دین حنفیت و منسوخ‌کننده‌ای برای برخی احکامش بود... شریعت و آیین ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام مقبول‌ترین آیین در نظر آن مردمان، و دارای بیشترین شاخصه‌ها برای اینکه یهود و نصاری را زیر پرچم خود سازمان‌دهی کند بود؛ چراکه آن‌ها ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام را مقدس می‌شمردند و او را پدر پیامبران بزرگ عَلَيْهِمُ السَّلَام می‌دانستند»<sup>(۱)</sup> ولی اهل علم (مدعیان علم) از همهٔ ادیان او را انکار، تکذیب و بر او اعتراض کردند. وضعیت حاکمانی مثل هرقل، کسری و مقوقس و حامیان آن‌ها نیز به همین صورت بود.

بر هیچ مسلمانی پوشیده نیست که قوم آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیشترین سهم را در اعتراض، تکذیب، اتهام، تمسخر، بیکار و احتجاج به باطل داشتند و اینان، سران معترضان از بزرگان قریش و دیگران و علمایشان بودند که از دین به‌عنوان ابزاری برای کسب روزی و زندگی خود بهره می‌جستند، زیرا مکه تمثیل دایگی برای دین بود و مرجعیت مردم در آن استقرار داشت و پیروان و بندگان و جمعیت عظیمی از مردم، آنان را در این چهارچوب پیروی می‌کردند.

آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -روحم به فدایش- را مجبور به هجرت به شهر طایف کردند و استقبال مردم در آن شهر بهتر از برادران همدل گمراهشان در مکه نبود و پرتاب سنگ و خون‌آلود شدن سهم آن حضرت شد. در آن هنگام ایستاد و مشغول به خواندن پروردگارش با کلماتی شد که فداکاری آن بزرگوار صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای خدا را در نظر خداوند جاودانه ساخت و بر معترضان مایهٔ ننگ و عار گردید:

(اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أَشْكُو ضَعْفَ قُوَّتِي وَ قَلَّةَ حِيلَتِي وَ هَوَانِي عَلَى النَّاسِ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. أَنْتَ رَبُّ الْمُسْتَضْعِفِينَ وَ أَنْتَ رَبِّي، إِلَيَّ مِنْ تَكَلُّبِي؟! إِلَيَّ بَعِيدٌ يَتَجَهَّمُنِي؟! أَوْ إِلَيَّ عَدُوٌّ مَلَكَتَهُ أَمْرِي؟! إِنْ لَمْ يَكُنْ بِكَ عَلَيَّ غَضَبٌ فَلَا أَبَالِي؛ وَلَكِنْ عَافَيْتَكَ هِيَ أَوْسَعُ لِي أَعُوذُ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي أَشْرَقَتْ لَهُ

الظُّلْمَاتُ وَ صَلَحَ عَلَيْهِ أَمْرُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، مِنْ أَنْ يَنْزَلَ بِى غَضَبِكَ، أَوْ يَحِلَّ عَلَيَّ سَخَطُكَ! لَكَ الْعُتْبَى حَتَّى تَرْضَى وَ لَاحَوْلَ وَ لَاقُوَّةَ إِلَّا بِكَ<sup>(۱)</sup>.

(خداوند! تنها به تو شکایت می‌کنم از اندکبودن نیروی خود و کوتاهبودن چاره‌اندیشی‌ام و ناتوانی‌ام در برابر مردم. ای پروردگار ضعیفان! مرا به که وا می‌نهی، درحالی‌که تویی پروردگار من؟ به شخصی دور که بر من روی در هم کشد؟ یا به دشمن تا امر مرا مالک شود؟ اگر تو بر من خشمگین نباشی هیچ هراسی ندارم، لیکن نعمت عافیت تو بر من وسیع‌تر است. خدایا! به‌روشنی رویت که تاریکی‌ها را زدوده و کار دنیا و آخرت را به سامان رسانده است پناه می‌برم، که مبدا غضبت را بر من فرود آوری یا خشمت را بر من رها سازی. عتاب و سرزنش من تنها از آن توست تا تو خشنود و راضی گردی، و هیچ تبدیل و تغییر و هیچ قوتی نیست مگر به‌وسیله تو).

در مدت ۱۳ سالی که در مکه بود جز اندکی از فقرا و مستضعفان به او ایمان نیاوردند. پس خداوند سبحان قومش را با مردمی غریب از اهل مدینه که به او ایمان آوردند و یاری‌اش دادند جایگزین فرمود و هجرت آن حضرت و کسانی که به وی ایمان آورده بودند به مدینه سرآغاز فتح بزرگ الهی در دعوت سرور فرستادگان علیهم‌السلام گردید.

شکست و ناکام‌ماندن قوم او در استقبال از دعوتش، تنها ناشی از تکبر و حسدشان به او بود؛ همان بیماری که ابلیس (لعنه الله) و هم‌قطارانش در اعتراض به خلفای الهی در زمین به آن مبتلا بودند. آن‌ها نمی‌توانستند ببینند که یک فقیر یتیم، فرستاده‌ای الهی باشد و می‌گفتند این فرستاده باید یکی از این دو بزرگ قوم - یعنی ولید بن مغیره در مکه یا عروه بن مسعود ثقفی در طایف - باشد. این باطلی که به آن سرمست بودند

مانعی برای ایمان آوردن مردم به خدا و فرستاده‌اش گردید و چه شب‌ها که تا صبح در اندیشه ریشه‌کن کردن او بیدار می‌ماندند تا در نهایت خودشان، سروران و بزرگان شوند!

اما علمای یهود کسانی بودند که منتظر بعثت نبی خاتم صلی الله علیه و آله از میان خود بودند و چون آن حضرت یک یهودی نبود به او کافر شدند؛ باوجوداینکه خیبر را نزدیک مدینه ساخته بودند تا هنگام بعثت از او استقبال کنند و به او ایمان بیاورند. نصارا نیز به همین صورت؛ علمای نصارا آنچه را که خود می‌خواستند برای مسیحیان آراستند و مانع آنان در ایمان آوردن به سید فرستادگان شدند؛ این در حالی بود که باوجود تحریف‌هایی که علمای گمراه خیانت‌کار در کتاب‌هایشان وارد کرده بودند آن حضرت را در کتاب‌های خود مکتوب و توصیف شده می‌یافتند.

پس «من» و حبّ مسلط‌شدن و ریاست و شهرت و نازپروردگی در دنیا و حکمراندن به اهل دنیا و تمایل به بنده‌پروری مردم برای اطاعت از شهوت عالم فاسدالعقل یا حاکم زورگوی زمین، بیماری‌های آن سرکشان بود که آنان را به روی گرداندن از خلفای الهی و مانع‌شدن از هدایت و بینات فرا می‌خواند و حتی آن‌ها را به اعتراض، کفر و به قتل‌رساندن خلفای الهی دعوت می‌کرد.

این نگاهی اجمالی به معترضان به رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام بعثت و فرستاده‌شدنش بود؛ اما در مورد رنجی که خاندان پاکش علیهم السلام هنگامی که خلفای خداوند در زمینش گردیدند متحمل شدند، سخن در این باب به مقدار رنج‌ها و دردها و قتل و هتک حرمتی که متعرض آن‌ها گردید بسیار - به واقع بسیار - است؛ به مقدار زنجیره‌های انحراف و سقیفه‌هایی که برای تثبیت حاکمیت مردم منعقد شد و نتیجه‌شان جز کشته‌شدن علی و فاطمه علیها السلام و فرزندان پاکشان نبود؛ که تمامی آن‌ها یا کشته شدند یا مسموم گردیدند؛ همچنین به مقدار فساد و گمراهی که معترضان اولیه بنیان نهادند و پیروان اموی و عباسی آن را ادامه دادند و تا به امروز نیز ادامه دارد. فساد و گمراهی‌ای که می‌توان در یک جمله خلاصه کرد: جایگزین کردن خلفای خداوند با

سربازان ابلیس؛ و این چه جنایت و چه گناه بزرگی است!  
ولی به اختصار به ماجرای معترضان بر امیرالمؤمنین و فرزندان معصومش (علیهم السلام) خواهیم پرداخت تا داستان اعتراض بر خلفای الهی را کامل کرده باشیم؛ درحالی که این مطلب همانند خورشید در میان روز، واضح و روشن است.

\*\*\*

### امیرالمؤمنین (علیه السلام) خلیفه خداست و عمر و جماعتش اعتراض می کنند

حق تعالی می فرماید: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾<sup>(۱)</sup> (جز این نیست که محمد فرستاده‌ای است که پیش از او فرستادگانی دیگر بوده‌اند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما به آیین پیشین خود بازمی گردید؟ هرکس که به [آیین] پیشین خود بازگردد هیچ زبانی به خدا نخواهد رساند و خداوند سپاسگزاران را پاداش خواهد داد).

با سید اوصیا و امیرالمؤمنین (علیه السلام) همراه می شویم با کوچ رنج‌ها و مظلومیتی که از سوی بدترین اعتراض‌کنندگان و حزب ستمکار منکرش متحمل می‌شود؛ و خداوند متعال چنین خواست که خط سجده‌کنندگان با اسم علی و فرزندان طاهرش (علیهم السلام) گره بخورد و خط معترضان با اسم منکر وی رقم بخورد تا وقتی که دنیا با قیام قائم آل محمد (علیهم السلام) لبریز از قسط و عدل شود و از ظلم و ستم پاک گردد.

این آیه کریم، ارتداد امت بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و کودتا و توطئه علیه وصی ایشان (علیه السلام) را برای ما حکایت می‌کند، درست مانند ارتداد امت موسی (علیه السلام) در نافرمانی از وصی وی، هارون (علیه السلام) و عبادت گوساله و سامری. این امت شخص دیگری غیر از آن وصی را بر خواسته خداوند مقدم داشتند؛ کسی که هیچ منقبت شناخته شده‌ای چه

در دوره جاهلیت و چه در دوره اسلام- نداشت. این نهایت سرکشی و عصیانی است که پس از آن سرکشی دیگری قابل تصور نیست و این در حالی صورت پذیرفت که هنوز چند صباحی از دوران رسول خدا ﷺ سپری نشده بود.

و جز عده‌ای اندک- که از شماره انگشتان یک دست تجاوز نمی‌کند- بر دین خدا باقی نمی‌مانند! رسول خدا ﷺ هنوز در خانه خود بی حرکت بود و دفن نشده بود که مردم در سقیفه بنی ساعده اجتماع و خلیفه‌ای برای مسلمانان منصوب کردند؛ قیل و قال کردند، رأی گیری کردند و انتخاباتی به راه انداختند که هدف آن، برکنار کردن کسی بود که خداوند خلافت و حجیت بر خلق را تنها به او اختصاص داده بود. گویا رسول خدا ﷺ در حالی که از ساحت ایشان بسی به دور است- پیش از وفات خود امر امت را عاقل و باطل رها کرده و افسارش را بر پشت شترش انداخته بود و بی آنکه کسی را برای جانشینی و خلافت پس از خود بر دین خدا و رسالت و خلق مشخص کرده باشد جان به جان آفرین تسلیم کرده بود. گویی کسی را که خداوند، کرامت را به او اختصاص داده و برای رسالت خود برگزیده است به مردم معرفی نفرموده بود. این در حالی است که ما در امت‌های پیشین، هیچ امتی را که متدین به دین خدا در بندگی بوده باشد پیدا نمی‌کنیم که در تنصیب خلفای الهی مداخله کرده یا خداوند سبحان حتی اجازه فکر کردن در چنین موردی را صادر فرموده باشد. ما گوشه‌ای از سیره دعوت‌های الهی را مطالعه کردیم و حتی یک مرتبه هم چنین چیزی را نه دیدیم و نه شنیدیم. نه آدم هنگام رحلت به سوی پروردگارش این امر را برای افراد پس از خود ترک نکرد تا هرکسی را که خودشان می‌خواهند تنصیب کنند، و نه نوح و نه هود و نه صالح و نه ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و یوسف و شعیب و موسی و عیسی علیهم السلام و نه دیگر انبیای الهی را چنین ندیده‌ایم که به سوی پروردگار خود رحلت کرده باشند بی آنکه اوصیای پس از خود را مشخص کرده باشند.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ



وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۱﴾ (پروردگار تو هرچه را که بخواهد می آفریند و برمی گزیند ولی آنها را توان اختیار نیست. منزه است خدا و از هرچه شریکش می دارند برتر است).  
و نیز می فرماید: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ﴾ (۲) (بگو: بار خدایا! تویی صاحب ملک، به هرکه بخواهی ملک می دهی و از هرکه بخواهی ملک می ستانی، هرکس را که بخواهی عزت می دهی و هرکس را که بخواهی ذلیل می گردانی).

این امت چقدر گستاخ است که برای خود امامی در دین اختیار می کند! و چه کسی چنین اجازه و صلاحیتی به آنان داده است؟! آیا پروردگارشان؟! کجا؟! یا پیامبرشان؟! چه وقت؟! یا شاید حجت های الهی پیشین چنین اجازه ای صادر کرده اند؟! و این نیز کجا وارد شده است؟! کسی جز ابلیس و سربازانش باقی نمی ماند. اگر غیر از ابلیس کس دیگری سراغ دارید دارند ما را هم راهنمایی کنند!

این در حالی بود که آنان خود -پیش از دیگران- فرمایش رسول خدا ﷺ را در مورد برادر و وصی اش علی (علیه السلام) از همان ابتدای بعثت تا گذر از روزهای رنج و سختی در دعوت و تبلیغ رسالت تا واپسین روز عمر شریفش می دانستند؛ تا آنجا که یکی از آنها -درحالی که علی (علیه السلام) را توصیف می کند- وقتی که بازخواست می شود می گوید: «دربارۀ مردی که فضیلت هایش را دوستدارانش از ترس و دشمنانش از روی حسد مخفی می کنند و باین حال مشرق و مغرب را پر کرده است چه می توانم بگویم؟» و به واقع می گویم: اگر انسان بخواهد فضایل امیرالمؤمنین (علیه السلام) و آنچه خداوند متعال مخصوص او و حبیبش ﷺ گردانیده است را یاد کند نمی داند از کجا شروع و به کجا ختم کند. شیعه و سنی دایرةالمعارف هایی در این خصوص به رشته تحریر درآورده اند و من تنها به جهت اجتناب از طولانی شدن سخن - به ذکر چند حدیث از گروه معترضان زمان صدر اسلام بسنده می کنم، باوجود اینکه این احادیث بسیار هستند. هرکه خواهان

مطالب بیشتری است می‌تواند به منابع مراجعه نماید.

از براء بن عازب نقل شده است: «در سفر در محضر پیامبر ﷺ بودیم. در غدیر خم پیاده شدیم. برای نماز جماعت ندا داده شد. برای رسول خدا ﷺ در زیر درخت جایگاهی آماده کردند و آن حضرت نماز ظهر را خواند و دست علی (علیه السلام) را گرفت و فرمود: «آیا نمی‌دانید من نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارترم؟» مردم گفتند: آری. دست علی را گرفت و فرمود: «خدایا هر که من مولای او هستم علی مولای اوست. خدایا کسی که او را دوست می‌دارد دوست بدار و آنکه دشمنش می‌دارد دشمن بدار». می‌گوید: سپس عمر او را ملاقات کرد و گفت: مبارکت باد ای فرزند ابوطالب! برای همیشه مولای هر مرد و زن مؤمن شدی.»<sup>(۱)</sup>

وقتی شما خود معترف به ولایت علی (علیه السلام) بر هر مرد و زن مؤمن هستید، دیگر آنچه عیان است چه حاجت به بیان است؟!

از علی (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «رسول خدا ﷺ فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب! من خیر دنیا و آخرت را برایتان آورده‌ام و خداوند مرا امر فرموده که شما را به آن دعوت کنم. کدام‌یک از شما بر این امر مرا یاری می‌کند تا برادر و وصی و جانشین من در میان شما باشد؟ فرمود: همه حاضران سکوت کردند و من گفتم: ای پیامبر خدا! من وزیر و یاور تو می‌شوم. پیامبر ﷺ گریبانم را گرفت و فرمود: این برادر وصی و جانشین من در میان شماست. به او گوش بسپارید و او را اطاعت کنید.»<sup>(۲)</sup>

ای رسول خدا ﷺ، کاش تو خود حاضر بودی تا ببینی پس از وفات چگونه امت تو به وصی‌ات گوش سپردند و او را اطاعت کردند! باطلی باقی نماند مگر اینکه واردش شدند و حرمتی نماند که برای خانه رسالت زیر پا بگذارند. اگر فقط هتک حرمت خانه پاره‌تنت و روح در کالبدت، فاطمه (علیها السلام) می‌بود -اینکه خانه‌اش را آتش زدند، بر اهل آن خانه تعدی کردند، حضرتش را زدند و میان دیوار و در فشردند، پهلویش را شکستند و

۱- مسند احمد، ج ۴، ص ۲۸۱

۲- کنز العمال، حدیث ۳۶۳۷۱

چنینش را سقط کردند۔ اگر تنها و تنها همین‌ها می‌بود قطعاً برای ننگ و رسوایی و شدت جسارت و زشتی کارشان کافی بود!

از بریده از رسول خدا ﷺ روایت شده است که فرمود: «هر پیامبری، وصی و وارثی دارد و علی وصی و وارث من است»<sup>(۱)</sup>.

دیگر چه چیزی باقی مانده است ـ ای معترضان ـ که این چنین بر ترک حاکمیت خدا و عمل به حاکمیت مردم اصرار می‌ورزید؟!

از براء و زید بن ارقم هر دو از رسول خدا ﷺ روایت شده است که فرمود: «ای علی! آیا راضی نمی‌شوی که تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی باشی، جز اینکه پس از من پیامبری نیست؟»<sup>(۲)</sup>.

واضح است که نسبت هارون به موسی (علیه السلام) نسبت وصی به وصیت‌کننده است؛ با این تفاوت که هارون هم نبی بود و هم وصی؛ به همین دلیل نبی اکرم ﷺ فقط نبوت را از وصی خود نفی می‌کند اما وصی بودنش را در این حدیث مورد تأکید قرار می‌دهد. پس از این، دیگر برای اثبات اینکه علی (علیه السلام) وصی رسول خدا ﷺ است به دنبال کدامین دلیل می‌گردید؟!!

از معاذ از رسول خدا ﷺ روایت شده است که فرمود: «ای علی! در نبوت از تو متمایز هستم و پس از من نبوتی نیست، و تو در هفت مورد از مردم متمایز می‌شوی و احدی از قریش در این هفت مورد نمی‌تواند بر تو خرده بگیرد: تو اولین آنان در ایمان آوردن به خدا هستی، وفادارترینشان به عهد خدا هستی، قیام‌کننده‌ترینشان به امر خدا هستی، در تقسیم به مساوات راست‌ترینشان و در رفتار با رعیت عادل‌ترین آنها، در قضایا بیناترینشان و از نظر امتیاز و شایستگی بزرگ‌ترینشان نزد خداوند هستی»<sup>(۳)</sup>.

و اگر علی (علیه السلام) اولین مردم در ایمان، وفادارترین آنان به عهد خدا، قیام‌کننده‌ترین

۱- معجم کبیر، ج ۶، ص ۲۲۱

۲- معجم کبیر، ج ۵، ص ۲۰۳، ح ۵۰۹۵

۳- حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۵

و بصیرترین شخص به امور و قضایا، عادل ترین آن‌ها و عظیم‌ترین آنان در نظر خداوند باشد، باوجود این همه خصوصیت، دیگر به دنبال چه چیزی در خلیفه الهی می‌گردید؟! ولی از آنجا که ایمان در دل‌هایشان وارد نشده بود از پیش خود موازینی وضع کردند و از خواسته و مراد الهی و حاکمیت او، به حاکمیت مردم رسیدند؛ با عبارت‌هایی مثل «امیری از ما باشد و امیری از شما» یا «این امر در قریش و مهاجرین است» و از این دست سخنان تا در نهایت، قیل و قال‌ها و آرا و نظرات بر ابوبکر آرام گرفت تا او نیز زمینه را پس از خود برای عمر مهیا کند؛ به همین جهت پس از هلاکت ابوبکر دیگر حرفی از انتخابات زده نشد و او خلافت را بدون مشورت با احدی به عمر تسلیم کرد؛ اما پس از آن در آستانه هلاکت عمر، شورا و مجلس شیوخ دوباره خودنمایی کند و سخن‌نمایی همان باشد که عبدالرحمن بن عوف می‌گوید. او حق و تو داشت و آوازش بر نیمه شورایی که او خودش یکی از آنان بود برتری یافت و در بیراهه رفتن به باطل این چنین غوطه‌ور شدند؛ تنها به یک دلیل! دور کردن حکومت از کسی که خداوند او را مخصوص گردانیده و حبیبش ﷺ او را به عالم‌ترین، عادل‌ترین، شجاع‌ترین، باورع‌ترین، متقی‌ترین، زاهدترین، شکیات‌ترین و عظیم‌ترین مردم از نظر خداوند توصیف و به همین ترتیب در تمامی صفات کمالی که خداوند سبحان اراده فرموده بود. او نزدیک‌ترینشان به رسول خدا ﷺ بود. او برادر رسول خدا ﷺ بلکه نفس رسول خدا ﷺ در آیه مباهله است؛ اما حسادت صفتی است که معترضان همیشه به آن مبتلا هستند؛ و لاجول و لا قوه الا بالله.

از عمار بن یاسر از رسول خدا ﷺ روایت شده است که فرمود: «ای علی! خوشا به حال آن که تو را دوست داشته باشد و تصدیقت نماید و وای بر کسی که تو را مبعوض داشته باشد و تکذیب کند».<sup>(۱)</sup>

آیا کسانی که علی (علیه السلام) را از خانه‌اش برای گرفتن بیعت، به اجبار و دست‌بسته با

خود می کشیدند او را تصدیق کردند؟ آیا کسانی که به خانۀ حضرت تجاوز کردند، آن را به آتش کشیدند، همسر مطهرش را کشتند و مردم را بر گُردۀ آل محمد سوار کردند، او را تکذیب نکردند؟ وگرنه چه کسی معاویه را والی شام کرد تا همراه فرزندان‌ش همچون بوزینه‌ها از منبر رسول خدا ﷺ بالا بروند. همان‌طور که رسول خدا ﷺ در رؤیایی که غم و اندوهش را به دنبال داشت چنین دیده بود. و تلاش‌ها، فداکاری‌ها و رنج‌های رسول خدا و برادرش را در بنا نهادن دین خدا و استوار کردن ارکانش به تصاحب خود در آورند؟! چه کسی راه را برای آنان هموار کرد تا جاهلیت ابوسفیانی دوباره بازگردد، سپس به خانۀ رسالت و اهلسن همان کسانی که خداوند، پلیدی را از آنان زدوده و آن‌ها را به‌طور کامل پاک فرموده است. مصیبت‌های فراوان وارد شود، دختران رسالت زینب و خواهرانش. به دست رذل‌ترین خلق خدا اسیر شوند، و پاره تن پیامبر و ریحانه‌اش با سیاه‌ترین جنایتی که معترضان بر خلفای الهی در زمینش از بعثت آدم تا آخرین خلیفۀ الهی بر این زمین به انجام رسانده‌اند کشته شود؟!

چه کسی با آل پیامبر ﷺ چنین کارهایی را انجام داد؟! آیا این شخص همان یزید خدا رویش را زشت گرداند. پسر همان معاویه‌ای نبود که عمر او را والی شام گرداند و آل ابی‌معیط یاری‌اش کردند؟! همان‌هایی که عثمان آنان را والی سرزمین‌های مسلمانان کرد تا در آن‌ها فساد انگیزند! آیا خلیفۀ مسلمانان از شدت مستی نماز صبح را چهار رکعت می‌خواند؟! آیا تمام این‌ها به دلیل دور شدن از علی و فرزندان طاهرش نبوده است؟!

و از علی (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «رسول خدا ﷺ میان مردم برادری ایجاد و مرا رها کرد. عرض کردم: ای رسول خدا! میان اصحابت پیوند برادری برقرار کردی و من ماندم. فرمود: چرا فکر می‌کنی تو را رها کردم؟ من تو را برای خودم باقی گذاشتم. تو برادر من و من برادر تو هستم. فرمود: اگر کسی با تو به نزاع برخاست بگو من بنده خدا و برادر رسول خدا هستم؛ که غیر از تو، جز کذاب چنین ادعایی

نمی‌کند».<sup>(۱)</sup>

از عامر بن سعد بن ابی‌وقاص از پدرش نقل شده است: «معاویه به سعد دستور داد و گفت: چه چیزی مانع از ناسزا گفتن تو به ابوتراب گردید؟ گفت: سه چیز را به یاد آوردم که رسول خدا ﷺ به علی (علیه السلام) گفته بود - پس هرگز او را ناسزا نخواهم گفت - و اگر یکی از آن سه برای من بود برایم دوست‌داشتنی‌تر از شتران سرخ‌مو بود. این کلمات را وقتی شنیدم که رسول خدا او را در یکی از غزوه‌ها جانشین خود کرد. علی (علیه السلام) به او عرض کرد: «ای رسول خدا، آیا مرا با زنان و کودکان جانشین خود می‌کنی؟» رسول خدا ﷺ به او فرمود: «آیا راضی نیستی که تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی باشی، جز اینکه پس از من نبوتی نیست؟» و شنیدم که در روز خیبر فرمود: «به‌راستی که امروز پرچم را به مردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست می‌دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می‌دارند». مدتی گذشت و فرمود: «علی را برایم فرا بخوانید». علی (علیه السلام) با درد چشم آمد و رسول خدا ﷺ آب دهانش را به دیدگان او مالید و پرچم را به او عطا فرمود؛ وقتی این آیه نازل شد: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾ (خداوند خواسته است که پلیدی تنها از اهل این خانه زدوده شود) رسول خدا، علی، فاطمه، حسن و حسین را فرا خواند و فرمود: «خدایا اینان اهل من هستند».<sup>(۲)</sup>

در اینجا ملاحظه می‌کنیم که کاتب و امین وحی - از نظر خودشان - و دایی مؤمنان - به‌زعم خودشان - از سعد می‌خواهد ابوتراب را سب و ناسزا گوید و چون سعد - طبق گمان خودش - امتناع می‌کند، دایی مؤمنان ناسزاگویی بر سید اوصیا بر منبرها را تشریح می‌کند و این سب و ناسزاگویی تا هفتاد سال - تا آمدن عمر بن عبدالعزیز - ادامه داشت. ای مسلمانان آیا چنین نیست؟! و آیا با دشنام‌دادن به سید اوصیا ایمانی باقی خواهد ماند؟! اما این‌ها کسانی بودند که فرق بین شتر ماده و نر را نمی‌دانستند؛ همان

۱- المطالب العالیة، ابن حجر، حدیث ۴۰۲۶

۲- خصائص الصحابة، حدیث ۱۱

افراد جاهل و نادانی که به پشتوانه بزرگان معترضان بر خلفای الهی نعره سر می دادند؛ و سپاس و ستایش خداوند را بر نعمت ولایت.

از ابن عباس روایت شده است: رسول خدا ﷺ فرمود: «من شهر علم هستم و علی دروازه آن است؛ پس هر کس بخواهد وارد شهر شود باید از دروازه اش وارد گردد»<sup>(۱)</sup>.

از مصعب بن سعد بن ابی وقاص از پدرش نقل شده است: من همراه دو نفر در مسجد نشسته بودیم و از علی بدگویی کردیم. رسول خدا ﷺ با خشم رو کرد، به گونه ای که خشم در صورتش نمایان بود از غضبش به خدا پناه بردم- و فرمود: «چه بر سر شما و من آمده است؟ هر که علی را بیازارد مرا آزرده است»<sup>(۲)</sup>.

سفیهان در مسجد از علی (علیه السلام) بدگویی می کنند- جایی که علی (علیه السلام) در آن متولد و شهید شد- و نمی فهمم چرا سعد نام آن دو مرد را نگفته است! شاید او دوست ندارد که این زشتی و گناه در میان کسانی که به گمان سعد «ایمان آورده اند» شایع شود؛ همان هایی که رسول خدا را با وصی اش آزار دادند.

به هر حال، کسی که علی (علیه السلام) را بیازارد رسول خدا ﷺ را آزرده است؛ حال درباره کسی که درباره او و همسرش بتول فاطمه (علیها السلام) و فرزندان پاکش رفتاری را که تاریخ گواهِش است روا داشته باشد چطور قضاوت خواهید کرد؟ آیا آنچه را که روایت می کنید به واقع درک می کنید؟! یا حتی یک حرف هم نمی فهمید و خدا را تنها با زبان عبادت می کنید؟!

تنها توقفی بر توصیف امیرالمؤمنین (علیه السلام) از بزرگان اعتراض کننده بر حضرتش ما را کفایت می کند؛ درحالی که آن حضرت (علیه السلام) از درد و رنجها و سنگدلی روزگار بر خودش تا آنجا شکایت می کند که او را به همان کسانی که بر حضرتش عیبجویی می کردند معادلش دانستند؛ و آیا مگر آنان حتی با پاپوش های قنبر هم برابری می کردند؟!

۱- کنز العمال، حدیث ۳۶۴۶۳

۲- مسند ابو یعلی، ج ۱، ص ۱۰۹، ح ۷۷۰

از ابن عباس روایت شده است: در حضور امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) از خلافت صحبت شد. فرمود: «آگاه باشید به خدا سوگند برادر تیم (ابوبکر) جامه خلافت را بر تن کرد درحالی که خود می دانست جایگاه من نسبت به خلافت، چونان محور آسیاب است به آسیاب. سیل فضیلت از من جاری است و پرنده را یارای رسیدن به بلندای من نیست. ردای خلافت را رها کردم، دامن جمع کردم و از آن کناره گرفتم و در اندیشه بودم که آیا دست تنها برای گرفتن حق خود به پا خیزم یا بر این فتنه کور (یعنی تاریکی و غم) صبر پیشه کنم؛ فضایی که در آن کودک بزرگ گردد و بزرگ سالان سالخورده گردند و مؤمن همچنان رنج کشد تا به لقای پروردگارش نائل گردد. پس دیدم شکیبایی در این فضا خردمندانه تر است و من طریق شکیبایی گزیدم، درحالی که همانند کسی بودم که خاشاک به چشمش رفته و استخوان در گلویش مانده باشد. می دیدم که میراث من به غارت می رود. تا آن نخستین، به راه خود رفت و خلافت را پس از خود به فلانی سپرد و آن را به برادر عدی (عمر) گره زد. ای شگفتا! در آن روزها که زنده بود و زمام کار را به دست گرفته بود همواره می خواست مردم معافش بدارند (اشاره به گفته ابوبکر در روزگار خلافتش: مرا رها کنید) ولی در سرایشب عمر، عقد آن عروس را بعد از خود به دیگری بست. به خدا سوگند خلافت را به عرصه ای خشن و درشتنک افکند، عرصه ای که درشتی اش پای را مجروح می کرد و ناهمواری اش رونده را به رنج می افکند. لغزیدن و به سردرآمدن و پوزش خواستن فراوان شد. صاحب آن مقام، چونان مردی بود سوار بر اشتري سرکش که هرگاه مهارش را می کشید بینی اش مجروح می شد (می ایستد و حرکت نمی کند) و اگر مهارش را سست می کرد سوار خود را هلاک می ساخت (او را وارد ظلمت و تاریکی می کرد). به خدا سوگند که در آن روزها مردم هم گرفتار خطا بودند و هم سرکشی، هم دستخوش دورویی بودند و هم اعتراض و شورش؛ و او همراه فرومایگان بود؛ و من بر این زمان دراز در گرداب محنت، شکیبایی می ورزیدم تا او نیز به جهان دیگر شتافت و امر خلافت را در میان جماعتی قرار داد (منظور مجلس شوری است) که مرا هم در



شمار آن‌ها می‌پنداشت؛ و پناه‌برخدا از این شورا! که چگونه در منزلت و مرتبت من نسبت به خلیفه نخستین تردید روا داشتند، که اینک با چنین مردمی هم‌سنگ و هم‌طرازم شمارند! یکی از ایشان به دنبال هوای نفس خود رهسپار شد و آن دیگر نیز از من روی بتافت و به داماد خود گرایش یافت. آنگاه سومی برخاست درحالی‌که از پرخوارگی، باد به پهلوها افکنده بود و چونان چهارپایی که همی جز خوردن در اصطبل نداشت و خویشاوندان پدری‌اش با او هم‌دست شدند و مال خدا را چنان با شوق و میل فراوان خوردند که اشتران، گیاه بهاری را، تا سرانجام آنچه را که تابیده بود باز شد و کردارش قتلش را در پی داشت و شکم‌بارگی‌اش به سر درآوردش. به ناگاه، دیدم که انبوه مردم روی به من نهاده‌اند. انبوه چون یال‌های کفتاران، گرد مرا از هر طرف گرفتند، چونانکه نزدیک بود استخوان‌های بازو و پهلویم را زیر پای فروکوبند و ردای من از دو سو بدرید. چون رمه گوسفندان مرا در برگرفتند؛ اما هنگامی که زمام کار را به دست گرفتم جماعتی از ایشان عهد خود شکستند و گروهی از دین بیرون شدند و قومی هم‌دست ستمکاران گردیدند. گویی، سخن خدای سبحان را نشنیده بودند که می‌فرماید: ﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يَرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾<sup>(۱)</sup> (آن سرای آخرت از آن کسانی است که در زمین، نه برتری می‌جویند و نه فساد می‌کنند و سرانجام نیکو از آن پرهیزگاران است).

آری، به خدا سوگند که شنیده بودند و به خاطر سپرده بودند، ولی دنیا در نظرشان آراسته جلوه کرده، و زر و زیورهای آن فرییشان داده بود.

سوگند به آنکه دانه را شکافت و جانداران را آفرید اگر انبوه آن جماعت نبود و باوجود «ناصر» (یاربگر) حجت تمام نمی‌شد و خدا از عالمان پیمان نگرفته بود که در برابر شکم‌بارگی ستمکاران و گرسنگی ستم‌کشان خاموشی نگزینند، یقیناً مهار شتر خلافت را بر کوهانش می‌افکندم و رهایش می‌کردم و در پایان با آن، همان می‌کردم

که در آغاز کرده بودم و می‌دیدید که دنیای شما نزد من از پشکل ماده بزی هم بی‌ارزش‌تر است».

در اینجا مردی از اهالی عراق برخاست و نامه‌ای به دست امام (علیه السلام) داد و امام (علیه السلام) سخن خود را قطع کرد و آن را مطالعه فرمود. ابن عباس گفت: یا امیرالمؤمنین چه خوب بود سخن را از همان جا که قطع شد آغاز می‌کردید. امام (علیه السلام) فرمود: «هرگز هرگز ای پسر عباس! شعله‌ای از آتش دل بود، زبانه کشید و فرونشست». ابن عباس می‌گوید، به خدا سوگند بر هیچ گفتاری مانند قطع شدن سخن امیرالمؤمنین (علیه السلام) این‌گونه اندوهناک نشدم که امام نتوانست تا آنجا که مایل بود به سخن ادامه دهد».<sup>(۱)</sup>

امیرالمؤمنین (علیه السلام) چه چیزی می‌خواهد ای ابن عباس؟ آیا جز رسوا کردن معترضان بر خداوند در اختیار و حکمش می‌خواهد؟ و اینکه از بزرگی گناه و زشتی کارشان و سقیفه‌هایشان و شورایشان را - که می‌خواستند به وسیله آن حق را از اهلش دور کنند - به خداوند سبحان شکایت کند؟ ای ابن عباس! آیا نشنیدی که حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) به دنبال این عمل شنیع آن‌ها می‌فرماید: «...تا آنگاه که خداوند برای پیامبر خود، سرای پیامبرانش و جایگاه برگزیدگانش را اختیار فرمود در میان شما خار کینه نفاق آشکار شد، ردای دین فرسوده گردید، ساکت گمراهان گویا گشت، گمنام‌ترین ارادل سر برآورد، شتر باطل پیشگان به صدا درآمد و در میان شما دم برافراشت، و شیطان از سوراخ خویش سر برون کرد، شما را ندا داد و دید دعوتش را اجابت می‌کنید و فریبش را می‌پذیرید؛ سپس شما را تحریک کرد و دریافت شتابان به سویش می‌روید. شما را برافروخت و دید به آسانی با فرمانش خشمگین می‌شوید. پس آنگاه شتری را که متعلق به دیگری بود داغ زدید و تصاحب کردید، و به آبشخور دیگران درآمدید؛ و این چنین کردید، درحالی که هنوز از زمان پیامبر چیزی نگذشته بود و هنوز ما از خستگی مصیبت نیاسوده و زخم ما التیام نیافته بود و رسول خدا هنوز به خاک سپرده نشده بود، و با

حیله سازی و به بهانه اینکه از فتنه می ترسیم (اشاره به سقیفه که با تصویرسازی از وقوع فتنه به قصد فریب دادن مردم، ترتیبش دادند)؛ ﴿أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾<sup>(۱)</sup> (آگاه باشید که در فتنه سقوط کردند و به راستی که دوزخ قطعاً دربرگیرنده کافران است). پس شگفتا از شما! شما را چه شده است؟ و به کجا روی می آورید؟... و اینک شما می پندارید من از پدرم ارثی ندارم؟! ﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ تَبْعُونَ﴾ (آیا قانون و داوری جاهلیت را می خواهید؟) ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾<sup>(۲)</sup> (و چه کسی در حکم و داوری از خداوند نیکوتر است برای کسانی که یقین دارند). آیا شما نمی دانید؟!... آری برای شما همچون آفتاب نیمروز روشن است که من دختر پیامبرم. ای مسلمانان!

ای پسر ابی قحافه! آیا در کتاب خدا چنین آمده است که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟! همانا چیز بسیار زشتی آورده ای! آیا به عمد کتاب خدا را ترک کرده و آن را پشت سرافکنده ای؟ آنجا که می فرماید: ﴿وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ﴾<sup>(۳)</sup> (و سلیمان از داوود ارث برد)... یا در مورد من و پدرم می گوید: اهل دو دین هستند و از هم ارث نمی برند؟ آیا من و پدرم اهل یک دین نیستیم؟ یا شما به احکام خاص و عام قرآن از پدرم و پسرعمویم داناتر هستید؟! اینک خلافت و فدک، مهارشده و مهیا ارزانی تو باد و آن را بگیر که در روز حشر و قیامت تو را ملاقات خواهد کرد، پس در آن هنگام خداوند نیکو داوری است و محمد نیکو زامدار و سرپرستی؛ وعده گاه قیامت است، و به هنگام رستاخیز، باطل پیشگان زبان خواهند کرد، و آنگاه است که پشیمان شوید و پشیمانی برایتان سودی نخواهد داشت، و ﴿لِكُلِّ نَبِيٍّ مُسْتَقَرٌّ﴾<sup>(۴)</sup> (هر خبری را

۱- توبه، ۴۹

۲- مائده، ۵۰

۳- نمل، ۱۶

۴- انعام، ۶۷

جایگاهی است) و ﴿سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ﴾<sup>(۱)</sup> (به زودی خواهید دانست چه کسی عذاب خوارکننده به سراغش خواهد آمد و مجازات جاودان بر او وارد خواهد شد)...<sup>(۲)</sup>

آیا آنچه با سید اوصیا (علیهم السلام) انجام دادند هنوز هم مخفی است؟ اگر تنها همین دو متنی که از امام علی و فاطمه (علیهم السلام) ارائه شد به دست ما می‌رسید قطعاً برای بیان حال‌وروز آن‌ها کافی بود؛ ولی اگر کسی بخواهد در خصوص این موضوع به‌طور مفصل به کندوکاو بپردازد قطعاً دایرة‌المعارف‌هایی را که وجود دارند در حقش اندک خواهد یافت. در نهایت با بیان مسائل مرتبط با مصیبت روز پنجشنبه و سخنی که عمر در محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به زبان آورد این قسمت را به پایان خواهیم رساند.

بخاری در باب «کتابة العلم من کتاب العلم» (نگارش علم از کتاب علم) از عبیدالله بن عبدالله از ابن عباس روایت می‌کند: «وقتی درد پیامبر (صلی الله علیه و آله) شدت یافت فرمود: «برایم صحیفه‌ای بیاورید تا برایتان نوشته‌ای بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید». عمر گفت: درد بر پیامبر غالب شده است و ما کتاب خدا را داریم... که برای ما کافی است. آنان اختلاف کردند و هیاهو بسیار شد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «برخیزید و بروید که نزاع در حضور من شایسته نیست». ابن عباس بیرون رفت درحالی‌که می‌گفت: مصیبت و تمام مصیبت، مانعی بود که بین رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و نوشتارش ایجاد شد».<sup>(۳)</sup>

اگر به سخن عمر نگاهی بیندازیم: «درد بر پیامبر غالب شده است...» باید پرسیم: آیا او در آن لحظاتی که گفت درد بر او غالب شده است به عصمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) معتقد نبود؟! و آیا چنین اعتقادی برای یک مسلمان صحیح است؟! پس سزاوار است کسی که چنین اعتقادی دارد به اسلام بازگردد؛ آیا این‌طور نیست؟ این نکته اول.

۱- هود، ۳۹

۲- بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۲۲۵

۳- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۰، باب کتابة العلم

**نکته دوم:** «و ما کتاب خدا را داریم... که برای ما کافی است» این سخن نیز اعتراض بر خواسته رسول خدا ﷺ است. آیا او خودش را داناتر از پیامبر ﷺ به صلاح و هدایت مردم می‌داند؛ یعنی پیامبر نمی‌دانسته - که از ساحت ایشان بسی به دور است - که کتاب خدا برای گمراه‌نشدن مردم کافی است یا نه؟!

**نکته سوم:** سخن ابن عباس: «مصیبت و تمام مصیبت، مانعی بود که بین رسول خدا ﷺ و نوشتارش ایجاد شد». سؤالی که مطرح می‌شود: کسی که جرئت می‌کند و مانع نوشتن نوشتار بازدارنده از گمراهی توسط امام هدایت ﷺ می‌شود و سخنش به نزاع منجر می‌شود، آیا این صلاحیت را دارد که در اسلام امام شمرده شود؟!

**نکته چهارم:** آیا عمر نیت پیامبر ﷺ را از آنچه می‌خواست بنویسد می‌دانست و به همین دلیل چنین کرد؟ و پاسخ: طبیعتاً می‌دانست. به‌خصوص اینکه او و دوستانش از آن دورانی که سخن رسول خدا ﷺ را شنیده بودند که در احادیث فراوان وضعیت خلفای الهی را در گذشته توصیف می‌کرد دور نبودند و می‌فرمود انبیا در هنگام وفاتشان به حجت‌های بعدی وصیت و امر خود را برای امت تبیین می‌کردند تا گمراه نشوند. عمر به‌خوبی می‌دانست که پیامبر ﷺ چنین قصدی دارد و می‌خواهد وصیتش را بنویسد و این وصیت همان نوشتار هدایت بود که اگر امت به آن تمسک می‌جستند هرگز گمراه نمی‌شدند و به همین دلیل می‌گوید: «کتاب خدا برای ما کافی است» درحالی که او چنین اعتقادی ندارد؛ زیرا خود او سخن حق تعالی را خوانده بود که ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾<sup>(۱)</sup> (و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید \* آنچه می‌گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست). پس او را چه شده است که می‌گوید پیامبر «هذیان می‌گوید»؟! آن گونه که در روایت بعدی از جبر بر باره همین حادثه نقل شده است!!!

**نکته پنجم:** اینکه ما به‌هیچ‌وجه به آنچه آن‌ها می‌گویند اعتقاد نداریم؛ اینکه عمر

مانع رسول خدا ﷺ از نوشتن وصیت و نوشتار هدایت گردید. آری او مانع شد از اینکه برخی افراد، شاهد نوشته شدن آن باشند و بهره آنان، طرد شدن از مجلس رسول خدا ﷺ و رحمتش بود و از آنجا که او رحمت خداست: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾<sup>(۱)</sup> (و ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم) طرد شدن از مجلس آن حضرت آن هم در آن لحظات حساس و سرنوشت‌ساز عواقب خود را دارد.

آری، او مانع رسول خدا ﷺ برای نوشتن وصیت نمی‌شود و از ساحت رسول خدا به دور است که کسی بتواند مانع نوشتن وصیتی گردد که خودش آن را به «نوشتار بازدارنده از گمراهی تا ابد» توصیف فرموده است، درحالی‌که او به امتش رحیم بود؛ حال چگونه یک مسلمان می‌تواند به خودش اجازه دهد که حتی چنین فکری به ذهنش خطور کند - چه برسد به اینکه اعتقاد داشته باشد - که پیامبر ﷺ این مقوله را ترک گفته و از نوشتن خودداری کرده باشد؟! درحالی‌که ما هیچ‌یک از انبیای گذشته را سراغ نداریم که وصیت را ترک کرده باشد؛ پس چگونه ممکن است که پیشوا و سید انبیا چنین کند، حال آنکه خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾<sup>(۲)</sup> (هرگاه یکی از شما را مرگ فرا رسد و خیری بر جای گذارد، مقرر شد که درباره پدر و مادر و خویشاوندان، از روی انصاف وصیت کند و این حقی است برای پرهیزگاران). آری آن حضرت ﷺ پس از بیرون راندن کسانی که در حضورش سهمی در آنچه اتفاق افتاد داشتند آن وصیت را نوشت و حواریون خود، ابوذر و سلمان و مقداد را بر آن گواه گرفت؛ همان‌طور که در پیشگفتار بیان شد و شواهدی بر آن از اهل بیت (علیهم السلام) بیان کردیم.

همچنین از شواهد وصیت در هنگام وفات: چیزی است که از معترضان به دست ما رسیده است. آنان اگرچه هنگام نوشته شدن وصیت حاضر نبودند و تنها کسانی که

۱- انبیاء، ۱۰۷

۲- بقره، ۱۸۰

خداوند برای یاری خلفایش برگزیده بود حضور داشتند ولی بخشی از وصیت را که مرتبط به وصی ستمدیده‌اش (علیه السلام) بود به‌طور شفاهی شنیدند و دو مورد دیگر را که راوی یاد کرده و به گمانش آنچه را که به وصی (علیه السلام) مربوط بوده است فراموش کرده است. این روایت تقدیم شما:

سعید بن جبیر می‌گوید: ابن عباس می‌گوید: «روز پنجشنبه و چه روز پنجشنبه‌ای! سپس گریه کرد به‌طوری که اشک‌هایش سنگ‌ریزه‌ها را خیس کرد و گفت: روز پنجشنبه درد بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شدت گرفت. فرمود: «برایم قلم و کاغذی بیاورید تا برایتان نوشتاری بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید». آن‌ها به نزاع برخاستند درحالی که نزاع در حضور پیامبر شایسته نیست. گفتند: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هذیان می‌گوید. فرمود: «مرا رها کنید، این حالتی که در آن هستم بهتر از آنچه است که مرا توصیف می‌کنید» و هنگام مرگش به سه چیز وصیتشان کرد: اینکه مشرکان را از جزیره العرب بیرون کنید، از هیئت‌ها پذیرایی کنید آن‌گونه که من می‌کردم...؛ و **سومی را فراموش کردم**»<sup>(۱)</sup>.

ابن‌اثیر در کتاب «النهاية في غريب الأثر» تصریح کرده و ابن‌منظور در «لسان العرب» از او نقل کرده است که گوینده کلمه «هَجَرَ = هذیان می‌گوید» عمر است. ابن‌اثیر در معنای ماده «هَجَرَ» می‌گوید:

«و از جمله، حدیث بیماری پیامبر (صلی الله علیه و آله) است. گفتند: پیامبر را چه شده است؟ «أَهَجَرَ؟» (آیا هذیان می‌گوید؟) یعنی در اثر بیماری دچار تناقض‌گویی شده است، و این را به‌صورت پرسشی گفتند؛ یعنی سخن پیامبر تغییر کرده و در اثر بیماری مختل شده است. این بهترین معنایی است که در این خصوص گفته شده است. این عبارت به شکل خبری نیست تا معنای سخن زشت یا هذیان

۱- صحیح بخاری، کتاب الجهاد و السیر، ح ۲۸۸۸؛ صحیح مسلم، کتاب الوصیة، ح ۱۶۳۷؛ مسند احمد

را برساند و گوینده این سخن عمر بود و عمر چنین گمانی به او نداشت»<sup>(۱)</sup>.

همان گونه که می بینید ابن اثیر در نهایت ناتوانی تلاش می کند تا جسارت عمر بر سید رسولان را توجیه کند؛ زیرا این عبارت استفهامی عمر - اگر چنین نظری صحیح باشد - از چه کسی بود؟! آیا به عنوان مثال - عمر داشت از ابوبکر، ابو عبیده و سعد بن - ابی وقاص سؤال می کرد در حالی که آنان همراه او و با او هم نظر بودند؟ یا شاید مقصود ابن اثیر این باشد که عمر در حال سؤال کردن از علی (علیه السلام) بود؟ پس چرا پیش از هر کاری حرمت شخصی که در بستر مرگ رو به قبله دراز کشیده بود مراعات نگردید تا از وصی او (علیه السلام) سؤال شود؟؟؟

به علاوه ای عمر! - به چه دلیل تو می گویی پیامبر (صلی الله علیه و آله) هذیان می گفت؟! آیا او - که بهترین خلق خداست - کار عجیب و نامأنوسی درخواست کرده بود - که از ایشان به دور است - که با هذیان گویی توصیف گردد؟! آیا صحیفه ای نخواست تا برایتان نوشتاری بنویسد که پس از آن تا ابد گمراه نشوید؟! آیا این کار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را عجیب و غریب می شمارید؟! پس در این صورت درباره پیامبر اکرم - به طور کلی انبیا - چه اعتقادی دارید؟ آیا امر همان گونه شد که ابوسفیان می گفت: «خلافت را همچون شتری سرسخت نگه دارید. قسم به آن که ابوسفیان به آن قسم می خورد نه بهشتی در کار است و نه جهنمی»؟!!!!

ناگزیریم در اینجا توقف کنیم و بپرسیم: مگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) به هزار مورد یا بیشتر یا ده مورد یا حتی پنج چیز وصیت کرد که فراموش کاری راوی نسبت به یکی از آن امور را معقول بدانیم؟! مگر راوی - به گمان خودش - نمی گوید که پیامبر به سه چیز وصیت فرمود؟ پس چه شد که بیرون راندن مشرکان و پذیرایی از نمایندگان را به خاطر می آورد اما سومی را فراموش می کند؟ آیا این مورد سوم تا آن حد حاشیه ای و بی اهمیت بود که راوی آن را به بوته فراموشی بسپارد؟!



و آیا هیچ مسلمانی چنین فکری به ذهنش خطور می‌کند؟! اینکه پیامبر (ص) در واپسین لحظات عمرش به چیز بی‌اهمیتی وصیت کند که بر انسان مخفی بماند و با گفتن «سومی را فراموش کردم» عذرش قابل قبول باشد؟! نه؛ بلکه عاقبت، افعی زاده افعی شود و به زودی خداوند میان شما و محمد و علی (صلوات خداوند بر آن دو و خاندانشان) داوری خواهد کرد؛ پس به کجا رهسپارید؟!

به علاوه این کسی که فراموش کرده چه کسی است؟ ابن عباس، ابن جبیر، سلیمان احوال یا سفیان بن عیینه که راویان این حدیث از ابن جبیر هستند؛ دقیقاً کدام یک؟ سفیان - آن گونه که در حاشیه بخاری آمده - می‌گوید: کسی که فراموش کرده سلیمان احوال است؛ به این معنا که ابن جبیر و ابن عباس این مورد سوم را به یاد داشته‌اند ولی سفیان کسی است که آن را فراموش می‌کند!! و چنین ادعایی عجیب و غریب نیست و او اولین کسی نیست که تلاش می‌کند حق را پنهان نماید و برای باطل دروغ‌سازی کند تا دیدگاه خود را توجیه نماید.

به علاوه این مورد سومی که او فراموش می‌کند چیزی نیست جز همان موردی که پیامبر (ص) می‌خواهد بنویسد تا آنان را از گمراهی در امان بدارد؛ اما سیاست معترضان حاکم، محدثان را مجبور می‌کند تا بگویند آن را فراموش کرده‌اند. مفتی حنفیه شیخ ابوسلیمان حاج داوود دادا در «صور» - آن گونه که سید شرف‌الدین در کتاب خود «متن و اجتهاد» یاد می‌کند - این نکته را یادآور شده است.

از علی (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت شده است که فرمود: «ای علی! اگر پس از من متولی این امر شدی اهل نجران را از جزیره العرب بیرون کن».<sup>(۱)</sup>

این دستور پیامبر (ص) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) مبنی بر بیرون کردن مشرکین از جزیره العرب همان مورد دومی است که سفیان به یاد آورده و مدعی فراموش کردن سومی شده است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مورد آنچه سفیان فراموش کرده یا در ادامه

وانمود می کند فراموش کرده است - با این سخن خود - چنین بیان می دارد، آن کسی که مکلف به اخراج مشرکان و پذیرایی از هیئت هاست امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد: «ای علی! اگر پس از من متولی این امر شدی...»؛ در غیر این صورت آیا پیامبر صلی الله علیه و آله همه مردم را مأمور به بیرون کردن مشرکان و پذیرایی از مهمانان می کند؟ همین طوری همه آنان بدون اینکه امیری داشته باشند تا در اجرای دستور پیامبر صلی الله علیه و آله از او اطاعت نمایند؟! و حتی این جمله «ای علی! اگر...» اشاره ای است به علم پیامبر صلی الله علیه و آله به اینکه وصی او علیه السلام پس از او متولی امر نخواهد شد و اشاره ای است به علم پیامبر به رفتاری که پس از او با وصی اش و دختر پاکش و فرزندان پاکشان انجام خواهد شد و این همان چیزی است که ابن عباس از امیرالمؤمنین علیه السلام به یاد می آورد. در حدیثی آمده است که او در ذی قار به محضر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شد و علی علیه السلام صحیفه ای بیرون آورد و فرمود: «ای ابن عباس، این صحیفه ای است که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را برای من املا (دیکته) نمود و به خط من است». آن صحیفه را بیرون آورد. به ایشان عرض کردم: ای امیرالمؤمنین، آن را برای من بخوان. ایشان آن را خواندند. در آن، تمام اتفاقات بود، از زمان از دنیا رفتن رسول الله صلی الله علیه و آله تا به شهادت رسیدن حسین علیه السلام و اینکه چگونه به شهادت می رسد و چه افرادی او را یاری می دهند و چه افرادی با او به شهادت می رسند؛ اینکه با او چه رفتاری می کنند و فاطمه علیها السلام چگونه به شهادت می رسد و چگونه حسن علیه السلام، فرزندش، به شهادت می رسد و چگونه امت با او پیمان شکنی می کنند. سپس صحیفه را بست و آنچه تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد باقی ماند. از جمله مواردی که خواند کار ابوبکر و عمر و عثمان و اینکه هر کدام از آنها چه مقدار حکومت می کنند و اینکه با علی چه رفتاری می شود و واقعه جمل و سرنوشت عایشه و طلحه و زبیر بود... تا آنجا که گفت: وقتی آن صحیفه را پیچید عرض کردم: ای امیرالمؤمنین! ای کاش بقیه اش را بر من بخوانی. فرمود: «نه؛ اما به تو می گویم چه چیز مانع از خواندن آن برای تو می شود؛ به دلیل آنچه بر اهل بیت و فرزندان تو خواهد گذشت؛ اینکه آنها ما را می کشند، با ما دشمنی

می‌کنند، به بدی حکومت می‌کنند و قدرت شومی دارند و از این کراهت دارم که تو بشنوی و غمگین و محزون گردی... تا اینکه ابن عباس گفت: اگر نسخه‌ای از آن نوشتار را داشتم برایم محبوب‌تر از تمام چیزهایی بود که خورشید بر آن طلوع می‌کند.<sup>(۱)</sup>

این‌چنین است که سید اوصیا بیشترین جرعه‌های تلخ صبر را از معترضان و رهبران اعتراض‌کنندگان جرعه‌جرعه می‌نوشد و عهد این کار توسط حبیبش رسول خدا ﷺ ستانده شده بود؛ و علی (علیه السلام) کسی است که هیچ کاری نمی‌کند، هیچ سخنی نمی‌گوید و هیچ ساکنی را حرکت نمی‌دهد مگر به امر رسول خدا ﷺ. این علی (علیه السلام) است که پس از وفات حبیبش ﷺ می‌فرماید: «و من طریق شکیبایی گزیدم، درحالی که همانند کسی بودم که خاشاک به چشمش رفته و استخوان در گلویش مانده باشد. می‌دیدم که میراث من به غارت می‌رود»؛ و لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

### آل محمد (علیهم السلام) (امامان) خلفای خداوند هستند و بنی‌امیه و بنی‌عباس اعتراض می‌کنند

سروران مظلوم و اوصیا و عترت پاک پیامبر ﷺ و غنچه‌های پاک و شاخه سوده‌شده از درخت هاشمی تنومند محمد ﷺ که حقشان غصب شد، اینان آل محمد، همان امامان وصی از نسل رسول خدا ﷺ و فرزندان علی و فاطمه (علیهم السلام) هستند؛ همان کسانی که خداوند پلیدی را از آنان زدوده و به‌طور کامل پاکشان گردانده است. فضیلت‌هایشان عقل‌های ناب عقلا را زایل می‌کند و اوصافشان دل‌ها را می‌رباید و مؤمن، مشتاقانه دلتنگ یادشان می‌شود و نام‌های آنان سینه‌اش را می‌گشاید. نور آن‌ها کهکشان سیرکننده به‌سوی پروردگارش را روشن می‌کند و سخنانشان منهج حقی است برای خواهان هدایت و حکمتشان اهل بلاغت و درایت را به عجز می‌کشاند.

سلام بر شما ای داعیان به‌سوی خدا و صراط مستقیم. خدا را گواه می‌گیرم که شما امامان صادق، آقایان مقرب و خلفای برگزیده خدا هستید؛ همان کسانی که اعمال و طاعات تنها با شما پذیرفته می‌شود و تنها با شما باقیات الصالحات خواهند شد. ما را چگونه یارای احاطه به شناخت شما باشد یا مناقبی را که خداوند مخصوص شما گردانده است به شماره آوریم؟!

● و شما کلمات خداوند هستید: یحیی بن اکثم از امام رضا (علیه السلام) درباره این سخن حق تعالی سؤال کرد: ﴿سَبْعَةَ أَبْحَرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ﴾<sup>(۱)</sup> (و هفت دریای دیگر که به یاری آید سخنان خدا پایان نپذیرد) این کلمات چیست؟ فرمود: «ما همان کلماتی هستیم که فضیلت‌هایمان درک نگردد و به شماره درنیاید».<sup>(۲)</sup>

● و همان دروازه او و وجه او که از آن وارد گردند: از اصبع بن نباته روایت شده است: محضر امیرالمؤمنین (علیه السلام) نشسته بودم. ابن کواء آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! معنای این سخن خداوند عزوجل چیست؟ ﴿وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَىٰ وَآتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا﴾<sup>(۳)</sup> (و پسندیده نیست که از پشت خانه‌ها به آن‌ها داخل شوید، پسندیده آن است که پروا کنید و از درب خانه‌ها وارد شوید). فرمود: «ما همان خانه‌هایی هستیم که خداوند امر فرموده است از درهایش وارد شوید. ما درب خدا و خانه‌های او هستیم که باید از آن وارد شد؛ پس هرکس که با ما بیعت و به ولایت ما اقرار کند به خانه‌ها از درهایش وارد شده و هرکس با ما مخالفت کند دیگران را بر ما برتری دهد از پشت به خانه‌ها وارد شده است...».<sup>(۴)</sup>

و از این‌مغیره روایت شده است: نزد امام صادق (علیه السلام) بودیم که مردی از او درباره

۱- لقمان، ۲۷

۲- بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۲۴۸

۳- بقره، ۱۸۹

۴- بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۲۴۸

این سخن خداوند سؤال کرد: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾<sup>(۱)</sup> (همه چیز نابودشونده است مگر وجه او). فرمود: «درباره این آیه چه می‌گویند؟» عرض کردم: می‌گویند همه چیز نابود می‌شود جز وجه او. فرمود: «همه چیز نابود می‌شود مگر وجه او که از آن باید وارد شد؛ و ما همان وجه خدا هستیم که از آن وارد می‌شوید.»<sup>(۲)</sup>

● و نور خداوند سبحان هستید: از اباخالد کابلی روایت شده است: از اباجعفر امام باقر (علیه السلام) درباره این سخن حق تعالی سؤال کردم: ﴿فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾<sup>(۳)</sup> (پس ایمان بیاورید به خدا و فرستاده‌اش و به آن نوری که فرو فرستادیم). فرمود: «ای اباخالد! به خدا قسم که این نور، امامان آل محمد تا روز قیامت هستند. به خدا قسم آنان نور خدا هستند که نازل شده‌اند؛ و به خدا قسم که آنان نور خدا در آسمان‌ها و زمین هستند؛ و به خدا قسم ای ابا خالد که نور امام در دل‌های مؤمنان انواری درخشان‌تر از خورشید میان روز دارد؛ و به خدا قسم که آنان دل‌های مؤمنان را نورانی می‌کنند و خداوند نور آنان را از هرکس که بخواهد پوشیده می‌دارد، پس دل‌هایشان تاریک می‌گردد. به خدا قسم ای ابا خالد که هیچ بنده‌ای ما را دوست نمی‌دارد و ولایت ما را نمی‌پذیرد تا وقتی که خداوند دلش را پاک کند و خداوند قلب هیچ بنده‌ای را پاک نمی‌کند مگر اینکه تسلیم ما باشد و به امر ما گردن نهد و چون برای ما گردن نهد خداوند او را از حساب شدید، سلامت و از ترس آن روز بزرگ در امان نگاه خواهد داشت.»<sup>(۴)</sup>

● و درهای شناخت خداوند و عبادتش و خزانه‌داران علمش و حجت‌ها و امینان او هستید: از ابن ابی‌یعفور روایت شده است: اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) فرمود: «... ما حجت خدا در میان بندگانش هستیم و گواهان او بر خلقش، امینان او بر وحی‌اش،

۱- قصص، ۸۸

۲- بحار الأنوار، ج ۴، ص ۵

۳- تغابن، ۸

۴- بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۳۰۸

خزانه داران او بر علمش و وجه او هستیم که از آن باید وارد شد. ما چشم او در خلقتش، زبان ناطق او و درب او هستیم که بر او دلالت می‌کند. ما عالمان به امرش و دعوت‌کنندگان به راهش هستیم. تنها با ما خدا شناخته می‌شود و تنها با ما خدا عبادت می‌شود. ما دلالت‌کنندگان بر خدا هستیم و اگر ما نبودیم خدا عبادت نمی‌شد.<sup>(۱)</sup>

• همان کسانی هستید که از خلق دربارهٔ محبتشان پرسیده می‌شود: از ابراهیم- بن عباس صولی روایت شده است: «روزی در محضر امام رضا (علیه السلام) بودیم. فرمود: «در دنیا نعیم (نعمت) حقیقی وجود ندارد». برخی از فقهای حاضر به او عرضه داشتند: اما خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿ثُمَّ لَتَسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾<sup>(۲)</sup> (سپس در آن روز است که از نعمت‌ها بازخواست کنند)، «نعیم» در این دنیا همان آب خنک است. امام رضا (علیه السلام) با صدای بلند به آن‌ها فرمود: «شما این آیه را چنین تفسیر کردید و آن را بر چند معنا قرار دادید. عده‌ای گفتید آن نعیم، آب خنک است و عده‌ای گفتید غذای پاک است و برخی هم گفتید: خواب طیب است؛ اما پدرم از پدرش از امام حسین (علیه السلام) روایت کرد که این سخنان شما دربارهٔ آیه ﴿ثُمَّ لَتَسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ (سپس در آن روز است که از نعمت‌ها بازخواست کنند) در حضورش گفته شد. او خشمگین شد و فرمود: خداوند عزوجل از بندگانش از چیزی که بر آنان تفضل فرموده است بازخواست نمی‌کند و با آن بر آن‌ها منت نمی‌گذارد. منت گذاشتن بر نعمت‌ها حتی از سوی مخلوقات هم زشت است، پس چگونه چنین خصیصه‌ای - که مخلوقات هم به آن راضی نمی‌شوند- به خالق عزوجل نسبت داده می‌شود؟ «نعیم» محبت ما اهل بیت و موالات ماست که خداوند پس از توحید و نبوت از آن سؤال می‌کند؛ زیرا وقتی بنده به آن وفا کند او را به بهشت پُر نعمت می‌رساند که زوالی در آن نیست...»<sup>(۳)</sup>

• حتی خداوند دوستی و مودت آن‌ها را مزد رسالت قرار داده است: هارون از

۱- بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۲۶۰

۲- تکاثر، ۸

۳- بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۷۲

ابن صدقه از جعفر صادق از پدرانش (علیه السلام) روایت می کند که فرمود: «وقتی این آیه بر رسول خدا ﷺ نازل شد: ﴿قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾<sup>(۱)</sup> (بگو: بر این رسالت مزدی از شما طلب نمی کنم مگر دوست داشتن خویشاوندان) رسول خدا ﷺ ایستاد و فرمود: ای مردم! خداوند تبارک و تعالی چیزی را به خاطر من بر شما واجب گردانده است؛ آیا شما آن را ادا می کنید؟ گفت: کسی از آنان پاسخ نداد و پیامبر ﷺ رفت. روز بعد در میان مردم به پا خاست و شبیه همان سخن را فرمود. سپس در روز سوم نیز در میان مردم به پا خاست و شبیه همان حرف را زد و هیچ کسی سخنی نگفت. سپس فرمود: ای مردم! آن واجبی که گفتم طلا و نقره و خوراکی و نوشیدنی نیست. گفتند: پس بگو چیست. فرمود: خداوند تبارک و تعالی بر من نازل فرمود: ﴿قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾<sup>(۲)</sup> (بگو: بر این رسالت مزدی از شما طلب نمی کنم مگر دوست داشتن خویشاوندان). مردم گفتند: این واجب را ادا می کنیم. امام صادق (علیه السلام) فرمود: به خدا سوگند جز هفت نفر کسی به آن واجب وفا نکرد: سلمان، ابوذر، عمار، مقداد بن اسود کنندی، جابر بن عبدالله انصاری، یکی از غلامان رسول خدا که ثبیت نامیده می شد و زید بن ارقم».<sup>(۳)</sup>

• و همان اهل ذکر هستید که خداوند به ما فرمان داده است از آنان سؤال کنیم: در حدیثی از امام رضا (علیه السلام) در حضور مأمون درباره فضیلت عترت پاک روایت شده است که فرمود: «و اما نههم، ما همان اهل ذکر هستیم که خداوند عزوجل می فرماید: ﴿فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾<sup>(۴)</sup> (پس اگر خود نمی دانید از اهل ذکر بپرسید). ما اهل ذکر هستیم پس اگر نمی دانید از ما بپرسید». علما گفتند: مقصود خداوند، یهود و نصاریست. امام رضا (علیه السلام) فرمود: «سبحان الله! و آیا این جایز است!

۱- شوری، ۲۳

۲- شوری، ۲۳

۳- بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۳۲۲

۴- نحل، ۴۳

درحالی که آنان ما را به دین خود دعوت می‌کنند و می‌گویند دین ما بهتر از دین اسلام است؟» مأمون گفت: ای ابالحسن! آیا شما شرحی برخلاف سخنان آنان دارید؟ امام رضا (علیه السلام) فرمود: «آری؛ ذکر، رسول خدا ﷺ است و ما اهل او هستیم (اهل ذکر). این مطلب در کتاب خداوند عزوجل روشن است؛ آنجا که در سوره طلاق می‌فرماید: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا \* رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مَبِينَاتٍ﴾<sup>(۱)</sup> (پس ای خردمندانی که ایمان آورده‌اید از خدا بترسید. خدا به‌سوی شما ذکری فرو فرستاده است \* فرستاده‌ای که آیات روشنگر خدا را بر شما تلاوت می‌کند). پس ذکر، رسول خدا ﷺ است و ما اهل او هستیم».

و این‌گونه است که فضیلت اهل بیت (صلوات و رحمت و برکات خداوند بر آنان باد) ادامه‌دار است، به‌طوری که حتی اگر درختان، قلم و دریاها مرکب گردند تمام می‌شوند ولی فضیلت‌های کلمات و آیات خداوند پایان نمی‌پذیرد؛ اما علی‌رغم آیات و بینات آن‌ها، معترضان منکر با نپذیرفتن و اعتراض با آنان مقابله می‌کنند. پس سنت اعتراض بر خلفای خداوند سبحان پس از جدشان و پدرانشان (صلوات خدا بر همه‌شان) تکرار شد؛ این مرتبه توسط بنی‌امیه و بنی‌عباس و حامیان و علمای سنگدل خیانت‌پیشه‌شان که همگی آن‌ها را همان راه و روش معترضان نخستین که با اعتراض بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) آغاز شده بود گرد هم آورده بود. آنان مسیر باطل و اعتراض بر خلفای خداوند از آل محمد (علیهم السلام) را تکمیل کردند و این هنگامی بود که خداوند خلفای خود در زمینش و حجت‌های بر خلقش و اوصیای سرور فرستادگانش را مبعوث فرمود. هر وصی طاهر از آل محمد (علیهم السلام) در زمان خلافت خود دشمنی از مجرمان اموی و عباسی داشت که بر وی اعتراض می‌کرد و حامیان تبهکارشان همواره از آنان پیروی می‌کردند؛ تا آنجا که عامه مردم را بر گرده‌های آل محمد (علیهم السلام) مسلط کردند. پس آن‌ها اهل بیت (علیهم السلام) را ترک و حق آنان را انکار کردند و به آنان کافر گردیدند و اداره خلق را



بر آنان دشوار نمودند درحالی که آنها - آن گونه که خداوند سبحان اراده فرموده بود - ائمه خلق بودند. اهل بیت (علیهم السلام) عمرشان در حالی به سر رسید که یا مقتول بودند یا مسموم؛ و ما به خداوند شکایت می‌کنیم؛ و لاحول و لا قوة الا بالله.

آنان (علیهم السلام) آیات و بینات و قانون خداوند سبحان در مورد حجت‌ها و خلفای الهی را برای مردمشان مطرح کردند و هیچ امامی از اهل بیت (علیهم السلام) نیامد مگر اینکه وصیت، دلیلش، حکمت و علم، برهانش و حاکمیت الله شعارش بوده باشد، و همگان کلام و حکمت و نور و وضوح حجت و برهانشان را می‌دیدند، و علی‌رغم تمامی این فضایل و جایگاهشان که خداوند سبحان در کتاب خود از آن سخن به میان آورده و حبیب خدا (علیه السلام) در روایاتی که شمرده‌شان دشوار می‌نماید - چه برسد به محصور کردن این روایات - بیانش فرموده است و صدها روایتی که آنها (صلوات خدا بر آنان) بیان داشته‌اند که بزرگی مقام و جلالت جایگاهشان را نشان می‌دهد و اینکه هیچ عبادت و طاعتی پذیرفته نمی‌شود مگر با ولایت آنان، علی‌رغم همه این‌ها، مردمان این امتی که ادعای منتسب‌بودن به جدشان (علیهم السلام) را داشتند با اعتراض به استقبال آنان آمدند، درست مانند همان سهمی که پدر بزرگوارشان امیرالمؤمنین (علیه السلام) از قوم خود داشت.

معاویه پسر ابوسفیان، بزرگ معترضان بر خلیفه خدا و وصی رسول خدا و ریحانه او امام حسن مجتبی (علیه السلام) بود و قومش نیز - که منافقین بزرگی بودند - از او پیروی کردند؛ منافقینی از اموی‌ها، مروانی‌ها، مدعیان علم و دروغ‌گویان و جاعلان حدیث رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که به اعتراف خودشان حتی یک روز هم به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و دعوتش ایمان نیاورده بودند؛ کسانی مثل سمرة بن جندب و دیگر دروغ‌گویان مورد اعتماد حکومت که اگر درباره‌شان تحقیق کنی خواهی دید که نه در دوران جاهلیت خیری در آن‌ها دیده می‌شود - خیری که خودشان و پدرانشان آن را به ارث برده و ستونش را محکم کرده باشند - و نه در دوران اسلام؛ اسلامی که آن‌ها با نفاق و ترس از شمشیر امیرالمؤمنین (علیه السلام) واردش شدند!

بنابراین عجیب نیست که می‌شنویم قاتلان امام حسین (علیه السلام) - که وارث معاویه،

بیزید پست و فرومایه، در اعتراض بر سید خلفای خدا برای کشتن و مباح کردن خوش آنان را بسیج کرده بود. به آن حضرت می‌گفتند: «از روی بغض به پدرت و کارهایی که با شیوخ ما در روز بدر و احد و حنین کرد با تو می‌جنگیم» درحالی که او فرزند رسول خدا ﷺ و ریحانه‌اش و مستند بر ده‌ها حدیثی که روایت می‌کنند. امام بر امت پس از برادرش امام حسن (علیه السلام) بود. عجیب نیست که از آن‌ها چنین می‌شنویم درحالی که برای کشتن وی و اسیر کردن حریمش - یعنی دختران رسول خدا ﷺ زینب و خواهرانش و ایتم آل محمد و آل ابوطالب (روحم به فدایشان) - آماده می‌شدند.

و چرا بر گناه زشت خود پافشاری کردند؟ گناهی که عرق شرم بر پیشانی آزادمردان می‌نشانند؛ یعنی به قتل‌رساندن سیدالشهدا و افرادی پاک از اهل بیت و اصحاب آن حضرت؛ اصحابی که اگر هاشمیان را از میان امتی که ادعای انتساب به رسول خدا ﷺ را داشتند خارج کنیم بقیه امت از شصت نفر تجاوز نمی‌کردند، درحالی که تنها پنجاه سال با دوران پیامبر ﷺ فاصله داشتند، نه بیشتر. کار این امت به آنجا رسید که آن حضرت هرآنچه لازم بود در مورد اهل بیت و فرزندانش بیان فرمود، ولی آنان خدا را فراموش کردند، او را گم کردند، بر جانشینانش جسارت کردند، با آنان جنگیدند، آن‌ها را به قتل رساندند و آل محمد (علیهم السلام) را همچون قربانی بر ریگ‌های کربلا سلاخی کردند و بدن‌های پاکشان سه روز بدون غسل و کفن باقی ماند، درحالی که از گرمای خورشید و وزیدن بادهای سخت عراق سنگدل بر قلب رسول خدا ﷺ گذاخته می‌شدند و کوفیان - حتی کسانی که ادعای شیعه امام علی (علیه السلام) بودن را داشتند - در این کار مشارکت کرده بودند. چرا؟!!

پرسشی که مطرح می‌شود: امویان - که دشمن سرسخت اسلام بودند - چگونه توانستند با دروغ و فریب حتی کسانی را که مدعی تشیع و ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بودند، برای کشتن ریحانه رسول خدا ﷺ که گوشتش از گوشت او رویده و خونس خون او بود بسیج کنند؟! چگونه؟! پرسشی درنهایت ارزش و اهمیت، که چه بسا همان موقعیت تکرار گردد و البته قطعاً تکرار می‌شود؛ زیرا سنت خداوند در حجت‌هایش

یگانه است و باز می‌گردد. به همین دلیل است که از اهل بیت (علیهم السلام) روایت شده است که این وقایع با قائم (علیه السلام) تکرار می‌شوند، زمانی که مدعیان تشیع و ولایت اهل بیت (علیهم السلام) برای پیکار با آل محمد (علیهم السلام) بار دیگر همراه سفیانی در یک صف قرار می‌گیرند؛ آن‌گونه که از امیرالمؤمنین (علیه السلام) در توصیف شیعیانش آخرالزمان روایت شده است که می‌فرماید: «وَأَسْفَا از کرده‌های شیعیانم پس از نزدیک کردن دوستی‌شان در امروز که چگونه - پس از من - یکدیگر را خوار و ذلیل خواهند کرد و چگونه یکدیگر را به قتل می‌رسانند؛ در حالی که فردا از ریشه، به شاخه‌ها نازل شده، پراکنده خواهند شد و امیدوار به گشایش از جای دیگری غیر از جایگاه واقعی‌اش خواهند بود. هر حزبی از آنان به شاخه‌ای از آن چنگ زده و آن شاخه به هر سمتی که برود آنان نیز با آن خواهند رفت، درحالی‌که خداوند - و سپاس و ستایش تنها از آن اوست - اینان را در شریب‌ترین روز، همان‌گونه که برگ‌های پاییزی را جمع می‌کند، برای بنی‌امیه جمع و بین آنان الفت ایجاد خواهد کرد، سپس آنان را همچون ابرها متراکم خواهد نمود... تا آنجا که می‌فرماید: قسم به آنکه دانه را شکافت و جانداران را آفرید، چنین خواهد شد. گویا صدای شیههٔ اسبان و آواز مردانشان را می‌شنوم. به خدا سوگند آنچه در دست ایشان است - پس از برتری و تمکین بر سرزمین‌ها ذوب خواهد شد، همان‌طور که روغن در آتش ذوب می‌شود. هر کدام از ایشان که بمیرد گمراه مرده است...»<sup>(۱)</sup>

منکران غاصب، همهٔ گفته‌های امیرالمؤمنین (علیه السلام) را در مورد مدعیان تشیع امروز کامل کرده‌اند. آن‌ها پس از خوار کردن یکدیگر و کشت‌وکشتار میان خودشان، در انتظار امام مهدی (علیه السلام) شکست خورده‌اند؛ زیرا آنان به پیروزی از جای دیگری غیر از آنچه خداوند سبحان و حجت‌های معصومش اراده فرموده‌اند امید بسته‌اند؛ از جایی که بزرگان‌شان، پس‌ازاینکه به حکومت امروزشان رسیده‌اند، برایشان به‌عنوان حقیقت به تصویر کشیده‌اند و پس‌ازاینکه به سلطنت امروزی خود غرّه گشته‌اند و گویا چنین

گمان برده‌اند که این سلطنت برایشان باقی می‌ماند و دائمی است؛ ولی اطمینان داشته باشند که آنچه علی علیه السلام به آنان وعده داده است به خواست خدا نزدیک است؛ اینکه آنچه در دست دارند همچون روغن روی آتش ذوب خواهد و اینکه آن بزرگوار علیه السلام گمراهی آنان و صف‌آرایی‌شان در کنار سفیانی و امویان را روشن فرموده است: «اینان را در شریب‌ترین روز برای بنی‌امیه جمع خواهد کرد» نه علیه بنی‌امیه! و صدای شبیهه اسبان و آواز مردانشان برای پیکار و کشتن آل محمد علیهم السلام و انصارشان در وقایع دهم محرم الحرام ۱۴۲۹، هنوز در گوش مؤمنان طنین‌انداز است؛ آنجا که علمای گمراهی و سپاهیان‌شان با تنفیذ حکومتِ امروزیِ شبیهانِ بنی‌عباس و دوستانِ یهودی و نصرانی‌شان، نابودکردن دعوت حقی را که سید احمد الحسن علیه السلام وصی و فرستادهٔ امام مهدی علیه السلام و یمانی موعود، رهبری‌اش را برعهده گرفته است طرح‌ریزی کردند. چه راست گفتی ای ابوالحسن علیه السلام که وقایع را همان‌گونه که امروز شاهد هستیم توصیف فرمودی!

به‌رحال، پرسش مطرح‌شده دربارهٔ چگونگی همراه‌شدن مدعیان تشیع در زمان امام حسین علیه السلام برای کشتن او و به‌صفت‌شدنشان با یزید پست و امویان و دیگران را چنین پاسخ می‌دهم: اگر علمای گمراهیِ خائن دخالت نمی‌کردند، چنین واقعه‌ای حاصل نمی‌شد؛ علمایی مثل شریح قاضی که با یک فتوا، ریحانهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله را خروج‌کننده بر امام زمانش یزید اعلام کرد!!! و این‌گونه، مدعیان تشیع را برای کشتن امامشان بسیج نمود.

این دقیقاً همان نتیجه‌ای است که امروز حاصل می‌شود. فتواهای علمای گمراهی برای کشتن سید احمد الحسن علیه السلام و انصارش در برابر دید همگان قرار دارد؛ و این‌چنین، علمای بی‌عمل با این فتوای شیطانی، پیروان خود را برای کشتن امام مهدی و وصی‌اش علیه السلام و انصارشان بسیج می‌کنند و این وضعیت خوار و رسواکننده همچنان برای آن‌ها ادامه خواهد داشت تا آن هنگام که قائم علیه السلام به درهای نجف برسد. آن‌گونه که در روایات بسیاری وارد شده است. و او حدود شانزده‌هزار نفر از

بتریه را که منکر وجود فرزند و نسل برای امام مهدی (علیه السلام) هستند می‌کشد و شمشیر را در میان آنان قرار می‌دهد. همه آنچه را که ائمه اطهار (علیهم السلام) در کتاب‌ها و منابع شیعه بیان فرموده‌اند، پیش روی شما قرار دارد تا خودتان از آنچه خلاصه‌وار بیان شد مطلع گردید؛ و لاحول و لا قوة الا بالله.

سلسله اعتراض‌ها بر خلفای خداوند در دوره‌های درآور بعد از امام حسین (علیه السلام) ادامه می‌یابد تا وقتی که عبدالملک بن مروان تنبل و تن‌پرور و فرزندش هشام و حجاج ثقفی -خدا خوارش گرداند- پیشروان اعتراض‌کننده بر امام سجاد، علی بن حسین (علیه السلام) گردند و حامیان و علمای بدنهاد و بیشتر مردم -طبق عادت همیشگی- از آنان پیروی کنند، درحالی که حجت خدا تنها با عده‌ای اندک، به خدا دعوت و با او راز و نیاز می‌کند تا صحیفه‌اش «زبور آل محمد» چراغدانی برای اهل حق و صالحان گردد.

کاخ ستم به لرزه می‌افتد و روزگار اعتراض اموی‌ها بر خلفای خداوند تمام می‌شود و سپس بنی‌عباس دروغ‌گوی ستمکار، پرچم خون‌خواهی حسین (علیه السلام) را بالا می‌برد و ادعا می‌کند که خون او را از بنی‌امیه بازخواهد ستاند (لثارات الحسین) و در عمل هم توانایی به‌پایان‌رساندن حکومت اموی‌ها را به دست می‌آورد ولی همین که کرسی پست حکومت را در دست گرفتند بار دیگر مردم را بر آل محمد مسلط کردند و گوی سبقت را از برادران اموی خود در اعتراض و آزار خلفای پاک خداوند (علیهم السلام) ربودند. برخی از آنان اجساد علوی‌ها را تکه‌تکه کردند و سرهایشان را در پایه قصرهایی که برای لَهو و لعب و جور و ستم مهیا کرده بودند قرار دادند؛ اما زندانی‌کردن‌ها، آواره‌کردن‌ها و کشت‌و‌کشتار علیه هرکسی که به علی و فرزندان پاکش (علیهم السلام) اهتمام داشت به‌قدری است که دایرة‌المعارف‌های قطور، قادر به بیان و شرح و تفصیلشان نیست.

امام باقر و صادق (علیهم السلام) اگرچه در پایان ظلم و ستم بنی‌امیه و انتقال حکومت به بنی‌عباس زندگی می‌کردند و همین دوره انتقال سبب شد تا فرصتی برای انتشار علوم رسالت جدشان مصطفی بیابند، اما عالمان بی‌عمل و پیروان منهج معترضان نیز بهره خود را در اعتراض و ترویج مدرسه‌های انحرافی به دست آوردند. چهار نفر در رأس

مدارس فقهی پدیدار شدند که همان رهبران شناخته شده‌شان هستند و افراد بسیاری نیز در روش‌های اعتقادی فاسد معروف رشد کردند و حکام بنی‌عباس نیز در رشد آن‌ها سهیم بودند. همه این‌ها از روی بغض به آل محمد و سعی در دور کردنشان از جایگاهی بود که خداوند سبحان برایشان اراده کرده بود.

آری؛ ستم و سرکشی و اعتراض بر خلفای خداوند در زمان عباسی‌ها از زمان خون‌ریز اولشان ابوالعباس و سپس منصور دوانیقی آغاز گردید و به همین ترتیب هادی، مهتدی، هارون و دو فرزندش امین و مأمون و مشاوران و عالمان سنگدل و پیروانشان از توده‌های پست مردم، مسیر کشتار و اعتراض آنان بر اوصیای رسول خدا ﷺ را کامل کردند؛ و حال‌وروز اوصیای رسول خدا ﷺ به جایی رسید که بر هیچ مؤمن به خدا و رسول خدا و معتقد به روز حساب پوشیده نیست. برخی با سم از دنیا رفتند و برخی پس از نزدیک به دو دهه آزار و اذیت در سیاه‌چال‌های هارون - که خدا رسوایش کند- از دنیا رفتند؛ این شخص امام کاظم (علیه السلام) بود که راضی به رضای خدا و بردبار، به وسیله سم شهید شد و از دنیا رفت و جسد پاکش بر پل رصافه افکنده شد. وضعیت به این صورت بود، درحالی که در آن روزگار، مدعیان تشیع از روی پلی که امام در زیر آن، پوشیده از دیگران، در زندان به سر می‌برد، به سمت کربلا می‌رفتند و به زعم خودشان در عزای جدش حسین (علیه السلام) بر سروصورت خود می‌زدند، بی‌آنکه یکی از آنان اندکی فکر کند -چه برسد به اینکه کاری انجام دهد- که چگونه باید امام را از آن زندان تاریک خارج نمود!

آری؛ تمام آنچه آنان می‌فهمند این بود که چگونه خمس و زکات و وجوهات خود را به عالمان بی‌عملی مثل علی بن حمزه بطائنی و دیگران تسلیم کنند. سپس به دنبال بسیار شدن این اموال، افراد بسیاری سست شدند، شکم‌ها انباشته، و زینت‌های دنیا در چشم بیننده، جمع‌کننده و نگه‌دارنده‌اش آراسته شد. این‌گونه بود که واقفیه زشت و شرور، امام رضا (علیه السلام) را پس از شهادت امام کاظم (علیه السلام) نپذیرفتند و جز عده‌ای اندک که به شش نفر هم نمی‌رسیدند کسی بر عهد خدا باقی نماند. یکی از این افراد،

جوان پاک، محمد بن ابی‌نصر بزنطی بود که در رسواکردن علمای شیعه‌نمای مرتد تأثیر به‌سزایی داشت؛ علمایی که در امامت امام کاظم (علیه السلام) توقف و در مالش طمع کردند و توده مردم نیز همانند پیروان شریح قاضی ملعون، در فتوا به کشتن امام حسین (علیه السلام) از آنان پیروی می‌کردند. امروز دقیقاً همان وضعیت دیده می‌شود و عده‌ای که مدعی تشیع هستند در امام مهدی (علیه السلام) توقف کرده، وصی و یمانی موعود او را که از سوی او آمده است تکذیب می‌کنند همان کسی را تکذیب می‌کنند که اگر به‌راستی به ائمه اطهار مؤمن باشند. آن‌ها را با ده‌ها حدیث اهل بیت (علیهم السلام) به‌سوی امام مهدی (علیه السلام) دعوت می‌کند.

یکی از این شش نفر، صفوان بن یحییای شتربان است که دو رکعت نماز خواند، در مورد امام رضا (علیه السلام) استخاره کرد و خداوند او را به سمت امام رضا (علیه السلام) هدایت فرمود. کسانی که امروز استخاره را به باد تمسخر می‌گیرند باید به حال خود بنگرند که چگونه دلیل بودن استخاره بر حجت‌های خدا را به‌سخره گرفته‌اند، درحالی‌که خودشان آنچه را که شیخ طوسی رحمته الله در کتاب غیبت از صفوان بن یحیی و ایمانش به امام رضا (علیه السلام) گفته است روایت می‌کنند؛ ولی در واقع به آنچه می‌گویند عمل نمی‌کنند و چیزی را به زبان می‌آورند که خود نمی‌فهمند. خداوند بر دل‌هایشان مهر زده، آن‌ها خدا را فراموش کرده‌اند و خدا نیز آنان را فراموش کرده است.

در مورد امام جواد (علیه السلام) قلب مؤمن در حزن و اندوه فرو می‌رود وقتی می‌شنود یک خلیفه الهی - که هنوز بیش از سی سال از عمر شریفش تجاوز نکرده - توسط گناهکاری از بنی‌عباس - یعنی مأمون - با اشاره فضل بن سهل و سایر حامیان فاسقش - که رویه معمولشان همین است - با سم شهید می‌شود. این عناد و اعتراض بر امام هادی و عسکری (علیهم السلام) - دو خلیفه از خلفای خدا - ادامه دارد تا آنجا که آنان نیز رسالت الهی خود را با شهادت با سم به پایان می‌رسانند، پس از آنکه رنج‌هایی ناگوار، آوارگی و در حصر قرار گرفتن از سوی ستمکاران بنی‌عباس - متوکل و آنکه قبل از او و کسی که بعد از او بود و همچنین پیروانشان (خدا همه‌شان را رسوا کند) - متحمل می‌شوند.

و از آنجا که فرعون‌های زمانشان می‌دانستند پایانشان به دست خلیفهای الهی از پشت امام حسن عسکری (علیه السلام) خواهد بود و ده‌ها و صدها روایت از پیامبر و خاندان پاکش در خصوص امام مهدی (علیه السلام) بر آنان پوشیده نبود و نیز می‌دانستند او همان کسی است که زمین را پر از قسط و عدل خواهد کرد همان‌گونه که پر از جور و ستم شده بود، شروع به جست‌وجوی او کردند همان‌گونه که فرعون به جست‌وجوی موسی پرداخته بود. و از یاد بردند همان خدایی که فرعون را رسوا کرد و او را پرورش‌دهنده خلیفه خود موسی (علیه السلام) گرداند تا آن هنگام که استوار و باصلابت بازگشت و کارش را فیصله داد، در خصوص باقی‌مانده آل محمد (علیهم السلام) فرصت را از آنان خواهد گرفت؛ همان باقی‌مانده‌ای که موسی مشرف به خدمت به او و نماز پشت سرش است. خداوند حمل او و بارداری بانو نرجس پاک را تا شب ولادتش مخفی نمود و این ماجرای معروفی دارد که سیده حکیمه، دختر امام جواد (علیه السلام) روایت کرده است.

باوجود اینکه او (علیه السلام) بقیة الله، خلیفة الله و ذخیره الهی است برای پایان دادن به ظلم و ستم در این زمین و اقامه دولت عدل الهی جهانی، اما نصیب او از افراد معترض که مدعی شیعه‌بودنش هستند و نیز سهم او از سوی معرضان بر پدران پاکش این بود که خداوند سبحان او را غایب گرداند. آن‌گونه که در روایات اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده است. تا او را از کشته‌شدن حفظ نماید؛ تا آنجا که غیبتش طی تمام این سال‌های متمادی به طول انجامید، درحالی که امت مقصودم از امت، مدعیان شیعه‌اش هستند. علی‌رغم ادعای زبانی، به معنای واقعی از او غافل و روی‌گردان بوده‌اند؛ و کردار از آنچه در قلب نهفته است خبر می‌دهد.

حقیقت را می‌گوییم؛ زیرا خود امام مهدی (علیه السلام) می‌فرماید: «لَا لَأَمْرِهِ تَعْقِلُونَ وَلَا مِنْ أَوْلِيَائِهِ تَقْبَلُونَ حِكْمَةً بِالْعَةِ فَمَا تَعْنِي النَّذْرُ» (نه امرش را تعقل می‌کنید و نه از دوستانش می‌پذیرید. حکمتی است بالغه اما بیم‌دادن‌ها سود نرساند)... امام مهدی (علیه السلام) چه کسی را به عدم تعقل به امرش و نپذیرفتن از خودش مورد خطاب قرار می‌دهد؟! جز مدعیان تشیع به خود و پدران‌ش را؟ سپس امام (علیه السلام) از کدام بیم‌دادن که به سویشان فرستاده



است صحبت می‌فرماید که مدعیان تشیع در زمان غیبتش نخواهند پذیرفت؟! روز فرج نزدیک است و به‌زودی خواهد آمد؛ همان روزی که خداوند برای آل محمد (علیهم‌السلام) تمکین عطا می‌فرماید تا تمامی این موارد و عمق گناه این امت را که نسبت به امام مظلومش - روح من و ارواح جهانیان فدای خاک قدومش - روا داشته‌اند برای ما روشن فرماید.

کاری که این امت، امروز با فرستادهٔ امام مهدی (علیه السلام) و وصی و یمانی او سید احمد الحسن (علیه السلام) انجام می‌دهند دور از ذهن نیست؛ چرا چنین نباشد درحالی‌که ما امروز در این دورهٔ دردناکِ روزگارِ برپاشدن دولت عدل الهی زندگی می‌کنیم و زمینه‌ساز آن دولت - روحم به فدایش - از ستم و عناد و اعتراض مردم در رنج و عذاب است، تا آنجا که اخیراً کارشان به مباح کردن خون پاک او، قتل یارانش و نابود کردن مساجد و حسینیه‌های انصار که مردم را به یاری امام مهدی (علیه السلام) و حاکمیت خداوند سبحان فرا می‌خوانند رسیده است. در دوره‌ای زندگی می‌کنیم که بزرگان مردم و مدعیان علم به آنجا رسیده‌اند که به دموکراسی یهود و نصارا دعوت، و مساجد حق را نابود می‌کنند، درحالی‌که در برابر دیدگان و گوش‌های فقهای گمراهی خیانت‌پیشه، کاخ‌های ستمکاران برافراشته و خانه‌های لهو و میکده‌هایشان برقرار است و کسی را یارای زبان گشودن نیست، اگر سخنی برای گفتن داشته باشند.

این چنین نیست که امروز خداوند با روشی متفاوت از اقوام پیشین - که بر خلفا و حجت‌های الهی اعتراض کردند - مردم را به شناخت حق و پیروی از آن هدایت نماید؛ بلکه ما در تمام زندگی‌مان با معترضان بر خلیفهٔ خدا سید احمد الحسن (علیه السلام) شواهدی از سنت‌های اقوام پیشین می‌یابیم، در تک‌تک سخنان و کردارشان. به خدا سوگند، تو چه صببری داری ای احمد! تویی که پیمانۀ صبر تلخ را از امتی که به‌طور کامل به سنت معترضان پیشین خود اقتدا کرده‌اند یکی پس از دیگری سر می‌کشی؛ درحالی‌که از پدران پاک و مطهرت سنت و الگویی داری.

و این همان موضوعی است که به اذن خدا در مبحث بعدی به تفصیل خواهیم دید

و اگر در پاره‌ای موارد بحث به درازا می‌کشد پیشاپیش از این بابت عذرخواهم، اما از خداوند چشم امید دارم که این تحقیق، بهره‌ای برای طالبان حق و مؤمنان به خدا و فرستاده‌اش و خاندانش و همچنین برای مؤمنان به معاد داشته باشد؛ معادی را که در آن محشور می‌شوند تا پاداش آنچه با دست خود در اینجا به دست می‌آورند ببینند؛ و خداوند سبحان به هر خیری توفیق‌دهنده است و او به راه درست هدایت می‌کند؛ و سپاس و ستایش از آن خداوند، آن پروردگار جهانیان است.

## فصل سوم

### معترضان... یکی بودن شکل گفتار، روش و اهداف در انکار

- سخن‌هایشان که خداوند متعال در قرآن برای ما حکایت فرموده است
- یکی بودن روش انکار، جنگ و احتجاج به باطل که آن‌ها را یک جا گرد می‌آورد
- یکی بودن اهداف

گفته‌های معترضان بر خلفای خداوند در زمین که هنگام بعثت و ارسال آن‌ها به سوی اقوامشان ایراد شده است بسیارند و در تأمل در این گفته‌ها، درس‌ها و عبرت‌هایی نهفته است که جویندگان حق و نجات هرگز از آن بی‌نیاز نیستند به خصوص اگر بدانیم که سنت خداوند متعال در خلقت یکسان است؛ بنابراین آنچه در حق ابراهیم، موسی، عیسی، محمد و علی و اولاد گذشته پاک و طاهر آن دو -صلوات و سلام خدا بر همه‌شان- گفته شده است در مورد باقی حجت‌های معصوم و برگزیده الهی از خاندان آن دو نیز توسط معترضان گفته می‌شود؛ حتی با همان کلمات، روش و اسلوب، قدم به قدم پا در جای پای یکدیگر می‌گذارند.

پس نه سنت خدا در مورد حجت‌های باقی‌مانده -یعنی مهدی و مهدیین از فرزندانش (علیهم‌السلام)- منقطع و استثنا شده است تا مردم از آنان استقبال کنند و نه شرارت‌های مردم امروز و مردمانی که خواهند آمد جدای از سنت پیشینیان معترض، متکبر و امتناع‌گر از سجده برای خلفای الهی بوده است و خواهد بود. سنت خداوند در آنان یکسان است بی‌آنکه تبدیل و تغییر یافته باشد و هرکس روایات ائمه اطهار را مطالعه کند درمی‌یابد که قائم سنت‌هایی از حجت‌های خدا و انبیا و فرستادگان پیشین دارد و

انسان در برابر این سنت‌ها در جایگاهی قرار می‌گیرد که از شدت جرئت و جسارت این امت بر سروران خود بلکه سروران همه حجت‌های خدا پس از جدشان مصطفی صلی الله علیه و آله مدهوش و حیران می‌ماند.

اگر روایات وارد شده از نبی کریم صلی الله علیه و آله را مطالعه کنیم «هیچ پیامبری مثل من اذیت نشد»،<sup>(۱)</sup> گریزی از سخن اهل بیت علیهم السلام نمی‌یابیم که می‌فرمودند: «وقتی قائم ما قیام کند با جاهلانی از سوی مردم مواجه خواهد شد که شدیدتر از جاهلان جاهلیتی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن‌ها مواجه گردید».<sup>(۲)</sup> و این سخن، کسی که بر آل الله، آقای خلفا، ذخیره خلفا، باقی‌مانده خلفا علیهم السلام غیرت داشته باشد را بی‌خواب می‌گرداند. پس از آن شما می‌توانی رنجی را که قائم آل محمد علیهم السلام از امتش پس از اجتماع همه صیف‌های سرکش معترض می‌بیند تصور کنی؛ بلکه اینان جسورتر و سرکش‌تر از دیگران هستند و این مطلب از این توصیف اهل بیت علیهم السلام: «شدیدتر» به روشنی برداشت می‌شود.

بنابراین شایسته است همه ما در متون قرآن کریم توقف کنیم؛ آنجا که قرآن کریم گفته‌های منکران و معترضان و سخنانی را که بر خلفای خدا در زمینش هنگام ارسالشان بر زبان جاری می‌کردند بیان می‌فرماید؛ حتی شایسته است مدتی طولانی در این متون تأمل داشته باشیم تا خواهان حق ببیند آیا سخنانی که مردم امروز در برابر خلیفه خدا «احمدالحسن علیهم السلام» بیان می‌دارند با سخنان پیشینیانشان که در برابر حق حجت‌های قبلی خداوند سبحان بر زبان جاری می‌کردند تفاوت چندانی دارد یا خیر! یا حداقل، فرد خواهان حق، درحالی که کتاب خدا را می‌خواند و گویندگان سخنان معترضان در برابر حجت‌های خدا را لعنت می‌کند با تکرار شدن همین گفته‌ها در برابر حجت‌های امروزی خدا درس عبرت بگیرد؛ و چه بسیار قاریان قرآن که قرآن آن‌ها را

۱- بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۵۶

۲- بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۶۲

لعنت می‌فرماید؛ و خداوند چه نیکو حکم‌کننده‌ای است و قیامت چه نیک و وعده‌گاهی؛ درحالی‌که هرآنچه در پیش است نزدیک است.

ما ارائه مختصری را از قرآن در مورد برخی از حجت‌های خدا بیان و سپس توقفی در فصل مشترک همه معترضان در روش و اهداف خواهیم داشت.

## (۱) بررسی قرآنی برخی از گفته‌ها و کارهای مسکران

### قوم نوح (علیهم السلام)

• ﴿قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾<sup>(۱)</sup> (سرانی از قومش گفتند: به‌راستی که ما تو را در گمراهی آشکاری می‌بینیم).

• ﴿كَذَبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ﴾<sup>(۲)</sup> (پیش از این‌ها قوم نوح [نیز] تکذیب کرده بودند؛ [آری] بنده ما را تکذیب کردند و گفتند: دیوانه است و [بسی] آزار کشید).

• ﴿فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشْرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادْنَا بِأَدْيِ الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ \* ... قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾<sup>(۳)</sup> (سران قومش که کافر بودند گفتند: ما تو را جز بشری همچون خودمان نمی‌بینیم، و کسانی را که از تو پیروی کرده‌اند، جز گروهی اراذل ساده‌لوح، مشاهده نمی‌کنیم؛ و برای شما فضیلتی نسبت به

۱- اعراف، ۶۰

۲- قمر، ۹

۳- هود، ۲۷ و ۳۲

خود نمی‌بینیم؛ بلکه شما را دروغ‌گو تصور می‌کنیم \* ... گفتند: ای نوح، با ما جدال کردی و بسیار هم جدال کردی، اگر راست می‌گویی، آنچه را به ما وعده داده‌ای بر ایمان بیاور).

• ﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلَكُمْ يَرِيدُ أَنْ يُتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولِينَ \* إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فْتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ﴾<sup>(۱)</sup> (و سران قومش که کافر بودند گفتند: این جز بشری همچون شما نیست که می‌خواهد بر شما برتری جوید و اگر خدا می‌خواست قطعاً فرشتگانی می‌فرستاد. ما در میان پدران نخستین خود چنین نشنیده‌ایم \* او جز مردی دیوانه بیش نیست؛ پس تا چندی بر او صبر کنید و در پی فرصت باشید).

• ﴿قَالُوا أَمْ نُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذُلُونَ \* ... قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ﴾<sup>(۲)</sup> (گفتند: آیا به تو ایمان بیاوریم و حال آنکه فرومایگان پیرو تو هستند؟ \* ... گفتند: ای نوح، اگر دست برداری به‌طور قطع از سنگسارشدگان خواهی بود).

• ﴿وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرِقُونَ \* وَيَصْنَعِ الْفُلْكَ وَكَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ﴾<sup>(۳)</sup> (کشتی را در حضور ما و طبق وحی ما بساز و دربارهٔ ستمکاران با من سخن مگوی، که همه غرق‌شدنی هستند \* او مشغول ساختن کشتی بود، و هر زمان گروهی از اشراف قومش بر او می‌گذشتند، او را مسخره می‌کردند. [نوح] گفت: اگر شما ما را مسخره می‌کنید، ما نیز شما را همین‌گونه مسخره خواهیم کرد).

۱- مؤمنون، ۲۴ و ۲۵

۲- شعراء، ۱۱۱ تا ۱۱۶

۳- هود، ۳۷ و ۳۸

خلاصه سخن و رفتار معترضان با نوح (علیه السلام) پس از اینکه وی سال‌های متمادی دعوتشان کرد:

- ۱- تو در گمراهی آشکار هستی.
- ۲- دروغ‌گو و ساحر و دیوانه.
- ۳- آنچه را که تو می‌گویی از پدران نخستین خود نشنیده‌ایم.
- ۴- تو بیش از یک بشر نیستی و جز فرومایگان از تو پیروی نمی‌کنند.
- ۵- اگر راست‌گو هستی آنچه را وعده می‌دهی بیاور که بسیار جدل کردی.
- ۶- از دعوتت دست بردار وگرنه تو را سنگسار می‌کنیم.
- ۷- استهزا و مسخره‌کردن.

\*\*\*

### قوم پیامبر پس از نوح (علیه السلام):

پس از نوح (علیه السلام) پیامبری به‌سوی مردمش رفت و آنچه به او گفتند مشابه همان بود که به نوح (علیه السلام) گفتند. پاسخ آن‌ها چنین بود:

• ﴿وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَ اتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَ يَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ \* وَ لَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ \* أَيْدِيكُمْ أَنْتُمْ إِذَا مِتُّمْ وَ كُنْتُمْ تُرَابًا وَ عِظَامًا أَنْتُمْ مُخْرَجُونَ \* هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ \* إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ \* إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَ مَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ﴾<sup>(۱)</sup> (و سران قومش که کافر بودند و دیدار آخرت را تکذیب می‌کردند و در زندگی دنیا آنان را مرقه ساخته بودیم گفتند: این جز بشری همچون شما نیست. از آنچه شما می‌خورید می‌خورد و از آنچه

شما می‌نوشید می‌نوشد \* و اگر بشری مثل خودتان را اطاعت کنید قطعاً زیانکار خواهید بود \* آیا به شما وعده می‌دهد که وقتی مردید و خاک و استخوان شدید بیرون آورده می‌شوید؟ \* چه دور است، چه دور است آنچه وعده داده می‌شوید \* جز این زندگی دنیای ما [زندگی دیگری] نیست، همواره [گروهی] می‌میریم و [گروهی دیگر] به دنیا می‌آییم؛ و ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد \* او فقط مردی دروغ‌گوست که بر خدا افترا بسته؛ و ما هرگز به او ایمان نخواهیم آورد).

\*\*\*

### قوم هود عليه السلام

• ﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَ إِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَافِرِينَ \* ... قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَ نَدْرَ مَا كَانِ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَآتِنَا مَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾<sup>(۱)</sup> (سرانی از قومش که کافر بودند گفتند: ما به راستی تو را در سفاقت می‌بینیم و به‌واقع تو را از دروغ‌گویان می‌پنداریم \* ... گفتند: آیا به‌سوی ما آمده‌ای که تنها خدا را پرستیم و آنچه را که پدرانمان می‌پرستیدند رها کنیم؟ پس اگر راست می‌گویی آنچه را به ما وعده می‌دهی بیاور).

• ﴿قَالُوا يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ \* إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَ أَشْهَدُوهُ أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ﴾<sup>(۲)</sup> (گفتند: ای هود، تو برای ما دلیل روشنی نیاورده‌ای و ما با گفتار تو، خدایان خویش را ترک

۱- اعراف، ۶۶ تا ۷۰

۲- هود، ۵۳ و ۵۴



نمی‌کنیم و به تو ایمان نمی‌آوریم \* [چیزی] جز این نمی‌گوییم که بعضی از خدایان ما به تو آسیبی رسانده‌اند. گفت: من خدا را گواه می‌گیرم، و شاهد باشید که من از آنچه جز او شریک وی می‌گیرید بیزارم).

• ﴿قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَضْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ \* إِنَّ هَذَا إِلَّا خَلْقُ الْأَوَّلِينَ \* وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ﴾<sup>(۱)</sup> (گفتند: برای ما تفاوتی ندارد، چه ما را انداز کنی یا نکنی \* این جز شیوه پیشینیان نیست \* و ما عذاب نخواهیم شد).

• ﴿وَ اذْكَرْ آخَا عَادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَ قَدْ خَلَّتِ النَّذْرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ إِلَّا تَعَبُّدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ \* قَالُوا أَجِئْنَا لِنَتَّفِكُنَا عَنْ آلِهَتِنَا فَأَتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾<sup>(۲)</sup> (و برادر قوم عاد را به یاد آور آنگاه که قوم خویش را در ریگستان بیم داد، درحالی که پیامبران زیادی قبل از او در گذشته‌های دور و نزدیک آمده بودند که جز خدا را نپرستید؛ من بر شما از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم \* گفتند: آیا آمده‌ای که ما را از خدایانمان بازگردانی؟ گر راست می‌گویی آنچه را که به ما وعده می‌دهی بیاور).

خلاصه گفته‌های معترضان به هود (علیه السلام) پس از دعوت آن‌ها:

- ۱- تو در سفاقت و بی‌خردی هستی.
- ۲- تو دروغ‌گویی؛ نه عذابی هست و نه آنچه می‌گویی و به آن دعوت می‌کنی صحیح است.
- ۳- چگونه آنچه پدرانمان عبادت می‌کردند را ترک گوییم؟ آیا عاقلانه است که دعوت تو را اجابت و خدایانمان را که به تو آسیب رسانده‌اند ترک کنیم و

۱- شعراء، ۱۳۶ تا ۱۳۸

۲- احقاف، ۲۱ و ۲۲

حال آنکه تو می خواهی ما را از آنان روی گردان کنی؟

۴- اگر تو راست گو هستی آنچه را وعده می دهی بیاور.

۵- ما به تو ایمان نمی آوریم فرقی نمی کند ما را پند بدهی یا ندهی.

\*\*\*

### قور صالح علیه السلام

• ﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ  
أَنَّ صَالِحًا مَرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ \* قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا  
إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (سران متکبر قومش، به مستضعفانی که  
ایمان آورده بودند، گفتند: «آیا [به راستی] شما یقین دارید که صالح از طرف  
پروردگارش فرستاده شده است؟!») آن ها گفتند: «ما به آنچه او بدان مأموریت  
یافته، ایمان آورده ایم \* متکبران گفتند: [ولی] ما به آنچه شما به آن ایمان  
آورده اید، کافریم).

• ﴿قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ  
آبَاؤُنَا وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ﴾<sup>(۲)</sup> (گفتند: ای صالح!  
به راستی تو پیش از این میان ما مایه امید بودی. آیا ما را از پرستش آنچه  
پدرانمان می پرستیدند باز می داری؟ و بی گمان ما در آنچه تو ما را به آن  
می خوانی سخت دچار تردیدیم).

• ﴿قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ \* مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ  
كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾<sup>(۳)</sup> (گفتند: به راستی که تو از افسون شدگان هستی \*  
تو از مسحرین هستی. ما انسانیم مثل تو. پس آیه ای بیاور اگر راستی را می گویی).

۱- اعراف، ۷۵ و ۷۶

۲- هود، ۶۲

۳- شعراء، ۱۵۳ و ۱۵۴

تو فقط بشری همچون ما هستی. اگر راست می‌گویی آیت و نشانه‌ای  
بیاور).

• ﴿قَالَ يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْ لَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ \* قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ \* ... قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (گفت: ای قوم من! چرا پیش از  
نیکی - شتاب زده - خواهان بدی هستید؟ چرا از خدا آمرزش نمی‌خواهید؟  
تا شاید مورد رحمت قرار گیرید \* گفتند: ما تو و کسانی را که با تو  
هستند به فال بد گرفتیم. گفت: سرنوشت خوب و بد شما نزد خداست؛  
بلکه شما مردمی هستید که مورد آزمایش قرار گرفته‌اید \* ... گفتند: با  
یکدیگر سخت سوگند بخورید که حتماً به او [صالح] و خانواده‌اش  
شیخون می‌زنیم، سپس به ولی دم او خواهیم گفت: ما هرگز از هلاکت  
خانواده او خبر نداشتیم و در این گفتار خود صادق هستیم).

• ﴿كَذَبَتْ ثُمُودُ بِالنُّذْرِ \* قَالُوا أَبَشْرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ إِنَّا إِذًا لَفِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ \* أَلْقَى الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلٌّ هُوَ كَذَابٌ أَشْرٌ \* سَيَعْلَمُونَ غَدًا مِنَ الْكَذَابِ الْأَشْرِ \* إِنَّا مَرُسَلُوا النَّاقَةَ فِتْنَةً لَهُمْ فَارْتَبِعْهُمْ وَاصْطَبِرْ \* وَنَبِّئْهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شَرْبٍ مُّحْتَضَرٌ \* فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ \* فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ \* إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ﴾<sup>(۲)</sup>  
(قوم ثمود بیهندگان را تکذیب کردند \* و گفتند: آیا یک بشری از خودمان  
را پیروی کنیم؟ که در این صورت ما به‌راستی در گمراهی و جنون خواهیم  
بود. \* آیا از میان ما تنها بر او وحی نازل شده؟ بلکه او دروغ‌گویی است

گستاخ \* فردا خواهند دانست چه کسی دروغ‌گوی گستاخ است \* ما برای آزمایش آنان ناقه [ماده‌شتر] را فرستادیم پس مراقب آنان باش و شکیبایی پیشه کن \* و به آن‌ها خبر ده که باید در میانشان تقسیم شود، [یک روز سهم ناقه و یک روز برای آن‌ها] و هریک در نوبت خود باید حاضر شوند \* آن‌ها یکی از یاران خود را صدا زدند، او به سراغ این کار آمد و [ناقه را] پی کرد \* پس [بنگرید] عذاب و اندازهای من چگونه بود؟ \* ما بر آنان تنها یک سیحه فرستادیم و چون گیاه خشکیده ریزریز شدند).

این گفته‌ها از آنچه معترضان پیشین به خلفای الهی هنگام بعثتشان می‌گفتند دور نیست. به صالح (علیه السلام) گفته شد:

- ۱- ما به تو کافریم و به دعوت تو شک داریم.
  - ۲- ساحر و دروغ‌گو.
  - ۳- چگونه آنچه را پدرانمان عبادت می‌کردند و بر آن بودند رها کنیم؟
  - ۴- تو تنها یک بشر همانند ما هستی و در تو چیزی متمایز از ما نیست.
  - ۵- اگر راست گو هستی آنچه را به ما وعده می‌دهی بیاور.
- و درنهایت در تلاش برای اعتراض، انکار و کفر، آن شتر را پی کردند.

\*\*\*

### قور ابراهیم (علیه السلام)

• ﴿وَ اْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَاَ اِبْرٰهٖمَ \* اِذْ قَالَ لِاَبِيْهِ وَ قَوْمِهٖ مَا تَعْبُدُوْنَ \* قَالُوْا نَعْبُدُ اَصْنَامًا فَنَنْظِلُّ لَهَا عَاكِفِيْنَ \* ... قَالُوْا بَلْ وَجَدْنَا اَبَاءَنَا كَذٰلِكَ يَفْعَلُوْنَ﴾<sup>(۱)</sup> (و بر آنان خبر ابراهیم را بخوان \* آنگاه که به پدر خود و قومش گفت: شما چه می‌پرستید؟ \* گفتند: ما بت‌هایی را می‌پرستیم و

همواره ملازم آن‌ها ایمیم \* ... گفتند: بلکه پدران خود را دیدیم که چنین می‌کردند).

• ﴿فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (و پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: او را بکشید یا بسوزانیدش؛ ولی خدا او را از آتش نجات بخشید. در این برای مردمی که ایمان دارند قطعاً عبرت‌هایی است).

• ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ...﴾<sup>(۲)</sup> (آیا ندیدی کسی [= نمرود] که با ابراهیم دربارهٔ پروردگارش مواجه و گفتگو کرد؟ زیرا خداوند به او حکومت داده بود؛ آنگاه که ابراهیم گفت: پروردگار من زنده می‌کند و می‌میراند...).

• ﴿قَالَ أَرَأَيْبُ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ لِأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا﴾<sup>(۳)</sup> (گفت: ای ابراهیم، آیا از خدایان من بیزار هستی؟ اگر دست برداری، تو را سنگسار می‌کنم! و برای مدتی طولانی از من دور شو).

• ﴿قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ﴾<sup>(۴)</sup> (گفتند: آیا حق را برای ما آورده‌ای؟ یا از کسانی هستی که ما را به بازی گرفته‌ای؟).

• ﴿قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ \* قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ \* ... قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ

۱- عنکبوت، ۲۴

۲- بقره، ۲۵۸

۳- مریم، ۴۶

۴- انبیاء، ۵۵

فاعِلین ﴿<sup>(۱)</sup>﴾ گفتند: چه کسی با خدایان ما چنین کرده است؟ قطعاً او از ستمکاران است \* گفتند: شنیده‌ایم که جوانی به نام ابراهیم از آن‌ها سخن می‌گفته است \* ... گفتند: اگر کاری از شما ساخته است، او را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید).

و اینجا نیز وقتی خلیل‌الرحمن مردم را به عبادت خداوند سبحان دعوت می‌کند معترضان چنین پاسخ می‌دهند:

- ۱- اگر از دعوتش دست برداشت او را بکشید، بسوزانید و سنگسارش کنید.
- ۲- استهزا و مسخره کردن: «آیا تو ما را به بازی گرفته‌ای؟»
- ۳- احتجاج به باطل در مقابل دلایل حق: «گفت: من زنده می‌کنم و می‌میرانم».

۴- آنچه را که پدرانمان می‌پرستیدند ترک نمی‌کنیم.

\*\*\*

### قوم لوط علیه السلام

قوم لوط علیه السلام نیز با آنان تفاوت چندانی نداشتند. سخنشان همان سخن معترضان پیشین بر حجت‌های خداوند متعال بود: «آنچه از عذاب خدا به ما وعده می‌دهی بیاور» و حتی او را متهم به کارهای زشت خود می‌کردند و می‌خواستند به مهمانانش - که فرستادگانی برای عذاب بودند - دست‌درازی کنند - همچنان که روایت در این خصوص تقدیم شد - و در نهایت گفتند اگر از دعوتش دست برداشت او را اخراج و طرد می‌کنیم و در نهایت، این عذاب خدا بود که آن نفس‌های خبیث منکر معترض بر خداوند سبحان را ساکت نمود؛ خداوندی که در قالب خلفای خود، جلوه‌گر شده بود. برخی از سخنان آن‌ها به لوط علیه السلام:

• ﴿وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (ولی پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: آنان را از شهرتان بیرون کنید، زیرا آنان کسانی هستند که پاکی می‌جویند).

• ﴿قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ﴾<sup>(۲)</sup> (گفتند: ای لوط! اگر دست برداری قطعاً از اخراج‌شدگان خواهی بود).

• ﴿فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ﴾<sup>(۳)</sup> (پس پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: خاندان لوط را از شهرتان بیرون کنید که آن‌ها مردمی هستند که پاکی می‌جویند).

• ﴿فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾<sup>(۴)</sup> (و پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: اگر از راست‌گویان هستی عذاب خدا را برای ما بیاور).

• ﴿كَذَبَتْ قَوْمٌ لُوطٍ بِالَّذِي ... وَ لَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بِطُغْيَانِنَا فَتَمَارَوْا بِالذُّنْرِ \* وَ لَقَدْ رَاودُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَ نَذِرْ﴾<sup>(۵)</sup> (قوم لوط هشداردهندگان را تکذیب کردند \* ... و او آن‌ها را از مجازات ما بیم داد، ولی آن‌ها اصرار بر مجادله و القای شک داشتند \* و از مهمان‌های او کام‌جویی خواستند، پس ما چشمانشان را نابینا و محو کردیم؛ پس مزه عذاب و هشدارهای مرا بچشید).

\*\*\*

۱- اعراف، ۸۲

۲- شعراء، ۱۶۷

۳- نمل، ۵۶

۴- عنکبوت، ۲۹

۵- قمر، ۳۳ و ۳۶ و ۳۷

### قوم شعیب (علیه السلام)

• ﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لُنْخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوْ لَوْ كُنَّا كَارِهِينَ \* ... وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَتِئِنَّ أُنْبَعَثَ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (سران قومش که تکبر می‌ورزیدند گفتند: ای شعیب، یا تو و کسانی را که با تو ایمان آورده‌اند از شهر خود بیرون خواهیم کرد، یا به کیش ما بازگردید. گفت: آیا هرچند کراهت داشته باشیم؟ \* ... و سران قومش که کافر بودند گفتند: اگر از شعیب پیروی کنید در این صورت قطعاً زیانکار خواهید بود).

• ﴿قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ \* ... قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَا رَهْطًا لَرَجْمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ﴾<sup>(۲)</sup> (گفتند: ای شعیب! آیا نماز تو به تو دستور می‌دهد آنچه را که پدرانمان می‌پرستیده‌اند رها کنیم یا در اموال خود به میل خود تصرف نکنیم؟ تو که مرد بردبار و فهمیده‌ای هستی \* ... گفتند: ای شعیب! بسیاری از آنچه را که می‌گویی نمی‌فهمیم، و واقعاً تو را در میان خود ضعیف می‌بینیم و اگر عشیره تو نبود قطعاً سنگسارت می‌کردیم، و تو در برابر ما قدرتی نداری).

• ﴿قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ \* وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَإِنْ نُنْظِرُكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ \* فَاسْقِطْ عَلَيْنَا كَسَفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾<sup>(۳)</sup>

۱- اعراف، ۸۸ تا ۹۰

۲- هود، ۸۷ تا ۹۱

۳- شعراء، ۱۸۵ تا ۱۸۷



گفتند: تو قطعاً از افسون‌شدگانی \* و تو جز بشری همانند ما نیستی، و به‌راستی که تو را از دروغ‌گویان می‌پنداریم \* پس اگر از راست‌گویانی پاره‌ای از آسمان بر ما بیفکن).

• ﴿وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَلَا تَتَّبِعُوا فِي الْأَرْضِ مَفْسِدِينَ \* فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جِثْمِينَ﴾<sup>(۱)</sup> (و به‌سوی مَدَّین، برادرشان شعیب را [فرستادیم]. گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید و به روز بازپسین امید داشته باشید و در زمین فساد نکنید \* پس او را تکذیب کردند و زلزله آنان را فرا گرفت و بامدادان در خانه‌هایشان از پا درآمده بودند).

بار دیگر و همراه خلیفه الهی دیگری به نام شعیب (علیه السلام) معترضان به آنچه آن‌ها را به آن فرا می‌خواند چنین پاسخ می‌دهند:

۱- ساحر، دروغ‌گو... و عجیب این است که او را در حالی متهم می‌کنند که می‌گویند: «بسیاری از چیزهایی را که می‌گویی نمی‌فهمیم». یک شخص چگونه چیزی را که خود اعتراف دارد نمی‌فهمد تکذیب می‌کند؟! و چرا از پروردگارش نمی‌ترسد؟! شاید در انکارش چیزی باشد که کفر به خداست؟!  
۲- چگونه آنچه را که پدرانمان می‌پرستند ترک گوییم.

۳- تو جز بشری مثل ما نیستی؛ بلکه ما تو را ضعیف می‌بینیم؛ تو نه مالی داری و نه مقامی و نه پیروانی.

۴- اگر راست می‌گویی آنچه را که به ما وعده می‌دهی بیاور.

۵- تهدید به اخراج، طرد و سنگسار کردن.

تأثیر ابزار رسانه‌های معترضان که مردم را از ایمان به خلفای الهی بازمی‌دارد نیز قابل ملاحظه است: ﴿وَ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذَا

لَخَاسِرُونَ ﴿۱﴾ (و سران قومش که کافر بودند گفتند: اگر از شعیب پیروی کنید در این صورت قطعاً زیانکار خواهید بود) ولی عذاب زلزله که با اصرار خود بر کفر مستحقش گردیدند میان پیروی شونده و پیروی کننده‌ای که زبان گویای او بود تفاوتی نگذاشت؛ پس وای بر اصحاب سعیر!

\*\*\*

### قور موسی (علیه السلام)

• ﴿ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمُ مُوسَىٰ وَ هَارُونََ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ \* فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ \* ... قَالُوا أَ جِئْتَنَا لِنَلْفِتْنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَ تَكُونَ لَكُمْ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا نَحْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ﴾<sup>(۱)</sup> (سپس، بعد از آنان موسی و هارون را با آیات خود به سوی فرعون و سران وی فرستادیم. اما آن‌ها تکبر ورزیدند و گروهی تبهکار بودند \* پس چون حق از نزد ما به سوی ایشان آمد گفتند: قطعاً این سحری است آشکار \* ... گفتند: آیا به سوی ما آمده‌ای تا ما را از آیینی که پدرانمان را بر آن یافته‌ایم بازگردانی، و بزرگی در این سرزمین تنها برای شما دو تن باشد؟ ما به شما دو تن ایمان نداریم).

• ﴿فَلَمَّا جَاءَهُمُ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرٍ وَ مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولِينَ﴾<sup>(۲)</sup> (پس چون موسی آیات روشن ما را برای آنان آورد گفتند: این جز سحری ساختگی نیست و ما از پدران پیشین خود چنین نشنیده‌ایم).

۱- یونس، ۷۵ تا ۷۸

۲- قصص، ۳۶

• ﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَ أَخَاهُ هَارُونَ ... \* إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ ... \* فَقَالُوا  
 أَنْوْمِنَ لِبَشْرَيْنِ مِثْلِنَا وَ قَوْمَهُمَا لَنَا عَابِدُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (سپس موسی و برادرش  
 هارون را فرستادیم ... \* به سوی فرعون و سرانش ... \* پس گفتند: آیا به  
 دو بشر که مثل خود ما هستند و طایفه آن‌ها بندگان ما هستند ایمان  
 بیاوریم؟).

• وَ قَارُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي  
 الْأَرْضِ وَ مَا كَانُوا سَابِقِينَ﴾<sup>(۲)</sup> (و قارون و فرعون و هامان را [جملگی  
 هلاک کردیم]؛ و به راستی موسی برای آنان دلایل آشکار آورد؛ پس آن‌ها  
 در این زمین سرکشی کردند ولی نتوانستند [بر خدا] پیشی گیرند).

• ﴿وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ  
 رَبِّ الْعَالَمِينَ \* فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ \* وَ مَا نُرِيهِمْ مِنْ  
 آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَ أَخَذْنَا هُم بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ \* وَ قَالُوا يَا  
 أَيُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّا لَمُهْتَدُونَ \* فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ  
 الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ \* وَ نَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي  
 مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَ فَلَآ تُبْصِرُونَ \* أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ  
 هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَ لَا يَكَادُ يُبِينُ \* فَلَوْ لَا أَلْقَىٰ عَلَيْهِ آسُورَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ  
 جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ \* فَاسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا  
 فَاسِقِينَ﴾<sup>(۳)</sup> (و به راستی موسی را با نشانه‌های خویش به سوی فرعون و  
 درباریان‌ش روانه کردیم. گفت: من فرستاده پروردگار جهانیانم \* چون  
 آیات ما را برای آنان آورد ناگهان ایشان بر آن‌ها خندیدند \* ما هیچ آیه  
 [و معجزه‌ای] به آنان نشان ندادیم مگر اینکه از دیگری بزرگتر بود؛ و

۱- مؤمنون، ۴۵ تا ۴۷

۲- عنکبوت، ۳۹

۳- زخرف، ۴۶ تا ۵۴

آن‌ها را به [انواع] عذاب گرفتار کردیم شاید بازگردند \* و گفتند: ای ساحر، پروردگارت را به آنچه با تو عهد کرده است برای ما بخوان که ما واقعاً به راه درست درآمده‌ایم \* اما هنگامی که عذاب را از آن‌ها برطرف می‌ساختیم پیمان خود را می‌شکستند \* و فرعون در میان قوم خود ندا داد و گفت: «ای قوم من! آیا حکومت مصر از آن من نیست، و این نهرها تحت فرمان من جریان ندارد؟ آیا نمی‌بینید؟ \* آیا من از این کس که بی‌مقدار است و نمی‌تواند درست بیان کند بهتر نیستم؟ \* پس چرا دستبندهای طلا به او داده نشده، یا اینکه چرا فرشتگان دوشادوش او نیامده‌اند \* پس قوم خود را سبک شمرد، در نتیجه از او اطاعت کردند؛ آنان قومی فاسق بودند).

- ﴿فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَىٰ مَسْحُورًا﴾<sup>(۱)</sup> (پس فرعون به او گفت: ای موسی! گمان می‌کنم تو دیوانه شدی).
- ﴿قَالَ أَجِئْتَنَا لِنُخْرِجَكَ مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَىٰ﴾<sup>(۲)</sup> (گفت: ای موسی، آمده‌ای تا با سحر خود، ما را از سرزمینمان بیرون کنی؟).
- ﴿قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ﴾<sup>(۳)</sup> (فرعون گفت: این فرستاده‌ای که به سوی شما فرستاده شده، مسلماً دیوانه است).
- ﴿قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ﴾<sup>(۴)</sup> (گفت: پس تکلیف نسل‌های گذشته چه خواهد شد؟).
- ﴿قَالَ لَئِنِ اتَّخَذَتِ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ﴾<sup>(۵)</sup> (فرعون

۱- اِسْرَاء، ۱۰۱

۲- طه، ۵۷

۳- شعراء، ۲۷

۴- طه، ۵۱

۵- شعراء، ۲۹

گفت: اگر معبودی غیر از من برگزینی، تو را از زندانیان قرار خواهم داد).

• ﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانَ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ \* وَاسْتَكْبَرَ هُوَ جُنُودَهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يَرْجِعُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (و فرعون گفت: ای بزرگان! من جز خویشتن برای شما خدایی نمی‌شناسم. پس ای هامان برایم بر گل آتش بیفروز و برجی برای من بساز تا از خدای موسی اطلاع یابم، هر چند من گمان می‌کنم او از دروغ‌گویان است \* و او و سپاهیانش در آن سرزمین به ناحق سرکشی کردند و پنداشتند که به‌سوی ما بازگردانده نمی‌شوند).

• ﴿قَالَ أَمْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ أَدْنِ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ﴾<sup>(۲)</sup> (فرعون گفت: آیا پیش از آنکه به شما اجازه دهم، به او ایمان آوردید؟ قطعاً او همان بزرگ شماس است که به شما سحر آموخته. به‌زودی خواهید دانست. دست‌ها و پاهای شما را خلاف یکدیگر قطع می‌کنم، و همه شما را به دار می‌آویزم).

• ﴿قَالُوا إِنَّ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَّى \* فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ اتُّوْا صَفًّا وَ قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى﴾<sup>(۳)</sup> (گفتند: قطعاً این دو تن ساحرانی هستند که می‌خواهند شما را با سحر خود از سرزمینتان بیرون کنند و آیین والای شما را براندازند \* پس تمام نیرو و نقشه خود را جمع کنید و در یک صف به پیش آید. امروز رستگاری از آن کسی است که برتری خود را اثبات

۱- قصص، ۳۸ و ۳۹

۲- شعراء، ۴۹

۳- طه، ۶۳ و ۶۴

کند).

• ﴿قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ \* يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (سران قوم فرعون گفتند: بی شک این ساحری ماهر و داناست \* می خواهد شما را از سرزمینتان بیرون کند. اکنون چه دستور می دهید؟).

• ﴿وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ يَذْرُكُ وَ الْهَيْتَكَ قَالَ سَنُقْتِلُ أَبْنَاءَهُمْ وَ نَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ﴾<sup>(۲)</sup> (و سران قوم فرعون گفتند: آیا موسی و قومش را رها می کنی تا در این سرزمین فساد کنند و تو و خدایانت را رها کند؟ گفت: به زودی پسرانشان را می کشیم و زنانشان را زنده نگاه می داریم، و ما بر آنان مسلط هستیم).

دوباره معترضان بر خلفای خدا و پاسخشان به موسی کلیم الله ﷺ؛ و لاحول و لا قوة الا بالله:

- ۱- تو و برادرت هارون جز بزرگی در زمین نمی خواهید.
- ۲- آیا به تو و برادرت ایمان بیاوریم حال آنکه شما جز بشری همچون ما نیستید حتی قوم شما ما را اطاعت می کنند؟
- ۳- آیا می خواهی ما را از آنچه پدرانمان را بر آن یافتیم روی گردان کنی و روش متعالی ما را نابود سازی؟ هرگز چنین نخواهد شد.
- ۴- آنچه را می گویی از پدران پیشین خود نشنیده ایم. اگر به تو ایمان بیاوریم تکلیف گذشتگان چه می شود؟
- ۵- تمسخر و استهزا.

۱- اعراف، ۱۰۹ و ۱۱۰

۲- اعراف، ۱۲۷

۶- تو دیوانه و افسونگری، بلکه در سحر دانا هستی و برادر تو - که ادعا می کند وصی توست - نیز به همین صورت است.

۷- تهدید به زندان، قتل و زور.

۸- برای ما نشانه‌ای بیاور. موسی (علیه السلام) آن نشانه را آورد و وقتی عذاب را از آنان برداشت دوباره پیمان شکنی کردند.

۹- سخن گفتن نمی داند و فصیح نیست: ﴿أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ بَيْنُنَا﴾ (آیا من از این کس که بی مقدار است و نمی تواند درست بیان کند بهتر نیستم؟). این را پیشوای گمراهی می گوید و سرها برای تصدیق سخن آن رهبر فرود می آید. اگر زبان حال آن حادثه برای ما بازنمایی گردد خواهیم شنید که می گویند: آری آری، تو فصیح هستی و هرچیزی که از تو صادر شود حکمت است، هرچند تمام روزگارت را سکوت کنی. پس اگر سخن بگویی چه‌ها که نشود!!

۱۰- بی احترامی و توهین به مردم توسط پیشوای گمراهی.

\*\*\*

### قوم عیسی (علیه السلام)

• ﴿فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا \* يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا \* فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نَكَلَّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا﴾<sup>(۱)</sup> (کودک را برداشت و نزد قوم خود آورد. گفتند: ای مریم! کاری قبیح و ناپسند کرده‌ای! \* ای خواهر هارون! نه پدرت مرد بدی بود و نه مادرت زنی بدکاره! \* او به عیسی اشاره کرد. گفتند: چگونه با کسی که کودکی در گهواره است سخن بگوییم؟).

• ﴿وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَ لَأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا ... فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابٍ يَوْمَ الْيَوْمِ﴾<sup>(۱)</sup> (و چون عیسی دلایل آشکار آورد، گفت: به راستی برای شما حکمت آوردم، و تا درباره بعضی از آنچه در آن اختلاف می‌کردید برایتان توضیح دهم. پس از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید \* ... ولی گروه‌هایی از میان آن‌ها [درباره مسیح] اختلاف کردند (و بعضی او را خدا پنداشتند)؛ وای بر کسانی که ستم کردند از عذاب روزی دردناک!).

• ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ﴾<sup>(۲)</sup> (و عیسی بن مریم گفت: ای بنی‌اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم، توراتی را که پیش از من بوده است تصدیق می‌کنم، و به فرستاده‌ای که بعد از من می‌آید و نامش احمد است بشارتتان می‌دهم. چون آن پیامبر با آیات روشن آمد گفتند این جادویی است آشکار).

برخی از پاسخ‌های معترضان به عیسی (علیه السلام):

- ۱- متهم کردن در نسب، با جسارت به مادر مقدسش.
- ۲- مقابله کردن با حکمت او با دروغ‌بافی و ظلم و ستم.
- ۳- علی‌رغم اینکه برایشان دلایل روشن آورده بود او را متهم به سحر آشکار کردند.

\*\*\*



### قوم طالوت (علیه السلام)

• ﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ...﴾<sup>(۱)</sup> (و پیامبرشان به آن‌ها گفت: خداوند طالوت را به‌عنوان پادشاه شما برگماشت. گفتند: چگونه او را بر ما پادشاهی باشد؟! درحالی‌که ما سزاوارتر از او به پادشاهی هستیم و به او دارایی چندانی داده نشده است...).

### قوم الیاس (علیه السلام)

• ﴿وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ \* إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ \* أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ \* اللَّهُ رَبُّكُمْ وَرَبَّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ \* فَكذبوه فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ﴾<sup>(۲)</sup> (و به‌راستی الیاس از فرستادگان بود \* آن هنگام که به قوم خود گفت: آیا تقوا پیشه نمی‌کنید \* آیا بت «بعل» را می‌پرستید و بهترین آفرینندگان را رها می‌سازید؟! \* خدایی که پروردگار شما و پروردگار نیاکان شماست \* اما او را تکذیب کردند؛ ولی به‌یقین همگی [در دادگاه عدل الهی] احضار می‌شوند!).

### سید رسولان، محمد (صلی الله علیه و آله)

باوجود اینکه او مخاطب تمام کتاب کریم قرار گرفته و هرآنچه بر خلفای پیش از او جاری شده بر او شدیدتر جاری شده و خود آن حضرت فرموده است: «هیچ پیامبری

مثل من آزار ندید» ولی برخی از آنچه وی با آن‌ها رویارو شد به شرح زیر می‌باشد؛ درحالی‌که آن بزرگوار، آقا و سرور همه فرزندان آدم است:

• ﴿وَ قَالُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ ... \* وَ لَقَدْ اسْتَهْزَيْ بِرَسُولٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (و گفتند: چرا فرشته‌ای بر او نازل نشده است؟... \* و به‌درستی که پیش از تو فرستادگانی به استهزا گرفته شدند. اما سرانجام، آنچه را مسخره می‌کردند دامانشان را گرفت).

• ﴿وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَ إِنْ يَرَوْا كَلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ \* وَ هُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَ يَأْتُونَ عَنْهُ ... \* ... وَ قَالُوا إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ﴾<sup>(۲)</sup> (و برخی از آنان به تو گوش فرا می‌دهند، ولی بر دل‌های آنان پرده‌ها افکنده‌ایم تا آن را نفهمند؛ و در گوش آن‌ها، سنگینی قرار داده‌ایم؛ و هر معجزه‌ای ببینند به آن ایمان نمی‌آورند، تا آنجا که وقتی نزد تو می‌آیند با تو جدال می‌کنند. کسانی که کفر ورزیدند می‌گویند: این جز افسانه‌های پیشینیان نیست \* دیگران را از آن باز می‌دارند؛ و خود نیز از آن دوری می‌کنند... \* ... و گفتند: جز زندگی دنیای ما [زندگی دیگری] نیست و ما برانگیخته نخواهیم شد).

• ﴿وَ قَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَ فِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَ مِنْ بَيْنِنَا وَ بَيْنَكَ حِجَابٌ فَاعْمَلْ إِنَّنَا عَامِلُونَ﴾<sup>(۳)</sup> (و گفتند: دل‌های ما از آنچه ما را به‌سوی آن می‌خوانی سخت محجوب و مهجور است. در گوش‌های ما

۱- انعام، ۸ و ۱۰

۲- انعام، ۲۵ و ۲۶ و ۲۹

۳- فصلت، ۵

سنگینی و میان ما و تو پرده‌ای است؛ پس تو به دنبال عمل خود باش، ما هم برای خود عمل می‌کنیم).

• ﴿وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ \* لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ \* ... وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِعْرِ الْأَوَّلِينَ \* وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (و گفتند: ای کسی که ذکر بر او نازل شده است، به یقین تو دیوانه‌ای \* اگر راست می‌گویی چرا فرشته‌ها را پیش ما نمی‌آوری؟ \* ... و به یقین پیش از تو در گروه‌های پیشینان فرستادیم \* و هیچ فرستاده‌ای به سویشان نیامد جز آنکه او را به سُخره می‌گرفتند).

• ﴿وَ إِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَ إِذَا لَا يَلْبِثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا \* سَنَّةً مِنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَ لَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا﴾<sup>(۲)</sup> (و چیزی نمانده بود که تو را از این سرزمین برکنند تا تو را از آنجا بیرون کنند که در آن صورت آنان پس از تو جز مدت کمی باقی نمی‌ماندند \* این سنت [ما در مورد] پیامبرانی است که پیش از تو فرستادیم؛ و هرگز برای سنت ما تغییر و دگرگونی نخواهی یافت!).

• ﴿وَ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبوعاً \* أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَ عِنَبٍ فَتَفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خِلَالَهَا تَفْجيراً \* أَوْ تُسْقَطَ السَّمَاءُ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كَسفاً أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ قَبِيلاً \* أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ أَوْ تَرْقى فِي السَّمَاءِ وَ لَنْ نُؤْمِنَ لِرَقِيكَ حَتَّى تَنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَاباً نَقْرُوهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا \* وَ مَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا﴾<sup>(۳)</sup> (و گفتند:

۱- حجر، ۶ تا ۱۱

۲- اسراء، ۷۶ و ۷۷

۳- اسراء، ۹۰ تا ۹۴

تا از زمین چشمه‌ای برای ما نجوشانی هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد \*  
 یا برایت باغی از درختان خرما و انگور باشد و آشکارا از میان آن‌ها  
 جویبارها روان سازی \* یا چنان که ادعا می‌کنی، آسمان را پاره‌پاره بر ما  
 فرو اندازی، یا خدا و فرشتگان را در برابر ما بیاوری \* یا برای تو خانه‌ای  
 از طلا باشد، یا به آسمان بالا روی، و به بالا رفتن تو اطمینان نخواهیم  
 داشت تا بر ما کتابی نازل کنی که آن را بخوانیم. بگو: منزّه است  
 پروردگار من! آیا من جز بشری فرستاده‌شده هستم؟ \* چیزی که بعد از  
 آمدن هدایت مانع شد مردم ایمان بیاورند، این بود که گفتند: آیا خداوند  
 بشری را به‌عنوان رسول فرستاده است!؟).

• ﴿وَ إِذَا رَأَوْكَ إِِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا \* إِنَّ  
 كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنْ آلِهَتِنَا لَوْ لَا أَنْ صَبَرْنَا عَلَيْهَا وَ سَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ  
 الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾<sup>(۱)</sup> (و چون تو را ببینند جز به ریشخندت نگیرند،  
 [که:] آیا این همانی است که خدا به رسالت فرستاده است؟ \* اگر ما بر  
 پرستش خدایمان استقامت نمی‌کردیم، بیم آن می‌رفت که ما را گمراه  
 سازد؛ و هنگامی که عذاب را می‌بینند به‌زودی خواهند دانست چه کسی  
 گمراه‌تر است).

• ﴿وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ \* قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا  
 تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَ لَا تَسْتَقْدِمُونَ \* وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا  
 الْقُرْآنِ وَ لَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ﴾<sup>(۲)</sup> (و می‌گویند: اگر راست می‌گوئید این  
 وعده چه وقت است؟ \* بگو: وعده شما روزی خواهد بود که نه ساعتی از  
 آن تأخیر می‌کنید و نه پیشی خواهید گرفت \* و کسانی که کافر شدند

گفتند: ما هرگز به این قرآن و کتاب‌های دیگری که پیش از آن بوده ایمان نخواهیم آورد).

• ﴿وَ إِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤَكُمْ وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُّفْتَرَىٰ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾<sup>(۱)</sup> (و هنگامی که آیات روشنگر ما بر آنان خوانده می‌شود، می‌گویند: او فقط مردی است که می‌خواهد شما را از آنچه پدران‌تان می‌پرستیدند باز دارد؛ و می‌گویند: این جز دروغ بزرگی که [به خدا] بسته شده چیز دیگری نیست! و کافران هنگامی که حق به سراغشان آمد گفتند: این جز افسونی آشکار نیست).

• ﴿وَ إِنْ يَكذِبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾<sup>(۲)</sup> (و اگر تو را تکذیب کنند قطعاً پیش از تو نیز فرستادگانی تکذیب شدند؛ و کارها به سوی خدا بازگردانیده می‌شوند).

• ﴿وَ إِنْ يَكذِبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلٌ مِنْ بَيِّنَاتٍ وَ بِالزُّبُرِ وَ بِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ﴾<sup>(۳)</sup> (و اگر تو را تکذیب می‌کنند قطعاً کسانی که پیش از آن‌ها بودند به تکذیب پرداختند. فرستادگان‌شان دلایل آشکار و نوشته‌ها و کتاب روشن برای آنان آوردند).

• ﴿تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَ آيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ \* وَ يَلِ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ \* يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ يَصِرُ مُسْتَكْبِرًا كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا فَبَشْرَهُ بِعَذَابِ أَلِيمٍ \* وَ إِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾<sup>(۴)</sup> (آن آیات خداست که به راستی

۱- سبأ، ۴۳

۲- فاطر، ۴

۳- فاطر، ۲۵

۴- جاثیه، ۶ تا ۹

بر تو می‌خوانیم. پس بعد از خدا و نشانه‌های او به کدام سخن ایمان خواهند آورد؟ \* وای بر هر دروغ‌گوی گناهکار! \* پیوسته آیات خدا را می‌شنود که بر او تلاوت می‌شود، اما از روی تکبر اصرار بر مخالفت دارد؛ گویی اصلاً آن را هیچ نشنیده است؛ چنین کسی را به عذابی دردناک بشارت ده \* و آنگاه که از نشانه‌های ما چیزی بداند آن را به ریشخند می‌گیرد. آنان کسانی هستند که عذابی خوارکننده خواهند داشت).

• ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَبُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (و آنان که کافر شدند گفتند: به این قرآن گوش فرا ندهید و به هنگام تلاوت آن جنجال کنید، شاید پیروز شوید).

• ﴿وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ \* وَقَالُوا لَوْ لَا نَزَّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْفَرِيقَيْنِ عَظِيمٍ﴾<sup>(۲)</sup> (هنگامی که حق به سراغشان آمد؛ گفتند: این سحر است و ما نسبت به آن کافریم \* و گفتند: چرا این قرآن بر مردی بزرگ از این دو شهر نازل نشده است؟).

• ﴿وَإِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ \* أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾<sup>(۳)</sup> (هنگامی که آیات روشن ما بر آنان خوانده می‌شود، کافران در برابر حقی که برای آن‌ها آمده می‌گویند: این سحری آشکار است \* یا می‌گویند: این آیات را بر خدا افترا بسته است. بگو: اگر من آن را به دروغ به خدا نسبت داده باشم [لازم است مرا رسوا کند و] شما نمی‌توانید در برابر خداوند از من دفاع کنید! او کارهایی را که شما در آن وارد می‌شوید

۱- فصلت، ۲۶

۲- زخرف، ۳۰ و ۳۱

۳- احقاف، ۷ و ۸

بهتر می‌داند؛ همین بس که خداوند گواه میان من و شما باشد؛ و او آمرزنده و مهربان است).

• ﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (آیا می‌گویند: آن را به دروغ بافته است؟ بلکه آن حق و از سوی پروردگار توست تا مردمی را که پیش از تو بیم‌دهنده‌ای برای آنان نیامده است هشدار دهی، شاید که هدایت شوند).

• ﴿وَ إِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنَّا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ \* وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنَّا كَانَتْ هَذِهِ آيَاتُنَا مِنْ قَبْلِكَ فَاْمُطِرْ عَلَيْنَا حِجَابًا مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾<sup>(۲)</sup> (و چون آیات ما بر آنان خوانده شود گویند: به‌خوبی شنیدیم. اگر می‌خواستیم قطعاً ما نیز همانند این را می‌گفتیم؛ این جز افسانه‌های پیشینیان نیست \* و آن هنگام که گفتند: خدایا! اگر این همان حق از سوی توست پس بر ما از آسمان سنگ‌هایی بباران یا عذابی دردناک بر ما بیاور).

• ﴿وَ إِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا آتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي...﴾<sup>(۳)</sup> (و چون آیات روشن ما بر آنان خوانده شود، آنان که به دیدار ما امید ندارند گویند: قرآن دیگری جز این بیاور، یا آن را عوض کن. بگو: مرا نرسد که آن را از پیش خود عوض کنم...).

• ﴿وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾<sup>(۴)</sup> (و آنان که کافر شده‌اند می‌گویند: چرا نشانه‌ای آشکار

۱- سجده، ۳

۲- انفال، ۳۱ و ۳۲

۳- یونس، ۱۵

۴- رعد، ۷

از طرف پروردگارش بر او نازل نشده است؟ تو فقط انذار دهنده‌ای و هر قومی هدایتگری دارد).

• ﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يَضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ﴾<sup>(۱)</sup> (و آنان که کافر شدند می‌گویند: چرا از سوی پروردگارش معجزه‌ای بر او نازل نشد؟ بگو: این خداوند است که هر که را بخواهد گمراه می‌کند و هر که را که بازگردد به سوی خود راه می‌نماید).

• ﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾<sup>(۲)</sup> (کافران می‌گویند که تو فرستاده نیستی. بگو: خدا و هر کس که از کتاب آگاهی داشته باشد برای شهادت میان من و شما کافی است).

• ﴿وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أ هَذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَ هُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ كَافِرُونَ﴾<sup>(۳)</sup> (و چون آنان که کافر شدند تو را ببینند تو را جز به سخره نگیرند که آیا این همان کسی است که خدایانتان را [به بدی] یاد می‌کند؟ درحالی که آنان خود، یاد [خدای] رحمان را انکار می‌کنند).

• ﴿وَ لَقَدْ اسْتَهْزَيْتَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾<sup>(۴)</sup> (و به راستی پیامبرانی پیش از تو نیز به استهزا گرفته شدند. اما سرانجام، آنچه را مسخره می‌کردند، دامانشان را گرفت).

• ﴿وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَ أَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ

۱- رعد، ۲۷

۲- رعد، ۴۳

۳- انبیاء، ۳۶

۴- انعام، ۱۰



فَقَدْ جَاؤُ ظُلْمًا وَ زُورًا \* وَ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اَكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمَلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَ أَصِيلًا \* ... وَ قَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَ يَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْ لَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا \* أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ كَنزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَ قَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا ﴿١﴾ (و آنان که کفر ورزیدند گفتند: این جز دروغی که آن را به هم بافته نیست و گروهی دیگر او را بر آن یاری کرده‌اند؛ و قطعاً ظلم و بهتان‌ی به پیش آوردند \* و گفتند: افسانه‌های پیشینیان است که آن‌ها را نگاشته، و صبح و شام بر او املا می‌شود \* ... و گفتند: این چه فرستاده‌ای است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟ چرا فرشته‌ای به سوی او نازل نشده است تا همراه وی بیم‌دهنده باشد؟ \* یا گنجی به طرف او افکنده نشد یا باغی ندارد که از آن بخورد؟ و ستمکاران گفتند: شما جز مردی افسون‌شده را پیروی نمی‌کنید).

• ﴿وَ قَالُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَ إِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ \* أَوْ لَمْ يَكْفِهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يَتْلُو عَلَيْهِمْ إِنْ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةٌ وَ ذِكْرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ ﴿٢﴾ (و گفتند: چرا از سوی پروردگارش بر او نشانه‌هایی نازل نشده است؟ بگو: این نشانه‌ها تنها نزد خداست و من تنها هشداردهنده‌ای آشکار هستم. \* آیا برای ایشان بس نیست که این کتاب را که بر آنان خوانده می‌شود ما بر تو فرو فرستادیم؟ در حقیقت، در این، رحمت و یادآوری است برای مردمی که ایمان دارند).

• ﴿وَ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَ قَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ \* أَجْعَلُ الْأَلْهَمَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنْ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ \* وَ انْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ

امشُوا وَ اصْبِرُوا عَلَىٰ اِلْهَتِكُمْ اِنَّ هَذَا لَشَىْءٌ يَّرَادُ \* مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمَلَّةِ الْاٰخِرَةِ اِنَّ هَذَا اِلَّا اِخْتِلَاقٌ \* اَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرَ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَذُوْقُوْا عَذَابِ ﴿١﴾ (و از اینکه هشداردهنده‌ای از خودشان برایشان آمده در شگفت‌اند؛ و کافران می‌گویند: این، ساحری بسیار دروغ‌گوست \* آیا خدایان را خدای یگانه‌ای قرار داده است؟ این واقعاً چیز عجیبی است. \* و بزرگان‌شان روان شدند [و گفتند:] بروید و بر خدایان خود ایستادگی نمایید که این امر قطعاً هدف [ما]ست \* این را در آیین اخیر نشنیده‌ایم؛ این جز دروغ‌بافی نیست \* آیا این ذکر [قرآن] از میان ما تنها بر او نازل شده است؟! بلکه آن‌ها در قرآن من تردید دارند، بلکه هنوز عذاب را نچشیده‌اند).

• ﴿اَمْ يَقُوْلُوْنَ شَاعِرٌ تَتَرَبَّصُّ بِهٖ رَيْبَ الْمُنُوْنِ \* قُلْ تَرَبَّصُوْا فَاِنِّيْ مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبَّصِيْنَ \* اَمْ تَأْمُرُهُمْ اَحْلَامُهُمْ بِهٰذَا اَمْ هُمْ قَوْمٌ طٰغُوْنَ \* اَمْ يَقُوْلُوْنَ تَقْوَلَهٗ بَلْ لَا يُؤْمِنُوْنَ \* فَلْيَاْتُوْا بِحَدِيْثٍ مِّثْلِهٖ اِنْ كَانُوْا صٰدِقِيْنَ﴾ (۲)  
 (می‌گویند: او شاعری است که ما انتظار مرگش را می‌کشیم \* بگو: منتظر باشید که من هم با شما از منتظرانم. \* آیا پندارهایشان آنان را به این سو وامی‌دارد؟ یا قومی طغیان‌گرند؟ \* یا می‌گویند: «آن را به دروغ بافته». بلکه ایمان ندارند \* پس اگر راست می‌گویند سخنی همانند آن بیاورند).

این‌ها برخی از گفته‌ها و کارهای معترضان بر رسول خدا ﷺ بود که کتاب خدا برای ما حکایت فرموده است و به‌طور خلاصه شامل موارد زیر می‌شود:

- ۱- استهزا و مسخره کردن.
- ۲- ما چیز جدیدی نمی‌شنویم و اگر بخواهیم قطعاً می‌توانیم مانند سخن تو

۱- ص، ۴ تا ۸

۲- طور، ۳۰ تا ۳۴

را بگوییم.

۳- آنچه می‌گویی جز افسانه‌های پیشینیان و دروغ‌هایی بافته شده نیست که ما آن‌ها را در آیین پدران پیشین خود نشنیده‌ایم.

۴- شاعر، کسی که نسبت دروغ می‌دهد، جادوگر، کذاب (بسیار دروغ‌گو)، افترا زننده، آفاک (دروغ‌گو).

۵- چگونه است که از میان ما، ذکر (قرآن) بر او نازل شده؟ چرا قرآن بر بزرگی از این دو شهر نازل نشد؛ کسانی که نزد مردم معروف و مشهورند، درحالی که تو تنها یک فقیر یتیم هستی.

۶- کتاب، آیات و بیناتی که آوردی ما را کفایت نمی‌کند. بهتر بود آیات و نشانه‌های دیگری از سوی پروردگارت می‌آوردی؛ پس غیر از قرآن برای ما بیاور یا آن را تبدیل کن؛ و ما به تو ایمان نخواهیم آورد تا آنچه را که ما پیشنهاد می‌کنیم بیاوری، مثل:

چشمه‌ای برایمان بشکافی، اینکه باغی از خرما و انگور با جوی‌ها داشته باشی، تکه‌ای از آسمان را بر سرمان فرود آوری، خدا و فرشتگان را برایمان بیاوری، خانه‌ای آراسته داشته باشی، در آسمان بالا روی و برای ما کتابی بیاوری تا بخوانیم، از آسمان سنگ بیارد، همراه تو فرشته‌ای پایین بیاید تا ما را بترساند و موارد دیگر... در غیر این صورت تو فرستاده‌ای از سوی خدا نیستی.

۷- تو فرستاده خدا هستی درحالی که غذا می‌خوری و در بازارها راه می‌روی؟! این عقلانی نیست؛ اگر فرشته‌ای بود می‌توانست ممکن باشد.

۸- آنچه او می‌گوید، صبح و شام بر او املا می‌شود و کسانی وجود دارند که او را در گفته‌هایش یاری می‌دهند.

۹- اصرار بر کفر و تکذیب؛ گویا اصلاً چیزی نشنیدند.

۱۰- ممانعت از گوش کردن مردم به قرآن. انجام کارهای لغو و بیهوده هنگام قرائت قرآن، برای دور کردن مردم از شنیدن هدایت. امثال این افراد که راه

هدایت مردم را می‌بندند در هر زمانی هنگام مبعوث شدن هر خلیفه‌ای از خلفای الهی وجود دارند.

۱۱- تو فرستاده نیستی و شهادت خدا بر تو کافی نیست.

۱۲- اگر راست می‌گویی آنچه را که به ما وعده می‌دهی بیاور.

۱۳- تهدید به طرد و اخراج کردن.

\*\*\*

### فرستادگان الهی و سخن معترضان

آنچه باقی می‌ماند اینکه به برخی از پاسخ‌های معترضان به خلفا و حجت‌های خدا که به صورت کلی در قرآن کریم آمده است اشاره‌ای داشته باشیم. این پاسخ‌ها درست همانند همان پاسخ‌های معترضانی است که پیش‌تر به اختصار بیان داشتیم؛ پاسخ‌هایی همچون تکذیب، تمسخر، احتجاج به باطل، عناد و دشمنی، تهدید، طرد و اخراج کردن، خواستن آیه و نشانه و امثال دیگر پاسخ‌هایی که گفته شد. سنت خدا یکی است و تبدیلی در آن راه ندارد.

نمونه‌هایی از این پاسخ‌ها:

- ﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا كُلًّا مَا جَاءَ أُمَّةً رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَاتَّبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبُعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (سپس رسولان خود را یکی پس از دیگری فرستادیم؛ هر زمان رسولي براي قومي مي‌آمد، او را تکذیب می‌کردند؛ ولي ما این امتهای سرکش را یکی پس از دیگری هلاک نمودیم، و آنها را احادیثی قرار دادیم [چنان محو شدند که تنها نام و گفتگویی از آنان باقی ماند] دور باد [از رحمت خدا] قومي که ایمان نمی‌آورند).
- ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ

كَافِرُونَ \* وَ قَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ ﴿۱﴾ (و در هیچ شهری بیم‌دهنده‌ای نفرستادیم جز آنکه خوش‌گذرانان آن‌ها گفتند: ما به آنچه شما به آن فرستاده شده‌اید کافریم \* و گفتند: ما دارایی و فرزندانمان از همه بیشتر است و ما عذاب نخواهیم شد).

• ﴿وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ \* إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ \* قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَ مَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ \* ... قَالُوا إِنَّا تَطِيرُنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (۲)

(داستان مردم آن قریه را برایشان بیاور، هنگامی که فرستادگان خدا به‌سوی آن‌ها آمدند \* نخست دو تن را به سویشان فرستادیم و تکذیبشان کردند، پس با سومی نیرویشان دادیم و گفتند: ما به‌سوی شما فرستاده شده‌ایم \* گفتند: شما جز بشری مانند ما نیستید، و خداوند رحمان چیزی نفرستاده است، و شما فقط دروغ می‌گویید. \* ... پاسخ دادند: ما شما را به فال بد گرفته‌ایم. اگر دست بردارید سنگسارتان می‌کنیم و قطعاً عذاب دردناکی از ما به شما خواهد رسید).

• ﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَ أَشَدَّ قُوَّةً وَ آثَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا أَعْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ \* فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رِسَالٌ مِنْهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ \* فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدِّهِ وَ كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ \* فَلَمْ يَكُنْ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سَنَّتَ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ﴾ (۳) (آیا در زمین

۱- سبأ، ۳۴ و ۳۵

۲- یس، ۱۳ تا ۱۸

۳- غافر، ۸۲ تا ۸۵

نگشته‌اند تا ببینند فرجام کسانی که پیش از آنان بودند چگونه بوده است؟ آن‌ها بیشتر از آنان بودند و نیرو و آثارشان در روی زمین فزون‌تر بود، ولی آنچه به دست می‌آوردند به حالشان سودی نبخشید \* و چون فرستادگانشان دلایل آشکار برایشان آوردند، به آنچه از دانش که نزدشان بود خرسند شدند و آنچه را به تمسخر می‌گرفتند آنان را فرا گرفت \* پس چون عذاب ما را دیدند گفتند: ما به خدا ایمان آوردیم و به آنچه با او شریک می‌گردانیدیم کافریم. \* ولی هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند دیگر ایمانشان برای آن‌ها سودی نداشت؛ این سنت خداوند است که همواره در میان بندگان جاری شده و آنجاست که کافران زیانکار شدند).

• ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوْدُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ﴾<sup>(۱)</sup> (و کسانی که کافر شدند به فرستادگانشان گفتند: ما قطعاً شما را از سرزمین خودمان بیرون خواهیم راند، مگر اینکه به کیش ما بازگردید. پس پروردگارشان به آنان وحی فرمود که حتماً ستمگران را هلاک خواهیم ساخت).

• ﴿فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نَجِبْ دَعْوَتِكَ وَ تَتَّبِعِ الرُّسُلَ أَوْ لَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ﴾<sup>(۲)</sup> (پس آنان که ستم کرده‌اند می‌گویند: پروردگارا! ما را تا چندی مهلت ده تا دعوت تو را پاسخ گوئیم و از فرستادگان پیروی کنیم. مگر شما پیش از این سوگند نمی‌خوردید که شما را فنا و زوالی نیست؟).

• ﴿وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ \* وَ آتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا

۱- ابراهیم، ۱۳

۲- ابراهیم، ۴۴

مُعْرِضِينَ ﴿۱﴾ (و به راستی که اهل حجر، فرستادگان را تکذیب کردند \* و ما آیات خود را به آنان دادیم، پس آن‌ها از آن آیات روی گردان شدند).

• ﴿وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَ لَا آبَاؤُنَا وَ لَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ ﴿۲﴾ (و کسانی که شرک ورزیدند گفتند: اگر خدا می‌خواست نه ما و نه پدرانمان هیچ چیزی را غیر از او نمی‌پرستیدیم و بدون [حکم] او چیزی را حرام نمی‌شمردیم. کسانی که پیش از آنان بودند چنین رفتار کردند. آیا جز ابلاغ آشکار بر پیامبران [وظیفه‌ای] است؟).

• ﴿وَ إِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَ أَحْسَنُ نَدِيًّا﴾ ﴿۳﴾ (و چون آیات روشن ما بر آنان خوانده شود، کسانی که کفر ورزیده‌اند به آنان که ایمان آورده‌اند می‌گویند: «کدام‌یک از [ما] دو گروه جایگاهش بهتر و محفلش نیکوتر است؟»).

• ﴿اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مَعْرُضُونَ \* مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ يَلْعَبُونَ \* لَاهِيَةً قُلُوبِهِمْ وَ اسْرَوْا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السَّحَرَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ \* قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ \* بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأُولُونَ \* مَا آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرِيبَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَ فَهُمْ يَوْمِنُونَ﴾ ﴿۴﴾ (روز حساب مردم نزدیک شد

۱- حجر، ۸۰ و ۸۱

۲- نحل، ۳۵

۳- مریم، ۷۳

۴- انبیاء، ۱ تا ۵

و آنان همچنان در غفلت روی گردان اند \* هیچ اندرز تازه‌ای از سوی پروردگارشان برایشان نیامد جز آنکه آن را شنیدند و سرگرم بازیچه بودند \* دل‌هایشان به لهو و بی‌خبری خو گرفته است و آن ستمگران سر در گوش یکدیگر نهادند و گفتند: آیا این مرد جز این است که انسانی همانند شماست؟ آیا با آنکه به چشم خود می‌بینید همچنان از پی جادو می‌روید؟ \* گفت: پروردگار من از هر سخنی در آسمان و زمین آگاه است و او شنوای داناست \* گفتند: نه؛ خواب‌های پریشان است، یا دروغی است که به هم می‌بافد یا شاعری است؛ پس برای ما از آن گونه که به فرستادگان پیشین داده شده بود معجزه‌ای بیاورد \* پیش از آنان هیچ شهری - که آن نبودش کردیم- ایمان نیاوردند. پس آیا اینان ایمان می‌آورند؟).

• ﴿وَ إِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ نَّعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قُلْ أَ فَأَنْبِئُكُمْ بِشَرِّ مِنْ ذَلِكَمُ النَّارِ وَعَذَابِ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ بَشِّرِ الْمَصِيرَةَ﴾<sup>(۱)</sup> (و چون آیات روشن ما بر آنان خوانده می‌شود در چهره آنان که کفر ورزیده‌اند انکار را می‌شناسی. چیزی نمانده بر کسانی که آیات ما را بر آنان می‌خوانند حمله‌ور شوند. بگو: آیا شما را به بدتر از این خبر دهم؟ آتشی است که خدا آن را به کسانی که کفر ورزیده‌اند وعده داده، و چه بد سرانجامی است).

• ﴿قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تَتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تَنْكُصُونَ \* مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِرًا تَهْجُرُونَ \* أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ \* أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ \* أَمْ يَقُولُونَ بِهِ حِجْنَةٌ بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرَهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ \* وَ لَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ



عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ ﴿١﴾ (به راستی آیات من بر شما خوانده می‌شد و شما بودید که همواره به اعقاب خود بازمی‌گشتید \* درحالی‌که از آن تکبر می‌ورزیدید و شب‌هنگام بدگویی می‌کردید \* آیا در این سخن نیندیشیده‌اند، یا چیزی برای آنان آمده که برای پدران پیشین آن‌ها نیامده است؟ \* یا فرستاده خود را نشناخته، پس به انکار او پرداخته‌اند؟ \* یا می‌گویند او جنونی دارد؟ بلکه او حق را برای ایشان آورده است ولی بیشترشان حقیقت را خوش ندارند \* و اگر حق از هوس‌های آن‌ها پیروی می‌کرد قطعاً آسمان‌ها و زمین و هرکه در آن‌هاست تباه می‌شد. ولی ما اندرز و یادآوری‌شان را به آنان داده‌ایم، ولی آن‌ها از یادآوری خود روی گردان‌اند).

• ﴿قَالُوا إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ﴾ \* لَقَدْ وَعِدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٢﴾ (گفتند: آیا چون بمیریم و خاک و استخوان شویم، آیا دوباره برانگیخته خواهیم شد؟ \* به راستی که به ما و پدرانمان همین وعده داده شد. این جز افسانه‌های پیشینیان نیست).

• ﴿وَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَ عَتَوْا عِتْوًا كَبِيرًا﴾ ﴿٣﴾ (و کسانی که به دیدار ما امید ندارند گفتند: «چرا فرشتگان بر ما نازل نشدند یا پروردگاران را نمی‌بینیم؟» به راستی که آن‌ها خود را بزرگ شمردند و بسیار سرکشی کردند).

• ﴿فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْ لَا أَوْتِي مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى أَوْ

۱- مؤمنون، ۶۶ تا ۷۱

۲- مؤمنون، ۸۲ و ۸۳

۳- فرقان، ۲۱

لَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَ قَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ ﴿١﴾ (پس چون حق از سوی ما برایشان آمد گفتند: «چرا نظیر آنچه به موسی داده شد به او داده نشده است؟» آیا آن‌ها به آنچه قبلاً به موسی داده شد کفر نورزیدند؟ گفتند: دو ساحرند که یکدیگر را یاری می‌دهند، و گفتند: ما همه را منکریم).

• ﴿وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ﴾ ﴿٢﴾ (و چون به آنان گفته شود: آنچه را که خدا نازل کرده است پیروی کنید، گویند: «بلکه ما آنچه را که پدرانمان را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم»؛ حتی اگر شیطان آنان را به سوی عذاب سوزان فرا بخواند؟!).

• ﴿وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَ رَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ وَ لَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ ﴿٣﴾ (و آنان که کافر شدند گفتند: «آن ساعت برای ما نخواهد آمد» بگو: «آری؛ سوگند به پروردگارم که حتماً برای شما خواهد آمد. خداوندی که از غیب آگاه است و به اندازه سنگینی ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین از علم او دور نخواهد ماند، و نه کوچک‌تر از آن و نه بزرگ‌تر، مگر اینکه در کتابی آشکار ثبت است).

• ﴿وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يَبِينُكُمْ إِذَا مُزِّتُمْ كُلَّ مُمَزِّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ \* أَفَتَرَىٰ عَلَىٰ اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَ الضَّلَالِ الْبَعِيدِ﴾ ﴿٤﴾ (و کسانی که کفر ورزیدند

۱- قصص، ۴۸

۲- لقمان، ۲۱

۳- سبأ، ۳

۴- سبأ، ۷ و ۸

گفتند: «آیا شما را به مردی راهنمایی کنیم که شما را خبر می‌دهد که چون به‌طور کامل متلاشی شدید قطعاً در آفرینشی جدید خواهید بود؟ \* آیا او بر خدا دروغی بسته یا جنونی در اوست؟»؛ بلکه آنان که به آخرت ایمان ندارند در عذاب و گمراهی دور و درازند).

• ﴿وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ \* وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْطِعِم مِّنْ لَّوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾<sup>(۱)</sup> (و هیچ نشانه‌ای از نشانه‌های پروردگارشان بر آنان نیامد جز اینکه از آن روی‌گردان شدند \* و چون به آنان گفته شود: «از آنچه خدا به شما روزی داده انفاق کنید» آنان که کافر شده‌اند به آنان که ایمان آورده‌اند گویند: آیا کسی را اطعام کنیم که اگر خدا می‌خواست وی را اطعام می‌کرد؟ شما جز در گمراهی آشکاری نیستید).

• ﴿وَإِذَا دُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ \* وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ \* وَقَالُوا إِن هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ \* أِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ \* أَوْ أَبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ﴾<sup>(۲)</sup> (و چون آن‌ها را یادآور شوند هیچ عبرت نمی‌گیرند \* و چون آیتی ببینند به ریشخند پردازند \* و گویند: این نیست جز سحری آشکار! \* چون مُردیم و خاک و استخوان گردیدیم، آیا به‌راستی برانگیخته می‌شویم؟ \* و همین‌طور پدران اولیه‌مان؟!).

• ﴿وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ \* أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ \* بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ \* وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ

۱- یس، ۴۶ و ۴۷

۲- صافات، ۱۳ تا ۱۷

قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ \* قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ \* فَاتَّقِمْنَا مِنْهُمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ ﴿١﴾ (و گفتند: «اگر خداوند رحمان می‌خواست ما آن‌ها را نمی‌پرستیدیم». آنان به این امر دانشی ندارند و جز حدس و گمان چیزی نمی‌دانند \* آیا به آنان پیش از آن کتابی داده‌ایم که به آن تمسک می‌جویند؟ \* بلکه گفتند: به‌راستی که ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و ما از پی آنان راه‌یافتگانیم. \* و بدین‌گونه در هیچ شهری پیش از تو هشداردهنده‌ای نفرستادیم مگر آنکه خوشگذرانان آن گفتند: ما پدران خود را بر آیینی [و راهی] یافتیم و از آن‌ها پیروی خواهیم کرد. \* گفت حتی اگر هدایت‌کننده‌تر از آنچه پدران خود را بر آن یافته‌اید برای شما بیاورم؟ گفتند: ما قطعاً به آنچه شما به آن فرستاده شده‌اید کافریم. \* پس از آنان انتقام گرفتیم. پس بنگر فرجام تکذیب‌کنندگان چگونه بوده است).

• ﴿وَ إِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتُّوَابًا إِنَّا إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (٢) (و چون آیات روشن ما بر آنان خوانده شود دلیلشان همواره جز این نیست که می‌گویند: اگر راست می‌گویید پدران ما را [زنده] بیاورید).

• ﴿وَ إِذَا قِيلَ لِنَاسٍ عِدَّةُ اللَّهِ لِيَوْمَئِذٍ لَاحِقَةٌ لَقُلْ لِمَنْ حَقُّ السَّاعَةِ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِن نَّظُنُّ إِلَّا ظَنًّا وَ مَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ \* وَ بَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ﴾ (٣) (و چون گفته شد: «وعده خدا راست

۱- زخرف، ۲۰ تا ۲۵

۲- جائیه، ۲۵

۳- جائیه، ۳۲ و ۳۳

است و شکی در آن ساعت نیست» گفتید: «ما نمی‌دانیم ساعت چیست؟ ما تنها گمانی در این باره داریم و به هیچ‌وجه یقین نداریم» \* و بدی‌هایی که کرده‌اند بر آنان پدیدار می‌شود و آنچه را که به ریشخند می‌گرفتند آنان را فرا می‌گیرد).

• ﴿كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَ ثَمُودُ \* وَعَادٌ وَ فِرْعَوْنُ وَ إِيخْوَانُ لُوطٍ \* وَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَ قَوْمُ ثَبَعٍ كُلُّ كَذَّبَ الرَّسُلِ فَحَقَّ وَعِيدُ﴾<sup>(۱)</sup> (پیش از آن‌ها قوم نوح و اصحاب رس و ثمود \* و عاد و فرعون و برادران لوط \* و اصحاب آیکه و قوم ثَبَع به تکذیب پرداختند. همگی فرستادگان را دروغ پنداشتند؛ پس وعدهٔ عذاب در مورد آن‌ها تحقق یافت).

• ﴿وَ إِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ \* وَ كَذَّبُوا وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَ كُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقَرٌّ﴾<sup>(۲)</sup> (و هرگاه نشانه‌ای ببینند روی بگردانند و گویند: سحری است ادامه‌دار. \* و تکذیب کردند و هوس‌های خویش را دنبال کردند؛ و هر کاری را [درنهایت] قرارگاهی است).

• ﴿الَّذِينَ يَكْذِبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ \* وَ مَا يَكْذِبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ \* إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ \* كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾<sup>(۳)</sup> (آنان که روز جزا را دروغ می‌پندارند. \* و جز متجاوز گناهکار آن را تکذیب نمی‌کند \* چون آیات ما بر او خوانده شود گوید: این افسانه‌های پیشینیان است. \* نه هرگز چنین نیست، بلکه آنچه خود به دست آورده‌اند زنگار بر دل‌هایشان نشسته است).

• ﴿إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ \* وَ إِذَا مَرُّوا بِهِمْ

۱- ق، ۱۲ تا ۱۴

۲- قمر، ۲ و ۳

۳- مطففین، ۱۱ تا ۱۴

يَتَّعَمِرُونَ \* وَ إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ \* وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُونَ \* وَ مَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ ﴿١﴾ (به‌راستی آنان که گناه کردند، آنان را که ایمان آورده بودند به ریشخند می‌گرفتند \* و چون بر ایشان می‌گذشتند، با اشاره، مسخره می‌کردند \* و چون به نزد خانواده خود بازمی‌گشتند به [تمسخر] شادمان و مسرور بازمی‌گشتند. \* و چون مؤمنان را می‌دیدند می‌گفتند: «به‌راستی که اینان گمراه‌اند». \* و حال آنکه آنان به مراقبت از ایشان [مؤمنان] فرستاده نشده بودند).

• ﴿وَ مَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَ مَا أُرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ \* وَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ مَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ﴾<sup>(۲)</sup> (و ما کتاب‌هایی به آنان نداده بودیم که آن‌ها را بخوانند و پیش از تو هشداردهنده‌ای به سویشان نفرستاده بودیم. \* و به‌راستی کسانی که پیش از اینان بودند تکذیب کردند، درحالی که اینان به یک‌دهم آنچه به ایشان داده بودیم نرسیده‌اند. فرستادگان مرا دروغ شمردند؛ پس چگونه بود کیفر من؟).

\*\*\*

این‌ها تنها تحقیق قرآنی مختصری بود که به برخی از آیات ذکر حکیم در رابطه با معترضان منکر خلفای خداوند در زمین مربوط می‌شد. کسی که آیات کتاب کریم را مطالعه می‌کند ناگزیر معترف به این حقیقت است که معترضان در گفته‌ها و رفتار خود یک روش را در پیش گرفته‌اند؛ حتی در کلمات و الفاظی که به حجت خداوند هنگام بحثش گفته می‌شود یک روش را پیروی می‌کنند، چه برسد به نقشه‌ها، اسلوب و کارهایی که در رویارویی با حجت‌های خدا پس از اعلان دعوتشان در پیش می‌گیرند. برای اینکه به شکلی بهتر بر یکسان‌بودن روش انکاری که معترضان طبق روش

پیشوای خود ابلیس (لعنه الله) - اولین اعتراض کننده به خلیفه خدا - در پیش می گیرند واقف شویم، ناگزیر باید توفقی کنیم تا درسی بگیریم و تأمل کنیم تا شاید از غفلت و بی خبری بیدار شویم؛ درحالی که امروز قائم آل محمد در میان ماست. عجیب است علی رغم اینکه کتاب خدا سخن معترضان را بارها تکرار و اسلوبها و شیوه های آنان در انکار و نحوه رویارویی با خلفای خداوند را بیان فرموده است امروز نیز همان صداها و همان کلمات به خلیفه خدا گفته می شود و هیچ کورسوی امیدی که در افق سوسو بزند و فرزندان آدم را بیدار کند و آنان دعوت کننده به خدا را پاسخ گویند دیده نمی شود؛ و اگر وضعیت به همین منوال باقی بماند به نظر می رسد بیداری جز در جهنم نخواهد بود؛ خداوند ما را از آن پناه دهد؛ و در همه حال سپاس و ستایش از آن خداست و تنها او ما را کفایت می کند و او چه نیکوکیلی است.

\*\*\*

## (۲) یکسان بودن روش معترضان در انکار

سخنی پیش از پرداختن به روش معترضان... خلفای خداوند سبحان در دعوت الهی خود از اراده و مشیت پروردگاری که آنان را فرستاده است تجاوز نمی کنند؛ چگونه چنین باشد درحالی که آنان - صلوات خدا بر ایشان - مظهر اراده و درب شناخت او و راهنمایان به سوی او هستند! پس آن گونه که خدا خواسته است و با دلیلی که او به آنان اذن داده تا به آن احتجاج کنند به سوی قومشان رفته، او را لیبیک گفته، به سویش دعوت کرده اند.

حق تعالی می فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ﴾<sup>(۱)</sup> (و هیچ فرستاده ای را نرسد که جز به اذن خدا معجزه ای بیاورد. برای هر زمانی کتابی است).

و نیز می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (و ما را نرسد که جز به اذن خدا برای شما حجتی بیاوریم، و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند).

و از آنجا که او پروردگاری رحیم به خلقش و داناتر به آنان و مصلحتشان است و آنان را در صحنه امتحانی که هیچ مخلوقی در این عالم راه‌گریزی از آن ندارد نجات می‌دهد مواردی را به خلفای فرستاده خود به‌سوی مردم اختصاص داده است که با آن‌ها شناخته می‌شوند و هنگامی که آن‌ها دعوت خلق به‌سوی خداوند سبحان را آغاز می‌کنند در این موارد یگانه خواهند بود. آیا کسی که اقرار به بندگی خداوند دارد نیازمند آن است که خودش را برای این موضوع به‌زحمت بیندازد یا حتی این فکر به ذهنش خطور کند که قانون و میزانی ابداع کند تا بتواند با آن حجت خداوند را بشناسد؟!

به‌هیچ‌وجه! چیزی بر عهده او نیست مگر پرسیدن از خداوند سبحان درباره قانون شناخت حجت‌هایش، تا پیش از به اجرا درآوردنش با قلب و دلش به این قانون چنگ بزند و منتظر آمدن کسی بماند که با آن قانون توصیف می‌شود تا به صف سجده‌کنندگان - که همواره اندک‌اند - بپیوندد و بدن ضعیفش را از آتشی نجات دهد که اگر در این دنیا بنده‌ای همچون خودش برافروخته باشد نمی‌تواند تحملش کند، چه برسد به آتش آخرت که خالق وی از روی غضب و خشم بر معرضان به خواسته‌اش، برافروخته است!

ما قانون خداوند سبحان برای شناخت حجت‌هایش را با متن کتاب کریم و نقلِ اهل‌بیت ترجمان پاک و مطهر کتاب در پیشگفتار بیان و سپس در بحث‌های گذشته در لابه‌لای مبحث اعتراض به حجت‌های خدا بارها به آن اشاره کردیم. دیگر چه باقی می‌ماند؟ آیا پس از آنچه نقلین بیان می‌کند، کسی که به روز حساب ایمان دارد روش



دیگری برای شناخت حجت‌های خدا برایش باقی خواهد ماند؟!

ولی «من» مردم را از هرآنچه آنان را به پروردگارشان متصل می‌کند کور ساخته است. آنان به‌جای اخلاق الهی، خودشان اخلاقی ساختند که بر اساس آن رفتار می‌کنند و به‌جای حجت‌هایش، سرورانی برای خود برگزیدند و به‌جای دین او، روش‌ها و شریعت‌هایی ابداع کردند و به‌جای کتاب او دستورهایی برای زندگی خود نوشتند و به همین ترتیب در تمامی موارد، ساخته و پرداخته‌هایی ابداع کردند. ازجمله این موارد که خلق خواستارش شدند جایگزینی برای قانون شناخت جانشینان خداوند در زمینش است. آن‌ها به‌جای «تصریح وصیت، علم و حکمت، و پرچم البیعة لله» - که به تفصیل توضیح دادیم - روش مخصوص به خودشان را انتخاب کردند و به گمان خود خواستند با این روش به حجت‌های خداوند ایمان بیاورند و هرآنچه قرآن کریم درباره وضعیت معترضان فرموده است واقع‌شدنی است؛ درحالی‌که قرآن کریم همچون ماه و خورشید در میان ما جاری است و با مرگ عده‌ای که در بینشان نازل شده است هرگز نمی‌میرد. وقتی رسول خدا ﷺ با اراده خداوند به‌سوی مردمش رفت و آنان به او کافر شدند و از او درخواست شکافتن چشمه یا انداختن سنگ از آسمان کردند این امت باید در آنچه از دعوت‌کننده و خلیفه خدا «احمدالحسن» درخواست می‌کنند دقت نظر داشته باشند؛ زیرا اگر تعقل می‌کردند می‌دیدند که او با همان چیزهایی بر آنان احتجاج می‌کند که انبیا و اوصیا بر مردم خود احتجاج کرده بودند درحالی‌که پاسخ، جز این نبود: کفر به او و آنچه آورده بود، و آن‌ها همان چیزهایی را درخواست کردند که معترضان از رسول خدا و سایر حجت‌های خدا درخواست می‌کردند. یکی می‌خواهد که ریش سفیدش سیاه گردد یا در حین مصاحبه تلویزیونی امواج قطع شود، درحالی‌که کسی که چنین می‌گوید - درعین حال ادعای علم دارد - چیزی جز بدگویی، دشنام، تمسخر، تهمت‌پراکنی و پاسخ بدون دلیل نمی‌داند. شرح این واقعه را وا می‌نهم تا به روش معترضان بپردازم چون می‌خواهم آن‌کس که باطنش شبیه اقوام پیش از خود است حقیقت را ببیند؛ زیرا سنت خدا یکی است و تبدیلی در آن راه ندارد، گرچه اسم‌ها و

ادعاها متفاوت اند.

به هر حال خداوند حجت‌هایش را به عنوان بشارت‌دهنده و انذاردهنده مبعوث فرموده است و برخلاف تمامی حوادثی که میان آن‌ها و اقوامشان پیش آمده بنی‌اسرائیل به تنهایی هفتاد نبی را در یک ساعت پیش از طلوع صبح کشتند و پس از طلوع خورشید به بازارها رفتند گویا هیچ کاری نکرده‌اند. و نیز علی‌رغم تمامی رنج‌ها، تهمت‌ها، ظلم و ستم‌ها، قتل و درد و دشمنی که فرستادگان متحمل شدند و آنها خداوند عزوجل به آن‌ها عالم است. فرستادگان الهی پی‌درپی به سوی مردم آمدند، زیرا پروردگار با آنان رئوف و مهربان است.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا كُلًّا مَا جَاءَ أُمَّةً رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَاتَّبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبُعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (سپس فرستادگان خود را پیاپی فرستادیم. هر بار که برای امتی فرستاده‌اش آمد او را تکذیب کردند؛ پس آن‌ها را از پی یکدیگر آوردیم و آن‌ها را مایه عبرت گردانیدیم. پس دور باد مردمی که ایمان نمی‌آورند).

و پاسخ حجت‌های خدا بر این آزار و اذیت‌ها جز این نبود که: ﴿وَ مَا لَنَا أَلَّا نَتَّوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَ قَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَ لَنْصَبِرَنَّ عَلَى مَا آذَيْتُمُونَا وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَّوَكَّلِ الْمُتَّوَكِّلُونَ﴾<sup>(۲)</sup> (و چرا بر خدا توکل نکنیم و حال آنکه ما را به راه‌ایمان رهبری کرده است؟ و البته ما بر آزاری که به ما رساندید شکیبایی خواهیم کرد، و توکل‌کنندگان باید تنها بر خدا توکل کنند).

پس حجت‌های خدا دعوت‌کننده به سوی پروردگارشان - که هیچ شریکی برایش نیست - به سوی مردم آمدند؛ آن‌گونه که قرآن کریم، از انبیا علیهم‌السلام حکایت می‌فرماید:

نوح علیه‌السلام: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ

۱- مؤمنون، ۴۴

۲- ابراهیم، ۱۲

إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١﴾ (به راستی نوح را به سوی قومش به رسالت فرستادیم. گفت: ای قوم من، الله را بپرستید، شما را خدایی جز او نیست، من از عذاب روزی بزرگ بر شما بیمناکم).

هود (علیه السلام): ﴿وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾ ﴿٢﴾ (و به سوی عاد - برادرشان - هود را [فرستادیم]؛ گفت: ای قوم من، خدا را بپرستید که برای شما معبودی جز او نیست. آیا تقوا پیشه نمی کنید؟).

صالح (علیه السلام): ﴿وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ﴾ ﴿٣﴾ (و به سوی ثمود، برادرشان صالح را [فرستادیم]. گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید. برای شما هیچ معبودی جز او نیست. او شما را از زمین پدید آورد و در آن جای داد. پس از او آمرزش بخواهید آنگاه به درگاه او توبه کنید که پروردگارم نزدیک و اجابت کننده است).

ابراهیم (علیه السلام): ﴿وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ \* إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ ﴿٤﴾ (و ابراهیم چون به قوم خود گفت: خدا را بپرستید و از او پروا کنید؛ این برای شما بهتر است، اگر می دانستید \* شما غیر از خدا فقط بت هایی را می پرستید و دروغی به هم می بافید؛ آن هایی را که غیر از خدا پرستش می کنید، مالک هیچ رزقی برای شما نیستند؛ روزی را تنها نزد خدا بطلبید و او را پرستش کنید و شکر او را به جا آورید که به سوی او بازگشت داده می شوید).

۱- اعراف، ۵۹

۲- اعراف، ۶۵

۳- هود، ۶۱

۴- عنکبوت، ۱۶ و ۱۷

لوط علیه السلام: ﴿إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ لُوطُ أَلَا تَتَّقُونَ \* إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ \* فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُون﴾<sup>(۱)</sup> (آنگاه که برادرشان لوط به آنان گفت: آیا تقوا پیشه نمی کنید؟ \* من برای شما فرستاده‌ای امین هستم. \* پس تقوای الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمایید).

شعیب علیه السلام: ﴿وَ إِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَ لَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَ الْمِيزَانَ إِنِّي أُرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ﴾<sup>(۲)</sup> (و به سوی مَدْيَن، برادرشان شعیب را [فرستادیم]. گفت: ای قوم من، خدا را بپرستید. شما جز او معبودی ندارید؛ و پیمان‌ها و میزان را کم مگذارید. به راستی شما را در نعمت می بینم [ولی] از عذاب روزی فراگیر بر شما بیمناکم).

موسی علیه السلام: ﴿وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ ذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾<sup>(۳)</sup> (و به راستی موسی را با آیات خود فرستادیم که قوم خود را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون آور، و روزهای خدا را به آنان به یاد آور، که قطعاً در این، برای هر شکیبایی سپاسگزاری نشانه‌هاست).

عیسی علیه السلام: ﴿وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ﴾<sup>(۴)</sup> (و عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا بر شما هستم، توراتی را که پیش از من بوده است تصدیق می کنم، و به فرستاده‌ای که بعد از من می آید و نامش احمد است بشارتتان می دهم. چون آن پیامبر آیات روشن را آورد گفتند این جادویی است آشکار).

الیاس علیه السلام: ﴿وَ إِنْ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ \* إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ \* أَتَدْعُونَ

۱- شعراء، ۱۶۱ تا ۱۶۳

۲- هود، ۸۴

۳- ابراهیم، ۵

۴- صف، ۶

بَعْلًا وَ تَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ \* اللَّهُ رَبَّكُمْ وَ رَبَّ آبَائِكُمْ الْأُولِينَ ﴿۱﴾ (و به راستی که ایاس از فرستادگان بود \* چون به قوم خود گفت: آیا تقوا پیشه نمی کنید؟ \* آیا بت «بعل» را می پرستید و بهترین آفرینندگان را رها می کنید؟! \* خدایی که پروردگار شما و پروردگار نیاکان شماست).

سید المرسلین (علیهم السلام): ﴿وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَ لَكِنَّا أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (۲) (و ما تو را جز بشارت دهنده و هشداردهنده برای تمام مردم نفرستادیم؛ لیکن بیشتر مردم نمی دانند).

﴿كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لَتَتْلُوَا عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ هُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ مَتَابٌ﴾ (۳) (همان گونه [که پیامبران پیشین را مبعوث کردیم،] تو را به میان امتی فرستادیم که پیش از آن ها امت های دیگری آمدند و رفتند، تا آنچه را به تو وحی نموده ایم بر آنان بخوانی، درحالی که به [خدای] رحمان کفر می ورزند؛ بگو: او پروردگار من است! معبودی جز او نیست! بر او توکل کردم؛ و بازگشتم به سوی اوست).

و دیگر حجت های خدا نیز به همین صورت؛ آنان دعوت کننده به سوی خدای سبحان بودند و آیات و بیناتی آوردند که خداوند آن ها را با آن آیات فرستاده بود ولی جز اندکی از مردم، بقیه از روی کفر و انکار و تکذیب سر برتافتند و از همین رو حق تعالی به حبیب خود برای تسلی قلب شریفش چنین می فرماید: ﴿وَ إِن يَكْذِبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رِسَالٌ هَمَّ بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالزُّبُرِ وَ بِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ﴾ (۴) (و اگر تو را تکذیب می کنند قطعاً کسانی که پیش از آن ها بودند نیز به تکذیب پرداختند، درحالی که فرستادگانشان دلایل آشکار و نوشته ها و کتاب روشن برایشان آوردند).

۱- صافات، ۱۲۳ تا ۱۲۶

۲- سبأ، ۲۸

۳- رعد، ۳۰

۴- فاطر، ۲۵

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاؤُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَاذْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرَ الْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>(۱)</sup> (و پیش از تو پیامبرانی را به سوی قومشان فرستادیم؛ آن‌ها با دلایل روشن به سراغ قوم خود رفتند، ولی [هنگامی که اندر زها سودی نداد] از مجرمان انتقام گرفتیم و یاری مؤمنان، همواره حقی است بر عهده ما!).

این‌ها اعتراض بر خلفا و حجت‌های خداوند توسط منکران است که همان‌طور که در مبحث بعدی روشن می‌گردد- با روشی یکسان انجام می‌شود. سنت خداوند سبحان در مورد آنان نیز یکسان است و او خود بر این حقیقت تصریح فرموده است.

و درنهایت: درک کردن این حقیقت - حتی اگر همین مورد باشد- برای تمایز قائل شدن حق از باطل کافی است، زیرا هر کدام از شاخصه‌های روش معترضان به تنهایی برای شناخت حق کافی است، با وجود اینکه «حق» به‌طور کامل از تمامی این‌ها بی‌نیاز است؛ زیرا هر نشانه از نشانه‌های او حجتی قاطع برای جویندگان حقیقت است؛ اما شناخت رَویۀ معترضان - که بیان داشتیم- برای کسی مفید است که روش «امور با ضد خود شناخته می‌شوند»<sup>(۲)</sup> را دوست داشته باشد؛ زیرا شناخت روش باطل و یکسان بودن معترضان در سخنان خود گاهی وسیله‌ای می‌شود برای شناخت حق و اهل حق، آن هنگام که شخص بداند دیگران همان رفتاری را دارند که معترضان پیشین با حجت‌ها و انصار داشتند و پیش از آنکه فرصت از کف برود او را از خواب عمیق بیدار کند. از خداوند بر آنچه معترضان توصیفش می‌کنند یاری می‌خواهیم.

\*\*\*

۱- روم، ۴۷

۲- شاید یکی از بهترین مثال‌ها برای توضیح این قاعده برای یک خواننده فارسی‌زبان، مثل مشهور «ادب

از که آموختی، از بی‌ادبان» باشد. (مترجم)

## اعتراض بر خلفای خداوند ... وحدت مرویه

همان گونه که سنت خداوند سبحان درباره حجت‌هایش در دردها و رنج‌هایی که تحمل می‌کنند و برای آنان ساعتی آسایش در این دنیا باقی نمی‌گذارد و موجب افزایش طهارت و پاکی در عالمی می‌شود که خداوند از زمان خلقتش به آن نگاهی نیفکنده است یکسان است و هیچ تغییر و تبدیلی ندارد، به همان صورت سنت او درباره منکران نیز یکسان است و تبدیل و تغییری در آن راه ندارد.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾<sup>(۱)</sup> (این سنت خداوندی است که در میان پیشینیان نیز بود و در سنت خدا تغییری نخواهی یافت).

و نیز می‌فرماید: ﴿سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾<sup>(۲)</sup> (این سنت خداوند است که از پیش چنین بوده، و در سنت خدا تغییری نخواهی یافت). بنابراین عجیب و دور از انتظار نخواهد بود که وحدت رویه معترضان در بازداشتن و انکار دعوت‌های فرستادگان را نظاره‌گر باشیم؛ وحدت رویه‌ای که پس از اشراف بر آیات ذکر حکیم - که از نظر گذرانندیم - می‌توانیم در چندین نکته به آن اشاره‌ای داشته باشیم:

### ۱- تکذیب و پذیرفتن بدون دلیل

باوجود تأکیدهایی که در آیات «ذکر حکیم» در برابر فرستادگان الهی در این خصوص وارد شده است به نظر نمی‌رسد نیازی به ارائه برهان در این خصوص داشته

۱- احزاب، ۶۲

۲- فتح، ۲۳

باشیم: ﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَىٰ كُلًّا مَّا جَاءَ أُمَّةً رَّسُولُهَا كَذَّبُوهُ...﴾<sup>(۱)</sup> (سپس رسولان خود را یکی پس از دیگری فرستادیم؛ هر زمان رسولی برای [هدایت] قومی می‌آمد، او را تکذیب می‌کردند...).

و همچنین حق تعالی می‌فرماید: ﴿كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَ ثَمُودُ \* وَ عَادُ وَ فِرْعَوْنُ وَ إِخْوَانُ لُوطٍ \* وَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَ قَوْمُ تُبَّعٍ كُلُّ كَذَّبَ الرَّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدُ﴾<sup>(۲)</sup> (پیش از ایشان قوم نوح و اصحاب رس [قومی که در یمامه زندگی می‌کردند و پیامبری به نام حنظله داشتند] و قوم ثمود [پیامبرانشان را] تکذیب کردند \* و همچنین عاد و فرعون و برادران لوط \* و اصحاب آیکه [قوم شعیب] و قوم تبّع [که در سرزمین یمن زندگی می‌کردند] هریک از آن‌ها فرستادگان الهی را تکذیب کردند و عدهٔ عذاب درباره آنان تحقق یافت؛ و بسیاری موارد دیگر).

و تکذیب‌کننده در هر مرتبه، آقایان معترضان و بزرگانی بوده‌اند که آن‌ها را در بر گرفته بودند؛ اما پیروان، کسانی هستند که همواره به استحمار گرفته می‌شوند و هیچ تعقلی ندارند، بلکه پیوسته از اهل این آیه محسوب می‌شوند: ﴿وَ قَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كِبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا﴾<sup>(۳)</sup> (و می‌گویند: «پروردگارا! ما از سران و بزرگان خود اطاعت کردیم و ما را گمراه ساختند)، و این نکته‌ای شایان توجه در میان همهٔ نکته‌های مربوط به وحدت رویهٔ معترضان است.

برخی از آیات قرآن کریم در اشاره به تکذیب معترضان و نپذیرفتن حجت‌های خداوند بی‌هیچ دلیلی:

۱- مؤمنون، ۴۴

۲- ق، ۱۲ تا ۱۴

۳- احزاب، ۶۷



قوم نوح (علیه السلام) پیامبر خود را که به سویشان فرستاده شده بود بدون دلیل تکذیب کردند: ﴿كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا...﴾<sup>(۱)</sup> (پیش از آنان، قوم نوح به تکذیب پرداختند. آنان بنده ما را تکذیب کردند...).

قوم هود (علیه السلام) پیامبر خود را تکذیب کردند و گفتند: ﴿وَإِنَّا لَنظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ...﴾<sup>(۲)</sup> (و همانا ما تو را از دروغ‌گویان می‌پنداریم...).

قوم صالح (علیه السلام) تکذیب کردند: ﴿كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ﴾<sup>(۳)</sup> (قوم ثمود، انذاردهندگان را تکذیب کردند).

و قوم لوط (علیه السلام): ﴿كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذُرِ﴾<sup>(۴)</sup> (قوم لوط، بیم‌دهندگان را تکذیب کردند).

و قوم شعیب (علیه السلام) گفتند: ﴿وَ مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَإِنْ نَطْنُكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ﴾<sup>(۵)</sup> (و تو جز بشری همانند ما نیستی، و اینکه ما تو را از دروغ‌گویان می‌پنداریم).

و قوم موسی (علیه السلام): ﴿... وَ إِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾<sup>(۶)</sup> (... و من به‌راستی او را از دروغ‌گویان می‌پندارم).

۱- قمر، ۹

۲- اعراف، ۶۶

۳- قمر، ۲۳

۴- قمر، ۳۳

۵- شعراء، ۱۸۶

۶- قصص، ۳۸

و اما قوم الیاس علیه السلام: ﴿فَكَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (پس او را تکذیب کردند و قطعاً آن‌ها [در دادگاه عدل الهی] احضار خواهند شد).

و قوم محمد صلی الله علیه و آله: ﴿وَإِنْ يَكْذِبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَ بِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ﴾<sup>(۲)</sup> (و اگر تو را تکذیب می‌کنند قطعاً کسانی که پیش از آن‌ها بودند به تکذیب پرداختند. فرستادگانشان دلایل آشکار و نوشته‌ها و کتاب روشن برای آنان آوردند).

اگر فقط همین یک آیهٔ اخیر را داشتیم همین برای شهادت‌دادن بر اتحاد معترضان در تکذیب خلفای خداوند در زمینش هنگام بعثتشان کافی بود. خداوند سبحان اقوام انبیا را چنین توصیف فرموده است که آنان فرستادگانش قبل از حبیبش محمد صلی الله علیه و آله را تکذیب کردند و هیچ قومی را استثنا نفرموده است. وقتی در تکذیب و انکار آنان دقت می‌کنیم تکذیب آنان را تنها تکذیبی به قصد تکذیب می‌بینیم بدون هیچ حجتی در برابر بینات، زُبر (صحیفه‌ها) و کتاب روشنگری که حجت‌های خداوند سبحان آورده‌اند. چگونه آن‌ها می‌توانستند حجت و دلیل داشته باشند درحالی‌که حجت خدا بر آنان کوبنده بوده است و آنان گریزگاهی نمی‌یابند تا با دلیل، استناد و با آن حکم کنند. این صرف تکذیب کردن برای نفس‌های خبیثی که با آبی گندیده و تیره، خمیر شده و در سجده به خلیفهٔ خداوند، به ابلیس و حزیش اقتدا کرده‌اند آسان است.

آری، گاهی آنان از شک حجتی برای خود می‌تراشند تا با آن برای تکذیب فرستادگان عذر و بهانه‌ای داشته باشند، درحالی‌که شک تنها شک است و دلیل نیست؛ و اگر نیک اندیشه کنند خواهند دید که استناد به شک برای نپذیرفتن حجت، مانند این

۱- صافات، ۱۲۷

۲- فاطر، ۲۵

است که جوینده آب که نزدیک به هلاکت است به یک سراب استناد کند. ما این نکته را در آیه‌ای که وضعیت قوم صالح (علیهم السلام) را حکایت می‌فرماید می‌بینیم: ﴿قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ﴾<sup>(۱)</sup> (گفتند: ای صالح! به‌راستی تو پیش از این مایه امید ما بودی. آیا ما را از پرستش آنچه پدرانمان می‌پرستیدند نهی می‌کنی؟ درحالی که ما، در مورد آنچه به‌سوی آن دعوتمان می‌کنی، در شکوتردید هستیم) و آیه دیگری وضعیت قوم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را چنین حکایت می‌فرماید: ﴿أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرَ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي...﴾<sup>(۲)</sup> (آیا این ذکر [قرآن] از میان ما تنها بر او نازل شده است؟! بلکه آن‌ها در قرآن من در تردید به سر می‌برند...).

روش تشکیک تنها مخصوص معترضان قوم صالح و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نبود، بلکه سنت دائمی معترضان بوده است. حق تعالی حال معترضان را چنین حکایت می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَ ثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَعْيُنَهُمْ فِي آفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ﴾<sup>(۳)</sup> (آیا خبر کسانی که پیش از شما بودند، به شما نرسید؟! «قوم نوح» و «عاد» و «ثمود» و آن‌ها که پس از ایشان بودند؛ همان‌ها که جز خداوند از آنان آگاه نیست؛ پیامبرانشان دلایل روشن برای آنان آوردند، ولی آن‌ها [از روی تعجب و استهزا] دست بر دهان گرفتند و گفتند: ما به آنچه شما برایش فرستاده شده‌اید، کافریم! و نسبت به آنچه ما را به‌سوی آن می‌خوانید، شکوتردید داریم).

۱- هود، ۶۲

۲- ص، ۸

۳- ابراهیم، ۹

در حقیقت استناد معترضان به شکوت‌تردید به معنای اعتراف آن‌ها به حجت بودن فرستادگان است؛ زیرا واضح است که تشکیک و تردید، حیلۀ کسی است که توان رد کردن حجتی را که به سویش آمده است ندارد؛ به همین دلیل وقتی امام رضا (علیه السلام) وصف جدش رسول خدا ﷺ و اسمش را در کتاب‌های یهود برای علمای یهود بیان می‌فرماید و آنان به آن اسم اقرار می‌کنند ولی در اینکه این شخص توصیف شده در کتاب‌هایشان همان جد امام رضا (علیه السلام) باشد شکوت‌تردید روا می‌دارند، چنین پاسخ می‌فرماید: «با شک و تردید بر من احتجاج کردید. آیا خداوند قبل و یا بعد از خلقت آدم تا امروز پیامبری را مبعوث کرده است که نامش محمد بوده باشد؟ و آیا در کتاب‌هایی که خداوند بر تمام پیامبرانش نازل فرموده است، غیر از این محمد، محمد دیگری دیده‌اید؟ پس آن‌ها در پاسخ در ماندند...»<sup>(۱)</sup>

بنابراین اگر کسی گمان می‌کند شکوت‌تردید می‌تواند بهانه‌ای قابل قبول برای تخلف از کاروان خلفای خداوند در زمین باشد، باید منتظر سرنوشت قوم صالح (علیهم السلام) و سرنوشت کسانی که امام رضا (علیه السلام) به آنان پاسخ داد باشد؛ و هرکس به آنچه خود به دست آورده و می‌آورد بیناست.

اکنون ما می‌توانیم از مردم امروز بپرسیم: بر چه اساسی سید احمدالحسن (علیه السلام) را تکذیب کردید، درحالی‌که در دعوت خود همان‌گونه که بارها و بارها تبیین کردیم - با احتجاج به همان مواردی آمده است که حجت‌های الهی وقتی به سوی قومشان می‌رفتند با آن‌ها احتجاج می‌کرده‌اند؟

آری؛ این تکذیب و نپذیرفتنی بدون دلیل و همان سنت معترضان پیشین شماست. جا دارد یادآور شوم که علم و حکمت او و متشابهات امور عظیم که او محکم فرموده و

همچنین بیاناتش که سال‌ها پیش صادر شده و مستند است و به گوش بزرگان مدعی علم شما هم رسیده در برابر شما قرار دارد. پس آنان را چه شده که این دلایل و بیانات را پاسخ نمی‌گویند و با دلایلی که دارند از طریق مناظره در برابر آنچه او آن‌ها را بارها به آن فرا خوانده است مقابله نمی‌کنند؟ یا کتابی نمی‌نویسند که ادله حق را مورد بحث و بررسی قرار دهند؟ و از شیوه ابلیس و حزیش و ملحق‌شدگان به او و جبهه او در اعتراض به خلفای خداوند و تکذیب بدون دلیل خود پیشی می‌گیرند؟ اما هیئات که سنت خداوند از اصحابش تخطی کند. معترضان در روش و سخن و کار یکسان‌اند هرچند اسم‌هایشان متعدد باشد. پس تکذیب، روش شما شده، همان‌گونه که روش پیشینیان شما بوده است.

همان‌طور که مقابله با حجت فرستادگان خدا و دلایل روشنشان با مسخره کردن و استهزا همراه بوده است، امروز نیز بزرگان معترضان و سران و پیروانشان علیه دعوت مبارک یمانی و رهبر و یارانش و دلایل حق به همین صورت عمل می‌کنند، گویی رسمی است جدانشدنی از معترضان؛ که این مطلب را در نکته دوم روشن خواهیم ساخت.

## ۲- تمسخر و استهزا و نسبت سفاقت دادن

نکته دیگری در روش اعتراض‌کنندگان در برابر خلفای الهی وجود دارد که وجه اشتراک همه کسانی است که نفس پلیدشان جبهه‌گیری در برابر نقشه هدایت الهی و اعتراض به تنصیب حجت‌ها و رهبران الهی برای هدایت خلق خدا به راه مستقیم را برایشان آراسته است؛ که عبارت است از به ریشخند گرفتن فرستادگان هنگام ارسالشان، مسخره کردن آن‌ها و سفیهانه خواندن کار آن‌ها.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (و هیچ فرستاده‌ای به سویشان نیامد جز آنکه او را به سخره می‌گرفتند).

و همچنین تبارک و تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ \* وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ \* وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ﴾<sup>(۲)</sup> (به‌راستی آنان که گناه کردند، آنان را که ایمان آورده بودند به ریشخند می‌گرفتند \* و چون بر ایشان می‌گذشتند، آنان را با اشاره مسخره می‌کردند \* و چون به نزد خانواده خود بازمی‌گشتند به [تمسخر] شادمان و مسرور بازمی‌گشتند).

و ﴿وَ إِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ﴾<sup>(۳)</sup> (و چون آیت و نشانه‌ای ببینند به تمسخر می‌پردازند) و خطاب به سید فرستادگانش می‌فرماید: ﴿وَ لَقَدْ اسْتَهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَقَّ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾<sup>(۴)</sup> (جمعی از پیامبران پیش از تو را نیز استهزا کردند؛ اما سرانجام، آنچه را مسخره می‌کردند، دامانشان را می‌گرفت).

نمونه‌هایی از آنچه قرآن کریم درباره برخی حجت‌های الهی بیان می‌فرماید:  
قوم نوح او را استهزا کردند: ﴿وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ﴾<sup>(۵)</sup> (نوح کشتی می‌ساخت و هر بار که اشراف قومش بر او می‌گذشتند مسخره‌اش می‌کردند. می‌گفت: اگر ما را مسخره می‌کنید، ما نیز شما را همین‌گونه مسخره خواهیم کرد).

هود عليه السلام نیز بهره‌ای از نسبت سفاقت دادن قومش داشت: ﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ...﴾<sup>(۶)</sup> (سران قومش که کافر بودند گفتند: ما به‌راستی تو

۱- حجر، ۱۱

۲- مطففین، ۲۹ تا ۳۱

۳- صافات، ۱۴

۴- انعام، ۱۰

۵- هود، ۳۸

۶- اعراف، ۶۶

را در سفاقت می بینیم...).

قوم ابراهیم (علیه السلام) با اتهام لهو و لعب با او برخورد کردند: ﴿قَالُوا أَمْ جِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ  
أَنْتَ مِنَ اللَّاعِینِ﴾<sup>(۱)</sup> (گفتند: آیا حق را برای ما آورده‌ای؟ یا از کسانی هستی که ما را  
به بازی گرفته‌ای؟).

و هنگامی که موسی (علیه السلام) با نشانه‌ها به سوی مردمش رفت با نیشخند استهزا و  
مسخره کردن او را پذیرا شدند: ﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآیَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا یُضْحَکُونَ﴾<sup>(۲)</sup> (پس  
چون آیات ما را برای آنان آورد، به آن می خندیدند).

و رسول خدا ﷺ بزرگ‌ترین سهم را از استهزا و تمسخر معترضان قومش داشت.  
لعنت خدا بر آنان: ﴿وَ إِذَا رَأَوْكَ إِنِ یَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَذَا الَّذِی بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا﴾<sup>(۳)</sup>  
(و چون تو را ببینند جز به ریشخندت نگیرند، [که]: آیا این همانی است که خدا به  
رسالت فرستاده است؟).

﴿وَ إِذَا رَأَوْكَ إِنِ یَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَ هَذَا الَّذِی یَذُکُرُ آلِهَتَكُمْ وَ هُمْ  
بِذِکْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ کَافِرُونَ﴾<sup>(۴)</sup> (و چون آنان که کافر شدند تو را ببینند تو را جز به  
سُخره نگیرند که آیا این همان کسی است که خدایانتان را [به بدی] یاد می‌کند؟  
درحالی که آنان خود، یاد [خدای] رحمان را انکار می‌کنند؟).

و چون او را دیدند جز به تمسخرش نپرداختند درحالی که او سید فرستادگان و  
حبیب خداست. گویا آن‌ها مصیبت و سختی و عذاب خوارکننده‌ای را که خدا به  
مسخره‌کنندگان از معترضان قبلی و فرزندانشان وعده داده است نشنیده‌اند؛ اما فرزند  
راه پدر خود را پی می‌گیرد: ﴿وَبِئْسَ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِیمٍ \* ... وَ إِذَا عَلِمَ مِنْ آیَاتِنَا شیئًا

۱- انبیاء، ۵۵

۲- زخرف، ۴۷

۳- فرقان، ۴۱

۴- انبیاء، ۳۶

اتَّخَذَهَا هُزُؤًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿١﴾ (وای بر هر دروغ‌گوی گناهکار! \* ... و هرگاه از بعضی آیات ما آگاه شود، آن را به باد استهزا می‌گیرد؛ برای آنان عذاب خوارکننده‌ای است).

اما این سنت خداوند در همه حجت‌های خود است. خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ﴾<sup>(۲)</sup> (هیچ یادآوری تازه‌ای از طرف پروردگارشان برای آن‌ها نمی‌آید، مگر آنکه با بازی [و شوخی] به آن گوش می‌دهند!). کدام استهزا و مسخره‌کردن نشانه‌های الهی بزرگ‌تر از اینکه آیات خدا توسط فرستادگان خوانده شوند درحالی‌که مردم گوش داده، به بازی و شوخی بگیرند؟! پروردگارا! تو چقدر بر خلق خویش صبور هستی.

دردآورتر، این است که بدانیم در میان مسخره‌کنندگان کسانی هستند که ادعای علم دارند و فرستادگان خدا را درحالی‌که دلایل روشن را بیان می‌دارند به مسخره می‌گیرند: ﴿فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رِسَالٌ بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾<sup>(۳)</sup> (و چون فرستادگان‌شان دلایل آشکار برایشان آوردند، به آنچه از دانش که نزدشان بود خرسند شدند و آنچه را به تمسخر می‌گرفتند آنان را فرا گرفت). تو چه مبارک و مقدس هستی پروردگارا! آنان -یعنی علمای بی‌عمل- را به درازگوش‌هایی که کتاب‌هایی حمل می‌کنند یا به «سگی» که چه بر او هجوم آورده شود و چه به حال خود رها شود زبان از دهان بیرون می‌آورد توصیف فرمودی. اینان به چه عالمند؟ به اینکه نشانه‌ها و دلایل روشن بر آنان خوانده می‌شود و به مسخره می‌گیرند؟! به درستی و به راستی که آنان بدترین خلق خدا و زمینه‌سازان جنگ علیه قائم (علیه السلام) و گردآوردگان سپاه برای کشتن او هستند، آن‌گونه که ده‌ها روایت اهل بیت پاک (صلوات خدا بر همه آن‌ها) روشن ساخته است؛ و این رفتار علما با قائم آل محمد

۱- جائیه، ۷ تا ۹

۲- انبیاء، ۲

۳- غافر، ۸۳



علیه السلام با توجه به اینکه سنت آن‌ها هنگام مبعوث شدن هر نبی یا وصی این چنین است. دیگر چیز عجیبی نیست و پس از اینکه خداوند سبحان حکم کرده است که سنتش به هیچ وجه تبدیل و تغییر نمی‌یابد آیا مؤمن، منتظر تبدیل یا تغییر سنت خدا می‌ماند؟!

### ۳- تهمت زدن‌ها، بی‌هیچ مانع درونی یا حسابرسی

تهمت زدن‌های کلیشه‌ای - که دلالت بر نبود تقوا و ورع و بی‌اخلاقی و نشان از نبود وجدان و حتی نشان از نبود هر آنچه تهمت‌زننده را به انسانیت مرتبط می‌سازد دارد- خصوصیت مشترک همه معترضان بر خلفای خداوند در زمین، در روشی است که برای جلوگیری از دعوت‌های انبیا و اوصیا در پیش می‌گیرند. این نکته برجسته دیگری است و وضوح آن به اندازه‌ای است که برای استدلال و ذکر شاهد کفایت می‌کند، گرچه مایلیم برای آگاهی بیشتر، استدلال و شواهد دیگری نیز بیان کنم؛ زیرا امیدوارم پیش از آنکه فرصت از دست برود بیداری حاصل گردد؛ که تذکر دادن، مؤمنان را سودمند است.

جادوگر، دیوانه، کذاب، دروغ‌گو، افترا زننده، تحریف‌کننده، کسی که حرفی را به دروغ به کسی نسبت می‌دهد، شاعر، و حتی در نسب هم شکوت‌تردید روا می‌داشتند، همان‌گونه که برای عیسی (علیه السلام) اتفاق افتاد، زیرا او شهادتی بر تولد یا جنسیت یا شجره‌نامه‌ای که نسبت او را اثبات کند به قومش ارائه نداد، بلکه تنها به ارائه آیات خدا و قانون خداوند در مورد حجت‌هایش - یعنی وصیت، علم و برافراشتن پرچم حاکمیت خدا - به‌عنوان راه و منهج بسنده نمود؛ به همین دلیل برای آن قوم متکبر، آسان‌ترین کار متهم کردن مادر مقدسش بود: ﴿فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا \* يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا \* فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا

كَيْفَ نَكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا<sup>(۱)</sup> (کودک را برداشت و نزد قوم خود آورد. گفتند: ای مریم! کاری قبیح و ناپسند کرده‌ای! \* ای خواهر هارون! نه پدرت مرد بدی بود و نه مادرت زنی بدکاره! \* او به عیسی اشاره کرد. گفتند: چگونه با کسی که کودکی در گهواره است سخن بگوییم؟).

این امت - که ایمان آوردنشان به وصی و فرستادهٔ امام مهدی (علیه السلام) را مشروط به ارائهٔ شجره‌نامه کرده‌اند تا او نسبت خود را به امام مهدی (علیه السلام) اثبات کند و در غیر این صورت بر کفر و عناد به او اصرار خواهند داشت - اگر در زمان عیسی (علیه السلام) بودند چه می‌کردند و چه کسی با آنان صحبت می‌کرد و افترا بستن بر یک کودک در گهواره را پاسخ می‌داد؟! درحالی که صاحب شما که امروز شما را به سوی خدا و یاری حجت خدا، امام مهدی (علیه السلام) فرا می‌خواند جوانی است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) توصیفش فرموده است. این در حالی است که شما خود می‌شنوید و می‌خوانید که قائم آل محمد (علیه السلام) سنت‌هایی از انبیای خدا و به‌طور خاص از عیسی (علیه السلام) دارد و هرآنچه دربارهٔ عیسی (علیه السلام) گفته شده است دربارهٔ او نیز گفته می‌شود.

اگر به نظر شما آیات و بینات خدا برای اثبات پاک‌بودن عیسی (که به‌واقع پاک بود) و برای اثبات حق‌بودن او کافی باشد، پس نظر شما در مورد کسی که امروز با قانون پروردگارتان در مورد حجت‌هایش آمده است چه خواهد بود؟ قانونی که شامل وصیت پیامبرتان، علم و حکمت حجت‌هایش و برافراشتن پرچم حاکمیت خداوند سبحان است؛ و همچنین ده‌ها روایتی که او را با اسم، خصوصیات، محل زندگی و هرآنچه متعلق به امر اوست بیان کرده‌اند و همچنین نشانه‌ها و دلایل دیگری که کَرَم و رحمت خداوند به این امت را - اگر لایقش باشند - روشن می‌کنند؟ شما را چه شده که این‌همه دلیل برای اثبات حق‌بودنش و اینکه او از آل محمد و اوصیاست در نظرتان کافی نیست؟ یا شاید شما نوشتاری مَهرشده دارید که نام و نَسَب یکی از علمایتان در

آن ذکر شده باشد؟ یا شاید هم این بزرگانان در نظر شما ارزش بیشتری از وصیت رسول خدا ﷺ در شب وفاتش دارند، درحالی که شما خود می‌دانید که متن وصیت، دلیل اوصیاست؟! در غیر این صورت لازم است به ما بفرمایید چه چیزی شما را از دیگرانی که آل محمد را از همان ابتدا انکار می‌کرده‌اند متمایز ساخته است!

آری؛ تهمت‌های از پیش آماده‌شدهٔ معترضان به محض اینکه می‌شنوند دعوت‌کننده به سوی خدا آنان را با نشانه‌های خدا به سوبش فرا می‌خواند به سرعت مطرح می‌شوند. نمونه‌هایی از تهمت‌های معترضان بر خلفایی که سعی در ترور شخصیت مقدس آنان داشته‌اند:

به نوح (علیه السلام) گفتند: ﴿... مَجْنُونٌ وَ اَزْدَجِرٌ﴾<sup>(۱)</sup> («دیوانه‌ای است» و آزار کشید) و ﴿اِنَّ هُوَ اِلَّا رَجُلٌ بِهٖ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا بِهٖ حَتّٰی حِيْنٍ﴾<sup>(۲)</sup> (او فقط مردی است که به نوعی جنون مبتلاست! پس مدتی دربارهٔ او صبر کنید).

و به پیامبر پس از او گفتند: ﴿اِنَّ هُوَ اِلَّا رَجُلٌ اَفْتَرٰی عَلٰی اللّٰهِ كَذِبًا وَّ مَا نَحْنُ لَهٗ بِمُؤْمِنِيْنَ﴾<sup>(۳)</sup> (او فقط مردی دروغ‌گوست که بر خدا افترا بسته؛ و ما هرگز به او ایمان نمی‌آوریم).

به صالح (علیه السلام) گفتند: ﴿قَالُوْا اِنَّمَا اَنْتَ مِنَ الْمُسْحَرِيْنَ﴾<sup>(۴)</sup> (گفتند: تو واقعاً از افسون‌شدگانی) و ﴿اَلَلْقٰی الذِّكْرِ عَلٰیهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذٰبٌ اُشْرٌ﴾<sup>(۵)</sup> (آیا از میان ما تنها وحی بر او نازل شده؟! نه؛ بلکه او دروغ‌گویی است گستاخ).

به شعیب (علیه السلام) گفتند: ﴿قَالُوْا اِنَّمَا اَنْتَ مِنَ الْمُسْحَرِيْنَ﴾<sup>(۶)</sup> (گفتند: تو واقعاً از

۱- قمر، ۹

۲- مؤمنون، ۲۵

۳- مؤمنون، ۳۸

۴- شعراء، ۱۵۳

۵- قمر، ۲۵

۶- شعراء، ۱۸۵

افسون شدگانی).

و به موسی (علیه السلام) گفتند: ﴿فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَىٰ مَسْحُورًا﴾<sup>(۱)</sup> (و فرعون به او گفت: ای موسی! من به راستی تو را افسون شده می‌پندارم).

و سران و بزرگان او را به جادو متهم کردند: ﴿قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ﴾<sup>(۲)</sup> (سران قوم فرعون گفتند: بی‌تردید این ساحری داناست) و همچنین فرعون: ﴿قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ﴾<sup>(۳)</sup> (گفت: این فرستاده‌ای که به سوی شما فرستاده شده به راستی که سخت دیوانه است).

عیسی (علیه السلام) وقتی با بنی‌نات به سویشان رفت: ﴿قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾<sup>(۴)</sup> (گفتند: این سحری است آشکار).

و طبق معمول، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بیشترین سهم را از تهمت‌های معترضان به خود اختصاص داد:

﴿وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ﴾<sup>(۵)</sup> (و گفتند: ای کسی که ذکر بر او نازل شده است، به یقین تو دیوانه‌ای).

﴿وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِنْكَارٌ مِمَّا كَفَرْنَا لَلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾<sup>(۶)</sup> (و می‌گویند: این جز دروغ بزرگی که [به خدا] بسته شده چیز دیگری نیست! و کافران هنگامی که حق به سراغشان آمد گفتند: این جز افسونی آشکار نیست).

﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا...﴾<sup>(۷)</sup> (می‌گویند:

۱- اِسْرَاء، ۱۰۱

۲- اَعْرَاف، ۱۰۹

۳- شَعْرَاء، ۲۷

۴- صَف، ۶

۵- حَجْر، ۶

۶- سَبَأ، ۴۳

۷- اِحْقَاف، ۸

این آیات را بر خدا افترا بسته است. بگو: اگر آن را به دروغ به خدا نسبت داده باشم [لازم است مرا رسوا کند و] شما نمی‌توانید در برابر خداوند از من دفاع کنید...).

﴿أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ تَتَّبِصُ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ ... أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾<sup>(۱)</sup>  
(می‌گویند: شاعری است که ما انتظار مرگش را می‌کشیم... یا می‌گویند: آن را به خدا افترا بسته. بلکه ایمان ندارند).

پس از اینکه آن حضرت دعوتش را منتشر فرمود آن‌ها تهمت «یاری‌شدن توسط دیگران» را نثار خلیفه خدا کردند: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا﴾<sup>(۲)</sup> (و کافران گفتند: این فقط دروغی است که او ساخته، و گروهی دیگر او را بر این کار یاری داده‌اند. آن‌ها [با این سخن] ظلم و دروغ بزرگی را مرتکب شدند) و منظورشان رسول‌الله ﷺ است و چه بسا از مصادیق امروزی این آیه -خدا داناتر است- تهمت‌زدن با توصیف مزدور و خائن بودن باشد. این مزدور در نگاه معترضان، همان خلیفه خداست درحالی‌که آنان به‌خوبی می‌دانند که او تک‌وتنها مبعوث شده است و همواره افراد اندکی از مستضعفان قومش او را یاری می‌کرده‌اند، اما مال و مقام و پیروان و روابط، همه در اختیار سرکشان و مستکبرانی است که دائم اعتراض می‌کنند. آیا هم‌پیمان شدن ابوسفیان و بزرگان معترض قریش با یهود -چه برسد به دیگران- برای یکسره کردن کار دعوت رسول خدا ﷺ پوشیده و مخفی است؟ ولی آنان مصداق این ضرب‌المثل شدند که: «کافر همه را به کیش خود پندارد». به خدا سوگند که صبر تو چه بسیار است ای رسول خدا! که وقتی شکایت خود از معترضان قومت را به پروردگار و یاورت می‌بری می‌فرمایی: «خداوند! تنها به تو شکایت می‌کنم از اندک‌بودن نیروی خود و کوتاه‌بودن چاره‌اندیشی‌ام و ناتوانی‌ام در برابر مردم. ای پروردگار ضعیفان! مرا به که و می‌نهی، درحالی‌که تویی پروردگار من؟ به شخصی دور که بر من روی در هم کشد؟ یا به دشمن تا امر مرا مالک شود؟ اگر تو

بر من خشمگین نباشی هیچ هراسی ندارم، لیکن نعمتِ عافیتِ تو بر من وسیع تر است. خدایا! به نور روی تو پناه می‌برم که تاریکی‌ها را زدوده و کار دنیا و آخرت را به سامان رسانیده است، که مبادا غضبت را بر من فرود آوری یا خشمت را بر من رها سازی. عتاب و سرزنش من تنها از آن توست تا تو خشنود و راضی گردی، و هیچ تبدیل و تغییر و هیچ قوتی نیست مگر به وسیلهٔ تو».<sup>(۱)</sup>

خداوند قلب تو را یاری کند، ای قائم آل محمد! که با توجه به تصریح ائمهٔ اطهار (علیهم‌السلام) امروز تو در دعوت خود با قساوتی بدتر از آنچه جدت رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) از قومش دید، رویارو می‌شوی. متهم کردن تو توسط این قوم به دیوانگی، سحر و جادو، مزدور و خائن بودن، دروغ و افترا و دیگر موارد که فهرست این تهمت‌ها، کذب‌ها، ستم‌ها و بهتان‌ها به درازا می‌کشد و همهٔ این‌ها در برابر چشم و گوش همه و در رسانه‌های متعدد دیداری، شنیداری و خواندنی مطرح می‌شود، ولی تو همان سنتی را از جدت رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و پدران پاک و مطهرت (علیهم‌السلام) داری که از طرف مردمشان بر آن‌ها جاری شد؛ و لاجول و لا قوه الا بالله.

#### ۴- منحرف کردن و نادان شمردن مردم توسط مرهبان گمراهی

یکی دیگر از شاخصه‌هایی که معترضان بر خلفای خداوند در زمینش را در روش و نحوهٔ برخوردشان در یک دایره گرد می‌آورد، منحرف کردن و به نادانی کشاندن مردم توسط پیشوای گمراهی است که آنان را -حتی با یک کلمه- به ترک دعوت‌های فرستادگان و پیکار و ستیز با آنان وادار می‌کنند؛ و این مصیبت تلخی است که انسان سرنوشت خود را به آنچه به قلم دست گناهکار رهبر باطل جاری می‌شود یا کلمهٔ باطلی که او به زبان می‌آورد بسپارد و نتیجه این خواهد شد که منتظران علیه حجت‌هایی که منتظرش هستند وارد نبرد می‌شوند؛ چه خود این حقیقت را بدانند یا

ندانند. این‌ها امتِ به خواری کشیده‌شده‌ای هستند که به قیام واداشته شده‌اند و آنان لیبیک گفته، با شتاب وارد معرکه شده‌اند، ولی خود ندانسته‌اند که با چه کسی به جنگ برخاسته‌اند!!

اکنون گوش جان می‌سپاریم به سخنان سیده زنان عالمیان که امتی را توصیف می‌فرماید که ابلیس (لعنه الله) به‌همراه کسی که خود ابلیس را فریب داد، آن‌ها را خوار و گمراه کرد و آن‌ها را برای برکنار کردن علی بن ابی طالب (علیه السلام) از حق خود به طغیان واداشت و آن‌ها نیز با سبک‌سری و شتاب به‌سوی ابلیس شتافتند و لیبیکش گفتند. آنجا که -روحم به فدایش- می‌فرماید:

(... فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ دَارَ أَنْبِيَاءِهِ وَ مَاوَى أَصْفِيَاءِهِ ظَهَرَ فِيكُمْ حَسَكَةَ النِّفَاقِ، وَ سَمَلَ جِلْبَابِ الدِّينِ، وَ نَطَقَ كَاظِمُ الْغَاوِينَ، وَ نَبَغَ خَامِلُ الْأَقْلِينَ، وَ هَدَرَ فَنِيْقُ الْمُبْطَلِينَ، فَخَطَرَ فِي عَرَصَاتِكُمْ، وَ أَطَّلَعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَعْرِزِهِ هَاتِفًا بِكُمْ فَأَلْفَاكُمْ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجِيبِينَ، وَ لِلْغَرَّةِ فِيهِ مَلَاخِطِينَ، ثُمَّ اسْتَنْهَضَكُمْ فَوَجَدَكُمْ خَفَافًا، وَ أَحْمَشَكُمْ فَأَلْفَاكُمْ غَضَابًا، فَوَسَمْتُمْ غَيْرَ إِبْلِيكُمْ، وَ رَدْتُمْ غَيْرَ مُشْرِكِكُمْ، هَذَا وَ الْعَهْدُ قَرِيبٌ وَ الْكَلْمُ رَحِيبٌ وَ الْجَرْحُ لَمَّا يَنْدَمِلُ، وَ الرَّسُولُ لَمَّا يُقْبَرُ...<sup>(۱)</sup>) ... تا

آنگاه که خداوند برای پیامبرش سرای پیامبران و جایگاه برگزیدگانش را اختیار فرمود، در میان شما خار کینه نفاق آشکار و ردای دین فرسوده شد، و ساکت گمراهان گویا گشت، و گمنام‌ترین اراذل سر برآورد، و شتر باطل‌پیشگان به صدا درآمد و در میان شما دم برافراشت، و شیطان از سوراخ خویش سر برون کرد و شما را ندا داد و دید دعوتش را اجابت می‌کنید، و فریبش را می‌پذیرید، پس آنگاه شما را تحریک کرد و دریافت که شتابان به سویس می‌روید، و شما را برافروخت و مشاهده کرد که به‌آسانی به فرمانش خشمگین می‌شوید، پس آنگاه شتری را که متعلق به دیگری بود داغ زدید و تصاحب کردید، و به

آبشخور دیگران درآمدید، و این چنین کردید درحالی که هنوز از زمان پیامبر چیزی نگذشته بود، و هنوز ما از خستگی مصیبت نیاسوده و زخم ما التیام نیافته بود، و رسول خدا هنوز به خاک سپرده نشده بود...).

آری ساکت گمراهان گویا شد و همه به آنچه می گفت گوش سپردند و گمنام ترین اراذل سر برآورد و نوشت؛ و آنچه نوشته بود صحیفه مورد اعتمادی برای نقشه ابلیس در اعتراض به سادات خلفای خداوند در زمیثش و به قتل رساندنشان گردید. به نقطه مقابل دقت می کنیم و می بینیم که رسول خدا ﷺ می خواست نشانه های پروردگارش و علم و حکمت او را به گوش جان نشان برساند تا آنان را نجات دهد، اما آن ها انگشتان خود را در گوش ها فرو می بردند و آن قدر کار بیهوده کردند تا بلکه صدای حضرت گم شود و آنچه در میان شلوغی همه ها و هرج و مرج ها به زبان می آورد شنیده نشود. آن حضرت در شب وفاتش کتف و دواتی می خواهد تا برایشان نوشتاری بنگارد که آنان را تا ابد از گمراهی در امان بدارد؛ اما سخنگوی آنان سخن معروف خود را بر زبان می آورد که به عنوان عار و ننگی برایش و دلیلی بر جرئت و جسارتش باقی خواهد ماند و سپس میلیاردها انسان - که جز خداوند سبحان کسی را یارای شمردنشان نیست - بر منهج وی اقتدا می کنند!

شگفت آورتر از او امامان گمراهی امروز هستند که با اصرار می گویند رسول خدا ﷺ وصیتش را ننوشت و پناه بر خدا - عمر مانع آن حضرت از انجام این عمل گردید؛ درحالی که آنان خود کتاب خدا را می خوانند و می بینند اگر چشم بینا داشته باشند - که حق تعالی می فرماید: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾<sup>(۱)</sup> (هرگاه یکی از شما را مرگ فرا رسد و خیری بر جای گذارد، مقرر شد که درباره پدر و مادر و خویشاوندان، از روی انصاف وصیت کند و این شایسته پرهیزگاران است) و احادیثی از اهل بیت (علیهم السلام) در تأکید این



حقیقت وارد شده است و برخی از آن‌ها در پیشگفتار گفته شد. که آن حضرت وصیت کرد، وصیتش را نوشت و آن را به وصی خود، امیرالمؤمنین (علیه السلام) تسلیم فرمود و بر آن گواه گرفت، همان‌گونه که قرآن نیز به آن تصریح می‌فرماید.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذُو عَدْلٍ مِّنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ...﴾<sup>(۱)</sup> (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد باید از میان خود دو عادل یا دو نفر دیگر را در موقع وصیت، برای شهادت میان خود فرا بخوانید...).

سپس روایت وصیت مقدس و شواهد آن در منابع اصلی ما روایت می‌گردد، درحالی که روایت دیگری نیز وجود ندارد که با عنوان «وصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در شب وفاتش» توصیف شده باشد. آن حضرت در این روایت، حجت‌ها و خلفای پس از خود را مشخص و اسم دوازده امام و سپس اسم و صفت اولین مهدی (احمد) از مهدیین دوازده‌گانه را نیز بیان فرموده است؛ اما امامان گمراهی اصرار بر ترک وصیت و پذیرفتن «احمد» - که امروز با احتجاج به وصیت به سویشان آمده است - دارند درحالی که آنان خود می‌خوانند و بار دیگر می‌گویم: اگر بخوانند - که در روایات اهل بیت (علیهم السلام) وصیت، دلیل حجت‌های خداوند است و از آنان جدا نمی‌گردد و آنان بدون وصیت نمی‌آیند و هیچ‌کس دیگر به هیچ‌وجه با وصیت نمی‌آید؛ که شرح آن گذشت.

مقصودم از ذکر وصیت تنها بیان یک مثال است، وگرنه تمام دلایلی را که امروز دعوت‌کننده به سوی خدا «سید احمدالحسن (علیه السلام)» آورده است رهبران گمراهی با کشیدن خط بطلانی بر آن به کناری می‌نهند.

به‌عنوان نمونه در عصر کنونی: فتوایی هست که ملاقات و مشاهده امام مهدی (علیه السلام) چه در این عالم و چه در عالم رؤیا را انکار می‌کند. نمی‌دانم این فتوادهنده

در زمان غیبت در کدام عالم به وجود امام مهدی (علیه السلام) ایمان دارد که مشاهده او در این عالم و نیز عالم ملکوت را انکار می کند؟! درحالی که در این زمینه، دهها روایت در برابر او وجود دارد! آیا او همه این روایات را رد می کند؟! دهها بلکه صدها داستان درباره ملاقات علمایشان و دیگران با امام مهدی (علیه السلام) نقل می شود همان گونه که برای شیخ مفید، ابن طاووس، بحر العلوم و بسیاری دیگر اتفاق افتاد که اکنون درصدد بیانش نیستیم- آیا او همه این موارد را تکذیب می کند؟!

امام (علیه السلام) سخنی دارد که نشان دهنده بزرگی گناه این امت در زمان غیبت و میزان جفایشان و تعقل نکردن در امر او و نپذیرفتن آن در عمل می باشد: «لَا لَأَمْرِهِ تَعْقُلُونَ وَلَا مِنْ أَوْلِيَائِهِ تَقْبَلُونَ»<sup>(۱)</sup> (نه امرش را تعقل می کنید و نه از دوستانش می پذیرید) یا این را نیز انکار می کنند؟! در این سخن مطالب بسیاری وجود دارد که به زودی اولیای خداوند در جای مناسبش- از آن ها پرده بر خواهند داشت.

به علاوه کسانی که این فتوا را رواج داده اند<sup>(۲)</sup> نقل کرده اند که پدر سید سیستانی

۱- بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۲

۲- این فتوا را تنها به عنوان یک نمونه بیان می کنم و گرنه فتاوی آنان در انکار دعوت مبارک یمانی و مقابله با آن فراوانند که نیازمند بحث مستقلی است. متن این نمونه:

فتوی السید السیستانی (حول مدعی مشاهده الإمام المهدی (ع) فی زمن الغیبة الكبرى).



امام مهدی (علیه السلام) را دیدار کرده است؛ اما شایسته بود وقتی مشاهده و ملاقات با امام (علیه السلام) را انکار می کردند پدر سید سیستانی را نیز انکار کنند؛ همچنین لازم است به تناقضی که خود را گرفتارش کرده اند ملتفت باشند؛ اما سنجش با دو پیمان، یکی از صفات منکران و معترضان بر خدا در رویارویی با خلفا و حجت‌هایش است و این خود نکته دیگری است که آنان در روش خود، بر آن اجتماع می کنند و متحد می شوند، کما اینکه این علامت کسانی است که خدا را تنها با زبان بندگی می کنند و حتی یک حرف از آن را نیز درک نمی کنند.

این انکار و اعتراض از سوی آقایان و بزرگانی که بعثت هدایتگران الهی به مذاقشان خوش نمی آید بعید و دور از انتظار نیست؛ اما چه بر سر مردمی آمده است که این معترضان آن‌ها را به انحراف کشیده، خوار و سبکشان کرده اند و آنان نیز با دعوتشان انس گرفته، اجابت کرده اند و در انکاری که از سوی آنان صادر شده است آنان را تقلید می کنند و تسلیم رهبری آنان شده، برای جنگ علیه آل محمد با سرعت لیک گفتند؟!

به راستی این نکته نیز از سنت‌های خدا در مورد حجت‌های خدا - از یک سو - و از سوی دیگر در خصوص معترضان بر آنان است. اینکه امامان گمراهی و ضلالت، اقوام

#### بسمه تعالی

موضع شرعی در برابر کسی که گمان می کند امام عصر - ارواحنا فداه - را در زمان غیبت، به طور مستقیم یا از طریق رؤیا ملاقات کرده است، عدم تصدیق ادعایش است و دستورات و دیگر مواردی که به آن حضرت (علیه السلام) نسبت می دهد پذیرفته نمی شود و حتی در آنچه از آن حضرت - سلام و صلوات بر او - حکایت می کند از اموری که باطل بودنشان مشخص است - مثل برخی امور که در بالا بیان گردید - علیه او موضع گیری می شود. ما برادران مؤمنان را - که خداوند به امور مورد رضای خود توفیقشان دهد - نصیحت می کنیم که به سمت چنین ادعاهایی نروند و در نشر و ترویج آن‌ها به هیچ نحو شرکت نکنند و آنان را نصیحت به دوری از یاران و پیروان چنین مدعیانی می کنیم مادام که این راه را ترک نکرده اند. به سوی خداوند تبارک و تعالی تضرع می کنیم تا در فرج امام ما صاحب العصر (علیه السلام) تعجیل فرماید و ما را از یاران و اعوانش قرار دهد.

خود را خوار و سبک می‌شمارند و به انحراف می‌کشند و آن‌ها را برای کشتن خلفای خدا و اندک یارانشان برمی‌انگیزند؛ [و این] تنها مخصوص این امت، نسبت به سروران خلائق یعنی محمد و خاندان پاکش نیست، بلکه سنتی است مستمر که هرگاه خداوند، خلیفه‌اش را برای دعوت به سوی خودش مبعوث می‌فرماید صورت می‌پذیرد. این فرعون است (لعنه الله) که پروردگار عزت درباره‌اش چنین می‌فرماید: ﴿فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ﴾<sup>(۱)</sup> (پس قوم خود را سبک‌مغز یافت و آنان اطاعتش کردند، چراکه آن‌ها مردمی بدکاره بودند).

﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي...﴾<sup>(۲)</sup> (و فرعون گفت: ای بزرگان! من جز خویشتن برای شما خدایی نمی‌شناسم...).

﴿لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَأَصْلَبَنَكُمْ أَجْمَعِينَ﴾<sup>(۳)</sup> (دست‌ها و پاهای شما را خلاف یکدیگر قطع می‌کنم، و همه شما را به دار می‌آویزم).

﴿وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ لِيَفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ يُدْرِكَ الْهَيْكَلُ قَالَ سَنَقْتَلُ أَبْنَاءَهُمْ وَ نَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ﴾<sup>(۴)</sup> (و سران قوم فرعون گفتند: آیا موسی و قومش را رها می‌کنی تا در این سرزمین فساد کنند و تو و خدایانت را رها کند؟ گفت: به‌زودی پسرانشان را می‌کشیم و زنانشان را زنده نگاه می‌داریم، و ما بر آنان مسلط هستیم).

امام کفر (فرعون) زبان می‌گشاید و می‌گوید: شما خدایی جز من ندارید و مرجعی جز من نیست و موسی چگونه جرئت می‌کند که برایتان خدایی جز من قرار دهد یا حتی چنین فکری به ذهنش خطور کند؟ به آنچه او می‌گوید گوش ندهید. اصلاً او کیست؟ ﴿يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي...﴾ (ای بزرگان! من جز خویشتن

۱- زخرف، ۵۴

۲- قصص، ۳۸

۳- شعراء، ۴۹

۴- اعراف، ۱۲۷

برای شما خدایی نمی‌شناسم...) و سران و درباریان -و به تعبیر امروزی، هواداران- این فتوا را مبارک دانستند و با شتاب به سوی آنچه را که او به وسیله‌اش تحقیرشان کرده بود لیبیک گفتند و به همین ترتیب پیروان تقلیدکننده: ﴿فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ﴾ (آنان اطاعتش کردند، چراکه آن‌ها مردمی بدکاره بودند). این یک روی فتوای اوست؛ اما روی دیگر در ارتباط با تمردکنندگان و کسانی است که ضد قانون فرعون خروج کردند؛ همان قانونی که بزرگان و افراد خبره مبارکش دانسته بودند. این تمردکنندگان، موسی و یارانش هستند که چنین مورد قضاوت قرار گرفتند: ﴿لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ﴾ (دست‌ها و پاهای شما را خلاف یکدیگر قطع می‌کنم، و همه شما را به دار می‌آویزم). به نظر این هواداران باوفا این اقدامات برای فیصله‌دادن به دعوت موسی و ریشه‌کن کردنش کافی نیست، بنابراین فرعون را برای پایان‌دادن و ریشه‌کن کردن یک‌باره همین مؤمنان اندک، بیشتر تحریک کردند: ﴿وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ لِيَفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ يُدْرِكُوا آلِهَتَكُمْ﴾ (و سران قوم فرعون گفتند: آیا موسی و قومش را رها می‌کنی تا در این سرزمین فساد کنند و تو و خدایانت را رها کند؟) یعنی ای باوفا این کار مجاز نیست! و فرعون نیز درخواستشان را چنین اجابت می‌کند: ﴿قَالَ سَنَقْتُلُ أَبْنَاءَهُمْ وَ نَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ﴾ (گفت: به زودی پسرانشان را می‌کشیم و زنانشان را زنده نگاه می‌داریم، و ما بر آنان مسلط هستیم). ای وفاداران! پس از زندانی کردن مردان مؤمن و بریدن دست‌وپا و کشتنشان و کشتن فرزندان و زنده نگه‌داشتن زنانشان چه پیشنهاد دیگری دارید؟!

این‌گونه است که امام گمراهی فقط با یک فتوا مردمش را خوار و خفیف می‌کند و آنان لیبیکش می‌گویند و اطاعتش می‌کنند، درحالی‌که خلیفه خدا، موسی (علیه السلام) با ده‌ها نشانه و دلیل روشن به سویشان می‌آید ولی پاسخی جز کفر نمی‌یابد.

هر عصری موسی و فرعون‌ی دارد، علی و معاویه‌ای، حسین و یزیدی دارد، دعوت‌کننده‌ای به سوی خدا به همراه اندک یارانش و نیز طغیانگری که مردمش را به

انحراف می‌کشاند - درحالی که تعداد این افراد از شدت فراوانی قابل شمارش نیست - تا با خلیفه خدا و یارانش به نبرد بپردازند. ما می‌بینیم آنچه بر انبیا و فرستادگان الهی از سوی معترضان واقع شده است، امروز به تنهایی بر قائم آل محمد (علیه السلام) تکرار می‌شود. این حقیقتی است که قلب را به درد می‌آورد و کاسه صبر صبور را لبریز می‌گرداند. تنها به خدا شکایت می‌کنیم از امتی که همه آنچه را که با سادات خلق واقع شده است یکجا انجام می‌دهند و پیش روی خود چاره‌ای جز دعا برای قائم آل محمد (علیه السلام) برای پیروزی و تمکینش نداریم.

### ۵- نقش بزرگان همراه سرور، اعتراض کنندگان

اگر آیاتی از ذکر حکیم را که ارائه کردیم - آیاتی که سخنان و کارهای معترضان بر خلفای خداوند را بیان می‌دارند - دوباره مطالعه کنیم خواهیم فهمید که «بزرگان» نقش به‌سزایی در این اعتراضات داشته‌اند. پیش از ارائه شواهد دال بر این نکته از قرآن کریم نکته‌ای که معترضان در روش خود بر آن اجتماع نظر دارند - می‌خواهیم بدانیم این بزرگان چه کسانی هستند و مقصود از آنان چیست؟

بزرگان: کسانی هستند که حاکم و تصمیم‌گیرنده نهایی و کسی را که به‌نوعی سلطه دارد احاطه کرده‌اند، بر آنان اعتماد و با آنان مشورت می‌شود. آنان بسیار شبیه مستشاران سیاسی امروز یا در عرف مراجع، هوادار یا در عرف پادشاهی‌ها، درباریان هستند.

آنچه در خصوص آنان برای ما اهمیت دارد درک این گروه از نظر دشمنی‌شان با خلفای خداوند در زمین هنگام ارسالشان است؛ بنابراین شایسته است صفاتی ویژه‌ای را که قرآن برای آنان یاد کرده است بشناسیم:

• راحت‌طلبی: ﴿وَ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَ

أَتَرْفَأُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا... ﴿١﴾ (و اشراف قومش که کافر بودند و دیدار آخرت را تکذیب می کردند و در زندگی دنیا به آنان ناز و نعمت داده بودیم...) وضعیت راحت طلبها همواره کفر به فرستادگان است: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ﴾ ﴿٢﴾ (و در هیچ شهری بیم دهنده ای نفرستادیم جز آنکه خوش گذرانان آنها گفتند: ما به آنچه شما به آن فرستاده شده اید کافریم).

● کفر: آیه پیشین شاهی بر این حقیقت است. همچنین این آیه: ﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِّثْلَكُمْ يَرِيدُ أَنْ يُتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولَىٰ \* إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهٖ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا بِهٖ حَتَّىٰ حِينٍ﴾ ﴿٣﴾ (و سران قومش که کافر بودند گفتند: این جز بشری همچون شما نیست که می خواهد بر شما برتری جوید و اگر خدا می خواست قطعاً فرشتگانی می فرستاد. ما در میان پدران نخستین خود چنین نشنیده ایم \* او جز مردی دیوانه بیش نیست؛ پس تا چندی بر او صبر کنید و در پی فرصت باشید).

● تکبر: ﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوْا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُّرْسَلٌ مِّن رَّبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ \* قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ﴾ ﴿٤﴾ (سران متکبر قومش، به مستضعفانی که ایمان آورده بودند، گفتند: «آیا [به راستی] شما یقین دارید که صالح از طرف پروردگارش فرستاده شده است؟!» آنها گفتند: «ما به آنچه او بدان مأموریت یافته، ایمان آورده ایم \* متکبران گفتند:

۱- مؤمنون، ۳۳

۲- سبأ، ۳۴ و ۳۵

۳- مؤمنون، ۲۴ و ۲۵

۴- اعراف، ۷۵ و ۷۶

[ولی] ما به آنچه شما به آن ایمان آورده‌اید، کافریم).

• فسق: ﴿وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا﴾<sup>(۱)</sup> (و چون بخواهیم سرزمینی را هلاک کنیم خوش‌گذرانانش را امر می‌کنیم و آنان در آن به فسق [کارهای ناشایست] می‌پردازند؛ پس این سخن بر آن لازم می‌گردد؛ پس آن‌ها را به شدت در هم می‌کوبیم). در آیهٔ قبلی روشن شد که خوش‌گذرانان معترض، همان بزرگان هستند و عذاب در نتیجهٔ فسق و اعمال پلید آنان می‌آید. آنان که هشدار داده شدند چه صبح بدی خواهند داشت همان‌ها که ریاست می‌کنند- بلکه به‌طور کامل هلاک خواهند شد.

• فتوا و نظر دادن: ﴿وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ ... يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنَّ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ﴾<sup>(۲)</sup> (پادشاه گفت: در خواب هفت گاو قربه را دیده‌ام... ای سران قوم، دربارهٔ خواب من نظر بدهید اگر خواب تعبیر می‌کنید!).

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ﴾<sup>(۳)</sup> (گفت: ای سران و اشراف! نظر خود را در این امر مهم به من بگویید، که من هیچ کار مهمی را بدون حضور [و مشورت] شما انجام نداده‌ام).

• احتجاج به باطل برای جلوگیری از ایمان آوردن مردم: به این ویژگی بزرگان به‌زودی هنگام پرداختن به برخی از سخنان آنان با حجت‌های الهی خواهیم پرداخت.

این‌گونه نیست که خصوصیات این سران و بزرگان که در کتاب خدا بیان شده است مخصوص برخی از آنان باشد؛ وقتی به کارهای این سران در طول روند بعثت و

۱- اِسْرَاء، ۱۶

۲- يُوْسُف، ۴۳

۳- نَمْل، ۳۲



ارسال خلفای الهی مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که کفر و تکبر و خوش‌گذرانی و فسق و گواهی و فتوا دادن و اعمال نظر کردن به نفع بزرگ معترضان، سیره و روش تغییرناپذیر آنان بوده است؛ به‌علاوه سخن و موضع‌گیری آنان که هنگام بعثت هر خلیفه الهی از سوی آنان تکرار می‌شود - که برخی از آن‌ها را در اینجا بررسی خواهیم کرد - به یک‌گونه بوده است؛ بنابراین وقتی آیه‌ای از قرآن، بزرگان قوم یکی از حجت‌های الهی را توصیف می‌کند، معنایش این نیست که سران و بزرگان هنگام بعثت حجتی دیگر از صفات و خصوصیات که در پیشینیانشان بوده است پاک و منزّه هستند؛ زیرا آنان مردمی هستند که دل‌هایشان شبیه یکدیگر است و در میان آن‌ها کسی از این وضعیت خارج نیست - و خدا داناتر است - و خداوند در میان خلقش امور و قضایایی دارد.

آری؛ گاهی از نظر شدت و ضعف در خصوصیات زشت یکسانی که به آن‌ها آراسته شده‌اند تفاوت‌هایی در آنان دیده می‌شود و این برحسب پلیدی و شیطنتی است که در سر دارند و همچنین خبائتی است که در سینه‌هایشان وجود دارد. به همین دلیل رنجی که قائم (علیه السلام) از مردمش می‌بیند شدیدتر از رنجی است که جدش رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و همه حجت‌های پیشین خداوند - صلوات پروردگارم بر همه‌شان - دیده‌اند. برخی از گفته‌های بزرگان هنگام بعثت فرستادگان الهی که بر یکسان بودن روش و خصوصیاتشان تأکید دارند:

موضع‌گیری آن‌ها هنگام بعثت نوح (علیه السلام): ﴿قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾<sup>(۱)</sup> (سران قومش گفتند: به‌راستی که ما تو را در گمراهی آشکاری می‌بینیم).  
 ﴿فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ أَتْبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِآدَائِهِ الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ \* ... قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾<sup>(۲)</sup> (سران قومش که

۱- اعراف، ۶۰

۲- هود، ۲۷ و ۳۲

کافر بودند گفتند: ما تو را جز بشری همچون خودمان نمی‌بینیم، و کسانی را که از تو پیروی کرده‌اند، جز گروهی اراذل ساده‌لوح، مشاهده نمی‌کنیم؛ و برای شما فضیلتی نسبت به خود نمی‌بینیم؛ بلکه شما را دروغ‌گو تصور می‌کنیم \* ... گفتند: ای نوح، با ما جدال کردی و بسیار هم جدال کردی، اگر راست می‌گویی، آنچه را به ما وعده داده‌ای برایمان بیاور).

﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولِينَ \* إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ﴾<sup>(۱)</sup> (و سران قومش که کافر بودند گفتند: این جز بشری همچون شما نیست که می‌خواهد بر شما برتری جوید و اگر خدا می‌خواست قطعاً فرشتگانی می‌فرستاد. ما در میان پدران نخستین خود چنین نشنیده‌ایم \* او جز مردی دیوانه بیش نیست؛ پس تا چندی بر او صبر کنید و در پی فرصت باشید).

برخی از این بزرگان که متصف به کفر و خوش‌گذرانی و تکذیب و احتجاج به باطل نیز بودند در موضع‌گیری مقابل پیامبری که پس از نوح (علیه السلام) مبعوث گردید نیز حضور داشتند: ﴿وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَآتَرْنَا هُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ \* وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ \* أَيْدِيكُمْ أَنْتُمْ إِذَا مِتُّمْ وَ كُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنْتُمْ مُخْرَجُونَ \* هِيَ هِيَ هِيَ لِمَا تُوْعَدُونَ \* إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ \* إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَ مَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ﴾<sup>(۲)</sup> (و سران قومش که کافر بودند و دیدار آخرت را تکذیب می‌کردند و در زندگی دنیا آنان را مرقه ساخته بودیم گفتند: این جز بشری همچون شما نیست. از آنچه شما می‌خورید می‌خورد و از آنچه شما می‌نوشید می‌نوشد \* و اگر بشری مثل خودتان را اطاعت کنید قطعاً زیانکار خواهید بود \* آیا به شما وعده می‌دهد که وقتی مردید و خاک و استخوان

۱- مؤمنون، ۲۴ و ۲۵

۲- مؤمنون، ۳۳ تا ۳۸

شدید بیرون آورده می‌شوید؟ \* چه دور است، چه دور است آنچه وعده داده می‌شوید \* جز این زندگی دنیای ما [زندگی دیگری] نیست، همواره [گروهی] می‌میریم و [گروهی دیگر] به دنیا می‌آییم و ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد \* او فقط مردی دروغ‌گوست که بر خدا افترا بسته؛ و ما هرگز به او ایمان نخواهیم آورد).

و به هود (علیه السلام) گفتند: ﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَنظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ \* ... قَالُوا أَجِئْنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِن كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾<sup>(۱)</sup> (سرانی از قومش که کافر بودند گفتند: ما به راستی تو را در سفاقت می‌بینیم و به واقع تو را از دروغ‌گویان می‌پنداریم \* ... گفتند: آیا به سوی ما آمده‌ای که تنها خدا را بپرستیم و آنچه را که پدرانمان می‌پرستیدند رها کنیم؟ پس اگر راست می‌گویی آنچه را به ما وعده می‌دهی بیاور).

و صالح (علیه السلام) گفتند: ﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ اسْتَعْصَفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُّرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ \* قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ﴾<sup>(۲)</sup> (سران متکبر قومش، به مستضعفانی که ایمان آورده بودند، گفتند: «آیا [به راستی] شما یقین دارید که صالح از طرف پروردگارش فرستاده شده است؟!») آن‌ها گفتند: «ما به آنچه او بدان مأموریت یافته، ایمان آورده‌ایم \* متکبران گفتند: [ولی] ما به آنچه شما به آن ایمان آورده‌اید، کافریم).

و شعیب (علیه السلام) گفتند: ﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ \* ... وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ﴾<sup>(۳)</sup> (سران قومش که تکبر می‌ورزیدند گفتند: ای شعیب، یا تو و کسانی را که با تو ایمان آورده‌اند از شهر خود بیرون خواهیم کرد، یا به کیش ما بازگردید. گفت: آیا هرچند کراهت داشته باشیم؟ \*

۱- اعراف، ۶۶ تا ۷۰

۲- اعراف، ۷۵ و ۷۶

۳- اعراف، ۸۸ تا ۹۰

... و سران قومش که کافر بودند گفتند: اگر از شعیب پیروی کنید در این صورت قطعاً زیانکار خواهید بود).

از جمله موضع گیری این سران قوم با موسی (علیه السلام) هنگام بعثتش: طبق آنچه برخی آیات قرآن کریم بیان می فرماید در ابتدا فرعون برای رویارویی با دعوت موسی (علیه السلام) از آنان یاری می جوید و وقتی به آنان فرمانی برای مشورت می دهد، نه تنها هیچ یک از آنها اعتراضی نمی کنند، بلکه در عمل او را یاری نیز می کنند: ﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي... وَاسْتَكْبَرَ هُوَ جُنُودَهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يَرْجِعُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (و فرعون گفت: ای بزرگان! من جز خویشتن برای شما خدایی نمی شناسم... و او و سپاهیانش در آن سرزمین به ناحق سرکشی کردند و پنداشتند که به سوی ما بازگردانده نمی شوند)، و شروع به ممانعت از حق و القای حجت های باطل نمودند تا مردم را از ایمان دور کنند: ﴿قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ \* يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ﴾<sup>(۲)</sup> (سران قوم فرعون گفتند: بی شک این ساحری ماهر و داناست \* می خواهد شما را از سرزمینتان بیرون کند. اکنون چه دستور می دهید؟) حتی این بزرگان، همت و تلاش مولای خود را برای یکسره کردن کار دعوت حق برمی انگیزند: ﴿وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى وَ قَوْمَهُ لِيَفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ يَذْرُكُوا آلِهَتَكَ قَالَ سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ وَ نَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ﴾<sup>(۳)</sup> (و سران قوم فرعون گفتند: آیا موسی و قومش را رها می کنی تا در این سرزمین فساد کنند و تو و خدایانت را رها کند؟ گفت: به زودی پسرانشان را می کشیم و زنانشان را زنده نگاه می داریم، و ما بر آنان مسلط هستیم).

با توجه به برخی از سخنان آنها که نقل شد، روشن است که آنها اهل جدل و مدعی علم و اصحاب خدعه و فریب هستند؛ بنابراین نزدیک بودنشان به طاغوت به

۱- قصص، ۳۸ و ۳۹

۲- اعراف، ۱۰۹ و ۱۱۰

۳- اعراف، ۱۲۷

هر شکلی که بوده باشد- هدفی است برای او در راستای دوام مشروعیت و نفوذش و تلاش برای گسترش سلطه و امپراطوری طاغوتی‌اش. لذا پیش از، در حین، و پس از اینکه خلیفه خدا دعوتش را گسترش دهد پیوسته مشورت می‌دهند و به جد سعی و تلاش می‌کنند و پیشنهادهایی به سرور خود ارائه می‌دهند که چه بسا به ذهن ابلیس ملعون هم در جنگ علیه حجت‌های خدا خطور نمی‌کند. همه این‌ها از روی وفاداری به پادشاه‌های پروردگارشان است که به جای خدا می‌پرستند. چگونه چنین نباشد درحالی که وجه تمایز آن‌ها از مردم عادی - که به‌طور معمول هنگام ارسال خلیفه الهی زندگی می‌کنند و از طرفی نیز می‌دانیم که زمین از حجت خالی نمی‌گردد- این است که مردم عادی از شدت فقر و نداشتن ساده‌ترین امکانات زندگی کریمانه در رنج به سر می‌برند و در خسران کامل به سر می‌برند، ولی بهره‌مندی و خوش‌گذرانی نصیب این بزرگانی است که در میان مردمی زندگی می‌کنند که فقر کامل در میانشان گسترش یافته است، درحالی که در میان آنان حتی یک نفر هم به یتیمان فکر نمی‌کند بلکه آن‌ها حق یتیمان را چپاول نیز می‌کنند. همین‌طور به فکر بیوه‌زنانی که ایتامی را سرپرستی می‌کنند نیز نیستند بلکه بر عرض و آبرویشان قیمت نیز می‌گذارند.

همان‌طور که خوش‌گذرانی و لهو و لعب با اموال فقیران و محرومان، پادشاه آن‌ها از سوی پروردگارشان است که به جای خدا می‌پرستند، آزادی و لجام‌گسیختگی و بی‌مسئولیتی نیز موهبتی دیگر برایشان است؛ و به‌واقع که آزاد و لجام‌گسیخته‌اند، زیرا در غیر این صورت از خدا و محمد و خاندان پاکش حیا می‌کردند، اگر آنان را به‌عنوان امامی برای خود قبول داشته باشند؛ ولی این بزرگان، نه حسابگری دارند و نه مراقبی. به‌قدری آزادند که اگر با آزادی غرب مقایسه شوند بدتر از آنان خواهند بود. اگر یک وزیر در یکی از کشورهای اروپایی یکی از کارهای بزرگان مردم ما را انجام دهد مدتی طولانی زندانی می‌شود. یک بار وزیر از اسپانیا به دیدار یکی از کشورهای رفته بود و هدیه‌ای به او داده شده بود که او نیز پذیرفت و برای خودش برداشت. وقتی کشور خودش ماجرا را فهمید و خیرش منتشر شد او اظهار ندامت کرد و از مقام خود استعفا

داد. ملت او چنین استدلال می‌کردند که این هدیه به جهت منصب وزارت بود که در دولت داشت و به همین دلیل این هدیه از اموال دولتی محسوب می‌شود. بیایید این اتفاق را با کوچک‌ترین کارهایی که وکیلان یا نزدیکان این بزرگان مدعی علم انجام می‌دهند مقایسه کنیم؛ کسانی که تمام داشته‌های حجت‌های خدا (آل محمد) را چپاول می‌کنند، به نام آن‌ها حکم می‌رانند، با آبرویشان خود را موجه جلوه می‌دهند، برای خود دکان باز می‌کنند، دارایی آل محمد را خریدوفروش می‌کنند و با نام و مال و دین آل محمد، مردم را مُسخر خود می‌گردانند تا اساس دین و منهج و قوام آن را که خلفای خدا خون خود را برای پایداری‌اش فدا کردند از حاکمیت خدا دور کنند. اینان مردم را تسخیر می‌کنند تا حاکمیت مردم را پایدار نمایند؛ همان خنجر مسموم ابلیس (لعنه الله) که هر بار در پهلوی دین خدا و اهلش فرو می‌رود. ما مشاهده کردیم که بزرگان امروزی در چندین شهر تلاش وافر خود را برای جمع کردن مردم برای شرکت در انتخابات (حاکمیت مردم) به کار بستند و به دورترین مناطق رفتند تا مردم را تشویق و آماده شرکت در انتخابات نمایند. مناطقی که روزی حتی به فکرشان هم خطور نمی‌کرد که برای دستگیری از فقیری به آنجا سری بزنند یا دست نوازشی بر سر یتیمی بکشند یا روایت یا آیه‌ای را که در مسیر مردم به‌سوی پروردگار سودمند باشد به آنان برسانند!

آیا کسی با این سخن مخالفت دارد و آن را انکار می‌کند؟! آیا آنچه می‌گوییم حق است یا باطل؟! این را بدانید و به حال‌وروز بزرگان و آقایانشان در امت‌های گذشته و به کارهایی که هنگام بعثت حجت‌های الهی انجام می‌دهند دقت کنید؛ آن هنگام که نوح، هود، صالح، ابراهیم، موسی، عیسی، محمد، علی و فرزندان پاک و مطهرش مبعوث شدند، بلکه هنگام بعثت همه حجت‌های خدا؛ صلوات خدا بر همه آنان. سپس نظر خود را به وضعیت بزرگان امروز معطوف کنید، فرقی نمی‌کند که مشاور سیاسی باشند یا طرفدار و یا به گمان خود- وکیل علمای دین یا وکیل هر شخص صاحب‌منصبی از اهل باطل. دقت کنید تا فصل‌های مشترک گذشتگان و آیندگان را

یکجا ببینید. پس از این مقایسه، ناگزیر خواهید گفت: این افراد امروزی مانند آن افراد دیروزی هستند و اصلاً غیر از این سخن، صحیح نخواهد بود؛ زیرا سنت خدا در معترضان بر خلفای خداوند به طور کلی یکسان است؛ حال وقتی روی سخن درباره بزرگان معترضان باشد وضعیت به چه صورت خواهد بود؟!

به همین دلیل رسوا کردن این بزرگان در برابر دیدگان عموم، از جمله کارهایی است که خلفای خداوند در زمین هنگام فرستاده شدن انجام می‌دادند؛ زیرا این راهی است برای به زیر افکندن نقاب باطل و اهل باطل، و روشی است در جهت زمینه‌سازی برای انجام مأموریت انتشار عدل و پاکی به جای جور و ستمی که آنان در انتشارش مشارکت داشته‌اند. کاری که پیامبر خدا عیسی (علیه السلام) با سران قوم معترضش انجام داد شاهدی خاص برای منظور ماست.

وقتی حال و روز بزرگان را هنگام بعثت تمام خلفای الهی در گذشته بدانیم از کارهایی که بزرگان امروز با وصی و فرستاده امام مهدی (علیه السلام) به سوی مردم، انجام می‌دهند شگفت‌زده نخواهیم شد. خصوصیتی را که خداوند سبحان در کتابش بیان فرموده است جملگی در بزرگان امروز نظاره‌گر هستیم و وضعیت مفتضحشان شاهدی است بر خودشان؛ اما اسلوب‌هایشان در اعتراض، نکته دیگری است که اگر با اسلاف گذشته‌شان در زمان فرعون و نمرود و دیگران در جنگ علیه خلفای خداوند مقایسه شود به طور کامل بر آنان منطبق می‌گردد. از جمله - که قطعاً آخرین نیست - گردهمایی این آقایان در پایان ذی‌حجه سال ۱۴۲۸ ه.ق بود که فتوایی صادر کردند و نقشه‌هایی برای ریشه‌کن کردن دعوت مبارک یمانی در محرم ۱۴۲۹ ه.ق ترسیم کردند و سیاستمداران خود را ملزم به اجرای آن نمودند و در نتیجه کشتار، زندان و تبعید انصار خدا اتفاق افتاد، با وجود اینکه پیش‌تر در حق انصار ظلم و ستم بسیاری روا داشته بودند که شرح آن در این مختصر نمی‌گنجد: آوارگی و خانه‌به‌دوشی، قتل، زندان، تخریب مساجد و حسینیه‌های انصار امام مهدی (علیه السلام) که این‌ها نیز با فتوای بزرگان اعتراض‌کننده انجام شده بود. شکنجه‌هایی را که هنوز هم در زندان‌های سران

و بزرگان و سیاستمداران نشان به شکلی غیرقابل وصف انجام می‌شود نیز نباید به فراموشی بسپاریم.

هنوز هم انصار دستگیرشده را بین دو مورد مخیر می‌کنند: یا باید از ایمان و امام خود برائت بجویند و یا در غیر این صورت پانزده سال حکم زندان بر آنان جاری می‌شود. این ما را به یاد کارهای سران قوم فرعون می‌اندازد؛ پیشنهادهایی که به آقای خود فرعون ارائه می‌دادند تا کار خلیفه خدا موسی (علیه السلام) و مؤمنان به او را یکسره کنند. ولی خداوند سبحان از آنچه ستمگران انجام می‌دهند غافل نیست؛ و خداوند بسی والاتر از چنین نسبتی است! روز مظلوم بر ظالم شدیدتر و سخت‌تر از روز ظالم بر مظلوم است و طبق روایات اهل بیت (علیهم السلام) عذاب فقط بر بزرگان معترضان بر قائم (علیه السلام) نازل نخواهد شد بلکه شامل این سران نیز خواهد شد؛ سرانی که به آنان وفادار بودند و عهد خدا و حجت‌هایش را زیر پا گذاشتند. سرنوشت تمام کسانی که با آنان در جنگ علیه حجت‌های خدا (آل محمد) صف‌آرایی کنند نیز به همین صورت خواهد بود. از همین رو از اهل بیت (علیهم السلام) روایت شده است که قائم (علیه السلام) هفتاد نفر از بزرگانشان و سه هزار نفر از کوچکترهایشان را خواهد کشت؛ و سپاس و ستایش تنها از آن خداوند، آن پروردگار جهانیان است.

### ۶- تهدید به نرزدان، قتل، سنگسار، تبعید و اخراج

از جمله مواردی که معترضان را در روش جبهه‌گیری در برابر خلفای خداوند در زمینش یکسان می‌گرداند تهدید به حذف فیزیکی و جسمانی به شیوه‌های متعدد و زندانی کردن، شکنجه، تبعید و اخراج کردن است. واضح است که این شیوه، روش سرکشان و متکبران علیه حجت‌ها و بینات روشنی است که خلفای خدا با خود می‌آورند؛ و ما این وضعیت را در ملت‌های سرکوب‌شده‌ای که زیر دست حاکمان ستمگر به بردگی کشیده می‌شوند شاهد هستیم؛ به طوری که این افراد همانند بردگانی در دست این ستمگران هستند، به گونه‌ای که هرچه بخواهند با آن‌ها می‌کنند و



هرگونه بخواهند آن‌ها را به خواری و ذلت می‌کشاند...

علم و حکمت فرستادگان و اخلاقی که در خود دارند و راه و روشی که میان مردم گسترش می‌دهند و صفا و پاکی که از سینه‌هایی که به خدا یقین دارند به بیرون می‌جوشد و تواضعی که دارند، علمی که خداوند فزونی می‌بخشد و از آن لبریزشان می‌کند تا آنجا که نور آن‌ها به هر گوشی که می‌شنود یا هر چشمی که می‌بیند یا هر دلی که به حقیقت بیناست، می‌رسد؛ و از آنجا که تمامی خلائق بر «خواستن» نور سرشته شده‌اند اگر این نور پیوسته منتشر شود حتماً همه تأثیر خواهند پذیرفت و به ناگزیر هدایت خواهند شد و کسی باقی نخواهد ماند، مگر نفس‌های خبیثی که با عین نجاست عجین گشته و خشم و غضب خدا را انتخاب کرده‌اند.

اما از تشکیلات صاحبان این نفس‌های مورد غضب قرار گرفته چه باقی خواهد ماند؟ و آیا طاغوت می‌پذیرد که بر یک یا دو تن از پیروان خود از میان بزرگان، حکمی صادر شود و قضیه فیصله یابد؟! و اگر دست فرستادگان و حجت‌ها در دعوتشان باز بماند سرنوشت تشکیلات مدعیان ربوبیت (من بزرگ‌ترین پروردگار شما هستیم) و آنان که مردم را از خدا دور می‌کنند (برای شما جز رأی و نظر خودم نمی‌بینم) - که همان تشکیلات سرکشان و متکبران معترض بر خلفای خداست - به کجا خواهد انجامید؟!

بر همین اساس، تهدید و ارباب از سوی معترضان برای به‌خاموشی کشیدن این صدای الهی و سعی در خاموش کردن نور آن با کشتن، زندانی کردن، مسموم کردن، به‌صلیب‌کشیدن، راندن و اخراج کردن جریان دارد و این کمترین کاری است که آن‌ها انجام می‌دهند. نمونه‌هایی از تهدید معترضان و روش یکسان آن‌ها در اعتراض به نورهای خدا در زمینش:

به حجت‌های فرستاده‌شده خدا با یک زبان و روش گفتند: ﴿قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾<sup>(۱)</sup> (پاسخ دادند: ما شما را به فال

بد گرفته ایم. اگر دست بردارید، سنگسارتان می‌کنیم و قطعاً عذاب دردناکی از ما به شما خواهد رسید).

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ﴾<sup>(۱)</sup> (و کسانی که کافر شدند به فرستادگانشان گفتند: «ما قطعاً شما را از سرزمین خودمان بیرون خواهیم راند مگر اینکه به کیش ما بازگردید». پس پروردگارشان به آنان وحی فرمود که حتماً ستمگران را هلاک خواهیم ساخت).

برای کسی که مایل به دیدن جزئیات این حقیقتی است که این دو آیه اشاره می‌کنند، خلاصه‌ای از گفته‌های معترضان تقدیم می‌گردد:

﴿... قَالُوا لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ﴾<sup>(۲)</sup> (... گفتند: ای نوح، اگر دست برداری به‌طور قطع از سنگسارشدگان خواهی بود).

صالح (علیه السلام) و خاندانش را تهدید کردند و خواستند او را با حيله‌ای که شایسته خودشان بود به قتل برسانند: ﴿قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَ إِنَّا لَصَادِقُونَ﴾<sup>(۳)</sup> (گفتند: با یکدیگر سخت سوگند بخورید که حتماً به او [صالح] و خانواده‌اش شبیخون می‌زنیم، سپس به ولی دم او خواهیم گفت: ما در محل قتل خانواده‌اش حاضر نبودیم و ما قطعاً راست‌گو هستیم).

و ابراهیم (علیه السلام) را چنان تهدیدهایی کردند: ﴿فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ...﴾<sup>(۴)</sup> (و پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: او را بکشید یا بسوزانیدش...).

﴿...لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ لَأَرْجَمَنَّكَ وَ أَهْجُرُنِي مَلِيًّا﴾<sup>(۵)</sup> (...اگر دست برداری، تو را سنگسار می‌کنم! و برای مدتی طولانی از من دور شو).

۱- ابراهیم، ۱۳

۲- شعراء، ۱۱۶

۳- نمل، ۴۹

۴- عنکبوت، ۲۴

۵- مریم، ۴۶

﴿قَالُوا حَرْفُوهُ وَأَنْصِرُوا آلَهُتِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ﴾<sup>(۱)</sup> (گفتند: اگر می‌خواهید کاری بکنید، بسوزانیدش و خدایان خود را نصرت دهید).

سهم لوط (علیه السلام) تهدیدشدن به اخراج بود و سب این تهدید این بود که او و کسانی که به او ایمان آورده بودند مردمی جویای پاکی بودند: ﴿وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنْاسٌ يَتَطَهَّرُونَ﴾<sup>(۲)</sup> (ولی پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: آنان را از شهرتان بیرون کنید، زیرا آنان کسانی هستند که پاکی می‌جویند).  
﴿قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ﴾<sup>(۳)</sup> (گفتند: ای لوط! اگر دست برنداری قطعاً از اخراج‌شدگان خواهی بود).

﴿فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنْاسٌ يَتَطَهَّرُونَ﴾<sup>(۴)</sup> (پس پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: خاندان لوط را از شهرتان بیرون کنید که آن‌ها مردمی هستند که پاکی می‌جویند).

و به شعیب (علیه السلام): ﴿قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيراً مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفاً وَ لَوْ لَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَ مَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ﴾<sup>(۵)</sup> (گفتند: ای شعیب! بسیاری از آنچه را که می‌گویی نمی‌فهمیم و واقعاً تو را در میان خود ضعیف می‌بینیم و اگر عشیره‌تو نبود قطعاً سنگسارت می‌کردیم، و تو بر ما پیروز نیستی).

و فرعون (لعنه الله) به پیامبر خدا موسی (علیه السلام) می‌گوید: ﴿قَالَ لَئِنْ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ﴾<sup>(۶)</sup> (فرعون گفت: اگر خدایی غیر از من اختیار کنی قطعاً تو را از زندانیان قرار خواهم داد) و به کسانی که به او ایمان آوردند: ﴿قَالَ أَمْتُمْ

۱- انبیاء، ۶۸

۲- اعراف، ۸۲

۳- شعراء، ۱۶۷

۴- نمل، ۵۶

۵- هود، ۹۱

۶- شعراء، ۲۹

لَهُ قَبْلَ أَنْ أَدْنَى لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمْ السَّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأَصْلَبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿١﴾ (فرعون گفت: آیا پیش از آنکه به شما اجازه دهم، به او ایمان آوردید؟ قطعاً او همان بزرگ شماست که به شما سحر آموخته. به زودی خواهید دانست. دست‌ها و پاهای شما را خلاف یکدیگر قطع می‌کنم، و همه شما را به دار می‌آویزم).

و بزرگان نیز در این کار نقش داشتند: ﴿وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَنْدَرُ مُوسَى وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ يُذْرِكَ وَ آلِهَتِكَ قَالَ سَتَقْتُلُنَا أَبْنَاءَهُمْ وَ نَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ﴾ (۲) (و اشراف قوم فرعون گفتند: آیا موسی و قومش را رها می‌کنی که در زمین فساد کنند، و تو و خدایانت را رها سازد؟ گفت: به زودی پسرانشان را می‌کشیم و زنانشان را زنده نگاه می‌داریم، و ما بر آنان مسلط هستیم).

در فصل قبل، حال روز عیسی (علیه السلام) و آنچه را که از راه و روش معترضان متحمل شد شامل به قتل رساندن و دیگر اعمال - مرور کردیم؛ معترضانی که در نهایت تصمیم به قتل و تسلیم کردن او به پادشاه روم گرفتند تا به صلیب کشیده شود: ﴿وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَبُوهُ وَ لَكِنْ شَبَّهَ لَهُمْ﴾ (و حال آنکه آنان مسیح را نکشتند و بر دارش نکردند بلکه امر بر ایشان مشتبه شد). آیا امت عیسی و امت‌های بعدی به این فکر کرده‌اند این شخصیت «شبهه عیسی» که با دروغ و تحریک علمای خائن، صلیب طاغوتیان گناهکار را به دوش کشید چه کسی بود تا این عمل نیکی که او به انجام رساند پاسخ داده شود؟! از آنجا که این عمل تنها برای خدا انجام شد کسی که این مصیبت را تحمل کرد قطعاً از اهل بیتی است که به دنبال برتری جویی در زمین نیستند و برای کارهایی که انجام می‌دهند پاداش و تشکری نمی‌خواهند؛ بنابراین وقتی به صلیبی که عیسی (علیه السلام) تحملش نکرد کشیده شد ساکت و خاموش بود و نه اسم و نه شخصیت خود را معرفی نمی‌کند، اما انسانیت مدیون این مرد بزرگ است. آیا اگر بشریت پاسدار

انسانیت خود باشد شایسته نیست نیکی را با نیکی پاداش دهد و برای جست‌وجو و شناخت او تلاش کند؟ همه ما می‌دانیم که هرآنچه بر این افراد پاک‌سرشت جاری شد تنها تلاشی توسط آنان بود برای هدایت خلق به سوی پروردگارشان و نجاتشان از آتش!

اما وقتی نوبت به سرور فرستادگان (علیهم‌السلام) می‌رسد هیچ‌یک از مردم پاسداری‌اش نکردند و حرمت پاره تنش و روح میان دو پهلویش (فاطمه (علیها‌السلام)) را رعایت نکردند، حرمت خانه‌اش شکسته شد، خانه‌اش سوزانده شد، پهلویش شکست، جنینش سقط شد و شوهرش به زنجیر کشیده شد؛ و این مصیبت‌ها در حالی واقع شد که هنوز مدت زیادی از وفات پدر بزرگوارش مصطفی (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نگذشته بود؛ همان مصطفایی که درباره خودش در راستای هدایت خلق فرموده بود: «هیچ پیامبری به اندازه من آزار ندید»؛ آزار و اذیت برای هدایت مردم. حرمت علی (علیه‌السلام) نیز پاسداری نمی‌شود؛ همان علی که مدح‌کردنش توسط شخصی همچون من، نکوهشی در حقش است -پناه‌برخدا- چراکه رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در موردش می‌فرماید: «ای علی! کسی خدا را نشناخت جز من و تو، و مرا کسی نشناخت جز خدا و تو، و تو را کسی نشناخت جز خدا و من»؛<sup>(۱)</sup> و با این وجود مردم کاری کردند که علی (علیه‌السلام) مدام می‌فرمود: «روزگار، مرا آن قدر پایین آورد تا آنجا که گفته شد علی و معاویه». اگر امت از او روی‌گردان نمی‌شد و به او اعتراض و سعی در به‌قتل‌رساندنش نمی‌کرد روزگار، او را که کریمی برای خدا بود پایین نمی‌آورد تا آنجا که در پایان عمر شریفش بفرماید: «سوگند به پروردگار کعبه که رستگار شدم». این سخن را از آن‌رو فرمود که از امتی جدا شد که قدرش را ندانستند و حرمتش را محفوظ نداشتند.

حال که سخن به مظلومیت آل محمد (علیهم‌السلام) رسید خود را از توصیف درد و رنجی که از مردم و بزرگان معترضان و سران زمان خود متحمل شدند ضعیف و ناتوان می‌بینم؛

حقیقتی که بر هیچ کس پوشیده نیست، اگر تنها همین یک ماجرای امام حسین و اهل بیتش (علیهم السلام) و اصحابش وجود داشت قطعاً برای ننگ و عار بر همه بشریت کافی بود، چه برسد برای امتی که ادعای انتساب به جدشان (علیهم السلام) را دارند؛ حال آنکه همه اهل بیت، مقتول و مسموم شدند و خانه‌های رسالت از اهل رسالت خالی شد. خداوند شاعر این ابیات را رحمت کند:

بر خانه‌های آل محمد عبور کردم/ اما مانند آن‌ها را در روز مصیبت ندیدم  
آیا نمی‌بینی زمین بیمار شده/ و بر فقدان حسین، شهرها مضطرب شده‌اند؟  
که کشته دشت کربلا از خاندان هاشم/ مسلمانان را سرافکنده و خوار کرده است  
امید همه بودند اما خود مصیبت کشیدند/ که این مصیبت‌ها بزرگ و عظیم بودند<sup>(۱)</sup>  
به خدا سوگند ای آل محمد- چه بسیار است صبرتان، و درد و رنجی که از مردمی  
که حرمتتان را نگه نداشتند و قدرتان را نشناختند متحمل شدید! این سخن امام  
مهدی (علیهم السلام) درباره مردم خویش است که دردها و حسرت‌های بسیاری در خود نهفته  
دارد: «لَا لَأَمْرِهِ تَعْقِلُونَ وَلَا مِنْ أَوْلِيَائِهِ تَقْبَلُونَ حِكْمَةً بِالْغَةِ فَمَا تُعْنِي النَّذْرُ» (نه امرش را  
تعقل می‌کنید و نه از دوستانش می‌پذیرید. حکمتی است بالغه، اما بیم‌دادن‌ها سود  
نرساند).

اگر با هیچ کدام از این طاهریں و پاک‌سرشتان به نیکی رفتار نشد و حرمتشان  
مراعات و قدرشان دانسته نشد، چگونه برای آن شکوفه پاک آن‌ها مراعات گردد؛ کسی  
که خداوند تقدیر فرمود به این عالم بیاید و به جای عیسی (علیهم السلام) مأموریت  
به‌دوش کشیدن صلیب را به انجام برساند و راضی به امر خدا، به همان‌جا که آمده بود  
باز گردد؟! اما ما نیک می‌دانیم که ذره‌ای عمل صالح نزد پروردگار کریم ضایع نمی‌شود،

---

۱- مررت علی ابیات آل محمد/ فلم أرها أمثالها يوم حلت  
الم تر أن الأرض أضحت مريضة/ لفقد حسين و البلاد أقشعت  
و إن قتيل الطف من آل هاشم/ أذل رقاب المسلمين فذلت  
و كانوا رجاء ثم عادوا رزية/ لقد عظمت تلك الرزايا و جلّت

نه از آن رو که بنده چنین شایستگی‌ای دارد - مطابق آنچه آل محمد یادمان داده‌اند - بلکه از آن رو که پروردگار سبحان، کریمی است بی‌حد و نهایت. پس برای کسی که با درد و رنج خود، قربانی شدنش و اخلاصش برای خدا چنین جایگاهی دارد چگونه خواهد بود؟!

خداوند برای این جوانه پاکه بعثتی جدید تقدیر فرموده است، اما انسان به جای اینکه برای حفظ امانت الهی که با حفظ و ادای حقش آزموده می‌شود - یعنی آل محمد - و به جای اینکه در شنیده‌ها و خوانده‌هایش درباره آنچه بر خلفای الهی - بلکه سروران خلفای الهی - جاری شده است تأمل کند تا خداوند صدق نیت و اخلاص او را در «خواستن» بشناسد و از مصاحبت مردمی که امروز برای به قتل رساندن آل محمد و صف‌آرایی کردن در کنار سفیانی زمینه‌سازی می‌کنند نجاتش بخشد، به جای همه این‌ها می‌بینیم که سنت معترضان دوباره بر قائم آل محمد تکرار می‌شود. پاداش وی، مباح شدن خونس توسط علمای گمراهی است و هدیه مردم به او ترور شخصیت و انواع تهمت‌ها برای ترور شخص و شخصیت و تخریب مساجد و حسینیه‌هایش، و ذخیره‌شان برای او، قتل انصارش، به زندان افکندن، تبعید و شکنجه کردنشان است؛ که برخی از وقایع در این خصوص را پیش‌تر تقدیم کردیم.

به علاوه اینکه این کارهای مردم با حق و اهل حق و انصار حق، همیشگی است و دشمنی آن‌ها حدودمرزی ندارد و در هر زمانی ستمکاران به ما یورش می‌آورند و این مطلبی است که بر هیچ‌کسی پوشیده نیست، حتی اگر به نشنیدن اصرار داشته یا چشمانش را به عمد بر حقیقت بسته باشد. خدا همه کسانی را که ستمی را می‌شنوند یا می‌بینند، در حالی که برای دفع این ستم از ستم‌دیده - هر ستم‌دیده‌ای - تلاشی نمی‌کنند بازخواست خواهد نمود. حال، وضعیت آن‌ها چگونه خواهد بود وقتی درباره سید ستم‌دیدگان امروز از آل محمد بازخواست شوند؟ پیشینیان شما در گذشته چنین کردند و جانشین، در تکبر و اعتراض از سنت گذشتگانش تخطی نمی‌کند. خداوند یاریگر حجت‌ها و اولیایش است و مشیت واقع‌شدنی است هر چند معترضان را خوش نیاید؛ و

سپاس و ستایش از آن خداوند، آن پروردگار جهانیان است.

## ۷- شتاب در عذاب

نکته دیگری از نکات یکسان بودن روش مورد اتکای معترضان بر خلفای الهی در زمینش هنگام ارسال آن‌ها؛ که با این نکته، شاهد دیگری بر تبدیل نشدن و تغییر نیافتن سنت‌های خدا در طول روند اعتراض بر حجت‌های خدا و نپذیرفتن آن‌ها از سوی اکثریت مردم اضافه می‌گردد.

آن‌ها گفتند: ﴿وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكِبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا﴾<sup>(۱)</sup> (و می‌گویند: «پروردگارا! ما از سران و بزرگان خود اطاعت کردیم و ما را گمراه ساختند»). گوینده همواره سرور معترضان و مهتران اطرافشان هستند و اما پیروان، اینان کسانی هستند که همواره به استعمار کشیده می‌شوند، تعقل نمی‌کنند و همیشه مشمول آیه مذکور می‌باشند. همان‌گونه که اشاره کردیم پیش‌تر به نوح علیه السلام گفته بودند: ﴿قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾<sup>(۲)</sup> (گفتند: ای نوح، با ما جدال کردی و بسیار هم جدال کردی، اگر راست می‌گویی آنچه را به ما وعده داده‌ای برایمان بیاور).

قوم هود علیه السلام درخواست شتاب در عذاب نمودند و به او گفتند: ﴿فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾<sup>(۳)</sup> (اگر از راست‌گویان هستی آنچه را که به ما وعده می‌دهی برای ما بیاور) و ﴿فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾<sup>(۴)</sup> (اگر از راست‌گویان هستی آنچه را که به ما وعده می‌دهی برای ما بیاور).

۱- احزاب، ۶۷

۲- هود، ۳۲

۳- اعراف، ۷۰

۴- احقاف، ۲۲



و همین‌طور قوم صالح (علیه السلام) گفتند: ﴿... فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾<sup>(۱)</sup>... پس اگر راست می‌گویی معجزه‌ای بیاور) و او با رأفت و مهربانی پاسخشان را چنین می‌دهد: ﴿قَالَ يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْ لَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾<sup>(۲)</sup> (گفت: ای قوم من! چرا پیش از نیکی - شتاب زده - خواهان بدی هستید؟ چرا از خدا آمرزش نمی‌خواهید؟ تا شاید مورد رحمت قرار گیرید).

و قوم لوط (علیه السلام) نیز درخواست تعجیل در عذاب نمودند: ﴿فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾<sup>(۳)</sup> (و پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: اگر از راست‌گویان هستی عذاب خدا را برای ما بیاور).

و قوم شعیب (علیه السلام): ﴿فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كَسَفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾<sup>(۴)</sup> (پس اگر از راست‌گویانی پاره‌ای از آسمان بر ما بیفکن).

و معترضان قوم محمد رسول خدا ﷺ نیز - همچون معترضان پیشین نسبت به فرستادگان الهی - سخنی در درخواست شتاب برای عذاب داشتند: ﴿وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾<sup>(۵)</sup> (و می‌گویند: اگر راست می‌گویید این وعده چه وقت است؟).

﴿وَاذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾<sup>(۶)</sup> (و آن هنگام که گفتند: خدایا! اگر این همان حق از سوی توست پس بر ما از آسمان سنگ‌هایی بباران یا عذابی دردناک بر ما بیاور).

در واقع مردم معترضی که درخواست شتاب در عذاب پروردگار را از فرستادگان

۱- شعراء، ۱۵۴

۲- نمل، ۴۶

۳- عنکبوت، ۲۹

۴- شعراء، ۱۸۷

۵- سبأ، ۲۹

۶- انفال، ۳۲

می‌کردند اصلاً اعتقادی به حسابرسی نداشتند، حتی اگر به نظر برسد برخی از آنان اهل ایمان به خدا یا ایمان به حجت‌های پیشین بوده باشند. واضح است که همه معترضان بر خلفای الهی، با توجه به ظاهر حالشان و پیش از امتحان با خلیفه الهی جدید، از منکران و اعتراض‌کنندگان نبودند و ادعای ایمان به خدا و فرستادگان و معاد را داشتند. می‌گویم: برحسب ظاهر و پیش از امتحان، کسانی که مثلاً به هود (علیه السلام) کافر شدند همه‌شان به نوح همان کسی که به هود وصیت کرده بود. کافر نبودند، بلکه مدعی ایمان به نوح و همان‌طور که او خبر داده بود. منتظر قائم از فرزندان او (هود (علیه السلام)) بودند و ادعای ایمانشان به او بر این اساس بود که در اصل به‌وسیله او امتحان نشده بودند؛ زیرا ادعا کردن کاری است سهل و آسان.

اما هنگام بعثت هود (علیه السلام) از آنجا که در بوته آزمایش با خلیفه خدا قرار گرفتند او را انکار و به او اعتراض نمودند و در درخواست عذاب شتاب کردند و این از ایمان‌نداشتن آن‌ها به حجت‌های قبلی -یعنی نوح (علیه السلام) و حجت‌های پیش از او- پرده برمی‌دارد و حتی کفر آن‌ها به خدا و همه فرستادگان و معاد و حساب را نشان می‌دهد؛ لذا در درخواست عذاب از فرستادگان خدا و شتابشان در این درخواست، شهادی بر انکار و کفر آن‌ها وجود دارد. کسی که از پروردگارش و حساب و عقاب بزرگ نمی‌ترسد آیا خدا را عبادت می‌کرده است؟ که اگر می‌ترسیده است پس چرا برای عذاب‌شدن عجله دارد؟! ادعای ایمان داشتند نیز تنها ادعایی توخالی و دروغین بود و این امتحان، از آنچه باطنشان در خود پیچیده داشت و زوایای پنهان درونشان پرده برداشت.

وضعیت اقوام بعدی نیز به همین صورت است. آن‌ها در درخواست عذاب از فرستادگان، شتاب و حتی این درخواست را تکرار می‌کردند اما مهلت‌دادن خداوند به آنان، لطف و رحمتی از سوی او سبحان، به امید جبران خطاها و پند گرفتن از تکذیب فرستادگان بود؛ که در غیر این صورت فرستادگان الهی درخواست آن‌ها را اجابت می‌کردند. از آنجا که رحمت فرستادگان از رحمت خداوند ارسال‌کننده سبحان سرچشمه می‌گیرد فرستادگان چنین پاسخ می‌دادند: ﴿قَالَ يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ

الْحَسَنَةَ لَوْ لَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿﴾ (گفت: ای قوم من! چرا پیش از نیکی شتاب زده- خواهان بدی هستید؟ چرا از خدا آمرزش نمی‌خواهید؟ تا شاید مورد رحمت قرار گیرید) و در همان حینی که آن‌ها اصرار کرده، می‌گفتند: ﴿اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ اثْبِتْنَا بِعَذَابِ أَلِيمٍ﴾ (خدایا! اگر این همان حق از سوی توست پس بر ما از آسمان سنگ‌هایی بباران یا عذابی دردناک بر ما بیاور) سید فرستادگان خدا چه بسیار می‌فرمود: «خدایا مردم مرا ببخش و بیمارم، زیرا آن‌ها نمی‌دانند»؛ سبحان‌الله!

این مردم مسکین چقدر جرئت و جسارت دارند که از پروردگار فرستنده رحمت- رحمت‌های او رحمت او به‌سوی مردم هستند- درخواست می‌کنند آن‌هم درخواست صاعقه از آسمان یا سنگی که بر سرشان فرو بیفتد یا بادی در هم کوبنده و سرکش یا طوفان و غرق‌شدن یا زیرورو شدن آبادانی‌شان یا... یا... از نشانه‌های عذاب قاهر که چیزی باقی نمی‌گذارد و هشدار می‌دهد؟! آیا این شما نبودید که از جبار آسمان‌ها و زمین درخواست شتاب در عذاب می‌کردید؟ این همان است که خود می‌خواستید، همان‌که با آن مسخره می‌کردید و هنگام درخواستش می‌خندیدید، و چون از سر رحمت، عذاب به تأخیر می‌افتاد بیشتر به سرکشی و تکذیب خلفای مبعوث‌شده می‌پرداختید؛ پس عذاب را در نتیجه کفرتان بچشید.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَكَلَّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَعْرَفْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (و هریک [از ایشان] را به گناهش گرفتار [عذاب] کردیم؛ از آنان کسانی بودند که بر [سر] ایشان بادی همراه با شن فرو فرستادیم؛ و از آنان کسانی بودند که فریاد [مرگبار] آن‌ها را فرو گرفت؛ و برخی از آنان را در زمین فرو بردیم؛ و بعضی را غرق کردیم؛ و [این] خدا نبود که بر ایشان ستم کرد بلکه

خودشان بر خود ستم می‌کردند).

جای شگفتی نیست از اینکه کسی که از اصل و اساس کافر است و در برابر همگان به کفر خود تصریح می‌کند درخواست شتاب در عذاب کند. عجیب این است که مدعیان ایمان به خدا و فرستادگان و حجت‌ها چنین درخواستی را مطرح کنند؛ و علی‌رغم تمام آیاتی که کتاب خدا و اهل‌بیت مطهر از سنت‌های انبیا و فرستادگان حکایت می‌کنند - که به برخی از آن‌ها در کتاب خدا اشاره کردیم و اینکه معترضان از خلفای خدا درخواست شتاب در عذاب می‌کردند - این امت امروز که با وصی آل محمد آزموده می‌شوند در درخواست نشانه عذاب اصرار و حتی در مطرح کردن درخواست خود شتاب نیز می‌کنند؛ از همان یمانی وعده داده شده‌ای که اهل‌بیت علیهم‌السلام فرموده‌اند سرپیچی‌کننده از او اهل آتش است و همان کسی که طبق گفته خدا و فرستادگان و پدران پاک و مطهرش آمده است، درحالی‌که آنان به نیکی می‌دانند که چنین درخواستی از هیچ‌کسی که مؤمن به خداوند باشد از زمان بعثت آدم تا همین امروز هرگز صادر نشده است؛ و ما دیدیم که این درخواست، یکی از سنت‌های دائمی و ابدی معترضان بر خلفای الهی در زمین بوده و هست.

آیا این امت - که به‌طور خاص ادعای شیعه اهل‌بیت علیهم‌السلام بودن را دارد - گمان می‌کند در نظر خداوند گرامی‌تر از قوم هود علیه‌السلام است؟! کسانی که به هود علیه‌السلام کفر ورزیدند، به ادعای ایمان داشتن به نوح علیه‌السلام بسنده نمودند و سپس هود را تکذیب و او را مسخره و درخواست شتاب در عذاب کردند؟! در این صورت باید منتظر سرنوشت قوم هود باشند.

و یا آیا اعتقاد دارند که با توقف در ۱۲ امام از اوصیای محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که در وصیت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در شب وفاتش بیان شده‌اند و سپس انکار ۱۲ مهدی از اوصیای محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که ذکر آن‌ها نیز در همان وصیت مقدس آمده است از عذاب خدا نجات خواهند یافت؟! وضعیت کسی که یکی از اوصیای آل محمد را انکار کند چگونه است؟ و فکر می‌کنید کسی که ۱۲ وصی را یکجا انکار و با انکار آنان همه حجت‌های خدا و

انبیا و فرستادگان و اوصیا را انکار کند چه وضعیتی خواهد داشت؟! و آیا حقیقتاً هنوز هم معتقدید که یمانی - آن گونه که برخی مدعیان علم از شما تصریح می کنند- یک پرچمدار نظامی است و وضعیتش همانند حال سایر صاحبان پرچمها و رهبران نظامی است؟ درحالی که در همان روایت می خوانید که «او شما را به صاحبان دعوت می کند و سرپیچی کننده از او اهل آتش است؛ چون او به حق و راه مستقیم دعوت می کند». آیا به واقع در این گفتار تأمل کرده اید؟

شک دارم؛ چون می دانم که شخص تأمل کننده به سخن امامش - که از روی هوای نفس سخن نمی گوید- واقف است و اگر چنین باشد پس حتماً «آتشی» که سرنوشت سرپیچی کننده است او را متوقف خواهد کرد و «بهشتی» که سرنوشت قبول کننده دعوتش است به فضل خدا- به طور قطع و یقین پایان راه مستقیم است که یمانی در همه سخنان و کارهایش به آن دعوت می کند؛ پس یمانی جداکننده بهشت و جهنم است، دقیقاً مثل جدش امیرالمؤمنین و فرزندان پاک معصومش. درست مثل خلفای خدا در زمینش هنگام مبعوث شدن که فرجام اعتراض کنندگان به آن ها آتش بود و ایمان آورندگان به آن ها اهل بهشت می شدند. فرستاده امام مهدی (علیه السلام) پدیده ای نوظهور در بین حجت های خدا نیست: ﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاٍ مِنَ الرُّسُلِ...﴾<sup>(۱)</sup> (بگو: من پدیده ای نوظهور از فرستادگان نیستم...). یا آیا شما منتظر حجت بر مردم و جداکننده بهشت و آتش - که زمینه ساز امام و دعوت کننده به او باشد- از غیر آل محمد هستید؟! درحالی که خداوند می فرماید: ﴿ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾<sup>(۲)</sup> (فرزندانی که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند، و خداوند شنوای داناست).

چرا به وضعیت مصیبت بار خویش نظری نمی افکنید؟ و به کدامین سمت و سوی کشانده می شوید درحالی که مدعی ولایت آل محمد هستید؟! این همان کسی است که بر اساس آنچه محمد و آل محمد (صلوات بر همه شان) فرموده اند به سوی شما آمده

است، اما شما روی برمی‌تابید و جز سخن معترضان بر خلفای خداوند در زمینش را بر زبان نمی‌رانید و آنچه را که آن‌ها درخواست می‌کردند شما هم درخواست می‌کنید! و لاجول و لا قوة الا بالله.

### ۸- درخواست معجزه

چنین درخواستی به‌عنوان سنت معترضان برای طلب تعجیل در عذاب که آن‌ها را در اعتراضشان بر خلفای خداوند در زمینش همسان می‌سازد همان‌طور که توضیح داده شد. بعید نیست؛ زیرا درخواست معجزه -سوی آنچه فرستادگان می‌آورند- مورد دیگری است که در آن یکسان هستند و سنت آن‌ها در اعتراض بر حجت‌های الهی است.

این مورد اگرچه به احتجاج آن‌ها به باطل ارتباط دارد -که در نکته بعدی موردبررسی قرار خواهد گرفت- اما در اینجا این نکته را به دلیل اهمیتی که دارد و اینکه امروز از معترضان شنیده می‌شود که قبل از هرچیز، معجزه را به‌عنوان دلیلی برای تصدیق مطرح می‌کنند، به‌طور خاص موردبررسی قرار می‌دهیم؛ و اگر چنین نشود بر اعتراض و انکار خود اصرار خواهند ورزید حتی اگر دعوت‌کننده به‌سوی خدا برهان‌های همه حجت‌ها و خلفای الهی را بیاورد.

واضح است چنین درخواستی از حجت خدا به‌منزله روشی برای شناخت حجت‌های الهی محسوب می‌شود؛ پس لازم است که مدعی این روش، دلیلی قاطع از کتاب کریم و اهل بیت علیهم‌السلام بر درخواست خود ارائه دهد؛ زیرا کتاب کریم و اهل بیت علیهم‌السلام دو ثقلی هستند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مردم را به آن دو وصیت فرمود و در تمسک‌جستن به آن دو، گمراه‌نشدن آن‌ها تا ابد را تضمین فرموده است. این از جهت حساس بودن این نکته و اهمیت آن است، چراکه همه سرنوشت انسان است و ایمان و کفر و بهشتی یا جهنمی بودنش به آن بستگی دارد.

در حقیقت آن‌ها نه‌تنها دلیلی بر این درخواست خود ندارند -چراکه اگر دلیلی داشتند

آن را بیان می‌کردند و تنها به درخواستی که شبیه معترضان قبلی بشوند بسنده نمی‌کردند. بلکه دلیل محکم و قطعی برخلاف این درخواست وجود دارد. در حقیقت درخواست نشانه‌های (آیه) غیر از نشانه‌ها و بیناتی که خلفای خدا برای مردم آورده‌اند و پذیرفتن آنچه آن‌ها آورده‌اند سنت مردمی است که به پروردگار خود در مورد جانسینانش اعتراض می‌کنند و بر این انکار، اصرار می‌ورزند و سرنوشت آن‌ها همان شد که خداوند سبحان در کتاب کریمش به ما بیان فرموده است.

بنابراین ابتدا باید گوش جان به کتاب خدا بسپاریم؛ آنجا که از فرستادگان خدا هنگامی که با بیناتی که خداوند سبحان اراده فرموده است مبعوث می‌شوند سخن به میان می‌آورد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ...﴾<sup>(۱)</sup> (و به راستی پیش از تو فرستادگانی به سوی قومشان گسیل داشتیم، پس آن‌ها دلایل آشکار برایشان آوردند...).

و این نشانه‌ها و بیناتی که فرستادگان برای مردم خود می‌آورند همان نشانه‌های خداوند فرستنده و سبحان است، به همین دلیل پروردگارشان این نشانه‌ها را به خود نسبت می‌دهد: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ﴾<sup>(۲)</sup> (و به راستی موسی را با آیات خود و حجتی آشکار فرستادیم) و ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾<sup>(۳)</sup> (و به راستی موسی را با نشانه‌ها و آیات خود به سوی فرعون و سرانش روانه کردیم. پس گفت: من فرستاده پروردگار جهانیان هستم).

و در آیات خدا - که فرستادگانش می‌آورند- بنده صابر و شکرگزار را ذکر و یادی است: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجَ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَىٰ النُّورِ وَ ذَكَّرَهُمْ

۱- روم، ۴۷

۲- هود، ۶۶

۳- زخرف، ۴۶

بِأَيِّمِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿١﴾ (و به راستی موسی را با آیات خود فرستادیم که قوم خود را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون آور، و روزهای خدا را به آنان به یاد آور، که قطعاً در این، برای هر شکیبایی سپاسگزاری نشانه‌هاست).

همه فرستادگان همین‌گونه بودند. آنان نشانه‌ها و بینات خدا را پیش از درخواست مردم ارائه می‌کردند و این وحی به فرستادگانش بود: ﴿كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لِّتَلْتَلُوا عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ هُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابٌ﴾ (٢) (به این ترتیب تو را در میان امتی که پیش از آن، امت‌هایی روزگار به سر بردند فرستادیم تا آنچه را که به تو وحی کردیم بر آنان بخوانی درحالی که آنان به [خدای] رحمان کفر می‌ورزند. بگو: اوست پروردگار من. معبودی جز او نیست. بر او توکل کرده‌ام و بازگشت من به سوی اوست).

یکی از آیات خدا و بیناتش که فرستادگان با آن فرستاده شده‌اند شهادت خداوند سبحان به حقانیت فرستادگان است: ﴿وَ أَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾ (٣) (و ما تو را به رسالت برای مردم فرستادیم، و تنها گواهی خدا کافی است).

همان‌طور که تزکیه و تعلیم کتاب و حکمت، آیات دیگری از نشانه‌هایی است که فرستادگان خداوند سبحان با آن‌ها فرستاده می‌شوند: ﴿كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَ يَزَكِيكُمْ وَ يَعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يَعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾ (٤) (همان‌طور که در میان شما، فرستاده‌ای از خودتان روانه کردیم، [که] آیات ما را بر شما می‌خواند، و شما را پاک می‌گرداند، و به شما کتاب و حکمت می‌آموزد، و آنچه را نمی‌دانستید به شما یاد می‌دهد).

ناگزیر حتی پس از فرستادن رسولان با نشانه‌های آشکار، باید مجالی برای ایمان

۱- ابراهیم، ۵

۲- رعد، ۳۰

۳- نساء، ۷۹

۴- بقره، ۱۵۱



به غیب باقی بماند.<sup>(۱)</sup> این سنت خداوند سبحان است که از خلقش ایمان به غیب می‌خواهد: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ... وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾<sup>(۲)</sup> (به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آن‌ها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به عدالت برخیزند، و ... تا خدا معلوم بدارد چه کسی در نهان، او و پیامبران را یاری می‌کند. آری، خدا نیرومند شکست‌ناپذیر است).

خداوند سبحان از بنده، ایمان قهری نمی‌خواهد. او ایمانی را که با معجزه قاهری که وادار به ایمان آوردن می‌کند مثل ایمانی که برای فرعون حاصل شد نمی‌پذیرد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ بَغْيًا وَ عَدَاوًا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ (و فرزندان اسرائیل را از دریا گذراندیم، پس فرعون و سپاهیان او از روی ستم و تجاوز، آنان را دنبال کردند، تا وقتی که در شرف غرق شدن قرار گرفت، گفت: ایمان آوردم که هیچ معبودی جز آنکه فرزندان اسرائیل به او گرویده‌اند، نیست، و من از تسلیم‌شدگانم). فرعون، ایمان و اسلام آوردن خود را اعلام کرد ولی خداوند سبحان نپذیرفت: ﴿الْآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾<sup>(۳)</sup> (آیا اکنون؟ در حالی که

۱- حق تعالی می‌فرماید: ﴿الْم \* ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ \* الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ \* وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ \* أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (الف لام میم \* این است کتابی که در [حقیقت] آن هیچ تردیدی نیست: [و] مایه هدایت تقواییان است \* آنان که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را به پا می‌دارند، و از آنچه روزی‌شان داده‌ایم انفاق می‌کنند \* و آنان که به آنچه بر تو و به آنچه بر پیامبران پیش از تو نازل شده ایمان می‌آورند و به آخرت یقین دارند \* آنان برخوردار از هدایتی از سوی پروردگار خویش‌اند؛ و آنان همان رستگاران‌اند). (بقره، ۱-۵). واضح است که خداوند سبحان کسانی را که به غیب ایمان دارند مدح و آنان را به «متقین» توصیف می‌فرماید و اینکه در نهایت، همان رستگاران هستند.

پیش از این نافرمانی می کردی و از تباه کاران بودی؟!.

فرعون چه چیزی را نافرمانی کرده بود؟ و ایمانی که وی آورد چگونه ایمانی بود که خداوند متعال آن را نمی پذیرد؟! اما عصیان فرعون، تکذیب آیات و نشانه های خدا بود که موسی (علیه السلام) آورد؛ نشانه هایی که با آن ها بر فرعون و سران و قومش احتجاج کرد اما او سر برتافت و جز منع کردن، انکار و کفر کاری نکرد و حتی با تمسخر و استهزا به پیشواز موسی (علیه السلام) رفت: ﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ﴾ (پس چون آیات ما را برای آن ها آورد آن را مسخره کردند و خندیدند). حتی کار به جایی رسید که به تعقیب موسی (علیه السلام) و مؤمنان به او پرداخت: ﴿فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدُوًّا﴾ (پس فرعون و سپاهیان او از روی ستم و تجاوز، آنان را دنبال کردند). آن ها دیدند بنی اسرائیل از دریا عبور کردند ﴿وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ﴾ (و فرزندان اسرائیل را از دریا گذراندیم). خداوند با ضربه عصای موسی به دریا آن را شکافته بود و فرعون خواست که با سپاه خود آن ها را تعقیب کند. پس وارد دریا شد و هنگامی که غرق شدن را درک کرد ایمانش به پروردگار موسی را اعلان نمود:

﴿حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتَ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ (تا وقتی که در شرف غرق شدن قرار گرفتم، گفتم: ایمان آوردم که هیچ معبودی جز آنکه فرزندان اسرائیل به او گرویده اند، نیست، و من از تسلیم شدگانم)؛ یعنی ایمان او ایمانی بعد از دیدن معجزه قاهری بود که او را وادار به ایمان آوردن به خدا می کرد و هیچ مجالی برای ایمان به غیب باقی نمی گذاشت. موسی (علیه السلام) پیش تر نشانه هایی آورده بود که مجالی برای غیب باقی می گذاشت، اما آنان به آن [نشانه ها] کافر شدند و مسخره می کردند، درحالی که از طریق نشانه و معجزه قاهر، چیزی جز هلاکت باقی نماند.

آیا این واقعه، امروز درسی برای مردم خواهد بود تا به اندیشه درآیند، از پروردگار خود بترسند و از اینکه از دعوت کننده به خدا احمدالحسن (علیه السلام) درخواست معجزه قاهری داشته باشند که آن ها را وادار به ایمان آوردن نماید مثل همان معجزه های که

فرعون از موسی (علیه السلام) انتظار داشت. دست بکشند؟ پس ایمان به خدا کجاست و امتحان خدا از شما کجاست؟ تا توسط خلق خدا برای خلق خدا نمایان شود زیرا مشخص است که حقایق اشیاء، همگی به دست خداوند سبحان است. که تا چه اندازه به نشانه‌ها و غیب او ایمان دارند یا میزان کفر و استهزاءشان به آیات خدا مشخص شود؛ همانند آنچه امروز از امت در استقبال از نشانه‌هایی که خداوند، حجتش را با آن‌ها فرستاده است به دست می‌آید؟!

خداوند سبحان از مردم می‌خواهد از آنچه فرعون انجام داد درس عبرت بگیرند و درخواست وی را تکرار نکنند و به راه او نروند که در غیر این صورت سرنوشت آن‌ها، نیز مانند سرنوشت او خواهد بود. از این نکته غافل نباشید تا خدا رحمتتان کند!

حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَالْيَوْمَ نَجِيكَ بِيَدِنَا لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ عَنِ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (پس امروز بدن تو را نجات می‌دهیم، تا برای کسانی که از پی تو می‌آیند عبرتی باشد و بی‌گمان بسیاری از مردم از نشانه‌های ما غافل‌اند).

حال اگر به برخی از کسانی که امروز خواهان معجزه هستند دقت کنیم می‌بینیم آن‌ها که چنین درخواستی مطرح می‌کنند از بزرگان مردم و مدعیان علم به دین خدا هستند، درحالی‌که خودشان سخن خداوند متعال به حبیبش و سید فرستادگان را می‌خوانند که می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ مَنهُم مَّن قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُم مَّن لَّمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ﴾<sup>(۲)</sup> (پیش از تو فرستادگانی فرستادیم. داستان بعضی را برایت گفته‌ایم و داستان بعضی را نگفته‌ایم، و هیچ فرستاده‌ای را نرسد که آیه‌ای بیاورد مگر به فرمان خدا، و چون فرمان خدا فرا رسد، به حق داوری گردد و آنان که بر باطل بوده‌اند زیان خواهند دید).

۱- یونس، ۹۲

۲- غافر، ۷۸

و نیز می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ﴾<sup>(۱)</sup> (و هیچ فرستاده‌ای را نرسد که جز به اذن خدا معجزه‌ای بیاورد. برای هر زمانی کتابی است).

و نیز می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾<sup>(۲)</sup> (و ما را نرسد که جز به اذن خدا برای شما حجتی بیاوریم، و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند).

در حقیقت اینان حتی اگر درخواست فرعون را بخواهند باز هم در حال تمسخر هستند، در غیر این صورت به‌عنوان مثال- کورانی که ادعای داشتن تخصص در قضیه امام مهدی (علیه السلام) را دارد درخواست خود از سید احمدالحسن (علیه السلام) را مبنی بر سیاه کردن ریش سفیدش چگونه تفسیر می‌کند؟! و یعقوبی - که یکی از مدعیان علم در نجف است- دو مورد در ذهن خود پنهان می‌کند و از داعی حق می‌خواهد بگوید آن دو چیست؟! و به همین ترتیب... درحالی که آنچه سید احمدالحسن (علیه السلام) برایشان آورده، نشانه‌های روشن است؛ همانند آیات و نشانه‌هایی که حجت‌های الهی برای مردم خویش آورده‌اند: وصیت، علم و حکمت و پرچم «البیعة لله»، و ده‌ها بلکه صدها روایاتی که وی را در نهایت دقت توصیف کرده‌اند و حل متشابهات قرآن و دین، و پاسخ به امور عظیمی که آل محمد (علیهم السلام) آن را یکی از نشانه‌های شناخت داعی حق از فرزندان خود قرار داده‌اند. آیا کورانی، سیاه کردن ریش و یعقوبی بازی با معما را از امور عظیمی که ایمان و کفر منوط به آن است و حجت خدا با آن شناخته می‌شود به شمار می‌آورند؟!

نه به خدا سوگند که آن‌ها خدا را آن‌چنان که باید، قدر نمی‌دانند و حرمت نشانه‌ها و دلایل روشنش را نگاه نمی‌دارند، زیرا در این صورت وجود فایده علم فرستادگان و حکمتشان دیگر چه خواهد بود؟ و کتاب‌های خدا و تزکیه‌ای که فرستادگان می‌آورند

به کجا می‌رود؟ و قانون خداوند در حجت‌ها که در کتاب خود حکایت فرموده - آنجا که آدم (علیه السلام) را خلیفه خود قرار می‌دهد و اراده می‌فرماید که درسی برای جویندگان حقیقت در نحوه شناخت خلفای خدا در زمینش باشد - چه جایگاهی دارد؟ این‌ها همه به کجا رفته‌اند که شما روش جادوگران و شیاطین را به‌عنوان راهی برای شناخت حجت‌های خدا پیشنهاد می‌دهید؟! به خدا قسم اگر فرعون ملعون زنده بود از درخواست شما تعجب می‌کرد و از جسارت شما در مسیر شناخت حجت‌های خدا به شگفت درمی‌آمد! آیا این‌گونه حجت خدا را می‌شناسی ای مدعی تخصص!!

اما این سنت خداوند است که گفتار، کردار، روش و همه جزئیات معترضان یکسان است. حجت‌های خدا نشانه‌های هدایت را به‌عنوان دلیل و حجت می‌آورند و معترضان نمی‌پذیرند و نشانه‌های دیگری درخواست می‌کنند؛ نشانه‌هایی که نفس‌های خبیث خودشان و شیاطین در دل‌هایشان انداخته‌اند.

به‌علاوه نشانه‌ها و دلایل روشنی که فرستادگان و حجت‌ها می‌آورند در حقیقت همگی نشانه‌هایی هستند که دیگران از آوردن شبیه به آن‌ها ناتوان‌اند. غیر از حجت‌ها چه کسی می‌تواند وصیتی از حجت‌های پیشین بیاورد که او را با اسم و صفت یاد کرده باشد؟ و چه کسی می‌تواند حکمت و علم فرستادگان به کتاب و تزکیه را بیاورد؟ چه کسی غیر از حجت‌ها می‌تواند شهادت خداوند بر صادق بودن خود را بیاورد و تمامی ملکوت تأییدکننده و یاریگر او باشد؟ و چنان‌که می‌بینیم همه نشانه‌هایی که آن‌ها می‌آورند همگی معجزه هستند.

اما در حقیقت درخواست نشانه - نشانه‌ای غیر از آنچه فرستادگان می‌آورند - از سوی معترضان - که معترضان امروزی هم از این قاعده مستثنا نیستند - از روی شوق به شناخت نشانه‌های خداوند نیست. چگونه چنین باشد درحالی‌که هیچ مؤمن به خدایی هرگز چنین درخواستی نمی‌کند؛ زیرا درخواست شتاب در عذاب با درخواست معجزه قاهر و ادار کننده به ایمان، معادل است و همچنان که دانستیم - معجزه قاهر همراه با عذاب است.

آیا آنچه فرستادگان از نشانه‌ها و دلایل روشن هدایت آورده‌اند کم است؟ پس از نشانه‌های هدایت دیگر چه نشانه‌ای می‌خواهند؟ نشانه‌ای جز آیه و نشانه عذاب باقی نخواهد ماند و این دقیقاً همان نشانه‌ای است که وقتی لفظ «معجزه» را به کار می‌برند قصدش را کرده‌اند. آن‌ها می‌گویند باید برای ما معجزه بیاورد، باید معجزه بیاورد. خلاصه آنچه گفتیم:

- معجزه یعنی موردی که بشر عادی از اینکه همانندش را بیاورد ناتوان باشد.
- معجزه، نشانه است و آیات خداوند که حجت‌ها همراه آن‌ها مبعوث می‌شوند همگی مقهورکننده هستند اما معترضان در حقیقت خواهان آیه و نشانه عذاب هستند.

- آنان نشانه قاهری درخواست می‌کنند که مجبورکننده باشد، حال آنکه دیگر پس‌از آن، امتحان ارزشی نخواهد داشت و مجالی برای ایمان به غیب باقی نخواهد بود و چنین ایمانی از نظر خداوند پذیرفته نیست.

- آنان چیزی را درخواست می‌کنند که ایمان پس‌از آن سودی ندارد. آن‌ها در حقیقت درخواست آیه و نشانه هلاکت خود را می‌کنند.

- آنان نشانه‌ای درخواست می‌کنند که بلافاصله آن‌ها را به نتیجه برساند، حال آنکه رحمت خداوند سبحان ایجاب می‌کند که ناگزیر پیش از آن، نشانه‌هایی برای هدایت بفرستد، درحالی‌که آنچه آنان می‌خواهند نتیجه حتمی تکذیب به نشانه‌های هدایت است. آنان در حقیقت پیش از نشانه‌های هدایت، در نشانه‌های عذاب شتاب می‌کنند و گویا به پروردگار می‌گویند: نتیجه کفر ما را همین الان به ما بده و کار را به درازا نکش و هم‌اکنون رحمت خود به ما را به غضب تبدیل کن.

- آنان در حقیقت می‌خواهند تکلیف پروردگار از آنان برداشته شود و این تکلیف همان تعقلی است که خداوند رحمان با آن عبادت می‌شود و بهشت با آن به دست می‌آید. خداوند سبحان انسان را با صفت تعقل در نشانه‌های خدا

تمتایز ساخته است و نشانه‌های قاهر و چیزهایی که ایمان پس از آن‌ها دیگر سودی ندارد این ویژگی را از انسان سلب می‌کند؛ همان انسانی که به دلیل داشتن این ویژگی مخصوص به تکلیف گردیده است.

• و در پایان: آنان چشم‌انتظار «برخی نشانه‌های پروردگارت» هستند، در این سخن حق تعالی: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَمْتًا مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَضِرُوا إِنَّا مَنَّظِرُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (آیا انتظاری جز آن دارند که فرشتگان نزدشان بیایند؟ یا پروردگارت؟ یا پاره‌ای از نشانه‌های پروردگارت بر آن‌ها بیاید؟ روزی که برخی نشانه‌های پروردگارت بیایند، ایمان کسی که پیش از آن ایمان نیاورده یا در ایمانش خیری به دست نیاورده است سودی نخواهد داشت. بگو: منتظر باشید که ما نیز منتظریم).

از اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «نشانه‌ها، امامان هستند و نشانه مورد انتظار، قائم (علیه السلام) است. پس در آن روز ایمان کسی که پیش از قیام او با شمشیر ایمان نیاورده باشد سودی به حالش ندارد، گرچه به پدران پیشین او (علیهم السلام) ایمان داشته باشد»؛<sup>(۲)</sup> و این امت امروز چشم‌انتظار آمدن چیزی هستند که ایمان پس از آن دیگر سودی نخواهد داشت.

از زراره و حمران و محمد بن مسلم از اباجعفر و اباعبدالله (امام باقر و صادق) (علیهم السلام) در خصوص این سخن حق تعالی ﴿يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا﴾ (روزی که برخی نشانه‌های پروردگارت بیایند ایمان کسی که پیش از آن ایمان نیاورده سودی نخواهد داشت) روایت شده است که فرمودند: «طلوع خورشید از مغرب، خروج دابة الارض (جنبنده زمین) و آشکار شدن دود؛ در آن هنگام کسی که در اندیشه خود پافشاری کرده باشد و کردارش را بر اساس ایمان صحیح انجام نداده

باشد، پس از آمدن این آیات دیگر ایمان آوردنش سودی برایش نخواهد داشت»<sup>(۱)</sup> اگر این امت منتظر «دخان» (دود) - که یک عذاب است - باشند آیا خداوند مردم پیشین را بی آنکه فرستاده‌ای در میانشان برای هشدار دادن مبعوث کرده باشد عذاب کرده است؟

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا﴾<sup>(۲)</sup> (و ما هیچ قومی را عذاب نمی‌کنیم تا آنگاه که برایشان فرستاده‌ای بفرستیم). پیش از دخان (دود) که این امت منتظرش هستند آن فرستاده کیست که دخان و غیر دخان، عذاب و جزای امت تکذیب کننده و کافر به اوست؟!

علی‌رغم همه نشانه‌ها و دلایل روشنی که او آورده است - که برخی را بیان کردیم - مردم [کاری] جز تکذیب انجام نمی‌دهند. پس وضعیت او همانند وضعیت حجت‌های پیشین است که مردم به آن‌ها اعتراض و تکذیبشان می‌کردند، تنها به این علت که آنان موافق با خواسته‌های مردم به سویشان نمی‌رفته‌اند: ﴿لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَارْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذِبًا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ﴾<sup>(۳)</sup> (ما از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم و فرستادگانی برایشان فرستادیم. هرگاه فرستاده‌ای چیزی می‌آورد که بر خلاف هوای نفس آن‌ها بود، گروهی را تکذیب می‌کردند و گروهی را می‌کشتند).

اما حق، از هوای نفس مردمی که کفر ورزیدند پیروی نمی‌کند: ﴿وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ﴾<sup>(۴)</sup> (و اگر حق از پی هوس‌هایشان می‌رفت، آسمان‌ها و زمین و هر که در آن‌هاست تباہ می‌شد، ولی ما اندریشان را برایشان فرستادیم و آن‌ها از اندریشان

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۸۴، ح ۱۲۸

۲- اِسْرَاء، ۱۵

۳- مائده، ۷۰

۴- مؤمنون، ۷۱



روی گردان شدند).

و سپاس و ستایش تنها از آن خداوند، آن پروردگار جهانیان است.

### ۹- احتجاج و مجادله به باطل

از جمله خصوصیات مشترک معترضان در اعتراض کردن بر خلفای خداوند -صلوات پروردگارم بر همه آنان- احتجاج به باطل است. یکی از روش‌های آنان مقابله با حجت قاطع فرستادگان به وسیله باطلی است که مستند به هیچ پایه و اساسی که بر آن بنا شده باشد نیست، بلکه تنها تلاشی است بی‌وقفه برای رد کردن دلایل روشن حجت‌های خدا به هر صورتی که ممکن باشد حتی اگر با جدالی بی‌فایده و هیاهویی بی‌مانند باشد. این یکی از ویژگی‌های مشترک معترضان است که همه از آن بهره‌ای داشته‌اند و این مطلب بر کسی که در برخی از سخنان و کارهای آن‌ها که در آیات گذشته مرور کردیم تأملی داشته باشد پوشیده نیست.

صحیح این بود که این ویژگی روش آن‌ها را زودتر از این‌ها بیان می‌کردیم اما هدف از به تأخیر انداختن آن تفصیل بیشتر بوده است؛ زیرا این خصوصیت در تاروپود معترضان امروز ریشه دوانده است و می‌توان این واقعیت را در معترضان بر خلفای خداوند به‌طور کلی از پاسخ‌هایی که به فرستادگان هنگام بیان حجت خود به مردم می‌دادند مشاهده نمود. اعتراض و ردّ هر خلیفه الهی به صورت‌های زیر انجام می‌شد:

۱- این را در پدران پیشین خود نشنیده‌ایم. آیا تو آمده‌ای تا ما را از آنچه آن‌ها می‌پرستیدند باز داری؟ پس سرنوشت مردمان گذشته چه می‌شود؟

۲- تنها فرومایگان ما و کسانی که فضیلتی ندارند و نیز مردم ضعیف از تو پیروی می‌کنند.

۳- تو تنها بشری همانند ما هستی؛ کسی که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود.

۴- حجت‌ها و دلایل تو ضعیف است و اصلاً دلیل روشنی نیاوردی و هرچه آوردی تنها افسانه‌های گذشتگان است. به‌علاوه بیان تو فصیح و شیوا نیست و بسیاری از آنچه

را که می‌گویی ما نمی‌فهمیم. ما از تو چیز جدیدی نشنیدیم. ما هم می‌توانیم شبیه حرف‌های تو را بر زبان برانیم.

۵- اگر پروردگار تو می‌تواند زنده کند و بمیراند من هم مثل او زنده می‌کنم و می‌میرانم. اموال و فرزندان ما بیش از توست. ما عذاب نخواهیم شد؛ و امثال چنین سخنانی که در واقع نپذیرفتن حجت به وسیلهٔ باطل است.

۶- ما به آنچه شما برایش فرستاده شده‌اید کافریم؛ بنابراین ما باید تعیین کنیم چه کسی حجت و خلیفهٔ خداست: «خلیفه باید فرشته باشد، نه یک بشر. باید فلان شخص خلیفهٔ خدا باشد، پس آنچه بر تو نازل شده است باید بر او نازل گردد. چرا بر یکی از بزرگان از اهالی این دو شهر نازل نمی‌شود؟ من باید خلیفه باشم نه تو. اصلاً تو کی هستی که خلیفه باشی!»

یا این ما هستیم که مقرر می‌کنیم و پیشنهاد می‌دهیم که شما چه دلایلی بیاورید، نه پروردگاری که شما را فرستاده است: او باید در دعوت خود همراه فرشته‌ای می‌بود تا ما را بیم دهد، باید از زمین برای ما چشمه‌ای بشکافد، چرا باغی از درخت خرما و انگور و رودها نداری، باید گنجی داشته باشی، پاره‌ای از آسمان را بر ما بیفکن، خدا و فرشتگان را برایمان بیاور، چرا خانه‌ای از طلا و زیورآلات نداری، در آسمان بالا برو و کتابی بیاور که بخوانیم، چرا از آسمان سنگ نمی‌بارانی، چرا بر او نشانه‌ها یا نشانه‌ای فرود نمی‌آید، باید... باید... و امثال این‌ها که معترضان در یک راستا بر زبان می‌رانند. آنچه گفتیم تنها خلاصه‌ای بود. اکنون جزئیات بیشتر:

اول: ما از پدران پیشین خود چنین نشنیده‌ایم... (به همراه ملحقات)

قوم نوح (علیهم‌السلام) به نشانهٔ اعتراض به او گفتند: ﴿فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ... مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولِينَ﴾<sup>(۱)</sup> (و سران قومش که کافر بودند گفتند... ما در میان

پدران نخستین خود چنین نشنیده‌ایم).

و قوم هود (علیه السلام) چنین اعتراض کردند: ﴿قَالُوا أَجِئْنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَ نَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا...﴾<sup>(۱)</sup> (گفتند: آیا به سوی ما آمده‌ای که تنها خدا را پرستیم و آنچه را که پدرانمان می‌پرستیدند رها کنیم؟...).

﴿قَالُوا أَجِئْنَا لِتَفْكِنَا عَنْ آلِهَتِنَا...﴾<sup>(۲)</sup> (گفتند: آیا آمده‌ای که ما را از خدایانمان برگردانی؟...).

و قوم صالح (علیه السلام) ﴿قَالُوا يَا صَالِحُ ... اتَّهَمَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا...﴾<sup>(۳)</sup> (گفتند: ای صالح!... آیا ما را از پرستش آنچه پدرانمان می‌پرستیدند باز می‌داری؟...).

و قوم ابراهیم (علیه السلام) وقتی که آن‌ها را به عبادت خدا و ترک عبادت بت‌ها فرا خواند اعتراض کردند: ﴿قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ...﴾<sup>(۴)</sup> (گفت: ای ابراهیم، آیا از خدایان من بیزار هستی؟...) و ﴿قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ﴾<sup>(۵)</sup> (گفتند: نه؛ بلکه پدران خود را یافتیم که چنین می‌کردند).

و به همین ترتیب به شعیب (علیه السلام) نیز اعتراض کردند: ﴿قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا...﴾<sup>(۶)</sup> (گفتند: ای شعیب، آیا نمازت به تو فرمان می‌دهد که ما آنچه را پدرانمان می‌پرستیدند ترک گوئیم...).

و قوم موسی (علیه السلام) نیز در نپذیرفتن دلایل روشنی که موسی (علیه السلام) آورده بود به آیین پدران خود احتجاج کردند: ﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا... مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولَى...﴾<sup>(۷)</sup> (پس چون موسی آیات روشن ما را برای آنان آورد گفتند:... و ما از

۱- اعراف، ۷۰

۲- احقاف، ۲۲

۳- هود، ۶۲

۴- مریم، ۴۶

۵- شعراء، ۷۴

۶- هود، ۸۷

۷- قصص، ۳۶

پدران پیشین خود چنین نشنیده‌ایم).

﴿قَالُوا أَجِئْنَا لِنُلْفِتْنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا...﴾<sup>(۱)</sup> (گفتند: آیا به‌سوی ما آمده‌ای تا ما را از آنچه پدرانمان را بر آن یافته‌ایم برگردانی...).

و فرعون از سرنوشت پیشینیان می‌پرسد؛ گویی که او به هدایت و فرجام آن‌ها حریص است درحالی‌که خود پیشوای کفر و گمراهی است: ﴿قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى﴾<sup>(۲)</sup> (گفت: پس تکلیف نسل‌های گذشته چه خواهد شد؟).

و حبیب خدا محمد ﷺ نیز به‌نوبه خود از این نوع اعتراض از سوی قوم خود بهره و نصیبی داشت. وقتی آنان را به خداوند سبحان دعوت فرمود گفتند: ﴿إِنْ كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنْ آلِهَتِنَا لَوْ لَا أَنْ صَبَرْنَا عَلَيْهَا...﴾<sup>(۳)</sup> (چیزی نمانده بود که ما را از خدایانمان لاکر بر آن ایستادگی نمی‌کردیم - منحرف کند).

﴿وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاءَكُمْ...﴾<sup>(۴)</sup> (و هنگامی که آیات روشنگر ما بر آنان خوانده می‌شود، می‌گویند: او فقط مردی است که می‌خواهد شما را از آنچه پدرانتان می‌پرستیدند باز دارد...).

﴿أَهَذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَ هُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ كَافِرُونَ﴾<sup>(۵)</sup> (آیا این همان کسی است که خدایانتان را [به بدی] یاد می‌کند؟ درحالی‌که آنان خود، یاد [خدای] رحمان را انکار می‌کنند؟).

﴿أَجْعَلِ الْأَلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ \* وَ أَنْطَلِقَ الْأَمَلُ مِنْهُمْ أَنْ امْشُوا وَ اصْبِرُوا عَلَىٰ آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ \* مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْأَخْرَىٰ إِنَّ هَذَا إِلَّا

۱- یونس، ۷۵ تا ۷۸

۲- طه، ۵۱

۳- فرقان، ۴۲

۴- سبأ، ۴۳

۵- انبیاء، ۳۶

اِخْتِلاَقٌ<sup>(۱)</sup>؛ (آیا خدایان را خدای یگانه‌ای قرار داده است؟ این واقعاً چیز عجیبی است. \* و بزرگان‌شان روان شدند [و گفتند:] بروید و بر خدایان خود ایستادگی نمایید که این امر قطعاً هدف [ما]ست \* این را در آیین اخیر ننشیده‌ایم؛ این جز دروغ‌بافی نیست).

این‌ها احتجاج و مجادله به باطلی بود که معترضان عبادت خدایان و بت‌های ساخته دست خودشان را که توسط پدران‌شان عبادت می‌شد به‌عنوان روشی در پیش می‌گرفتند، حتی اگر پدران‌شان هیچ تعقلی نکرده و هدایت نشده بودند. چقدر مسکین و ناتوان است آن خدای معبودی که وقتی عبادت‌کننده‌اش از آن دور می‌شد سگ‌ها به حضورش رفته، بر آن بول می‌کردند! شاعران دوره جاهلیت در شب‌نشینی‌های کاخ‌های معترضان، در این خصوص بذله‌گویی‌ها و شوخی‌هایی انشا کرده‌اند.

به‌علاوه تنها «بت» نیست که تراشیده و به‌جای خدا عبادت می‌شود. اساساً تقدیس‌های مردم هر مردمی- نسبت به علمای بی‌عمل خود و اطاعت و پیروی از آنان در حلال کردن حرام‌ها و حرام کردن حلال‌ها، در عرف اهل‌بیت (علیهم‌السلام) معادل با بت‌های تراشیده و ساخته‌شده‌ای شمرده می‌شوند که به غیر خدا عبادت و بندگی می‌شوند.

در این خصوص از ابوبصیر نقل شده است: از اباعبدالله (علیه السلام) در خصوص این سخن خداوند عزوجل پرسیدم: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾<sup>(۲)</sup> (اینان دانشمندان و راهبان خویش را به‌جای الله به الوهیت گرفتند)؟ فرمود: «به خدا سوگند آن‌ها را به عبادت خویشتن دعوت نکردند که اگر می‌کردند، مردم اجابتشان نمی‌نمودند ولی حلال را بر آنان حرام کردند و حرام را حلال و به این صورت، آن‌ها را پرستیدند به‌گونه‌ای که خود نمی‌فهمیدند»<sup>(۳)</sup>.

از ابوبصیر از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که در تفسیر آیه ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ

۱- ص، ۵ تا ۷

۲- توبه، ۳۱

۳- کافی، ج ۱، ص ۷۰، باب تقلید، ح ۱

وَرَهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ ﴿۱﴾ (اینان دانشمندان و راهبان خویش را به جای الله به الوهیت گرفتند) فرمود: «به خدا سوگند که برای آنان نه روزه گرفتند و نه نماز خواندند، بلکه آن‌ها حرامی را برایشان حلال و حلالی را حرام کردند و مردم از آنان پیروی کردند». (۱)

و از آنجا که سنت خداوند در معترضان بر خلفای خود در زمی‌نش یکسان است پاسخ مردم معترض امروز نسبت به خلیفه خدا، سید احمدالحسن (علیه السلام) از پاسخ پیشینیان خود فراتر نمی‌رود. برخی از آنان چنین اعتراض می‌کنند که «ما این را در آیین پدران خود نشنیده‌ایم» و برخی دیگر می‌گویند «او تلاش می‌کند ما را از آنچه پدرانمان انجام می‌دادند روی گردان کند» و گروه سوم به این فکر می‌کند که وضعیت مردم پیش از آمدن و بعثت یمانی چه خواهد شد؟ و به همین ترتیب...

و خداوند چنین خواست که با این سخن فرعون گروه سوم را به ما یادآور شود: ﴿قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ﴾ (گفت: پس تکلیف نسل‌های گذشته چه خواهد شد؟) و با آیه بعدی به یاد گروه دوم بیندازد: ﴿مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصِدَّكُمْ عَمَّا كَانُوا يَعْبُدُونَ أَبَاؤَكُمْ﴾ (او فقط مردی است که می‌خواهد شما را از آنچه پدرانتان می‌پرستیدند باز دارد) و می‌توان این مردم را به دلیل وضعیتی که امروز در آن به سر می‌برند- چنین توصیف کرد که با پیروی از علمای خود درحالی که آن‌ها حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال کرده‌اند و می‌کنند- به‌واقع آنان را بندگی و عبادت می‌کنند. اگر حلال کردن حرام، تنها در مشروع نشان دادن دموکراسی آمریکایی خلاصه می‌شد و البته مشخص است که انتخابات به‌طور کامل در تضاد با حاکمیت خداست که اساس دین و پرچم فرستادگان می‌باشد- قطعاً برای اثبات این حقیقت کافی می‌بود و نیازی به بررسی بدعت‌های مختلف دیگری که به اسم دین انجام داده‌اند یا چشم‌پوشی از تمامی جوانب اخلاقی و هرآنچه در ارتباط با سیره و روش آن‌ها، تبعیض قائل شدن‌ها،

ظلم و ستم و خوردن مال یتیم می‌باشد. وجود نمی‌داشت؛ بنابراین باوجود تمامی این کارهایی که در دین خدا به انجام رسانده‌اند تقلید و پیروی از آنان جز عبادت و بندگی آنان نخواهد بود؛ لذا اعتراض باطل به دعوت‌کننده به سوی خدا با چنین زمزمه‌کردنی «جز این نیست که او فقط می‌خواهد شما را از تقلید از علمایتان و کارهای پدرانتان باز دارد» جز تعبیر دیگری از گفته‌های معترضان پیشین نخواهد بود: ﴿مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ﴾ (او فقط مردی است که می‌خواهد شما را از آنچه پدرانتان می‌پرستیدند باز دارد). آیا تاکنون به حال‌وروز خود نگاهی انداخته‌اید؟ و اینکه بزرگان‌تان شما را به کجا رسانده‌اند؟!

کسی که همان سخنان پیشین را بر زبان می‌آورد صحنه احتجاج معترضان بر خلفای خداوند را برایمان تداعی می‌کند. آن هنگام که خلفای خدا آنان را به حق و هدایت دعوت می‌کردند چه بسیار گفته شد: ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ﴾ (ما در میان پدران نخستین خود چنین نشنیده‌ایم) و این آیات به زمان ما نزدیک هستند؛ پس خدا رحمتان کند! پس در کار خود تجدید نظر کنید تا هریک از ما به حال‌وروز و نحوه صفا‌آرایی خود دقت کند و ببیند آیا به لطف خداوند به حق پیوسته و زیر پرچم حق قرار گرفته است، یا به باطل پیوسته و از زشتی و بوی گندیده و نجاستش در رنج و عذاب است. آیین پدران خود را عذر و بهانه‌ای برای شانه خالی کردن از یاری حق قرار ندهید؛ که آیات واضح و نشانه‌های روشن و بیناتش تابنده است و پیش از شما مردمی با همین عذر و بهانه به هلاکت رسیدند.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ﴾<sup>(۱)</sup> (و چون به آنان گفته شود: آنچه را که خدا نازل کرده است پیروی کنید، گویند: «نه»؛ بلکه آنچه را که پدرانمان را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم)؛ آیا هرچند شیطان آنان را به سوی عذاب سوزان

فرا خواند؟).

از تمسک جستن به سنت آنان بر حذر باشید که حق تعالی می‌فرماید: ﴿بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ \* وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ \* قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتُمْ بِآهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ \* فَاتَّقَمْنَا مِنْهُمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ﴾<sup>(۱)</sup> (بلکه گفتند: به‌راستی که ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و ما از پی آنان راه‌یافتگانیم. \* و بدین‌گونه در هیچ شهری پیش از تو هشداردهنده‌ای نفرستادیم مگر آنکه خوشگذرانان آن گفتند: ما پدران خود را بر آیینی [و راهی] یافته‌ایم و از آن‌ها پیروی خواهیم کرد. \* گفت حتی اگر هدایت‌کننده‌تر از آنچه پدران خود را بر آن یافته‌اید برای شما بیاورم؟ گفتند: ما [نسبت] به آنچه بدان فرستاده شده‌اید کافریم. \* پس از آنان انتقام گرفتیم. پس بنگر فرجام تکذیب‌کنندگان چگونه بوده است).

آنچه مردم امروز به سید احمدالحسن (علیه السلام) می‌گویند نیز از احتجاج آنان به باطل به دور نیست و حتی یک روز هم از آن جدا نشده‌اند. به او چنین ایراد گرفته‌اند که انصارش مستضعف‌اند، در نگاه مردم فرومایه‌اند، ساده‌دل‌اند، در میان‌شان شخصیتی عالی‌مقام، آبرومند، معتبر، متمول، بانفوذ و امثال آن‌ها وجود ندارد. این همان سنت معترضان پیشین است که در راه و روش، با آنان اشتراک دارند؛ که به‌زودی به توضیحش خواهیم پرداخت.

**دوم: جز فرومایگان ما کسی از تو پیروی نکرده است**

این مطلبی است که معترضان به نوح (علیه السلام) گفتند وقتی او آنان را به خداوند سبحان دعوت می‌کرد: ﴿... مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا



بَادِي الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَنْظُرُكُمْ كَادِبِينَ ﴿١﴾ (...ما تو را جز بشری همچون خودمان نمی بینیم، و کسانی را که از تو پیروی کرده اند، جز گروهی اراذل ساده لوح، مشاهده نمی کنیم؛ و برای شما فضیلتی نسبت به خود نمی بینیم؛ بلکه شما را دروغ گو تصور می کنیم).

و همچنین: ﴿قَالُوا أَنْوَمِنَ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ﴾ ﴿٢﴾ (گفتند: آیا به تو ایمان بیاوریم و حال آنکه فرومایگان پیرو تو هستند؟).

از آنجا که معترضان همواره متکبر هستند به پیروان خلفای خداوند - که در پی برتری جویی در زمین نیستند - به دیده فرومایه و اینکه فاقد ارزش اجتماعی هستند نگاه می کنند یا به تعبیر امروزی درباره انصار امام مهدی (علیه السلام) که پیرو سید احمد الحسن (علیه السلام) هستند می گویند: آن ها مردمی ساده لوح و فاقد اندیشه و علم هستند و در کافه های باطلی که فنون جدل و دیگر علوم باطل تدریس می شوند درس نخوانده اند؛ و حال آنکه در میان شان اصناف، گروه ها و تشکیلات متعددی وجود دارد که گاهی مجبور به بیانش می شویم. می گویم «مجبور می شویم» چون مقیاس فضیلت و برتری در نوع بشر میزان تقوای بنده است نه چیز دیگر؛ که «گرامی ترین شما نزد خدا با تقواترین شماست».

ولی خصوصیات که معترضان امروز در انصار جست و جو می کنند خصوصیات است که تنها در معترضان بر خلفای خداوند در گذشته پیدا می کنند و نه در جای دیگر. شهرت، مقام، مال و ثروت، پیروان، مکر و حيله، فنون جدل، علم کلام، غوطه ور شدن در منطق و فلسفه و نظایر آن ها صفاتی است که تنها در فرعون، نمرود، قارون، ابوجهل، معاویه، شریح قاضی، و مأمون و امثال آن ها در هرزمانی و پیروانشان که نور اولیای الهی را نمی توانستند از تاریکی معترضان تشخیص دهند دیده می شود؛ و گرنه متوجه می شدند که آنچه امروز می گویند - که نوعی از استدلال به باطل است و عموماً

۱- هود، ۲۷

۲- شعراء، ۱۱۱

برای دفع حق به کار می‌رود. همان است که سروران معترضان و سران و پیروانشان به خلفای خداوند و انصارشان هنگام بعثت می‌گفته‌اند. مگر چنین نیست که آنچه روزی توسط طغیانگران قریش و همراهانشان در اعتراض به رسول خدا ﷺ در خصوص مؤمنان به او می‌گفتند، فاصله چندان با آنچه امروز توسط کسی که مدعی اقتدا و ایمان به رسول خدا ﷺ است گفته می‌شود ندارد؟! اگر وضعیت به همان صورتی است که آنان امروز ادعا می‌کنند پس آنان را چه شده که همان سخنان ابوجهل، ابوسفیان، ابولهب و امثال آن‌ها را تکرار می‌کنند؟! همان سخنانی که آنان درباره عمار، بلال و ابوذر در اشکل‌تراشی از حجت و دلیل رسول خدا ﷺ هنگام دعوت آن‌ها به هدایت بیان می‌کردند؟!

آری؛ آنان همان حرف‌ها را تکرار می‌کنند اما این مرتبه درباره مؤمنان به قائم آل محمد ﷺ کسی که با همان دلایلی که جدش مصطفی ﷺ به سوی مردمش آمده بود به سوی این مردم آمده است؛ همان که در قانون شناخت حجت‌های خداوند سبحان شنیدیم. از آنجا که او سنتی از جدش ﷺ دارد و همان‌گونه که از کلام اهل بیت ﷺ دانستیم. از آنجا که او رنجی شدیدتر از رنج جدش هنگام رسالتش از سوی مردم تحمل می‌کند، هرآنچه در جنگ بدترین خلق خدا با قائم ﷺ اتفاق خواهد افتاد، امروز واقع می‌شود. آنان ابدأ از توصیفات که اهل بیت ﷺ درباره معترضان بر بقیة الله و قائم اهل بیت ﷺ بیان فرموده‌اند تجاوز نکرده‌اند. از این توصیف که نافرمانی از او آتش را به دنبال خواهد داشت حتی اگر شخص نافرمان عبادت را پیشه خود کرده باشد؛ زیرا خداوند سبحان می‌خواهد آن‌گونه که خود سبحانش می‌خواهد عبادت شود، نه به هر صورتی که بنده‌اش تصور می‌کند. گاهی شیطان و خواست نفسانی چیزی را برای بنده مزین می‌کند و بنده می‌خواهد از طریق آن خدا را بندگی کند، ولی خداوند آن را به هر نحوی مبغوض می‌دارد و مستوجب آتش می‌گرداند. ما باید از نپذیرفتن ابلیس (لعنه الله) به سجده برای خلیفه خدا و خواستش برای اینکه خود خداوند را سجده کند پند و عبرت بگیریم؛ ولا حول ولا قوة إلا بالله.

برای این نوع از احتجاج به باطل نیز - که معترضان در آن یکسان عمل می‌کنند - شاهدی از معترضان اقوام فرستادگان - آن هنگام که فرستادگان اقوام خود را دعوت می‌کردند - می‌یابیم؛ آنجا که آن‌ها چنین پاسخ می‌گفتند: ﴿وَ إِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيِ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَ أَحْسَنُ نَدِيًّا﴾<sup>(۱)</sup> (و چون آیات روشن ما بر آنان خوانده شود، کسانی که کفر ورزیده‌اند به آنان که ایمان آورده‌اند می‌گویند: «کدام‌یک از [ما] دو گروه جایگاهش بهتر و محفلش نیکوتر است؟»).

«کدام‌یک از [ما] دو گروه جایگاهش بهتر است؟» گروه مستضعف گمنام فقیری که نه جاه و مقامی دارد و نه مال و منالی و نه ... و نه ... و نه ... تا آنجا که در نگاه مردم پست و فرومایه‌اند؟ یا گروهی که در نظر مردم شناخته شده هستند و میلیون‌ها نفر پیرو دارند، تجهیزات مادی، رسانه‌های عمومی، مال و منال، سلطنت، کاخ‌ها، وکیلان، شرکت‌ها و موارد دیگری از این دست را در اختیار دارند؟!

و کدام‌یک از دو گروه «محفلش نیکوست؟» هم‌نشینی با کسی که وقتی حاضر شود کسی از او چیزی نمی‌پرسد و وقتی غایب شود کسی احوالش را جویا نمی‌شود، از او حساب نمی‌برند و اگر با او صحبت کنی در بهترین حالت فقط از خیرخواهی و ملالت‌باری دنیا و اهل دنیا و ستم آنان صحبت می‌کند و در غیر این صورت تنها سکوت پیشه می‌کند و سکوتش پندی اخلاقی و عملی است؟ یا مجالست و هم‌نشینی با کسی که در مجلسش اهل کلام و منطق، بهترین داستان‌سرایان، بهترین میوه‌ها، مدعیان علم، بازرگانان و ثروتمندان حضور می‌یابند و در آنجا انواع نوشیدنی‌ها و خوراکی‌ها و هدایا - هدیه به شرط حضور در مجلس - تقدیم می‌گردد و هرگونه سخنی در آنجا گفته می‌شود مگر یاد خدا و از بسیار بودن پیشواز حاضران در آن مجلس، جای سوزن انداختن نیست؟! درحالی که آن افراد در نگاه صاحب‌مقامان، اهل قدر و منزلت هستند و برای خوش‌آمدگویی سزاوار بلندشدن و حتی تا کمر خم‌شدن، هرکدام با توجه

به اهل و عیالش، لباسش، تعداد ملازمانش، بزرگی عمامه‌اش و دیگر موارد از این دست که در ملاک و میزان ابلیس در فضیلت و برتری جویی جای می‌گیرند؟! شما را به پروردگارتان قسم می‌دهم -از دید امروزی- کدام‌یک از این دو گروه از نظر مقام و آراستگی بهتر است؟ آیا کسی تردید دارد که در نگاه اهل دنیا و دنیاطلبان -که همواره اکثریت مردم را تشکیل می‌دهند- گروه دوم بهتر است؟ آری؛ ثروتمند ارباب و مطاع از نظر مقام و منزلت بهتر است، در مقایسه با فقیر مستضعفی که به آیات خدا ایمان داشته باشد و کلمات و غیب او را تصدیق کند؛ آری حتی اگر آن ارباب، کافر بوده باشد و آن فقیر را به سخره بگیرد. مجلس او نیکوتر است حتی اگر از یاد خدا و اهل خدا خالی باشد؛ اما همین که یک فقیر، مؤمن به نشانه‌های خدا باشد و ندای حجت‌هایش را هنگام شنیدن با شتاب لبیک بگوید، تهمت فرومایه‌بودن از او جدا نمی‌شود. همان تهمتی که انصار خلفای خدا با آن متهم می‌شوند تا مانعی برای ایمان آوردن به حجت خدا باشد. و این‌گونه است که وقتی خواستگاری کنند کسی با آن‌ها ازدواج نمی‌کند، وقتی حضور یابند کسی از آن‌ها سؤال نمی‌کند، وقتی غایب شوند کسی جوایای حالشان نمی‌شود و ... و ... و همچنین وقتی ایمان بیاورند کسی تصدیقشان نمی‌کند.

بنابراین تصادفی نیست که در تفسیر این آیه و آیات بعدش چیزهایی می‌شنویم که متعلق به قائم علیه السلام و معترضان بر اوست:

از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام در تفسیر این سخن خداوند عزوجل **﴿وَإِذَا تَتَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا﴾** (و چون آیات روشن ما بر آنان خوانده شود، کسانی که کفر ورزیده‌اند به آنان که ایمان آورده‌اند می‌گویند: «کدام‌یک از [ما] دو گروه جایگاهش بهتر و محفلش نیکوتر است؟») روایت شده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله قریش را به ولایت ما دعوت فرمود و آنان ناپسند داشتند و انکار کردند **﴿قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾** (کافران گفتند) یعنی کافران قریش **﴿لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾** (به کسانی که ایمان آورده بودند) یعنی کسانی که به

ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و ما اهل بیت اقرار کرده بودند ﴿أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَاماً وَ أَحْسَنُ نَدِيّاً﴾ (کدام یک از [ما] دو گروه جایگاهش بهتر و محفلش نیکوتر است؟) تا بر آنان ایراد بگیرند. پس خداوند در پاسخ به سخن آنان فرمود: ﴿وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ﴾ (و چه بسیار نسل‌ها را پیش از آنان هلاک کردیم) از امت‌های پیشین ﴿هُمُ أَحْسَنُ أَثَاناً وَ رَعِيّاً﴾ (که اثاثی بهتر و ظاهری فریباتر داشتند).

عرض کردم: معنای این آیه چیست؟ ﴿قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدَّةً﴾؛ (بگو: هر که در گمراهی است [خدای] رحمان به او تا زمانی مهلت می‌دهد) فرمود: «همه آنان که به ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و ولایت ما ایمان نداشتند در گمراهی بودند. پس آن‌ها گمراهان گمراه‌گر بودند. آن‌ها در گمراهی و سرکشی‌شان تا زمان مرگ مهلت داده می‌شوند و این جایگاهشان را بد و سپاهشان را ضعیف می‌گرداند».

عرض کردم: معنای این آیه چیست؟ ﴿حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَاناً وَ أضعفُ جُنْداً﴾ (تا آنچه را که وعده داده می‌شوند ببینند: یا عذاب، یا آن ساعت؛ پس به‌زودی خواهند دانست جایگاه چه کسی بدتر و سپاهش ناتوان‌تر است). فرمود: «این سخن «تا آنچه را که وعده داده می‌شوند، ببینند» همان خروج قائم (علیه السلام) و همان ساعت است. به‌زودی در آن روز آنچه را که خداوند به دستان ولی خود بر آنان فرود خواهد آورد خواهند دانست. این همان سخن خداوند است که «جایگاه چه کسی بدتر» یعنی از نظر قائم (علیه السلام) و «سپاه چه کسی ناتوان‌تر است».

عرض کردم: این سخن ﴿وَ يَزِيدُ اللهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى﴾ (و خداوند بر هدایت کسانی که هدایت یافته‌اند می‌افزاید)؛ فرمود: «آن روز با پیروی از قائم (علیه السلام) هدایتی بر هدایتشان می‌افزاید؛ زیرا آن‌ها نه با او مخالفت می‌کنند و نه انکارش می‌کنند».<sup>(۱)</sup>

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۵۷، باب «فیه نکت من التنزیل فی الولاية» (تأملی درباره آنچه در خصوص ولایت

اگر رسول خدا ﷺ قوم خود را به ولایت علی و فرزندانش ﷺ دعوت کرده است قائم ﷺ نیز مردم خود را به ولایت پدران طاهرش ﷺ دعوت می‌کند؛ زیرا اهل بیت ﷺ، مهدیین و به‌طور مشخص اولین مهدیین را - که روی سخن ما متوجه اوست - چنین توصیف فرموده‌اند: «مردم را به موالات و دوستی ما و شناخت حق ما دعوت می‌کنند»<sup>(۱)</sup>. اعتراض امروز امت به قائم ﷺ جدای از اعتراض قریش به رسول خدا ﷺ نیست. اینان همان‌گونه اعتراض می‌کنند که قریش به رسول خدا ﷺ، قوم نوح به نوح ﷺ و سایر امت‌های انبیا و اوصیا به حجت‌های الهی اعتراض می‌کردند. اعتراض اینان همان اعتراض‌هاست.

«تنها فرومایگان ما از شما پیروی می‌کنند، جایگاه خوب و آراسته‌ای ندارند، ساده‌لوح‌اند، از متخصصین علوم حوزه نیستند، شناخته‌شده نیستند، اصلاً چه کسانی هستند که ما نشنیده‌ایم...» و از این قبیل اصطلاحات که هریک از معترضان به تناسب زبان و زمان خود برای تحقیر و سفیه‌شمردن به کار می‌برد. آیا مضمون همه این تعبیرها یکی نیست؟ کسی که این حقیقت را انکار کند متکبر است و صاحبش جدل به باطل می‌کند و حتی پس از جاری شدن حکم عدل خداوند وقتی به جهنم کشیده شود نیز ساکت نمی‌گردد.

پس از دانستن اینکه چنین سخنانی همان روش معترضان پیشین است، تنها چیزی که می‌توان به‌طور قطع و یقین بیان داشت این است که گویندگان این سخنان امروز، همان معترضان بر خلفای خدای دیروز، و کسانی که این حرف‌ها در موردشان گفته می‌شود، همان انصار انبیا و اوصیا هستند. چگونه می‌توانیم در این حقیقت تردید داشته باشیم؟ حال آنکه سنت خداوند در معترضان بر خلفای خداوند یکسان است و

---

۱- از ابوبصیر روایت شده است: به امام صادق ﷺ عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! از پدرت شنیدم که فرمود: بعد از قائم ﷺ دوازده امام خواهد بود. فرمود: «پدرم گفت: دوازده مهدی؛ و نفرمود: دوازده امام؛ اما آن‌ها گروهی از شیعیان ما هستند که مردم را به موالات و دوستی ما و شناخت حق ما فرا می‌خوانند». (بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۱۵)

طبق متن صریح خداوند سبحان- تغییر و تبدیلی در آن راه ندارد. خلفای خدا و انصارشان از گفتن چنین سخنانی به دیگران بسی به دورند و برخی از آنان- یعنی حجت‌های خداوند- خود را در نظر خداوند حتی از سگِ گری هم برتر نمی‌دانند و برخی از آنان حتی چنین فکری به ذهنشان هم خطور نمی‌کند. تأکید می‌کنم کسی که حتی چنین چیزی به ذهنش هم خطور نمی‌کند در تربیت یارانش نیز چیزی وجود نخواهد داشت که باعث شود دیگران را درحالی که به حق دعوت می‌کنند- با این صفت‌ها نام‌گذاری کنند. پس تنها چیزی که باقی می‌ماند این است که گویندگان این سخنانِ ناروا آن‌ها را در جهت اعتراض به انصار انبیا گفته‌اند تا بر آنان عیب‌جویی کنند؛ و کسانی که امروز همین حرف‌ها را تکرار می‌کنند نیز به جهت اعتراض بر خلیفهٔ خدا و انصارش و عیب‌جویی از آنان چنین می‌گویند.

اینجا به‌ناچار- این دو خط از یکدیگر متمایز می‌شوند: خط قائم (علیه السلام) که همان خط سجده‌کنندگان به خداوند سبحان است و در نگاه معترضان، لشکریانی ضعیف محسوب می‌شوند، و خط معترضان که در نگاه خداوند سبحان و خلفایش لشکریان ضعیف به حساب می‌آیند؛ و چه نزدیک است که ستمگران بر حق آل محمد (علیهم السلام) بدانند چه کسی جایگاه بهتر و نیکوتری نزد خداوند دارد و چه کسی جایگاهی بدتر و لشکری ضعیف‌تر دارد.

لازم است همهٔ کسانی که انصار ذخیره‌شدهٔ آل محمد (علیهم السلام) را متهم و به چیزی توصیف می‌کنند که معترضان، انصار انبیا را با آن توصیف می‌کرده‌اند به حدیث زیر توجه داشته باشند؛ امید است همهٔ ما در آن تأمل کنیم و وضعیت خویش را بنگریم:

از اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) بر ایشان وارد شد و به ایشان عرض کرد: «فدایتان شوم. به خدا قسم من شما و کسانی را که دوستان دارند دوست می‌دارم. آقای من! چقدر شیعیان شما بسیار هستند». به او فرمود: «آنان را بیان کن». عرض کرد: «بسیار هستند». فرمود: «آنان را بشمار». عرض کرد: «بیش از این‌ها هستند». امام صادق (علیه السلام) فرمود: «هرگاه شمارش آن عدهٔ

وصف شده که سیصد و ده نفر و اندی هستند کامل شود، آنگاه چنانکه شما می‌خواهید خواهد شد؛ ولی شیعه ما کسی است که صدایش از حد گوش خودش و نیز کینه و ناراحتی درونش از حد پیکرش تجاوز نمی‌کند، ما را به گزاف نمی‌ستاید، اگر ولایتی داشته باشد با ما دشمنی نمی‌کند، با عیب‌جویان ما هم‌نشینی نمی‌کند و با بدگویان ما هم‌سخن نمی‌شود، آنان را که با ما دشمن هستند دوست نمی‌دارد و با دوستان ما دشمنی نمی‌ورزد».

عرض کردم: پس چه کنم با این شیعیان گوناگون که می‌گویند ما بر طریق تشیع هستیم؟ فرمود: «اینان خود گرفتار جدایی و آزمایش خواهند شد و تبدیل و جابه‌جایی در میانشان رخ خواهد داد و به قحطی و کمبود که نابودشان سازد مبتلا شوند و شمشیری که خونشان بریزد و اختلافاتی که پراکنده‌شان کند. شیعه ما تنها کسی است که همچون سگان پارس نکند و همچون کلاغ حرص نورزد و به گدایی نزد مردم دست دراز نکند اگرچه از گرسنگی بمیرد».

عرض کردم: فدایت شوم، چنین افرادی را که به این صفات موصوفاند در کجا جست‌وجو کنم؟ فرمود: «آنان را در گوشه و کنار زمین بجوی. آنان کسانی هستند که زندگی سبکی دارند و خانه‌به‌دوش هستند. اگر حاضر باشند شناخته نمی‌شوند و اگر از نظرها پنهان شوند کسی متوجه‌شان نمی‌گردد. اگر بیمار شوند عیادت نمی‌شوند و اگر خواستگاری کنند با آنان ازدواج نشود و اگر وفات یابند بر جنازه آنان کسی حضور نیابد. آنان کسانی هستند که در اموالشان با یکدیگر مواسات کنند و در قبرهای خود با یکدیگر دیدار و ملاقات می‌کنند و خواسته‌هایشان با یکدیگر تضاد و اختلاف پیدا نمی‌کند هرچند از شهرهای گوناگون باشند».<sup>(۱)</sup>

کدام‌یک از شما صفات شیعیانی را که امام علیه السلام ذکر فرموده است دارید تا با فتوایی که بر اساس خواسته‌های نفسانی خود صادر کرده‌اید بر ما حکم کنید که ما



از تشیع خارجیم و ما را متهم به فرومایگی و ساده‌لوحی نمایید؟ ما از این وضعیت به هیچ‌وجه ناراحت نیستیم و به‌راستی دیده‌ایم که این اتهامات، نشانهٔ انصار خلفای خداوند است؛ اما حسرت خود را به حال پیروانی که به شما اقتدا کرده‌اند اظهار می‌کنیم درحالی‌که شما آنان را به جهنم وارد می‌کنید. اگر دستانتان خالی از صفات شیعیانی است که امام ذکر فرموده است - که حق هم همین است - پس ما هم از شما بیزاریم؛ زیرا به حدومرزی که اهل بیت (علیهم‌السلام) برای شیعیان خود تعیین فرموده‌اند متصف نیستید؛ پس با خودتان مدارا کنید زیرا شما خود حدیث امام صادق (علیه‌السلام) را می‌خوانید که فرموده است: «برخی از کسانی که خود را به این امر نسبت می‌دهند شریتر از یهود و نصارا و مجوس و مشرکان هستند»<sup>(۱)</sup>.

ای متکبران بر بندگان خدا! وصف حال خود را بنگرید که -طبق کلام صریح آن کسی که از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید (علیه‌السلام) - مورد بغض و دشمنی آنان که خداوند سبحان را از طریق حجت‌هایش اطاعت می‌کنند هستید.

از سعید بن زید بن عمرو بن نفیل نقل شده است: شنیدم که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) درحالی‌که به اسامهٔ بن زید رو کرده بود، می‌فرمود: «ای اسامه، ملازم راه حق باش و از لغزش از آن به‌واسطهٔ خوشی تمایلات دنیا و رنگارنگی نعمت‌هایش و شادی تباه‌شونده‌اش و زندگی زوال‌پذیرش پرهیز کن» و حدیث ادامه می‌یابد تا آنجا که فرمود: «بدانید و آگاه باشید که ساعت برپا نخواهد شد تا اینکه مردم به کسی که خدا را اطاعت می‌کند کینه ورزند و کسی که خدا را دشمن می‌دارد دوست داشته باشند». عمر گفت: ای رسول خدا، آن روز مردم بر اسلام هستند؟ فرمود: «ای عمر، اسلام کجاست؟ مسلمان مانند غربی آواره است. در آن زمان اسلام رخت برمی‌بندد و از آن جز اسمش باقی نمی‌ماند، و قرآن کهنه می‌شود و از آن جز رسمش (لغتش) باقی نمی‌ماند». عمر گفت: ای رسول خدا، چرا کسی را که خدا را اطاعت می‌کند تکذیب و

آواره می‌کنند و عذاب می‌دهند؟ فرمود: «ای عمر، مردم راه را ترک می‌گویند و به دنیا متمایل می‌شوند، آخرت را فراموش می‌کنند، چیزهای پاک و نیکو می‌خورند، لباس‌های آراسته می‌پوشند و فرزندان فارس و روم خدمتشان می‌کنند. در میان بهترین خوراکی و لذیذترین نوشیدنی و خوشبوترین عطر و بناهای برافراشته و خانه‌های آراسته و مجالس به‌یادماندنی شب را صبح می‌کنند. مردانشان همچون زنانی که برای مردانشان آرایش می‌کنند خود را آرایش می‌کنند و زنان با زیورآلات زینتی خود را می‌آریند. زندگی‌شان همچون زندگی پادشاهان جبار است و با مقام و لباس، فخرفروشی می‌کنند؛ درحالی‌که اولیای خداوند از فرط شب‌بیداری رنگ‌پریده‌اند و از شدت ایستادن برای عبادت، پشتشان خمیده است و از شدت روزه‌داری پشتشان [به شکمشان] چسبیده است».

تا آنجا که می‌فرماید: «اگر کسی از آن‌ها به‌حق سخن بگوید یا با صداقت تفقه نماید به او گفته می‌شود: ساکت باش که تو هم‌نشین شیطان و سرچشمه گمراهی هستی. کتاب خدا را به غیر تأویلش تأویل می‌کنند و می‌گویند: ﴿مَنْ حَرَمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾ (زیورهایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده و روزی‌های پاکیزه را چه کسی حرام گردانده است)».<sup>(۱)</sup> تا پایان روایت.

آیا کسی تردیدی دارد که آنچه رسول خدا ﷺ بیان فرموده است دقیقاً توصیف امروز شماست؟ همان‌طور که حال‌وروز شما برای بنده‌ای که پروردگار و خالقش را در حجت‌ها و خلفایش اطاعت می‌کند پوشیده نیست. حمد و ستایش خداوندی را سزااست که به فضل و منتش ما را به حقی هدایت فرمود که به خاطرش همه‌چیز را آفرید؛ اما شما پروردگارتان را - که شما را آفریده است - گم کرده، بر حجت‌هایش تکبر ورزیده و شیعیانشان را با همان گفته‌های منکران و معترضان بر خلفای خداوند در هرزمانی، نشان گذاشته‌اید. همین تفاوت میان ما، شما را کفایت می‌کند؛ که از کوزه همان برون

تراود که در اوست. و سپاس و ستایش تنها از آن خداوند، آن پروردگار جهانیان است.

**سوم:** تو تنها بشری همچون ما هستی که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود

سومین قسمت از قسمت‌های احتجاج به باطل توسط معترضان، پاسخ آن‌ها به خلفای الهی با این سخن است که شما بشری همچون ما هستید. این نیز سخن دیگری است که جا دارد به فهرست یکسان بودن روش معترضان بر خلفای الهی اضافه گردد؛ زیرا آن‌ها در این گفته خود به خلفای الهی اشتراک دارند.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿اَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ \* مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ \* لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَأَسْرَأُ النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلُكُمْ...﴾<sup>(۱)</sup> (روز حساب مردم نزدیک شده است و آنان همچنان در غفلت روی گردانند \* از سوی پروردگارشان برایشان هیچ اندرز تازه‌ای نیامد، جز آنکه آن را شنیدند و سرگرم بازیچه بودند \* دل‌هایشان به لهو خو گرفته است و آن ستمگران سر در گوش یکدیگر نهادند و گفتند: آیا این مرد جز این است که انسانی همانند شماست؟...).

واضح است که «آیا این جز بشری مثل شماست؟» سخن تمامی کسانی است که وقتی ذکری از پروردگارشان به سویشان آمد وضعیتشان همانی است که این آیه کریم توصیف می‌فرماید.

مثل چنین موردی این سخت حق تعالی است: ﴿وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبْعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا﴾<sup>(۲)</sup> (و چیزی [چیزی] مردم را از ایمان آوردن باز نداشت، آنگاه که هدایت برایشان آمد، جز اینکه گفتند: «آیا خدا بشری را به‌عنوان رسول مبعوث کرده است؟»).

این هم آیه دیگری است که اشاره می‌کند که تمامی معترضان بر خلفای خداوند

بشر بودن حجت‌های خدا را مانعی برای ایمان آوردن می‌شمردند.

عده‌ای از معترضان به رسولانی که فرستاده شده بودند گفتند: ﴿قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (گفتند: شما جز بشری مانند ما نیستید، و خداوند رحمان چیزی نفرستاده است، و شما فقط دروغ می‌گویید).

می‌بینیم که قوم نوح علیهم‌السلام هم در گفتن این مطلب کوتاهی نمی‌کنند: ﴿فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً﴾<sup>(۲)</sup> (و سران قومش که کافر بودند گفتند: این جز بشری همچون شما نیست که می‌خواهد بر شما برتری جوید و اگر خدا می‌خواست قطعاً فرشتگانی می‌فرستاد...).

و این سخن را به پیامبر پس از نوح علیهم‌السلام نیز گفتند: ﴿وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ ... مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ﴾<sup>(۳)</sup> (و سران قومش گفتند: ... این جز بشری همچون شما نیست، از آنچه شما می‌خورید می‌خورد و از آنچه شما می‌نوشید می‌نوشد).

و معترضان به صالح علیهم‌السلام گفتند: ﴿مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا ...﴾<sup>(۴)</sup> (تو جز بشری همچون ما نیستی...) و ﴿فَقَالُوا أَبَشَرًا مِثْلَنَا وَاحِدًا تَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذًا لَفِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ﴾<sup>(۵)</sup> (و گفتند: «آیا تنها بشری از خودمان را پیروی کنیم؟ در این صورت، ما واقعاً در گمراهی و جنون خواهیم بود).

و به شعیب علیهم‌السلام گفتند: ﴿وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا﴾<sup>(۶)</sup> (تو فراتر از بشری مثل ما نیستی).

۱- یس، ۱۵

۲- مؤمنون، ۲۴

۳- مؤمنون، ۳۳

۴- شعراء، ۱۵۴

۵- قمر، ۲۴

۶- شعراء، ۱۸۶

و موسی (علیه السلام) نیز از احتجاج قومش با این سخن به سلامت نبود: ﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ... \* إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ... \* فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرِينَ مِثْلَنَا وَ قَوْمَهُمَا لَنَا عَابِدُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (سپس موسی و برادرش هارون را فرستادیم ... \* به سوی فرعون و سرانش... \* پس گفتند: آیا به دو بشر که مثل خود ما هستند و طایفه آن‌ها بندگان ما هستند ایمان بیاوریم؟).

و معترضان به سید فرستادگان محمد (صلی الله علیه و آله) گفتند: ﴿هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ﴾<sup>(۲)</sup> (آیا این جز بشری همچون شماست؟) و ﴿أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرَ مِنْ بَيْنِنَا﴾<sup>(۳)</sup> (آیا از میان ما، ذکر بر او فرود آمده است؟).

و نزدیک به همین سخن، سنت آن‌ها در اعتراض به فرستادگان خدا با این بهانه بود که آن‌ها غذا می‌خورند و در بازارها راه می‌روند: ﴿وَقَالَ أَمَلًا مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَ أَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَ يَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ﴾<sup>(۴)</sup> (و سران قومش که کافر بودند و دیدار آخرت را تکذیب می‌کردند و در زندگی دنیا آنان را مرقه ساخته بودیم گفتند: این جز بشری همچون شما نیست. از آنچه شما می‌خورید می‌خورد و از آنچه شما می‌نوشید می‌نوشد).

این اعتراض از سوی مردمی صادر می‌شد که «کفر ورزیدند + معاد را تکذیب کردند + در این دنیا مرفه بودند» = «سران و بزرگان»؛ و این همان‌طور که گفته شد. حال و صفت همیشگی آنان است؛ درحالی که خداوند سبحان تأکید می‌فرماید که غذا خوردن فرستادگان و راه رفتنشان در بازارها خصوصیت‌هایی است که در همه رسولان الهی وجود دارد و این نباید مانع از ایمان آوردن به آن‌ها یا وسیله‌ای برای عیب‌جویی بر آنان باشد. این سخن خداوند متعال به فرستاده‌اش محمد (صلی الله علیه و آله) است: ﴿وَ

۱- مؤمنون، ۴۵ تا ۴۷

۲- انبیاء، ۳

۳- ص، ۸

۴- مؤمنون، ۳۳

ما أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لِيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَ يَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَ جَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَ كَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا ﴿١﴾ (و پیش از تو پیامبران [خود] را نفرستادیم جز اینکه آنان [نیز] غذا می خوردند و در بازارها راه می رفتند، و برخی از شما را برای برخی دیگر [وسیله] آزمایش قرار دادیم. آیا شکیبایی می کنید؟ و پروردگار تو همواره بیناست).

خداوند سبحان بار دیگر به معترضان به رسولان تأکید می کند که خوردن غذا آسیبی به رسالت آنان نمی رساند. حق تعالی می فرماید: ﴿مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَ أُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ...﴾ ﴿٢﴾ (مسیح، پسر مریم جز پیامبری نبود که پیش از او [نیز] پیامبرانی آمده بودند؛ و مادرش زنی بسیار راست گو بود. هر دو غذا می خوردند...). علی رغم باطل بودن حجتشان و دادن پاسخ به آن توسط خداوند سبحان، آن ها همچنان بر این نکته اصرار می ورزیدند و وقتی رسول خدا ﷺ مبعوث گردید این اعتراض را تکرار کردند و خداوند فرستاده اش را با این سخن تسلی می دهد: ﴿وَ مَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لِيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَ يَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ...﴾ ﴿٣﴾ (و پیش از تو پیامبران [خود] را نفرستادیم جز اینکه آنان [نیز] غذا می خوردند و در بازارها راه می رفتند...) و این به معنای مجادله آن ها به باطل است.

این سنت امروز با امام مهدی (عج) و وصی اش تکرار می شود. چه بسا عبارت های معترضان تغییر می کند اما مضمونشان برای کسی که در حق، تدبر و باطل را ملاحظه کرده باشد از حقیقت پرده برمی دارد؛ و تدبر در حق جز با مطالعه روایات آل محمد (ع) که در این خصوص وارد شده است - محقق نمی شود.

از صدیر صدفی نقل شده است: شنیدم اباعبدالله امام صادق (ع) می فرماید: «در صاحب این امر، شباهتی از یوسف وجود دارد». عرض کردم: گویا شما از غیبت یا

۱- فرقان، ۲۰

۲- مائده، ۷۵

۳- فرقان، ۲۰

حیرتی به ما خبر می‌دهید. فرمود: «چرا این مردم لعنت‌شدهٔ خوک‌صفت، چنین چیزی [غیبت] را انکار می‌کنند؟! برادران یوسف با آنکه افرادی عاقل، فهیم و نوادگان و فرزندان انبیا بودند، بر یوسف وارد شدند، با او سخن گفتند، او را مخاطب قرار دادند، با او دادوستد و رفت‌وآمد کردند و با آنکه آن‌ها برادرانش و او نیز برادرشان بود، او را نشناختند تا اینکه خودش، خویشتن را به آن‌ها شناساند و به آن‌ها فرمود: من یوسف هستم؛ و آنگاه آن‌ها او را شناختند. از چه رو این امت سرگردان انکار می‌کنند که خداوند عزوجل اراده فرماید در وقتی از اوقات، حجتش را از ایشان پنهان سازد؟! یوسف فرمانروای مصر بود و با پدرش، فقط مسافت هجده روز فاصله داشت، اگر خداوند می‌خواست پدرش را از جایگاه او آگاه سازد می‌توانست چنین کند. به خدا سوگند، یعقوب و فرزندانش، هنگام رسیدن نوید و بشارت، از بیابان تا مصر را نه روزه طی کردند. پس چرا این امت انکار می‌ورزند که خداوند به همان صورت که با یوسف رفتار کرد، با حجتش نیز رفتار کند و صاحب مظلوم شما که حقش غصب شده، صاحب این امر، میان مردم رفت‌وآمد کند و در بازارهایشان راه برود و بر فرش‌هایشان قدم بگذارد اما او را نشناسند، تا وقتی که خداوند به وی اجازه دهد خود را معرفی کند، چنان که به یوسف اجازه داد، تا آن هنگام که برادرانش به او گفتند: آیا تو همان یوسف هستی؟ گفت: من یوسف هستم»<sup>(۱)</sup> و روایات دیگر.

امام در این روایت می‌خواهد برای حجت خدا (صاحب‌الامر (علیه السلام)) آنچه را که خداوند سبحان برای حجت‌های پیشین اثبات فرموده است ثابت کند: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لِيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَ يَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ...﴾ (و پیش از تو پیامبران [خود] را نفرستادیم جز اینکه آنان [نیز] غذا می‌خوردند و در بازارها راه می‌رفتند...؛) اینکه میان مردم رفت‌وآمد می‌کند، در بازارهایشان راه می‌رود و بر فرش‌هایشان گام می‌نهد اما او را نمی‌شناسند؛ و این چنین در او سنتی از یوسف (علیه السلام)

## معرضان به خلفای خدا ..... ۴۰۰

وجود دارد اما چه کسی از این امت -بزرگان، سران و اشراف یا پیروان- می‌خواهد به بشر بودن صاحب این امر اعتراض کند و آن را بهانه‌ای برای ایمان نیاوردن به او قرار دهد؟

در حقیقت اگر ما فتوای گفته‌شده را مطالعه کنیم -که فتوا دهنده می‌خواهد ثابت کند هرکس ادعای دیدار امام مهدی (علیه السلام) را در این عالم یا عالم ملکوت داشته باشد دروغ‌گوست- می‌بینیم که وی بر حقیقتی خطیر تأکید می‌کند؛ اینکه او حجتی از سوی خدا را می‌خواهد که نه در عالم ملک و نه در ملکوت، نه مشاهده می‌شود و نه دیده می‌شود؛ این یعنی او حجت خدایی را می‌خواهد که بشر نیست؛ زیرا هر بشری نصیبی از مشاهده‌شدن را دارد و اگر بنا به حکمتی در این عالم مادی دیده نشود -همان‌طور که خداوند در مورد عیسی پس از رفع‌شدنش چنین اراده فرموده است- لاقلاً باید سهمی از مشاهده‌شدن در عالم ملکوت را از طریق رؤیای صادقه که مؤمنان می‌بینند داشته باشد. آیا چنین نیست؟

این فتوا دهنده در درخواست خود -که از آن به فتوا تعبیر می‌کند- سنت معترضان بر خلفای خداوند را مورد تأکید قرار داده است و همان درخواست آنان را تکرار می‌کند و این سنتی است که تبدیل نمی‌شود؛ به همین دلیل امام صادق (علیه السلام) در این روایت به چنین احتجاجات باطلی پاسخ داده، و پاسخ او همان پاسخ خداوند تبارک و تعالی است.

قابل‌ذکر است که او این فتوا را به جهت پاسخ و اعتراض به دعوت‌کننده حق -احمدالحسن (علیه السلام) وصی و فرستاده امام مهدی (علیه السلام)- به سوی مردم صادر کرده است و خداوند چنین خواست که در فتوای این معترض همان گفته‌های معترضان قبلی بر حجت‌های خدا ثبت شود، و این مرد از سنت پیشینیانش فراتر نمی‌رود.



چهارم: متهم کردن حجت فرستادگان به ضعیف بودن، حتی به اینکه دلیل روشنی

امراهه نکرده، علی‌رغم واضح بودنش

«حجت تو ضعیف است و اصلاً دلیل و بینه‌ای نیاورده‌ای و هرچه آورده‌ای تنها افسانه‌های گذشتگان است. تو فصیح و شیوا سخن نمی‌گویی و بیشتر آنچه را که می‌گویی ما نمی‌فهمیم. ما چیز جدیدی از تو نشنیده‌ایم و می‌توانیم همچون سخنان تو را بر زبان برانیم».

این‌ها مضامین برخی از آن چیزی است که معترضان بر خلفای خداوند هنگامی که آن‌ها حجت و دلایل روشن خود را به مردم بیان می‌کردند. بر زبان می‌راندند. این سنت همه معترضان است که علی‌رغم گذشت سال‌های بسیار. در آن مشترک هستند.

بنده بیش از آنچه را که فرستادگان هنگام بعثت خود بیان می‌کردند و دلایل روشنی را که در آیات ذکر حکیم گفته شده است تکرار نمی‌کنم. در ابتدای این فصل برخی از آیات مربوط به این مطلب مرور شد و کسی که مایل است می‌تواند مراجعه نماید. آنچه برای من مهم است سخن معترضان در ارتباط با نکته مورد بحث و موضع‌گیری‌شان در برابر حجت‌های روشن فرستادگان با سخنانی است که تأکید می‌کنند که آنان غیر از جدال و احتجاج به باطل چیزی نمی‌فهمند و این از زشت‌ترین خصوصیات است که بنی‌آدم به آن توصیف می‌گردد.

کافی است در اینجا اشاره‌ای داشته باشیم به اینکه حجت‌ها و دلایل فرستادگان خدا و روشن بودن بیانشان همان است که خداوند متعال هنگام بعثت فرستادگانش فرموده است:

﴿فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِكَ جَاءُ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ﴾<sup>(۱)</sup>  
(پس اگر تو را تکذیب کردند به یقین فرستادگانی که پیش از تو دلایل روشن و

نوشته‌ها و کتاب روشنگر آورده بودند نیز تکذیب شدند).

﴿وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ...﴾<sup>(۱)</sup> (و به راستی فرستادگان ما دلایل آشکار برای

آنان آوردند...).

﴿تِلْكَ الْقُرَى نَقِصٌ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا وَ لَقَدْ جَاءَتْهُمْ رِسَالٌ هُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ﴾<sup>(۲)</sup> (این‌ها سرزمین‌هایی است که برخی از خبرهایش را بر تو حکایت می‌کنیم. در حقیقت فرستادگان‌شان دلایل روشن برایشان آوردند؛ اما آنان به آنچه قبلاً تکذیب کرده بودند ایمان نمی‌آوردند. این‌چنین خدا بر دل‌های کافران مهر می‌نهد).

بنابراین خدا آنچه را که فرستادگان‌ش آوردند «دلایل روشن» می‌نامد. حال به

وضعیت معترضان دربارهٔ این دلایل روشن می‌پردازیم:

۱- آنان بر درخواست دلیل و بینه از سوی فرستادگان اصرار داشتند حتی پس از

اینکه فرستادگان آنچه را که خداوند از آن‌ها به «دلایل روشن» تعبیر می‌فرماید آورده بودند: ﴿قَالُوا يَا هُوْدُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ﴾ (گفتند: ای هود! تو برای ما دلیل روشنی

نیاوردی). بسیار خب، هود (علیه‌السلام) در دعوت شما به شما چه می‌گفت؟! اما آن‌ها در عمل، بر کفر خویش اصرار می‌ورزیدند ﴿وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَ مَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ﴾ (و ما به خاطر سخن تو از خدایان خود دست بر نمی‌داریم و به تو ایمان

نمی‌آوریم) و حتی به سبب دلایل روشنی که برایشان بیان می‌کرد به او گفتند: ﴿إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتِرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَ أَشْهَدُوكُمْ أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ﴾<sup>(۳)</sup> (چیزی) جز این نمی‌گوییم که بعضی از خدایان ما به تو آسیبی رسانده‌اند. گفت: من خدا را گواه می‌گیرم، و شاهد باشید که من از آنچه جز او شریک

وی می‌گیرید بیزارم).

۱- مائده، ۳۲

۲- اعراف، ۱۰۱

۳- هود، ۵۴

فرستادگان از روی رحمت- دلایل روشن [بیّنات] را تکرار می‌کردند و این جز جدل بیشتر به دنبال نداشت: ﴿قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ﴾<sup>(۱)</sup> (گفتند: ای نوح، با ما جدال کردی و بسیار هم جدال کردی، اگر راست می‌گویی آنچه را به ما وعده داده‌ای برایمان بیاور)؛ ملاحظه کنید؛ آنان خودشان کسانی هستند که جدال می‌کنند اگر می‌فهمیدند.

همچنین: ﴿قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمٰنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ﴾<sup>(۲)</sup> (گفتند: شما جز بشری مانند ما نیستید، و خداوند رحمان چیزی نفرستاده است، و شما فقط دروغ می‌گویید). پس بعد از همه نشانه‌ها و دلایل روشنی که فرستادگان از سوی آن رحمان سبحان آوردند باز هم می‌گفتند: رحمان چیزی نازل نکرده است!

عده‌ای دیگر از معترضان اضافه می‌کردند: آنچه خلیفه خدا آورده است چیز جدیدی نیست و اگر ما می‌خواستیم همانندش را می‌گفتیم: ﴿وَإِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾<sup>(۳)</sup> (و چون آیات ما بر آنان خوانده شود گویند: به‌خوبی شنیدیم. اگر می‌خواستیم قطعاً ما نیز همانند این را می‌گفتیم؛ این جز افسانه‌های پیشینیان نیست).

۲- کفر، تکذیب، مسخره کردن و... معترضان به دلایل روشن و آیات فرستادگان را در گذشته بیان کردیم. کمترین مناسبتی که آنان در عرف خود در برخورد با دلایل روشن خداوند می‌فهمند- غیر از مسخره کردن و تکذیب و کفر- شک و تردید به آن‌هاست.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَعْيُنَهُمْ فِي

۱- هود، ۳۲

۲- یس، ۱۵

۳- انفال، ۳۱

أَفْوَهِيمُ وَ قَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَ إِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٌ ﴿١﴾ (آیا خبر کسانی که پیش از شما بودند، به شما نرسید؟! «قوم نوح» و «عاد» و «ثمود» و آن‌ها که پس از ایشان بودند؛ همان‌ها که جز خداوند از آنان آگاه نیست؛ پیامبرانشان دلایل روشن برای آنان آوردند، ولی آن‌ها [از روی تعجب و استهزا] دست بر دهان گرفتند و گفتند: ما به آنچه شما برایش فرستاده شده‌اید، کافریم! و نسبت به آنچه ما را به سوی آن می‌خوانید، شکوت‌تردید داریم).

۳- از جمله وضعیت‌های معترضان، وقتی فرستادگان دلایل روشن می‌آوردند، راضی و شادمان بودن به علمی است که نزد خود داشتند.

حق تعالی در بیان این حقیقت می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رِسْلٌ هُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾<sup>(۲)</sup> (و چون فرستادگان‌شان دلایل آشکار برایشان آوردند، به آنچه از دانش که نزدشان بود خرسند شدند و آنچه را به تمسخر می‌گرفتند آنان را فرا گرفت). سخن خداوند متعال درباره علمی که معترضان به گمان خودشان- داشتند بسی عظیم است؛ اما علمی که نزد خداوند سبحان است همان علمی است که حجت‌ها و دعوت‌کنندگان و بیان‌کنندگان با آن مبعوث می‌گردند.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَ يَزَكِيكُمْ وَ يَعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يَعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾<sup>(۳)</sup> (همان‌طور که در میان شما، فرستاده‌ای از خودتان روانه کردیم، [که] آیات ما را بر شما می‌خواند، و شما را پاك می‌گرداند، و به شما کتاب و حکمت می‌آموزد، و آنچه را نمی‌دانستید به شما یاد می‌دهد).

«می‌آموزد»: آنچه خلیفه خدا از سوی خدا می‌آورد علم و نشانه راستی‌اش است.

۱- ابراهیم، ۹

۲- غافر، ۸۳

۳- بقره، ۱۵۱

این علم یکی از فقره‌های قانون خداوند سبحان در مورد حجت‌هایش است - که چند مرتبه در مباحث گذشته روشن گردید- اما اصطلاحاتی که معترضان دارند و آن‌ها را علم می‌نامند، فقط از نظر خودشان علم است و در حقیقت بیش از جدل و سفسطه نیست؛ به همین دلیل سببی برای مسخره کردن نشانه‌ها و دلایل روشن خدا شده‌اند: ﴿وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ﴾ (آنچه را به تمسخر می‌گرفتند آنان را فرا گرفت) شما را به پروردگار قسم می‌دهم، اگر آن‌ها علمی داشتند، آیا منجر به ریشخند و تمسخر می‌شد؟!

علم الهی همان حکمتی است که فرستادگان با آن مبعوث می‌شوند: ﴿وَ لَمَّا جَاءَ عِيسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَ لِأَبِينَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا﴾<sup>(۱)</sup> (و چون عیسی دلایل آشکار آورد، گفت: من برای شما حکمت آورده‌ام، و آمده‌ام تا برخی از آنچه را که در آن اختلاف دارید روشن کنم؛ پس تقوای الهی پیشه کنید و از من اطاعت نمایید)؛ اما معترضین در برابر حکمت و علم فرستادگان جز با تکذیب و تمسخر و کفر، جبهه‌گیری نکردند؛ زیرا به آنچه خود داشتند راضی و خوشحال بودند.

این وضعیت معترضان ما را به یاد فرمایش اهل بیت (علیهم السلام) در تأویل قرآن توسط معترضان علیه قائم آل محمد (علیه السلام) می‌اندازد؛ دقیقاً همان وضعیتی که به وقوع پیوسته است.

از فضیل بن یسار روایت شده است: شنیدم اباعبدالله (علیه السلام) می‌فرماید: «هنگامی که قائم ما قیام کند آزاری که از جهالت و نادانی مردمان می‌بیند از آزار و اذیتی که پیامبر خدا ﷺ از جاهلان دورهٔ جاهلیت دید بیشتر و شدیدتر است». عرض کردم: این چگونه ممکن است؟ فرمود: «رسول خدا ﷺ در حالی به سوی مردم آمد که آنان سنگ و کلوخ و چوب‌های تراشیده و مجسمه‌های چوبی را می‌پرستیدند، اما قائم ما چون

## معترضان به خلفای خدا ..... ۴۰۶

قیام کند در حالی به سوی مردم می‌آید که همگی کتاب خدا را علیه او تأویل می‌کنند و با آن بر او احتجاج می‌نمایند...»<sup>(۱)</sup>

آری؛ از دید خود با علمی که دارند و به آن شاد و خرسند هستند بر او احتجاج می‌کنند؛ اما این چه علمی است که به وسیله آن، قرآن بر ضد اهل قرآن و علم و معدن علم تأویل می‌شود؟! اما همان‌طور که ادعای علم، پیشینیان معترض را به مسخره کردن و تکذیب دلایل روشن و نشانه‌های فرستادگان می‌کشاند معترضان امروز را نیز به همان راه می‌کشاند. این سنت خداست و هرگز در سنت خدا تبدیلی نمی‌یابی.

**۴-** یکی از نشانه‌ها و دلایل فرستادگان، رؤیا و تأویل رؤیا بود و این نشانه، یکی از آیات و دلایل یوسف (علیه السلام) بود که خداوند همراه وی ارسال کرده بود. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ جَاءَ كُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زُلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ﴾<sup>(۲)</sup> (و به یقین، یوسف پیش از این، دلایل آشکار برای شما آورد، و از آنچه برای شما آورد همواره در تردید بودید)؛ اما معترضان، بار دیگر طبق عادت خود در برابر دلایل فرستادگان، بر کفر و تکذیب و استهزای آن اصرار ورزیدند و این دلایل را خواب‌های پریشان نامیدند: ﴿قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ﴾<sup>(۳)</sup> (گفتند: خواب‌هایی است پریشان و ما به تعبیر خواب‌های آشفته دانا نیستیم) و این همان رفتاری است که امروز امت در برابر رؤیا که یکی از دلایل و نشانه‌های قائم آل محمد (علیه السلام) است از خود نشان می‌دهند.

**۵-** یکی از اتهاماتی که معترضان به حجت‌های رسولان و دلایل روشن خداوند - که با آن دلایل فرستاده شده بودند- وارد می‌کردند این بود که این حجت‌ها و دلایل، افسانه هستند -پناه‌برخدا- یا به تعبیر بزرگان اعتراض‌کننده و اطرافیان مدعی علمشان

۱- غیبت نعمانی، ص ۲۹۷

۲- غافر، ۳۴

۳- یوسف، ۴۴

«سخن پیرزنان» است.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِنْ يَرَوْا كَلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾<sup>(۱)</sup> (و اگر هر نشانه‌ای ببینند به آن ایمان نمی‌آورند، تا آنجا که وقتی نزد تو می‌آیند با تو جدال می‌کنند. کسانی که کفر ورزیدند می‌گویند: این جز افسانه‌های پیشینیان نیست).

﴿وَإِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾<sup>(۲)</sup> (و چون آیات ما بر آنان خوانده شود گویند: به‌خوبی شنیدیم. اگر می‌خواستیم قطعاً ما نیز همانند این را می‌گفتیم؛ این جز افسانه‌های پیشینیان نیست).  
 ﴿إِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾<sup>(۳)</sup> (چون آیات ما بر او خوانده شود گوید: افسانه‌های پیشینیان است).

و دیگر آیاتی که این نوع مجادله به باطل معترضان و توصیف آن‌ها از دلایل روشن و نشانه‌های الهی به «افسانه» را ذکر فرموده‌اند. آیا بزرگان اعتراض‌کننده امروز از جرئت و جسارت خود به توصیف دلایل الهی با سخنانی که شبیه سخنان گذشتگان‌شان است دست برمی‌دارند؟

۶- از جمله روش‌های باطل دیگری که معترضان در برابر دلایل روشن خدا و حجت‌هایش در پیش می‌گیرند، متهم کردن حجت‌فرستادگان به ضعف در گویش و بیان است. توجه داشته باشید که فرستاده هر فرستاده الهی- با زبان دیگری غیر از گویش شناخته‌شده مردم خود نمی‌آید؛ با همان گویشی که علم و حکمت الهی‌اش را برای هدایت مردم به آنان می‌رساند.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ

۱- انعام، ۲۵

۲- انفال، ۳۱

۳- قلم، ۱۵؛ مطففین، ۱۳

مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١﴾ (و ما هیچ فرستاده‌ای را جز به زبان قومش نفرستادیم تا [حقایق را] برای آنان بیان کند. پس خدا هر که را بخواهد بی‌راه می‌گذارد و هر که را بخواهد هدایت می‌کند، و اوست ارجمند حکیم).

این روشی است که معترضان به کار می‌گیرند؛ همان‌طور که کتاب کریم از فرعون نقل می‌کند، آن هنگام که او بر خلیفه خدا موسی (عليه السلام) چنین اشکال می‌گیرد: ﴿أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ بَيْنِي﴾ <sup>(۲)</sup> (آیا من از این کس که بی‌مقدار است و نمی‌تواند درست بیان کند بهتر نیستم؟) و نزدیک به سخنی است که قوم شعیب (عليه السلام) به او گفتند: ﴿قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ...﴾ <sup>(۳)</sup> (گفتند: ای شعیب! بسیاری از آنچه را که تو می‌گویی نمی‌فهمیم...).

این همان اعتراض تکراری مدعیان علم امروز بر حجت و خلیفه خداست، درحالی‌که آن‌ها خودشان آگاه‌اند که چیزی را دستاویز قرار می‌دهند که ضابطه‌ای ندارد. دستور زبان عربی، قواعدی استقرائی است که گاهی در آن خطا وجود دارد و نمی‌توان آن را به‌عنوان قانونی حاکم بر قرآن و کلام انبیا و اوصیا معتبر شمرد؛ در غیر این صورت آنان به گفتار مسیحیان بر نقض شدن قرآن به‌واسطه قوانین قراردادی زبان عربی اقرار می‌کنند!

اگر شخصی از زبان عربی مطلع باشد خواهد دانست که بیش از یک مکتب نحوی وجود دارد و هر مکتبی قواعد خود را داراست که با قواعد مکتب نحوی دیگر اختلاف دارد. کدام مکتب حقیقت است و کدام یک توهم و باطل؟ تا آنجا که برخی علمای شیعه، تحریف قرآن را به سبب مخالف‌بودنش با برخی قواعد نحو بلاغت قراردادی ترجیح داده‌اند! می‌توانیم از طریق کتاب «کفایة الاصول» آخوند خراسانی و تعلیقات مشکینی از این مطلب اطلاع حاصل کنیم؛ و ان‌شاءالله توضیحات بیشتر در این

۱- ابراهیم، ۴

۲- زخرف، ۵۲

۳- هود، ۹۱



اعتراض معترضان در خاتمه خواهد آمد. پس منتظر باشید.

بنابراین عجیب نیست پس از تمسک‌جستن به علمی که خود وضع کرده‌اند از حکمت و علوم فرستادگان روی بگردانند و آن‌ها را مسخره و به همان چیزی توصیف کنند که معترضان، دلایل آشکار خداوند را در گذشته به آن توصیف می‌کردند. اینان جز ظاهری از زندگانی این دنیا نمی‌دانند و ارزش انسان در نگاه اینان فراتر از زبان، لباس، داشتن پیروان و موجودی جیش نیست؛ اما تقوا و پاکی دل و ترس از حرام‌های خداوند و به‌طور کلی هرگونه کمال خداوندی، مطابق دیدگاه و نظر آنان درباره خلقت و هدف از آن -طبق ملاک‌ها و چهارچوب‌هایی که دارند- اموری کهنه و قدیمی و از مد افتاده تلقی می‌گردد..

طبق مقیاس‌های آنان، امام صادق (علیه السلام) قرآن را اشتباه قرائت می‌فرموده است؛ و از ساحت ایشان بسی به دور است.

محمد بن مسلم می‌گوید: امام صادق (علیه السلام) این‌گونه قرائت فرمود: ﴿وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحًا﴾ عرض کردم: نوح! سپس گفتم: فدایت شوم، ای کاش در این -یعنی در قواعد عربی- دقت می‌کردید. حضرت فرمود: (دَعْنِي مِنْ سَهَكِكُمْ) (مرا از این بوی گندتان رها کنید).<sup>(۱)</sup>

آن حضرت به قواعد زبانی که درباره‌اش چنین می‌گفت اهمیتی نمی‌داد و می‌فرمود: «زبان‌شناسان کلمات را از محل خود جابه‌جا می‌کنند»<sup>(۲)</sup> و امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرمود: «اعراب و استواری کلمات از آن جهت مطلوب است که کارها درست و استوار گردند. وقتی کارهای کسی زشت‌ترین لحن را داشته باشد اعراب و استواری کلماتش سودی برایش نخواهد داشت. لحن [کلام] بلال ضرری برایش ندارد، زیرا کارهایش به بهترین شکل استوار و به بهترین روش، درست و خالص است».<sup>(۳)</sup>

۱- مستدرک الوسائل، میرزای نوری، ج ۴، ص ۲۷۸، ح ۷

۲- همان، ح ۸

۳- همان، ح ۳

پس «علم قواعد زبان عربی» علمی است که برای شخصی که آن را نمی‌داند ضروری ندارد و کسی هم که از آن آگاه است سودی به حالش ندارد. حجت‌های الهی از چنین خصوصیتی پاک و منزّه هستند.

از ابابراهیم (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «رسول خدا ﷺ به مسجد وارد شد. گروهی را دید که گرد مردی جمع شده‌اند. رسول خدا ﷺ پرسید: این کیست؟ گفتند: علامه است ای رسول خدا ﷺ. فرمود: در چه چیز علامه است؟ گفتند: داناترین مردم به نَسَب‌ها و وقایع عرب است و بیشتر از همه به روزهای مهم جاهلیت و شعر و زبان عربی آگاه است. پیامبر ﷺ فرمود: این علمی است که اگر کسی نداند زیان نمی‌کند و کسی که می‌داند نفعی نمی‌برد»<sup>(۱)</sup>.

آیا نیت معرضان بر حجت‌های خدا این است که جانشینان خدا با علمی قیام کنند که دانستنش سودی ندارد و ندانستنش ضروری نمی‌رساند و موازین خداوند در حجت‌ها و خلفایش را که برای مردم بیان فرموده است رها کنند؟! شما را چه شده است که تا این حد واژگونه شده‌اید که به سختی می‌توانیم وجه مشترکی بیابیم تا به آن بازگردیم و درباره‌اش با شما سخن بگوییم؟!

و درنهایت، کسانی که بر اساس علم نحو اعتراض می‌کنند باید این حادثه را - که بی‌نیاز از هر توضیحی است - بخوانند: «از حریر بن عبدالله روایت شده است: نزد امام صادق (علیه السلام) بودم که حمران بن اعین و جویریة بن اسماء وارد محضرش شدند. می‌گوید: امام صادق (علیه السلام) با سخنی شروع به تکلم فرمود و جویریة گمان کرد که سخن او خلاف نحو عربی است. می‌گوید: به او گفتم: تو سید و آقای بنی‌هاشم هستی و مردم در کارهای بزرگ به شما امید دارند درحالی که شما در کلام خود لغزش دارید؟! گوید: امام فرمود: «مرا از این سرگردانی خود معاف بدارید». وقتی آن دو خارج شدند امام فرمود: «حمران مؤمن است و هرگز از ایمانش بازمی‌گردد ولی جویریة زندیقی

است که هرگز رستگار نخواهد شد» و هارون پس از آن او را به قتل رساند»<sup>(۱)</sup>

آری؛ ای کسانی که به سنت جویریۀ زندق اقتدا کرده‌اید! به‌راستی که خلفای خداوند، علم و حکمتی الهی دارند که برای مردم به زبان قوم خود تبیین می‌کنند همان‌طور که پروردگار عزت بر آن تأکید کرده است. و علی‌رغم همهٔ تهمت‌هایی که معترضان قدیم و جدید می‌زنند همهٔ اهل بیت (علیهم السلام) نیز چنین بودند و جز متکبر و کافر به خداوند و فرستادگانش آن را انکار نمی‌کند. ولی از سر حکمت، دل‌هایی هست که ظرف این علوم هستند و سینه‌هایی هست که آن‌ها را در خود جا می‌دهند و مقابله کردن با این علوم با به‌سخره گرفتن یا ضعیف شمردن و یا حتی دلیل‌ندانستنش همان‌گونه که در سنت دائمی معترضان دیدیم. از نور آن نزد خداوند سبحان و اهلش نمی‌کاهد؛ و پروردگار تو بر بندگان ستم روا نمی‌دارد.

### پنجم: جدل به باطل واضح و بدیهی، که به وسیله آن با حجت فرستادگان مقابله کردند

«اگر پروردگار تو زنده می‌کند و می‌میراند، من هم زنده می‌کنم و می‌میرانم. اموال و فرزندان ما بیشتر است. آیا پادشاهی مصر از آن من نیست؟ چرا بر او دستبندهایی (مزین) آویخته نیست؟ چرا به او مال بسیاری داده نمی‌شود» و از این قبیل سخنان. از جمله کارهای معترضان در برابر دلایل و حجت‌های آشکار فرستادگان، جدل و مراء<sup>(۲)</sup> و تلاش برای آوردن چیزی است به‌دور از حجت رسولان که اساساً هیچ ارتباطی به آن‌ها ندارد. معترضان تنها به دنبال پاسخ گفتن و اعتراض به هر نحو ممکن هستند.

نمونه‌ای از این موارد به‌عنوان مثال. کاری است که نمرود (لعنه الله) با خلیفه خدا ابراهیم (علیه السلام) کرد وقتی دربارهٔ پروردگارش با او احتجاج نمود: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ

۱- اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، ج ۲، ص ۷۰۰

۲- جدل و منازعه و لجاجت (مترجم)

إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الضَّالِّينَ ﴿۱۱﴾ (آیا از [حال] آن کس که چون خدا به او پادشاهی داده بود [و بدان می‌نازید، و] دربارهٔ پروردگار خود با ابراهیم محاجّه می‌کرد، خبر نیافتی؟ آنگاه که ابراهیم گفت: «پروردگار من همان کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند». گفت: «من [هم] زنده می‌کنم و [هم] می‌میرانم». ابراهیم گفت: «خدا [من] خورشید را از مشرق برمی‌آورد، تو آن را از مغرب برآور». پس آن کس که کفر ورزیده بود مبهوت ماند؛ و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی‌کند). ابراهیم (علیه السلام) می‌خواهد علیه طاغوت جبار اقامهٔ حجت کند؛ پس یادآور می‌شود که خداوند سبحان همان است که زنده می‌کند و می‌میراند، اما معترض چنین پاسخ می‌دهد که من کسی هستم که زنده می‌کنم و می‌میرانم؛ اما چگونه؟ به نظر می‌رسد که مقصود او از زنده کردن و میراندن، جرم‌هایی است که در حق مستضعفان و ستمدیدگان مرتکب می‌شود؛ زیرا هرکسی که او به قتل برساند او کشته و هرکسی که او عفوش کند او را زنده باقی گذاشته است؛ اما واضح است که این سخن جدلی بیش نیست و از دلیل آوردن ابراهیم (علیه السلام) که دربارهٔ کسی است که خودش زنده می‌کند و می‌میراند به‌طور کامل به دور است. چه کسی به خودِ نمرود زندگی بخشیده و چه کسی آنان را عفو می‌کند؟

از آنجاکه شخص معترض به‌طور معمول از موضع سلطه و تکبر حرف می‌زند به‌عنوان مثال نمرود که پادشاه بود و معترضان نیز همانند او هستند می‌بینیم که ابراهیم (علیه السلام) بطلان سخن نمرود ملعون را در پاسخ به حجت خود روشن نمی‌کند، بلکه به ارائهٔ حجت دیگری اقدام می‌کند و با آن دهان او را می‌بندد و سنگی در گلویش می‌نهد؛ و شخص کافر مبهوت می‌گردد.

مورد دیگر از سخنان معترضان به خلفای الهی هنگام دعوت به سوی خدا این است که می‌گویند آن‌ها -یعنی معترضان- اموال و اولاد بسیاری دارند. بسیار خوب، بعد چه؟ این چه ربطی به موضوع دارد؟ اینکه شما مال و فرزندان بسیاری دارید چه ربطی دارد به اینکه کسی که به سوی شما آمده خلیفه و حجت خداوند بر مردم است یا نه؟! این چه دینی است که قیّم و امام خود را با بسیار بودن اموال و اولادش قیمت‌گذاری می‌کند؟ آیا جز این است که حجت‌های خدا برای پایان دادن به چنین عُرف‌ها و اخلاق نکوهیده ریشه‌دوانیده در میان جوامع و مردم که ظلم و فساد در آن‌ها رخنه کرده است آمده‌اند؟ خداوند خلفای خود را برای اصلاح این خصلت‌های حیوان‌گونه که در آن‌ها انسان بیش از یک حیوان درنده و گمراه و حتی گمراه‌تر از آن شمرده نمی‌شود مبعوث فرموده است. در نگاه اینان جز کسی که دندان نیش بُرنده‌ای داشته باشد باقی نمی‌ماند؛ به همین دلیل دختر مسکینی که چنین توانایی‌هایی نداشت زنده‌به‌گور می‌شد.

واضح است که این روش معترضان و جدل، جز از سوی خوش‌گذرانان صادر نمی‌شود؛ همان کسانی که به افراد پایین‌دست خود با نگاه خفت و خواری و حقارت نگاه می‌کنند و این همان طبیعت بزرگان اعتراض‌کننده و سران و پیروانشان است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ﴾ \* و قَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ ﴿<sup>(۱)</sup>﴾ (و در هیچ شهری بیم‌دهنده‌ای نفرستادیم جز آنکه خوش‌گذرانان آن‌ها گفتند: ما به آنچه شما به آن فرستاده شده‌اید کافریم \* و گفتند: ما دارایی و فرزندانمان از همه بیشتر است و ما عذاب نخواهیم شد).

همچنین معترضان به دلیل کم‌بودن مال و ثروت طالوت (علیه السلام) وقتی خداوند سبحان او را مبعوث فرمود- به او اعتراض کردند: ﴿قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا

وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ... ﴿۱﴾ (گفتند: چگونه او را بر ما پادشاهی باشد؟! درحالی که ما سزاوارتر از او به پادشاهی هستیم و به او دارایی چندانی داده نشده است...); بنابراین آن‌ها با پاکی، اخلاق، صداقت، علم، شجاعت و دیگر صفات کمالی طالوت مشکلی نداشتند. در نگاه آنان مشکل طالوت این بود که مال و ثروت فراوانی نداشت؛ یعنی یکی از بندهای قانون معترضان در مورد خلفا که خواهان پذیرفته شدنش هستند!

علی‌رغم اینکه طالوت با قانون خداوند در مورد حجت‌هایش آمد: ﴿قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ ﴿۲﴾ (گفت: خدا او را بر شما برگزیده و بر دانش و نیروی بدنی‌اش افزوده است، و خداوند پادشاهی‌اش را به هرکس بخواهد می‌دهد، که خداوند گشایشگر داناست).  
تصریح: «خداوند او را برگزید»، علم: «او را در دانش فزونی داده است» و حاکمیت خدا: «خداوند پادشاهی خود را به هرکس بخواهد می‌دهد»؛ اما این در نگاه معترضان برای ایمان آوردن به او و تصدیقش کافی نیست؛ زیرا آنان قانون مخصوص به خود را دارند و طالوت که مدعی خلافت خداست با قانون خدا آمده، نه با قانون آن‌ها!

سخنی که فرعون به سران قومش می‌گوید درحالی که آنان را به در پیش گرفتن راه و روش خودش و ترک دعوت موسی (علیه السلام) و جنگ با آن و به سخره‌گرفتن دعوت می‌کند، از گفتار اینان به دور نیست. عجیب است که سخن او هیچ ارتباطی با حجت فرستادگان و دلایلی که می‌آورند ندارد. او می‌گوید: ﴿... يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ \* ... فَلَوْ لَا أَلْقَى عَلَيْهِ آسُورَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ﴾ ﴿۳﴾ (ای مردم من، آیا پادشاهی مصر و این نهرها که از زیر من روان است از آن من نیست؟ آیا نمی‌بینید؟ \* ... پس چرا بر او

۱- بقره، ۲۴۷

۲- بقره، ۲۴۷

۳- زخرف، ۵۱ تا ۵۳

دستبندهایی زرین آویخته نشده؟ یا همراهش فرشتگانی نیامده‌اند؟.

اگر دقت کنیم می‌بینیم معترضان در جدال خود با دلایل روشن خلفای خداوند در زمینش از زینت‌ها و زیورآلات دنیا فراتر نمی‌روند: «بسیار بودن مال و فرزندان، نهرهایی که در بستان‌ها و کاخ‌ها روان است و دستبندهایی از طلا و پادشاهی» و مانند این‌ها. آنان در حقیقت چیزی جز ظاهری از زندگانی این دنیا نمی‌دانند و نهایت میزان معرفتشان و نهایت آنچه به‌عنوان هدف از خلقتشان به آن چشم دوخته‌اند را دنیا می‌دانند. از این رو می‌بینیم یکی از سنت‌های آنان خوش‌گذرانی، شهرت‌طلبی و رسیدن به بزرگی و سلطنت است و حتی کارشان به‌جایی می‌رسد که مقدمات را هم به سخره می‌گیرند تا به بیشترین بهره از دنیا دست یابند.

بنابراین آنچه برای دعوت‌کننده به‌سوی خدا، سید احمدالحسن (علیه السلام) از سوی سروران اعتراض‌کنندگان و بزرگان افراد پست، فاسد، مزدوران و موجب‌بگیران حاصل می‌گردد از وضعیت معترضانی که خداوند سبحان حال‌وروزشان و کرده‌ها و گفته‌هایشان را در کتاب کریمش یادآور شده است به دور نیست. نگاه کردیم و دیدیم که حال‌وروز شخص معترض امروز همانند شخص معترض دیروز است و پا در جای پای او گذاشته است؛ و کسانی که بر آل محمد ستم روا می‌دارند به‌زودی خواهند دانست که به کدامین بازگشت‌گاه بازخواهند گشت.

### ششم: طرح‌ها و پیشنهادهای معترضان برای فرستادگان، نشانه‌ها و دلایل

برخی از سخنان و پیشنهادهای آنان به شرح زیر و شامل دو بخش می‌باشد:

**الف-** ما به آنچه شما به آن فرستاده شده‌اید کافریم. این ما هستیم که باید مقرر کنیم که حجت و خلیفه خدا چه کسی باشد: «خلیفه باید فرشته باشد، نه یک بشر. باید فلان شخص خلیفه خدا باشد، پس آنچه بر تو نازل شده است باید بر او نازل گردد. من باید خلیفه باشم نه تو. اصلاً تو کی هستی که خلیفه باشی!».

**ب-** یا این ما هستیم که باید تعیین کنیم و پیشنهاد بدهیم که شما چه دلایلی

## معرضان به خلفای خدا ..... ۴۱۶

بیاورید، نه پروردگاری که شما را فرستاده است: «باید در دعوتش همراه فرشته‌ای باشد که ما را هشدار دهد. باید چشمه‌ای از زمین بشکافی. باید باغی از خرما و انگور و رودها یا گنجی داشته باشی. باید پاره‌ای از آسمان بر ما بیفکنی. باید خدا و فرشتگان را برای ما بیاوری. باید خانه‌ای از زیورآلات داشته باشی. باید در آسمان بالا بروی و کتابی برایمان بیاوری تا بخوانیم. باید از آسمان سنگ ببارانی. باید بر او نشانه‌ها یا نشانه‌های فرود آید. باید... باید...».

در حقیقت پیشنهادهای معترضان در اینجا به دو بخش تقسیم می‌شوند: بخشی متعلق به خلیفه و فرستاده‌ی الهی، و بخشی متعلق به چیزی که خلیفه، همراه آن ارسال و مبعوث گردیده است. با مطالعه‌ی شواهد قرآنی در این خصوص حقیقت یکسان بودن معترضان بر خلفای خداوند در این دو نکته روشن خواهد شد و به اذن خداوند متعال، جزئیات تقدیم خواهد شد.

### الف- پیشنهاد معترضان برای خلیفه

برخی از نمونه‌ها و شواهد مرتبط با پیشنهاد معترضان برای فرستادگان و خلفای خداوند در زمینش به شرح زیر است:

۱- ابلیس (لعنه الله) به خداوند سبحان پیشنهاد می‌دهد که خودش آن خلیفه باشد: حق تعالی هنگام بیان حال ابلیس (لعنه الله) در ترک سجده برای آدم (علیه السلام) چنین می‌فرماید: ﴿قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾<sup>(۱)</sup> (خداوند فرمود: وقتی تو را به سجده فرمان دادم چه چیز تو را از آن بازداشت؟ گفت: من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریدی و او را از گل.)

﴿قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾<sup>(۲)</sup> (گفت: من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریدی و او را از گل.)

۱- اعراف، ۱۲

۲- ص، ۷۶



«من از او بهترم»: گویا که به پروردگارش می‌گوید: باید «من» خلیفه می‌شدم، نه کسی که تو اختیار کردی، برگزیدی و از میان خلقت برتری دادی. در این سخن -که خداوند به لطف خود ما را از آن پناه دهد- جرئت و تعدی از مرزهای بندگی خداوند و چیزی که کوه‌ها از به‌دوش کشیدن سنگینی بسیارش ناتوان هستند دیده می‌شود؛ و اگر در این عبارت تنها نسبت‌دادن جهل و عدم حکمت به خالق می‌بود -که خداوند متعال بسی از چنین نسبتی والاتر است- همین، جرئت و جسارت و گناه و کفرش را کفایت می‌کرد.

و چه بسیار که مخلوق، این سخن را به خالقش هنگامی که خلفا و حجت‌هایش را مبعوث می‌فرماید بیان داشته است -چه خودش متوجه بوده باشد و یا نبوده باشد- زیرا اگر انسان منشأ اعتراض‌ها هر نوع اعتراضی- را جست‌وجو کند خواهد دید که به چیزی جز «من» نخواهد رسید. این «من» منشأ و ریشه تمام اعتراض‌ها، کفر و استهزا و... است که معترضان با آن‌ها بر حجت‌های خدا هنگام مبعوث‌شدنشان مقابله کرده‌اند. به خواست خدا جزئیات آن در مبحث اهداف معترضان، به شکلی گسترده‌تر خواهد آمد.

۲- خلیفه باید فرشته باشد، نه یک بشر: این نکته‌ای است که در سخن معترضان قوم نوح (علیهم‌السلام) می‌یابیم؛ آنجا که می‌گویند: ﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولِينَ﴾<sup>(۱)</sup> (و اگر خدا می‌خواست قطعاً فرشتگانی می‌فرستاد. ما در میان پدران نخستین خود چنین نشنیده‌ایم)، حال آنکه خداوند متعال این نوع اعتراض را چنین پاسخ می‌فرماید که حتی اگر خداوند فرشته‌ای می‌فرستاد او را در قالب یک مرد می‌فرستاد تا تأکیدی بر سنت امتحان الهی دربارهٔ خلفا و حجت‌های خداوند برای خلق باشد: ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ﴾<sup>(۲)</sup> (و اگر او را فرشته‌ای قرار می‌دادیم، حتماً وی را [به صورت] مردی در می‌آوردیم، و امر را

همچنان بر آنان مشتبه می‌ساختیم).

۳- باید فالانی خلیفه می‌شد: این سخن کفار قریش به رسول خدا ﷺ بود هنگامی که به سویشان مبعوث گردید: ﴿وَقَالُوا لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْفَرِثِيِّينَ عَظِيمٍ﴾<sup>(۱)</sup> (و گفتند: چرا این قرآن بر مردی بزرگ از این دو شهر نازل نشده است؟) و مقصود آن‌ها ولید بن مغیره در مکه یا عروه بن مسعود ثقفی در طائف بود؛ به این معنا که در نگاه معترضان آن دو مرد صاحب اعتبار و نفوذ هستند. این مورد نیز سنتی در میان معترضان است و عجیب نیست که امروز از این امت می‌شنویم که حجت خدا را پیشنهاد می‌کنند و می‌گویند: یمانی باید فالانی باشد نه احمد الحسن (علیه السلام). فالانی شناخته شده است، پیروانش بسیارند و چیزهایی بسیاری دارد و... هرکس مطابق میل و هوا و هوس خود پیشنهاد می‌دهد و اگر حق از خواست آنان پیروی می‌کرد قطعاً آسمان‌ها و زمین تباہ می‌شدند.

### ب- پیشنهاد شانها و دلایلی که خلفای خدا باید بیاورند

در این بخش برای پیشنهاد های معترضان شواهد متعددی یافت می‌شود:  
از جمله: آنچه در ارتباط با پیشنهاد فرود آمدن فرشته به همراه خلیفه برای همدار دادن می‌باشد: ﴿وَقَالُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَ لَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا لَقَضَى الْأَمْرَ ثُمَّ لَا يَنْظُرُونَ﴾<sup>(۲)</sup> (و گفتند: «چرا فرشته‌ای بر او نازل نشده است؟» و اگر فرشته‌ای فرود می‌آوردیم قطعاً کار تمام شده بود و سپس مهلت نمی‌یافتند).  
﴿... لَوْ لَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا﴾<sup>(۳)</sup> (...چرا فرشته‌ای به سوی او نازل نشده است تا همراه وی بیم‌دهنده باشد؟).

﴿... أَنْ يَقُولُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ

۱- زخرف، ۳۱

۲- انعام، ۸

۳- فرقان، ۷

شَیْءٍ وَكَيْلٍ ﴿<sup>(۱)</sup>﴾ (... گویند «چرا گنجی بر او فرو فرستاده نشده یا فرشته‌ای با او نیامده است؟»). تو فقط همداردهنده هستی و خدا بر هر چیزی نگهبان است).

﴿لَوْ مَا تَأْتِنَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾ ﴿<sup>(۲)</sup>﴾ (اگر راست می‌گویی چرا فرشته‌ها را برای ما نمی‌آوری؟).

﴿وَقَالُوا... لَوْ لَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا﴾ ﴿<sup>(۳)</sup>﴾ (و گفتند... چرا فرشته‌ای به‌سوی او نازل نشده تا همراه وی همداردهنده باشد؟).

و از جمله: آنچه در ارتباط با پیشنهاد نزول یک یا چند نشانه است: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ ﴿<sup>(۴)</sup>﴾ (و آنان که کافر شده‌اند می‌گویند: چرا نشانه‌ای آشکار از طرف پروردگارش بر او نازل نشده است؟ تو فقط انذاردهنده‌ای و هر قومی هدایتگری دارد).

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنْ اللَّهُ يَضِلُّ مِنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ﴾ ﴿<sup>(۵)</sup>﴾ (و آنان که کافر شدند می‌گویند: چرا از سوی پروردگارش معجزه‌ای بر او نازل نشد؟ بگو: این خداوند است که هر که را بخواهد گمراه می‌کند و هر که را که بازگردد به‌سوی خود راه می‌نماید).

﴿وَقَالُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَ إِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ \* أَوْ لَمْ يَكْفِهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ إِنْ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةٌ وَ ذِكْرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ ﴿<sup>(۶)</sup>﴾ (و گفتند: چرا بر او از سوی پروردگارش نشانه‌هایی نازل نشده است؟ بگو: این نشانه‌ها تنها نزد خداست و من تنها همداردهنده‌ای آشکار هستم. \* آیا برای

۱- هود، ۱۲

۲- حجر، ۷

۳- فرقان، ۷

۴- رعد، ۷

۵- رعد، ۲۷

۶- عنکبوت، ۵۰ و ۵۱

ایشان بس نیست که این کتاب را که بر آنان خوانده می‌شود بر تو فرو فرستادیم؟ در حقیقت، در این [کار] برای مردمی که ایمان دارند، رحمت و یادآوری است).

از جمله: تبدیل و تغییر آیاتی که آورده‌اند: ﴿وَ إِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيٰتُنَا بَيِّنٰتٍ قَالَ الَّذِيْنَ لَا يَرْجُوْنَ لِقَاءَنَا اِنَّتِ بَقْرٰنٍ غَيْرِ هٰذَا اَوْ بَدَلَهٗ قُلْ مَا يَكُوْنُ لِيْ اَنْ اُبَدَلَهٗ مِنْ تَلْقَآءِ نَفْسِيْ...﴾<sup>(۱)</sup> (و چون آیات روشن ما بر آنان خوانده شود، آنان که به دیدار ما امید ندارند گویند: قرآن دیگری جز این بیاور، یا آن را عوض کن. بگو: مرا نرسد که آن را با نظر خودم عوض کنم...).

و از جمله: پیشنهادهایی است که بدون هیچ عوضی ارائه می‌دادند و خداوند متعال در این سخن خود این پیشنهادات را یکجا حکایت می‌فرماید: ﴿وَ قَالُوْا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتّٰى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْاَرْضِ يَنْبوعًا \* اَوْ تَكُوْنَ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيْلٍ وَّ عِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْاَنْهَارَ خِلَآلَهَا تَفْجِيْرًا \* اَوْ تُسْفِطَ السَّمٰوٰتِ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسْفًا اَوْ تَاْتِيْ بِاللّٰهِ وَّ الْمَلٰٓئِكَةِ قَبِيْلًا \* اَوْ يَكُوْنَ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرَفٍ اَوْ تَرْفِيْ فِي السَّمٰوٰتِ وَّ لَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيْكَ حَتّٰى تُنْزَلَ عَلَيْنَا كِتٰبًا نَّقْرُوهٗ قُلْ سُبْحٰنَ رَبِّيْ هَلْ كُنْتُ اِلَّا بَشَرًا رَّسُوْلًا﴾<sup>(۲)</sup> (و گفتند: تا از زمین چشمه‌ای برای ما نجوشانی هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد \* یا باغی از درختان خرما و انگور داشته باشی و آشکارا از میان آن‌ها جویبارها روان‌سازی \* یا چنان که ادعا می‌کنی، آسمان را پاره‌پاره بر ما فرو اندازی، یا خدا و فرشتگان را در برابر بیاوری \* یا برای تو خانه‌ای از طلا باشد، یا به آسمان بالا روی، و به بالا رفتن تو اطمینان نخواهیم داشت تا بر ما کتابی نازل کنی که آن را بخوانیم. بگو: منزّه است پروردگار من! آیا من جز بشری فرستاده هستم؟).

﴿وَ نَادٰى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهٖ قَالَ يَا قَوْمِ اَلَيْسَ لِيْ مُلْكُ مِصْرَ وَّ هٰذِهِ الْاَنْهَارُ تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِيْ اَفَلَا تَبْصُرُوْنَ \* اَمْ اَنَا خَيْرٌ مِّنْ هٰذَا الَّذِيْ هُوَ مَهِيْنٌ وَّ لَا يَكَادُ بَيْنِيْ \* فَلَوْ لَا اَلْقٰ عَلَيْهِ اَسُوْرَةً مِّنْ ذَهَبٍ اَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلٰٓئِكَةُ مُقْتَرِنِيْنَ \* فَاسْتَحَفَّ قَوْمَهٗ فَاَطَاعُوْهُ﴾

إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴿۱﴾ (و فرعون در قوم خود ندا داد [و] گفت: ای مردم من، آیا پادشاهی مصر و این نهرها که از زیر [کاخ‌های] من روان است از آن من نیست؟ آیا نمی‌بینید؟ \* آیا من از این کس که بی‌مقدار است و نمی‌تواند درست بیان کند بهتر نیستم؟ \* پس چرا بر او دستبندهایی زرین آویخته نشده؟ یا همراهش فرشتگانی نیامده‌اند؟ \* پس قوم خود را سبک‌مغز یافت و آن‌ها اطاعتش کردند؛ چراکه آن‌ها مردمانی نابکار بودند).

﴿أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا...﴾ ﴿۲﴾ (گنجی به طرف او افکنده نشد یا باغی ندارد که از آن بخورد؟...).

اگر بخواهیم فهرست درخواست‌های امروزی را به آن اضافه کنیم به درازا خواهد کشید و تمام‌شدنی نخواهد بود. مثل: چرا از بصره آمد، نه از جای دیگر؟ چرا چنین کرد؟ چرا چنان کرد؟ چرا در ماهواره‌ها و رسانه‌های عمومی حاضر نشد و صحبت نکرد؟ چرا به سوی ما نمی‌آید؟ چرا ما نشنیده‌ایم؟ چرا او را نمی‌بینیم و فقط شما می‌بینید؟ چرا... چرا... تا آنجا که خدا برای تمکین خلیفه و حجتش اراده فرماید. «چرا، چگونه و سایر کلمات استفهام» تمامی ندارد و این مردم به سنت پیشینیان معترض خود - که بر خلفای خداوند اعتراض کردند، پیشنهاد دادند و ناامید و زیانکار شدند - اقتدا کرده‌اند. گویا وظیفه اداره مردم و تعلیم خلیفه خدا هنگامی که بیاید و اینکه چگونه و با چه چیزی بیاید موقوف به این موارد است.

شکی نیست که درخواست‌ها و پیشنهادها - که بسیار هستند و تنها برخی از آن‌ها مرور شد - در مجموع، سنتی از سنت‌های معترضان را در تعامل با دعوت‌های فرستادگان و خلفای خداوند در زمی‌نش تشکیل می‌دهند. معترضان به همان صورتی که در پیشنهاد شخص فرستاده و خلیفه، یکسان عمل می‌کردند، در پیشنهاد دلایل و چگونگی آمدن خلیفه‌های خداوند نیز یکسان هستند.

و سپاس و ستایش تنها از آن خداوند، آن پروردگار جهانیان است، بر نعمت هدایت و دور شدن از فرجام اعتراض و اقتدا به سنت اعتراض کنندگان.

\*\*\*

### (۳) یکسان بودن اهداف معترضان

پس از ملاحظهٔ یکسان بودن معترضان در گفتار، کردار و روش، به یکسان بودن آن‌ها در هدفی که از اعتراض به حجت‌ها و خلفای خداوند در زمینش دارند اشاره خواهیم نمود.

در اینجا جا دارد مهم‌ترین صفات معترضان را - که در متون قرآن کریم ارائه گردید- به استحضار برسانیم؛ زیرا شناخت شخص و خصوصیاتش تأثیر بزرگی در تعیین هدف و مقصدش دارد. ما به منظور شناخت هدفی که معترضان از اعتراض بر خلفای خداوند هنگامی که به حق دعوت می‌کنند- دارند می‌توانیم نگاهی گذرا به آیاتی که از ذکر حکیم ارائه شد بیندازیم تا برخی از خصوصیات و صفات معترضان را خلاصه کنیم:

**اول:** همان‌گونه که گفته شد معترضان سه دسته هستند:

طیف نخست: آقایان؛ و منظور من آقایان معترضان هستند که عبارت‌اند از حاکم ستمگر و عالم بی‌عمل، یا به عبارت دیگر رهبر سیاسی و رهبر دینی. گاهی یک نفر هر دو جایگاه را عهده‌دار می‌شود مثل نمرود و فرعون. این دسته در واقع همهٔ حاکمان ظالم و ستمگر و تمامی علمای بدنهاد از بزرگان مردم را در زمانی که خلفای الهی مبعوث می‌گردند شامل می‌شود. سامری، بلعم بن باعورا و علمای بنی‌اسرائیل هنگام بعثت عیسی (علیه السلام) و علمای یهود و نصارا و احناف هنگام بعثت رسول خدا ﷺ از این دسته محسوب می‌شوند. شریح، ابوحنیفه و مشابهانسان از علمای بدنهاد تا همین امروز، و همچنین بت‌های قریش، حاکمان بنی‌امیه و بنی‌عباس و هر حاکم ظلم و

فساد تا امروز نیز از زمره آنان هستند.

طیف دوم: سران و بزرگان؛ و آنها کسانی هستند که حاکمان ستمگر، علمای خیانت‌کار، هواداران بدنهاد، مشاوران فاسد و تأییدکنندگان باطل را احاطه کرده‌اند، که پیش‌تر روشن گردید. طاغوت - چه حاکم باشد و چه عالم فاسق - در استمرار طرح و نقشه شیطانی خود برای جلوگیری از طرح و نقشه الهی در مورد خلفا و حجت‌ها، بر آنان تکیه می‌کند.

همچنین روشن شد که از جمله صفات این عده عبارت است از: کفر، فسق، تکبر، خوش‌گذرانی، سوت و کف‌زدن برای باطل و حتی بوسیدن کف پایش، منع کردن مردم از ایمان آوردن با شبهه‌افکنی و جدل و فتوا دادن به سود طاغوت‌ها.

طیف سوم: پیروان؛ و اینان توده عامی مردم هستند که آنچه را که نمی‌فهمند فریاد می‌کشند و این عده اکثریت مردم معترض را تشکیل می‌دهند. اینان اگرچه هیچ تأثیر قابل‌ذکری در طرح‌ریزی نقشه‌ها و قرارومدارها برای پایان دادن به دعوت‌های فرستادگان ندارند، اما واضح است که در پیاده‌سازی و اجرای نقشه آقایان و بزرگان اعتراض‌کننده نقش مؤثری ایفا می‌کنند. آنان نقشه می‌کشند و اینان اجرا می‌کنند. از خدا بر آنچه توصیفش می‌کنند یاری می‌طلبیم.

آنان در حقیقت به‌شدت به زیر یوغ اطاعت آقایان خود درآمده‌اند؛ می‌گویند برخیزید برمی‌خیزند، بنشینید می‌نشینند، کف بزنید کف می‌زنند، گریه کنید به گریه می‌افتند، انتخاب کنید انتخاب می‌کنند، چاپلوسی کنید چاپلوسی می‌کنند، بیایید می‌آیند، نپذیرید نمی‌پذیرند، مسخره کنید مسخره می‌کنند و بجنگید می‌جنگند.

آری؛ آقایان و بزرگانی که آنها را احاطه کرده‌اند به این توده عامی مردم گفتند: برای یاری حق و اهل حق برخیزید؛ و آنان علیه حق برخاستند، نه در همراهی حق. حق را یاری نکنید و آنها یاری نکردند. برای باطل و اهل باطل سوت بکشید و کف بزنید، حتی اگر آنان با پست‌ترین خلق خدا هم‌قسم شده باشند و آنان هم کف زدند و سوت کشیدند. انتخاب کنید حتی اگر این انتخاب، ناقض حاکمیت خدا باشد و آنها

انتخاب کردند؛ انتخاب کنید حتی اگر این انتخاب، روش ابلیس برای دور کردن حق از اهل حق و خلفایش باشد، و آن‌ها انتخاب کردند. دشمنان انبیا و اوصیا را چاپلوسی کنید و آن‌ها چاپلوسی کردند. ما را به‌عنوان حاکمان و علمای دین و دنیائتان بپذیرید و آن‌ها پذیرفتند. حق را نپذیرید، حتی اگر آل محمد آن را با دلایل روشن خود بیاورند، و آن‌ها نپذیرفتند. دعوت‌کنندگان حق را به مسخره و استهزا بگیرید حتی اگر دعوت‌کننده همان قائم آل محمد و همان شخص منتظر باشد و آن‌ها مسخره کردند، و به همین صورت... و در پایان برای کشتن آل محمد به پا خیزید و آن‌ها به پا خاستند.

آنان همواره مشمول این آیه هستند: ﴿وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكِبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا﴾<sup>(۱)</sup> (و می‌گویند: «پروردگارا! ما از سران و بزرگان خود اطاعت کردیم و ما را گمراه ساختند) و این را در حالی که به‌سوی جهنم برده می‌شوند می‌گویند: ﴿يَوْمَ تَقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولَ﴾<sup>(۲)</sup> (روزی که چهره‌هایشان در آتش زیرورو می‌شود می‌گویند: ای کاش خدا را فرمان می‌بردیم و آن فرستاده را اطاعت می‌کردیم). آنان برای دنیای دیگران - نه دنیای خود- به استحمار کشانده شده‌اند؛ پس در دنیا و آخرت زیانکار شدند و از همین رو آنان از نظر عملکرد- زیانکارترین هستند، حال آنکه خود گمان می‌کنند کار نیک انجام می‌دهند: ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا \* الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾ (بگو: آیا شما را آگاه کنیم که کردار چه کسانی بیش از همه به زیانشان بود؟ \* آن‌هایی که کوشششان در زندگانی دنیا تباه شد و می‌پنداشتند کاری نیکو انجام می‌دهند)؛ و سبب زیان‌کار بودنشان این است که در کفر به آیات خدا و فرستادگانش و استهزا و مسخره‌کردن فرستادگان و نشانه‌هایی که خداوند همراه رسولان فرستاده بود آقایان و بزرگان خود را اطاعت کردند؛ پس دوزخ جزایشان

۱- احزاب، ۶۷

۲- احزاب، ۶۶



گردید: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا﴾ \* ذَلِكَ جَزَاءُ هُمُ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَ رُسُلِي هُزُوًا ﴿<sup>(۱)</sup> آنان همان کسانی هستند که نشانه‌های پروردگارشان و دیدار او را انکار کردند؛ پس اعمالشان تباہ گردید و روز قیامت آن‌ها را هیچ [قدر و] ارزشی نخواهیم داد \* این جهنم سزای آنان است چراکه کافر شدند و آیات من و فرستادگانم را به سخره گرفتند).

**دوم:** صفاتی که سران و بزرگان کفر و فسق و تکبر و خوش‌گذرانی و غیره - به‌خصوص آقایانشان و همچنین برعکس - به آن‌ها متصف می‌شوند؛ بنابراین قرآن کریم چه بسیار آنان را در گفتار و کردار شریک یکدیگر قرار می‌دهد، بی‌آنکه بین آقایان و بزرگان جدایی بیندازد. می‌فرماید: گفتند، و سپس گفته‌اند آنان و کردار و روششان در اعتراض را یاد می‌کند و همان‌طور که گفته شد - این رویه، یکسان است. به‌علاوه وقتی به‌طور کلی حرکت آن‌ها را در اعتراض مورد دقت و بررسی قرار دهیم خواهیم دید که حول یک محور می‌چرخند و این محور، حفظ «من» است: «من پروردگار بزرگ شما هستم»، «من زنده می‌کنم و می‌میرانم»، «من بهتر از او هستم»، «مال و فرزندان من بیشتر است»، «من بهتر از این شخصی هستم که خوار و زبون است»، «آیا پادشاهی مصر از آن من نیست و رودها از زیر [تخت] من روان نیست»، «اگر خدایی غیر از من برگزینی»، «نفس من برایم چنین آراست» و بسیاری موارد دیگر.

این «من» مانند حکمی در دست معترضان است که می‌خواهند آن را نگرهبانی کنند یا پادشاهی است که می‌خواهند هرروز تقویت و مستحکم‌ش سازند یا منصبی است که می‌خواهند آن را در طول زندگانی در این دنیا حفظ کنند یا دنیایی است که می‌خواهند زینت و زیور و خوش‌گذرانی‌اش تا هنگام مرگ تداوم یابد، و سروری

می‌کند ولی با وجود اینکه از باطل بودنش آگاه‌اند پایش را نمی‌خواهند؛ پس این افراد، اهل این دنیا هستند و نه چیز دیگر و این نهایت آرزویشان است؛ به همین دلیل یکی از صفات معترضان، شک و تردید در معاد و حساب و حتی از پایه و اساس کفر به آن است: ﴿أَيُّدِكُمْ أَنْكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَ كُنْتُمْ تُرَابًا وَ عِظَامًا أَنْكُمْ مُخْرَجُونَ \* هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ \* إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ \* إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَ مَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ﴾<sup>(۱)</sup> (آیا به شما وعده می‌دهد که وقتی مردید و خاک و استخوان شدید بیرون آورده می‌شوید؟ \* چه دور است، چه دور است آنچه وعده داده می‌شود \* جز این زندگی دنیای ما [زندگی دیگری] نیست، همواره [گروهی] می‌میریم و [گروهی دیگر] به دنیا می‌آییم و دیگر برانگیخته نخواهیم شد \* و فقط مردی دروغ‌گوست که بر خدا افترا بسته؛ و ما هرگز به او ایمان نخواهیم آورد).

و از آنجاکه خلفای خداوند در زمینش، آخرت را با تمامی حرکات، سکناات، دلایل، آیات، اخلاق، روش، تربیت، تزکیه، علم، گفتار و کردار خود و هرآنچه مرتبط به آنان است به تصویر می‌کشند، معترضان متوجه منهج و آیینی در او می‌شوند که سلطنت و کیانشان را منهدم و اقتدارشان را اگر فرصت گسترش آن را به دست آورد- ویران می‌کند و برای باطل، تسلط و دنیایشان که با ستم و فساد و استحمار و کشتار بنا کرده‌اند چیزی باقی نمی‌گذارد؛ پس تصمیم بر به پایان رساندن دعوت‌های فرستادگان و ریشه‌کن کردنشان گرفته می‌شود.

پس در یک‌کلام، هدف مشترک معترضان، یکسره‌کردن کار حق با یکسره‌کردن کار اهل حق است و هرآنچه در راه و روش مشترک معترضان در گفتار و کردار در رویارو شدن با دعوت‌ها خلفای الهی -اعم از استهزاء، تکذیب، جدل، تهمت پراکنی و سایر موارد- بیان شد برای برآورده‌کردن همین غایت و هدف است تا طرح و تشکیلات شیطان‌شان دوام یابد؛ به همین دلیل تمام سعی و تلاش آن‌ها تکذیب و

دور کردن مردم و جلوگیری از ایمان آوردن به فرستادگان می‌باشد.

به علاوه عاملی که عزم آن‌ها را برای پایان دادن به حق جزم می‌کند، همان «من» و منیتی است که در سینه‌هایشان زبانه می‌کشد و همان عاملی است که در سینه ابلیس (لعنه الله) تکبر و حسادت نسبت به آدم، خلیفه خدا، را شکل داد و دیدیم که سنت تکبر و حسادت معترضان با خلفای بعدی خداوند تکرار شد و می‌شود؛ صلوات خداوند بر همه آنان!

کنانی از ابو عبدالله امام صادق (علیه السلام) روایت می‌کند که فرمود: «ای اباصباح! ما همان قومی هستیم که خداوند عزوجل طاعتمان را واجب گردانده است. انفال برای ماست، و پاک‌شده اموال برای ماست. ما استواران در علم هستیم و همان مورد حسادت قرار گرفتگانی هستیم که خداوند می‌فرماید: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾<sup>(۱)</sup> (یا بر مردم به خاطر نعمتی که خداوند از فضل خویش به آنان ارزانی داشته است حسد می‌برند؟)»<sup>(۲)</sup>.

پیش‌تر روش معترضان را مورد مطالعه قرار دادیم و گفته‌های معترضان امروز را می‌شنویم و می‌خوانیم و کارهایشان را می‌بینیم که چه بسیار به یکدیگر شباهت دارند و چقدر امروز شبیه دیروز انبیا و اوصیا و رنجی است که از مردم خود می‌کشیدند؛ تا آنجا که می‌توان گفت امروز هیچ کلمه‌ای علیه دعوت حق یمانی بر زبان رانده نمی‌شود و هیچ کاری انجام نمی‌گیرد مگر اینکه در سنت‌های مردم معترض بر خلفای الهی در گذشته شاهی بر آن وجود داشته است؛ و لاجول و لا قوة الا بالله.

به این ترتیب روشن می‌شود که علی‌رغم گذشت سالیان بسیار و روزگاران متمادی، سنت معترضان یکسان است و تبدیل و تغییری در آن راه ندارد. این سنت در گفتار و همچنین در کردار و روش، یکسان و در هدف نیز یکسان می‌باشد.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا

تَحْوِيلًا ﴿١﴾ (سنت فرستادگانی است که پیش از تو فرستادیم و برای سنت ما تغییری نخواهی یافت).

و نیز می‌فرماید: ﴿فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَا تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا﴾ ﴿٢﴾ (پس آیا جز سنت پیشینیان را انتظار می‌برند؟ پس هرگز برای سنت خدا تبدیلی نمی‌یابی و هرگز برای سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت).

و نیز حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَلَمْ يَكْ يَنْفَعَهُمْ إِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتِ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ﴾ ﴿٣﴾ (پس هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند دیگر ایمانشان برای آن‌ها سودی نداشت. سنت خداوند است که در بندگان چنين جاری شده و آنجاست که کافران زیان کرده‌اند).

و سپاس و ستایش تنها از آن خداوند، آن پروردگار جهانیان است.

\*\*\*

---

۱- اِسْرَاء، ۷۷

۲- فَاطِر، ۴۳

۳- غَافِر، ۸۵

## فصل چهارم

### اکثریت و خلفای خداوند

- قرآن کریم و اکثریت
- چرا معترضان بر خلفای خدا بسیار هستند؟
- مشکل اکثریت معترض - به طور دقیق - چیست؟

چرا «کثرت و بسیار بودن» همواره صفت معترضان بوده است و خداوند سبحان هرگاه خلیفه‌ای برای خود در زمین مبعوث می‌کند اکثریت بر او معترض هستند؟! آیا مشکل در خلفا و فرستادگان الهی است - یعنی در دلایل و بیناتشان - یا مشکل در مورد دیگری نهفته است؟ و اگر چنین است آن مورد چیست؟

این پرسشی است بزرگ و ارزشمند که مایلیم از آن روشنگری نماییم و بر اساس آنچه خداوند - رب العالمین و تبارک و تعالی - در کتاب کریم خود برایمان روشن فرموده است پاسخش را دریابیم؛ چراکه قرآن شفای است برای آنچه در دل هاست.

برای روشن شدن هرچه بیشتر پاسخ برای جوینده، ادامه صحبت را طی سه مبحث پی خواهیم گرفت:

**اول:** قرآن کریم درباره اکثریت چگونه سخن گفته است؟

**دوم:** چرا معترضان بر خلفای خداوند هنگام بعثتشان، اکثریت را تشکیل می‌دهند؟

**سوم:** مشکل اکثریت معترض در چه عاملی نهفته است؟

در حقیقت توضیح نکته اول، کلید پاسخ به نکته دوم را در اختیار ما قرار می‌دهد؛ زیرا شناخت حالات و صفات و خصوصیات اکثریت مردم با توجه به کتاب خدا راز بسیار بودن معترضان بر خلفای خداوند سبحان یا به عبارت صحیح‌تر معترضان بر خداوند سبحان در انتخاب و برگزیدن حجت‌هایش را در اختیار ما قرار می‌دهد.

## قرآن کریم درباره اکثریت چگونه سخن گفته است؟

بی‌گمان شناخت وضعیت اکثریت مردم در کتاب خدا از طریق شناخت آیات کریمی که درباره این موضوع سخن می‌گویند امکان‌پذیر است، ولی ما صرفاً به بیان قرآنی مختصری از آیات ذکر حکیم که به این حقیقت اشاره می‌کنند بسنده خواهیم کرد و این بسنده کردن با بررسی سه واژه قرآنی «اکثرهم، کثیر و قلیل» (بیشترشان، بسیار و اندک) میسر خواهد بود. واضح است که وضعیت «اکثریت» در دو عبارت اول،

قابل بررسی است، اما واژه سوم را به این دلیل اضافه کردیم که کسانی که در برابر «اقلیت» قد علم می‌کنند اکثریت هستند و می‌توانیم با شناخت اقلیت و توصیفشان توسط خداوند، وضعیت اکثریت را نیز بشناسیم؛ گفته می‌شود که هرچیز با ضد خودش شناخته می‌شود.

به علاوه آنچه در اینجا ارائه می‌شود تنها بیانی مختصر است و هدف، بررسی کامل و دقیق نیست. هدف این است که تنها پنجره‌ای برای پاسخ به سؤال مورد بحث بگشاییم -اینکه «چرا معترضان، اکثریت را تشکیل می‌دهند؟»- و ساحت حجت‌ها و خلفای الهی را پاک و مبرا سازیم و در نتیجه به ناچار مشکل در خود انسانی خواهد بود که با حجت‌ها و دلایلشان هنگام ارسال و بعثتشان از سوی خداوند سبحان، مواجه می‌شود.

### قرآن کریم و «اکثر» (بیشتر) مردم

وضعیت «اکثرهم» (بیشتر مردم) طبق توصیف پروردگار رحیم سبحان:

۱- بیشترشان ایمان نمی‌آورند؛ می‌فرماید: ﴿أَوْ كَلِمًا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (مگر نه این بود که هرگاه پیمانی بستند گروهی از ایشان آن را به دور افکندند؟ بلکه بیشترشان ایمان نمی‌آورند) و می‌فرماید: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ﴾<sup>(۲)</sup> (به راستی که در این، نشانه و عبرتی است و بیشترشان مؤمن نیستند) و نیز می‌فرماید: ﴿لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾<sup>(۳)</sup> (به تحقیق «سخن» درباره بیشترشان محقق گردیده است، پس آن‌ها ایمان نخواهند آورد).

۱- بقره، ۱۰۰

۲- شعراء: ۸، ۶۷، ۱۰۳، ۱۲۱، ۱۳۹، ۱۵۱، ۱۷۴، ۱۹۰

۳- یس، ۷

۲- بیشترشان مشرک‌اند؛ حق تعالی می‌فرماید: ﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ﴾<sup>(۱)</sup> (بگو: در زمین بگردید و بنگرید فرجام کسانی که پیش‌تر بوده‌اند چگونه بوده است؛ بیشترشان مشرک بوده‌اند).

۳- بیشترشان کافرند؛ حق تعالی می‌فرماید: ﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يَنْكُرُونَهَا وَ أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ﴾<sup>(۲)</sup> (آن‌ها نعمت خدا را می‌شناسند اما باز هم منکرش می‌شوند و بیشترشان کافرند).

۴- بیشترشان حق را ناپسند می‌دارند؛ می‌فرماید: ﴿أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُمُ بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ﴾<sup>(۳)</sup> (می‌گویند او جنونی دارد؛ بلکه او حق را برای ایشان آورده است ولی بیشترشان حقیقت را خوش ندارند).

۵- بیشترشان فاسق هستند؛ می‌فرماید: ﴿... وَ لَوْ أَمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ﴾<sup>(۴)</sup> (... و اگر اهل کتاب ایمان آورده بودند قطعاً برایشان بهتر بود. برخی از آنان مؤمن‌اند و بیشترشان فاسق هستند) و می‌فرماید: ﴿وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ﴾<sup>(۵)</sup> (و در بیشتر آنان عهدی نیافتیم و به‌راستی بیشترشان را جز فاسق و نافرمان نیافتیم).

۶- بیشترشان دروغ‌گو هستند؛ حق تعالی می‌فرماید: ﴿يَلْقَوْنَ السَّمْعَ وَ أَكْثَرَهُمْ كَاذِبُونَ﴾<sup>(۶)</sup> (گوش فرا می‌دارند و بیشترشان دروغ‌گو هستند).

۷- بیشترشان گوش نمی‌دهند و تعقل نمی‌کنند؛ حق تعالی درباره گوش‌نکردن و تعقل‌نکردنشان می‌فرماید: ﴿أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا

۱- روم، ۴۲

۲- نحل، ۸۳

۳- مؤمنون، ۷۰

۴- آل‌عمران، ۱۱۰

۵- اعراف، ۱۰۲

۶- شعراء، ۲۲۳



كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا ﴿١﴾ (یا گمان کرده‌ای که بیشترشان می‌شنوند یا می‌فهمند؟ اینان چون چهارپایانی بیش نیستند، بلکه از چهارپایان هم گمراه‌ترند).

و دربارهٔ تعقل نکردنشان می‌فرماید: ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾<sup>(۲)</sup> (خداوند دربارهٔ بحیره، سائبه، وصیله و حام، چیزی قرار نداده است، ولی کافران به خدا دروغ می‌بندند و بیشترشان تعقل نمی‌کنند).

و می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ ينادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾<sup>(۳)</sup> (به راستی کسانی که تو را از پشت اتاق‌ها به فریاد می‌خوانند بیشترشان نمی‌فهمند).

و نیز می‌فرماید: ﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنَ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾<sup>(۴)</sup> (و اگر از آنان بپرسی: «چه کسی از آسمان آبی فرو فرستاده و زمین را پس از مرگش به وسیلهٔ آن زنده گردانیده است؟» قطعاً خواهند گفت: «الله». بگو: ستایش از آن خداست؛ با این وجود بیشترشان نمی‌اندیشند).

و حق تعالی دربارهٔ گوش نکردنشان می‌فرماید: ﴿بَشِيرًا وَ نَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ﴾<sup>(۵)</sup> (بشارتگر و هشداردهنده است. بیشتر آنان روی گردان شدند؛ پس آنان نمی‌شنوند).

۸- بیشترشان نادان هستند، نمی‌دانند و روی گردانند؛ حق تعالی دربارهٔ جهلشان می‌گوید: ﴿وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَ كَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَ حَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ

۱- فرقان، ۴۴

۲- مائده، ۱۰۳

۳- حجرات، ۴

۴- عنکبوت، ۶۳

۵- فصلت، ۴

قبلاً ما كانوا ليؤمنوا إلا أن يشاء الله و لكن أكثرهم يجهلون<sup>(۱)</sup> (و اگر ما فرشتگان را بهسوی آنان می‌فرستادیم و مردگان با آنان به سخن می‌آمدند و هرچیزی را دسته‌دسته در برابر آنان گرد می‌آوردیم، باز هم ایمان نمی‌آوردند مگر اینکه خدا بخواهد۔ ولی بیشترشان نادانی می‌کنند).

و درباره علم‌نداشتن و روی‌گردانی‌شان می‌فرماید: ﴿أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾<sup>(۲)</sup> (بدانید که در حقیقت آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن خداست. بدانید که به‌راستی وعده خدا حق است ولی بیشتر آنان نمی‌دانند) و می‌فرماید: ﴿وَإِذَا بَدَلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَنْزِلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾<sup>(۳)</sup> (و چون آیه‌ای را به‌جای آیه دیگر تبدیل کنیم - خدا به آنچه نازل می‌کند داناتر است۔ می‌گویند: «جز این نیست که تو دروغ‌گویی» بلکه بیشتر آنان نمی‌دانند).

و می‌فرماید: ﴿أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مِنْ مَعِيَ وَ ذِكْرٌ مِنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ﴾<sup>(۴)</sup> (آیا به‌جای او خدایانی برای خود برگرفته‌اند؟ بگو: «برهاتان را بیاورید». این است یاد هرکه با من است و یاد هرکه پیش از من بوده است. بلکه بیشترشان حق را نمی‌شناسند؛ پس آن‌ها روی‌گردان‌اند).

و می‌فرماید: ﴿وَ قَالُوا لَوْ لَا نَزَّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَنْزِلَ آيَةً وَ لَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾<sup>(۵)</sup> (و گفتند: چرا نشانه‌ای از سوی پروردگارش بر او نازل نشده است؟ بگو: بی‌تردید خدا قادر است آیه‌ای فرو فرستد، لیکن بیشتر آنان

۱- انعام، ۱۱۱

۲- یونس، ۵۵

۳- نحل، ۱۰۱

۴- انبیاء، ۲۴

۵- انعام، ۳۷

نمی‌دانند).

۹- بیشترشان پیرو ظن و گمان اند: حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (بیشترشان فقط تابع گمان اند، و گمان نمی‌تواند جای حق را بگیرد، هرآینه خداوند به کاری که می‌کنند آگاه است).

۱۰- بیشترشان شکرگزار نیستند؛ می‌فرماید: ﴿ثُمَّ لَا تَبِيبُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾<sup>(۲)</sup> (آنگاه از پیش رو و از پس و از چپ و از راست بر آن‌ها می‌تازم و بیشترشان را ناسپاس خواهی یافت).  
و می‌فرماید: ﴿وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ﴾<sup>(۳)</sup> (و آنان که بر خدا دروغ می‌بندند روز رستاخیز چه گمان دارند؟ به‌راستی خدا بر مردم دارای بخشش است ولی بیشترشان شکرگزار نیستند).

و نیز فرمود: ﴿وَإِنْ رَبِّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ﴾<sup>(۴)</sup> (و به‌راستی که پروردگارت بر مردم دارای بخشش است، ولی بیشترشان شکرگزار نیستند).  
و خلاصه:

طبق متن قرآن کریم بیشتر مردم: ایمان نمی‌آورند، مشرک و حتی کافرند و حق را ناخوشایند می‌دانند زیرا فاسق و دروغ‌گو هستند، گوش نمی‌دهند، تعقل نمی‌کنند، جاهل اند و نمی‌دانند حتی روی‌گردان اند، تابع ظن و گمان هستند و شکر نمی‌گزارند. و به‌راستی که حلم و صبر خداوند سبحان بر بندگانش علی‌رغم هرآنچه از آنان صادر می‌شود و رحمتش علی‌رغم هرآنچه انجام می‌دهند تمام‌نشدنی است.

۱- یونس، ۳۶

۲- اعراف، ۱۷

۳- یونس، ۶۰

۴- نمل، ۷۳

## قرآن کریم و «کثیر» (بسیاری) امر مردم

عفو و بخشایش خداوند سبحان بسیار است و می‌فرماید: ﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾<sup>(۱)</sup> (و هر مصیبتی که به شما برسد به سبب دستاورد خود شمامست، و [خدا] از بسیاری درمی‌گذرد) و فرمان داده است که خلقت او را بسیار یاد کنند: ﴿أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا﴾<sup>(۲)</sup> (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را بسیار یاد کنید) و نیز می‌فرماید: ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾<sup>(۳)</sup> (و چون نماز گزارده شد در زمین پراکنده گردید و از فضل خدا جويا شوید و خدا را بسیار یاد کنید باشد که رستگار گردید) و تمامی سخن خود را حکمت و آن را در حجت‌ها و خلفایش هنگام بعثتشان قرار داده است و در حکمت، خیر فراوانی است. می‌فرماید: ﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾<sup>(۴)</sup> (به هر که بخواهد حکمت می‌دهد و به هر که حکمت داده شده است به‌یقین. خیر بسیاری به او داده شود و جز صاحبان خرد یادآور نمی‌شوند)، علی‌رغم تمامی این‌ها وضعیت بسیاری از مردم همان است که از خالق سبحان درباره‌شان می‌شنویم که در کتاب کریمش از آنان چنین سخن به میان می‌آورد:

۱- بسیاری از آنان در امتحان ناکام می‌مانند؛ حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَ مَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنْ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرَبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ...﴾<sup>(۵)</sup> (چون طالوت،

۱- شوری، ۳۰

۲- احزاب، ۴۱

۳- جمعه، ۱۰

۴- بقره، ۲۶۹

۵- بقره، ۲۴۹

سپاهش را به راه انداخت، گفت: خداوند شما را به جوی آبی می‌آزماید؛ هرکه از آن بخورد از من نیست و هرکه از آن نخورد یا تنها کفِ دستی بیاشامد از من است. همه جز اندکی از آن نوشیدند...

و می‌فرماید: ﴿وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةً فَعَمُوا وَصَمُوا ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَصَمُوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (و پنداشتند فتنه و آزمونی در کار نیست. پس کور و کر شدند. سپس خدا توبه آنان را پذیرفت. باز بسیاری از ایشان کور و کر شدند و خدا به آنچه انجام می‌دهند بیناست).

۲- بسیاری از مردم گمراه‌ترند؛ حق تعالی فرمود: ﴿... وَإِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ﴾<sup>(۲)</sup> (و به‌راستی بسیاری از روی نادانی با هوس‌های خود گمراه می‌کنند. قطعاً پروردگار تو به تجاوز کاران داناتر است).

و می‌فرماید: ﴿رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّنَ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَ مَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾<sup>(۳)</sup> (پروردگارا! آن‌ها بسیاری از مردم را گمراه کردند. پس هرکه از من پیروی کند، بی‌گمان، از من است و هرکه مرا نافرمانی کند، به‌یقین که تو آمرزندهٔ مهربانی).

و می‌فرماید: ﴿وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَ لَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا﴾<sup>(۴)</sup> (و بسیاری را گمراه کرده‌اند. پس جز بر گمراهی ستمکاران می‌فزای).

و می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَلَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾<sup>(۵)</sup> (و گروهی انبوه از میان شما را سخت گمراه کرد؛ آیا تعقل نمی‌کردید؟).

۱- مائده، ۷۱

۲- انعام، ۱۱۹

۳- ابراهیم، ۳۶

۴- نوح، ۲۴

۵- یس، ۶۲

و سبب گمراهی -طبق آیات کریم- عبارت است از: هوا و هوس، بت‌ها،<sup>(۱)</sup> سروران معترض ستمکار و ابلیس (لعنه الله).

**۳- بسیاری کفر می‌ورزند و با کافران دوستی می‌کنند؛** حق تعالی می‌فرماید: ﴿أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ﴾<sup>(۲)</sup> (آیا در خودشان به تفکر نپرداخته‌اند؟ خداوند آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است، جز به حق و تا سرآمدی معین نیافریده است، و بسیاری از مردم دیدار پروردگارشان را سخت منکرند).  
و می‌فرماید: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَ لِيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا...﴾<sup>(۳)</sup> (یهود گفتند: دست خدا بسته است؛ دست‌های خودشان بسته باد و با این سخن که گفتند لعنت بر آن‌ها! دست‌های او گشاده است به هر سان که بخواهد انفاق می‌کند و آنچه بر تو از سوی پروردگارت نازل شده است، بر طغیان و کفر بسیاری از ایشان خواهد افزود...).

و می‌فرماید: ﴿تَرَى كَثِيرًا مِّنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ﴾<sup>(۴)</sup> (بسیاری از آنان را می‌بینی که با کسانی که کفر ورزیده‌اند دوستی می‌کنند. به‌راستی چه زشت است آنچه برای خود پیش فرستادند. خدا بر ایشان خشم گرفت و پیوسته در عذاب ماندگارند).

**۴- بسیاری از آنان -و به‌خصوص راهبان‌شان- از راه خدا باز می‌دارند؛** حق تعالی

۱- بت از جهت مفهوم، از نظر اهل‌بیت (علیهم‌السلام) شامل هر کسی می‌شود که به غیر از خدا عبادت می‌گردد، از جمله اطاعت از علمای بدعهد در حرام کردن حلال خدا و حلال کردن حرام خدا؛ زیرا اطاعت پیروان از اینان -که اکنون نیز این‌گونه است- به معنی برگرفتن آن‌ها به‌عنوان «پروردگار» و بت‌هایی است که به غیر از خدا پرستش می‌شوند.

۲- روم، ۸

۳- مائده، ۶۴

۴- مائده، ۸۰

می فرماید: ﴿فَيُظْلَمُ مَنْ الَّذِينَ هَادُوا حَرَمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا﴾<sup>(۱)</sup> (پس به کیفر ستمی که یهودیان روا داشتند و مانع شدن بسیارشان از راه خدا، آن چیزهای پاکیزه را که بر آنان حلال بود برایشان حرام کردیم).

و می فرماید: ﴿أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن كَثِيرًا مِنَ الْأَخْبَارِ وَ الرَّهْبَانِ لِيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ...﴾<sup>(۲)</sup> (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بسیاری از دانشمندان یهود و راهبان بهراستی- اموال مردم را به ناروا می‌خورند و از راه خدا باز می‌دارند...).

۵- بسیاری از مردم در گناه و دشمنی شتاب می‌کنند؛ حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَتَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَسَارِعُونَ فِي الْأَيْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكَلِهِمُ السُّحْتُ لَيْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾<sup>(۳)</sup> (و بسیاری از آنان را می‌بینی که در گناه و تعدی و حرام‌خواری خود شتاب می‌کنند. به‌واقع چه اعمال بدی انجام می‌دادند).

۶- بسیاری از مردم خلفای خداوند سبحان و ایمان‌آوردگان به آن‌ها را آزار و اذیت کردند؛ حق تعالی می‌فرماید: ﴿لَتَبْلُغَنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَ لَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أذًى كَثِيرًا وَ إِن تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾<sup>(۴)</sup> (بهراستی که شما با مال‌ها و جان‌هایتان آزموده خواهید شد و از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده است و از کسانی که به شرک گراییده‌اند آزار بسیار خواهید دید، و اگر صبر پیشه کنید و پرهیزگاری نمایید، این حاکی از عزم استوار در کارهاست).

۷- بسیار از مردم اسراف‌کارند: حق تعالی می‌فرماید: ﴿...وَ لَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا

۱- نساء، ۱۶۰

۲- توبه، ۳۴

۳- مائده، ۶۲

۴- آل عمران، ۱۸۶

بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ ﴿١﴾ (۱) ... و به راستی فرستادگان ما دلایل آشکار برای آنان آوردند، پس از آن بسیاری از ایشان در زمین اسراف کارند؛ یعنی در ولایت خلفا و فرستادگان خدا هنگام بعثت، کوتاهی می کنند و حرمتشان را حلال و خون پاکشان را مباح می گردانند. از امام باقر (علیه السلام) روایت شده است: «اسراف کاران همان کسانی هستند که حرمتها را حلال می کنند و خونها می ریزند»؛<sup>(۲)</sup> و کدام خون پاک تر از خون خلفای خداوند (صلوات خداوند بر همه آنان باد) است؟ و حرمت کدام محارم شدیدتر از اعتراض بر آنان و تکذیب و استهزای آنان و کارهای بسیار دیگری که معترضان در برابر آنان انجام داده اند است؟ انا لله و انا الیه راجعون.

۸- بیشترشان فاسق اند؛ حق تعالی می فرماید: ﴿وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ﴾<sup>(۳)</sup>

(و در حقیقت بسیاری از مردم فاسق اند).

و می فرماید: ﴿وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَ لَكِن كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ﴾<sup>(۴)</sup> (و اگر به خدا و پیامبر و آنچه به سوی او فرود آمده است ایمان می آوردند آنان را به دوستی نمی گرفتند، لیکن بسیاری از ایشان فاسق اند).

و می فرماید: ﴿الَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَ مَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ﴾<sup>(۵)</sup> (آیا برای کسانی که ایمان آورده اند هنگام آن نرسیده که دل هایشان به یاد خدا و آن حقیقتی که نازل شده است نرم گردد؟ و همانند کسانی نباشند که از پیش به آنها کتاب داده شد و انتظار بر آنان به درازا کشید، پس دل هایشان سخت

۱- مائده، ۳۲

۲- البرهان، ج ۲، ص ۱۷۰

۳- مائده، ۴۹

۴- مائده، ۸۱

۵- حدید، ۱۶



گردید و بسیاری از آنها فاسق بودند).

و می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَ إِبْرَاهِيمَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَ الْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (و به راستی نوح و ابراهیم را فرستادیم و در میان فرزندان آن دو، نبوت و کتاب را قرار دادیم؛ پس برخی از آنها هدایت شدند و بسیاری از آنان فاسق و بدکار بودند).

۹- بسیاری از آنان غافل‌اند؛ حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَالْيَوْمَ نُنَجِّكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً وَ إِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَعَافُونَ﴾<sup>(۲)</sup> (پس امروز بدن تو را نجات می‌دهیم، تا برای کسانی که از پی تو می‌آیند عبرتی باشد؛ و بی‌گمان بسیاری از مردم از نشانه‌های ما غافل‌اند).

۱۰- بسیاری از آنان اعمال پلید انجام می‌دهند؛ حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أَنْزَلْ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكُلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ﴾<sup>(۳)</sup> (و اگر آنان تورات و انجیل و آنچه از پروردگارشان به سویشان نازل شده است را به پا می‌داشتند قطعاً از بالای سرشان و از زیر پاهایشان برخوردار می‌شدند. از میان آنان گروهی میانه‌رو هستند و بسیاری از ایشان اعمال بدی انجام می‌دهند).

۱۱- بسیاری از آنان برای جهنم آفریده شده‌اند و عذاب بر آنان حق است؛ حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسِ﴾ (و بسیاری از جن و انس را برای جهنم آفریدیم) و سببش این است که آنها ﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْعَافُونَ﴾<sup>(۴)</sup> (دل‌هایی دارند که با آن دریافت نمی‌کنند و چشمانی دارند که

۱- حدید، ۲۶

۲- یونس، ۹۲

۳- مائده، ۶۶

۴- اعراف، ۱۷۹

با آن‌ها نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آن‌ها نمی‌شنوند. آنان همچون چهارپایان هستند، حتی گمراه‌تر. آن‌ها همان غافلان‌اند).

۱۲- گریه بسیارشان نتیجه کار خودشان است؛ حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَلْيُضْحَكُوا قَلِيلاً وَ لْيُبْكُوا كَثِيراً جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (از این پس کم بخندند و به جزای آنچه به دست می‌آوردند بسیار بگریند).

۱۳- در بسیاری از نجوای ایشان خیری نیست: حق تعالی می‌فرماید: ﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءً مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِماً﴾<sup>(۲)</sup> (در بسیاری از نجوای ایشان خیری نیست، مگر کسی که به صدقه‌ای یا کاری پسندیده یا سازشی میان مردم فرمان دهد؛ و هرکس برای خواست خشنودی خدا چنین کند به زودی او را پاداشی بزرگ خواهیم داد).

و به‌طور خلاصه:

بسیاری از مردم: «در امتحان شکست می‌خورند، گمراه می‌شوند، کفر می‌ورزند، کافران را به دوستی می‌گیرند، آنان و راهبان‌شان از راه خدا ممانعت می‌کنند، در گناه و دشمنی شتاب می‌کنند، خلفای خدا و مؤمنان به آن‌ها را آزار می‌دهند، در ضایع کردن خلفای خدا در زمینش اسراف‌کارند، فاسق و غافل‌اند، چه بد است کارهایی که انجام می‌دهند، عذاب بر آنان حق است، گریه‌های فراوانشان نتیجه کار خودشان است و خیری در نجوای آنان نیست».

## قرآن کریم و «قلیل» (اندکی) از مردم

خداوند سبحان برای خلقتش فرموده است که به آن‌ها جز اندکی از علم داد

۱- توبه، ۸۲

۲- نساء، ۱۱۴

نشده است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾<sup>(۱)</sup> (و به شما از علم، جز اندکی داده نشده است) و آنچه از آنان خواسته، این است که برای حفظ دنیای خود و نپذیرفتن حجت خلفای خداوند هنگام بعثت اقدام به اعتراض نکنند و بر آن‌هاست که اهل ورع باشند، به‌خصوص وقتی که دانستند متاع دنیوی اندک است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ﴾<sup>(۲)</sup> (متاعی است اندک و سپس جایگاهشان دوزخ است، و چه بد قرارگاهی است).

و می‌فرماید: ﴿كُلُوا وَتَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ﴾<sup>(۳)</sup> (بخورید و اندکی برخوردار شوید که شما گناهکارید) و با این وجود مردم را چنین می‌بینیم:

۱- آنان که از شیطان پیروی نمی‌کنند اندک‌اند؛ حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا﴾<sup>(۴)</sup> (و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود مسلماً -جز اندکی- از شیطان پیروی می‌کردید) و ﴿قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَنْ أُوْحِرْنَ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَاحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا﴾<sup>(۵)</sup> ([ابلیس] گفت: به من بگو: این کسی را که بر من برتری دادی [برای چه بود]؟ اگر تا روز قیامت مهلتم دهی قطعاً فرزندانم را -جز اندکی [از آن‌ها]- ریشه‌کن خواهیم کرد).

۲- آنان که روی‌گردان نشدند اندک‌اند؛ حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ﴾<sup>(۶)</sup> (و آن هنگام که از بنی‌اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدا را نپرستید و به

۱- [إسراء، ۸۵]

۲- آل عمران، ۱۹۷

۳- مرسلات، ۴۶

۴- نساء، ۸۳

۵- [إسراء، ۶۲]

۶- بقره، ۸۳

پدر و مادر و خویشان و یتیمان و مستمندان نیکی کنید و با مردم سخن نیک بگوئید، نماز را به پا دارید و زکات را بپردازید؛ آنگاه -جز اندکی از شما- روی برتافتید و شما روی گردان بودید).

و می‌فرماید: ﴿الَمْ تَرَ إِلَى الْمَلِئِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لَنَبِيِّ لَّهُمْ أبعثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾<sup>(۱)</sup> (آیا آن گروه از بنی‌اسرائیل را پس از موسی ندیدی که به یکی از پیامبران خود گفتند: برای ما پادشاهی منصوب کن تا در راه خدا بجنگیم. گفت: اگر جنگیدن بر شما مقرر گردد، چه بسا پیکار نکنید. گفتند: چرا در راه خدا نجنگیم درحالی که ما از سرزمینمان بیرون رانده شده‌ایم و از فرزندانمان جدا افتاده‌ایم؟ پس هنگامی که جنگ بر آنان مقرر شد، جز شماری اندک از آنان، [همگی] پشت کردند، و خداوند به [حال] ستمکاران داناست).

۳- آنان که اجابت می‌کنند اندک‌اند؛ حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِّنْهُمْ...﴾<sup>(۲)</sup> (و اگر بر آنان مقرر می‌داشتیم که تن به کشتن دهید یا از خانه‌های خود بیرون آید، جز اندکی از ایشان آن را به کار نمی‌بستند...) و می‌فرماید: ﴿وَ اذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُّسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ بِبَصْرِهِ وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾<sup>(۳)</sup> (و به یادآورید آن هنگام را که شما در زمین گروهی اندک و مستضعف بودید. می‌ترسیدید مردم شما را برابیند؛ پس [خدا] به شما پناه داد و شما را به یاری خود نیرومند گرداند و از چیزهای پاک به شما روزی داد؛ باشد که سپاسگزاری کنید) و

۱- بقره، ۲۴۶

۲- نساء، ۶۶

۳- انفال، ۳۶

می فرماید: ﴿وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا﴾<sup>(۱)</sup> (و اگر در میان شما بودند جز اندکی پیکار نمی کردند).

۴- اندک می فهمند؛ حق تعالی می فرماید: ﴿سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ يَرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ فُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾<sup>(۲)</sup> (چون به گرفتن غنایم روانه شدید، به زودی برجای ماندگان خواهند گفت: «بگذارید ما به دنبال شما بیاییم» می خواهند کلام خدا را دگرگون کنند. بگو: «هرگز از پی ما نخواهید آمد. خدا از پیش درباره شما چنین فرموده است» پس به زودی خواهند گفت: «بلکه بر ما حسادت می ورزید» بلکه جز اندکی هیچ نمی فهمند).

۵- اندک یاد می کنند؛ حق تعالی می فرماید: ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاؤُنَ النَّاسَ وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾<sup>(۳)</sup> (منافقان به خدا نیرنگ می کنند و حال آنکه او به آنان نیرنگ خواهد کرد؛ و چون به نماز ایستند با کسالت برخیزند. با مردم ریا می کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی کنند).

۶- اندک یاد می کنند و پند می گیرند؛ حق تعالی می فرماید: ﴿أَمَنْ يَجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ إِلَهٌ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذْكُرُونَ﴾<sup>(۴)</sup> (یا آن کس که درمانده را -چون بخواندش- اجابت می کند و گرفتاری را برطرف می گرداند و شما را جانشینان این زمین قرار می دهد؟ آیا معبودی همراه خدا هست؟ چه اندک پند می پذیرید) و می فرماید: ﴿وَ مَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَ الْبَصِيرُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا

۱- احزاب، ۲۰

۲- فتح، ۱۵

۳- نساء، ۱۴۲

۴- نمل، ۶۲

الصَّالِحَاتِ وَ لَا الْمُسِيءُ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ ﴿١﴾ (و نابینا و بینا یکسان نیستند، و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند با بدکار [یکسان] نیستند؛ چه اندک پند می‌پذیرید) و می‌فرماید: ﴿و لَا يَقُولُ كَاهِنٌ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ﴾<sup>(۲)</sup> (و نه گفتار کاهنی است، چه کم پند می‌گیرید) و می‌فرماید: ﴿اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَ لَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ﴾<sup>(۳)</sup> (آنچه را که از سوی پروردگارتان به‌سوی شما فرو فرستاده شده است پیروی کنید؛ و از معبودان به‌غیر از او پیروی نکنید. چه اندک پند می‌گیرید).

۷- آنان که ایمان می‌آورند اندک‌اند؛ حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ﴾<sup>(۴)</sup> (و گفتند: دل‌های ما در غلاف (حجاب) است؛ [نه] بلکه خدا به سزای کفرشان لعنتشان کرده است. پس آنان که ایمان می‌آورند چه اندک‌اند) و می‌فرماید: ﴿...وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَ أَسْمَعُ وَ أَنْظِرْنَا لَكُنْ خَيْرًا لَهُمْ وَ أَقْوَمَ وَ لَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾<sup>(۵)</sup> (... و اگر آنان می‌گفتند: «شنیدیم و فرمان بردیم، و بشنو و به ما بنگر»، قطعاً برای آنان بهتر و درست‌تر بود، ولی خدا آنان را به علت کفرشان لعنت کرد، پس جز اندکی ایمان نمی‌آورند) و می‌فرماید: ﴿فِيمَا نَقَضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ وَ كَفَرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ قَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ قَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَحَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾<sup>(۶)</sup> (پس به [سزای] پیمان‌شکنی میثاقشان و انکارشان به آیات خدا و کشتار ناحق انبیا توسط آنان و گفتارشان که: «دل‌های ما در غلاف (حجاب) است»؛ [نه] بلکه خدا به خاطر کفرشان

۱- غافر، ۵۸

۲- حاقه، ۴۲

۳- اعراف، ۳

۴- بقره، ۸۸

۵- نساء، ۴۶

۶- نساء، ۱۵۵

بر دل‌هایشان مهر زده است، پس جز شماری اندک ایمان نمی‌آورند) و می‌فرماید: ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ﴾<sup>(۱)</sup> (تا آن‌گاه که فرمان ما در رسید و تنور فوران کرد. فرمودیم: «در آن [کشتی] از هر حیوانی یک جفت با کسانت مگر کسی که قبلاً دربارهٔ او سخن رفته است. و کسانی که ایمان آورده‌اند حمل کن» و با او جز اندکی ایمان نیاورده بودند) و می‌فرماید: ﴿... وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ...﴾<sup>(۲)</sup> (...و در حقیقت بسیاری از شریکان به همدیگر ستم روا می‌دارند، به استثنای کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، و این‌ها بسیار اندکند...) و می‌فرماید: ﴿وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ﴾<sup>(۳)</sup> (و آن گفتار یک شاعر نیست. چه کم ایمان می‌آورید).

۸- اندکی از آنان انصار خلفای الهی هستند؛ حق تعالی از قول معترضان چنین حکایت می‌فرماید: ﴿إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشَرِّ ذِمَّةٍ قَلِيلُونَ﴾<sup>(۴)</sup> (اینان عده‌ای ناچیزند).  
 ۹- اندکی شکرگزارند؛ حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ﴾<sup>(۵)</sup> (و در زمین جایگاهتان دادیم و راه‌های معیشتان را در آن قرار دادیم و چه اندک شکرگزار هستید) و می‌فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ﴾<sup>(۶)</sup> (و اوست همان کس که برای شما گوش و چشم و دل پدید آورد. چه اندک شکرگزارید) و می‌فرماید: ﴿ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ﴾<sup>(۷)</sup> (آن‌گاه او را

۱- هود، ۴۰

۲- ص، ۲۴

۳- حاقه، ۴۱

۴- شعراء، ۵۴

۵- اعراف، ۱۰

۶- مؤمنون، ۷۸

۷- سجده، ۹

نیکو بیاراست و از روح خود در او دمید، و برای شما گوش و دیدگان و دل‌ها قرار داد؛ چه اندک شکر می‌گزارید) و می‌فرماید: ﴿... اَعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِي الشُّكُورِ﴾<sup>(۱)</sup> (...ای خاندان داوود شکرگزار باشید، و از بندگان من اندکی سپاسگزارند) و می‌فرماید: ﴿قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ﴾<sup>(۲)</sup> (بگو: اوست آن کس که شما را پدید آورده و برای شما گوش و دیدگان و دل‌ها قرار داده است. چه کم سپاسگزارید).

۱۰- مقربان اندک‌اند؛ حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَ قَلِيلٌ مِّنَ الْأَخْرِين﴾<sup>(۳)</sup> (و از متأخران اندکی هستند).

۱۱- نجات‌یافتگان اندک‌اند؛ حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَلَوْ لَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِن قَبْلِكُمْ لَوْلَا الْعَزْمَ بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَ كَانُوا مُجْرِمِينَ﴾<sup>(۴)</sup> (پس چرا از نسل‌های پیش از شما خردمندانی نبودند که از فساد در زمین باز دارند؟ جز اندکی از کسانی که از میان آنان نجاتشان دادیم؛ و آنان که ستم کردند به دنبال ناز و نعمتی که در آن بودند رهسپار شدند، و آنان گناهکار بودند).

و به‌طور خلاصه:

اندکی از مردم: «از شیطان پیروی نمی‌کنند، پشت نمی‌کنند و روی‌گردان نمی‌شوند، اجابت می‌کنند، خدا را یاد می‌کنند، متذکر می‌شوند و پند می‌گیرند، ایمان می‌آورند، خلفای خداوند را یاری می‌کنند، شکر می‌گزارند، و از مقربان و نجات‌یافتگان می‌گردند».

یعنی در نقطهٔ مقابل، بسیاری از مردم: «از شیطان پیروی می‌کنند، روی‌گردان

۱- سبأ، ۱۳

۲- ملکه، ۲۳

۳- واقعه، ۱۴

۴- هود، ۱۱۶



هستند و پشت می‌کنند، اجابت نمی‌کنند، نمی‌فهمند، خدا را یاد نمی‌کنند، متذکر نمی‌شوند و پند نمی‌گیرند، ایمان نمی‌آورند، خلفای خدا را یاری نمی‌کنند، شکرگزار نیستند، و در نتیجه از مقربین یا حداقل از نجات‌یافتگان نمی‌گردند».

و نمی‌دانم پس از این همه تبیین‌های خداوند سبحان دربارهٔ اکثریت مردم در کتاب کریم خود، آیا پاسخ سؤال دوم دربارهٔ «کثرت معترضان بر خلفای خداوند در زمین» روشن گردیده است یا خیر؟! اما با این وجود توفقی خواهیم داشت تا صفات اکثر مردم را در یک نکته خلاصه‌وار جمع کنیم تا پاسخی برای همهٔ کسانی باشد که این سؤال در ذهنشان خطور می‌کند.

\*\*\*

### چرا معترضان بر خلفای خداوند، اکثریت را تشکیل می‌دهند؟

در ابتدا باید به این نکته اشاره‌ای داشته باشیم که در اصل این سؤال یا اشکال - که برخی سعی کرده‌اند این اشکال را به‌عنوان نقطه‌ضعفی در دعوت خلیفهٔ خدا سید احمدالحسن (علیه السلام) به تصویر بکشند - پناه‌برخدا، نپذیرفتن سخن خداوند سبحان وجود دارد و اصل این پرسش به دور بودن از کتاب خداوند سبحان بازمی‌گردد، چراکه روشن شد وضعیت اکثریت مردم، ایمان نیاوردن، تکذیب و جلوگیری از راه خدا و سایر صفاتی است که مورد بررسی قرار گرفت. با وجود تمامی این‌ها چگونه یاری کردن بیشتر مردم از خلفای خداوند هنگام بعثتشان انتظار برود؟!

در حقیقت اعتراض بیشتر مردم بر خلفای خداوند به دلیل -پناه‌برخدا- کوتاهی یا ضعف در حجت خلفا یا واضح‌نبودن حجتشان نیست و خداوند سبحان پاک و منزّه است از اینکه دلایل فرستادگانش و نشانه‌هایشان به این صورت باشند؛ همان‌طور که گفته شد خداوند این دلایل و نشانه‌ها را با صفت «بینات» و «آیات» توصیف فرموده است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِّنْ قَبْلِكَ جَاءُ بِالْبَيِّنَاتِ وَ

الرُّبْرِ وَ الْكُتَابِ الْمُنِيرِ ﴿۱﴾ (پس اگر تو را تکذیب کردند به یقین فرستادگانی که پیش از تو دلایل روشن و نوشته‌ها و کتاب روشنگر آورده بودند نیز تکذیب شدند) نه به دلیل واضح نبودن بیان؛ زیرا می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ (۲) (و ما هیچ فرستاده‌ای را جز به زبان قومش نفرستادیم تا [حقایق را] برای آنان بیان کند. پس خدا هر که را بخواهد بی‌راه می‌گذارد و هر که را بخواهد هدایت می‌کند، و اوست ارجمند حکیم). پس خداوند سبحان فرستادگانش را با زبان قوم خودشان می‌فرستد تا برای آنان روشن کند، آنان را تعلیم دهد و تزکیه نماید. آیا خداوند سبحان غایت و هدف خویش را نقض می‌کند و از ساحت او بسی به دور است. و فرستاده‌ای می‌فرستد که مثلاً بیانش ضعیف باشد؟! نه؛ به خدا سوگند هرگز. نپذیرفتن و بسیار بودن اعتراض بر خلفای خداوند در زمینش هنگام ارسالشان، در حقیقت دلیلی ندارد، به جز همان وضعیت اکثریت مردم که دانستیم.

و در نقطهٔ مقابل می‌توانیم سؤالی را مطرح کنیم که پاسخش در خودش نهفته است: آیا از «مردمی» که بیشترشان با صفاتی که پروردگارشان بیان داشته است موصوف گشته‌اند توقع داریم مؤمن باشند و خلفای خدا را هنگام فرستاده‌شدن تصدیق نمایند؟ تا آنجا که وقتی بفهمیم اکثریت مردم در صف اعتراض‌کنندگان قرار دارند باعث تعجبمان شود؟! نه؛ به خدا سوگند، بلکه کفر و تعجب هنگامی خواهد بود که غیر از این گفته شود.

اما کفر؛ زیرا این سخن رد کردن سخن خداوند سبحان خواهد بود؛ زیرا در این صورت طبق توقعی که داریم می‌گوییم: مؤمنان به خلفای خداوند باید اکثریت مردم را تشکیل بدهند؛ همان اکثریتی که خداوند وضعیت ننگ‌آورشان را با هولناک‌ترین بیان حکایت فرموده است! آیا اینچنین نیست؟

و اما تعجب؛ آیا عاقلانه است به ذهن بنده‌ای خطور کند - چه برسد به اینکه توقع هم داشته باشد - که بیشتر مردم به خلفای خداوند در زمی‌نش ایمان می‌آورند درحالی‌که از نظر خداوند سبحان بیشترشان ایمان نمی‌آورند و حتی کافر هستند؟! یا بیشتر مردم آنان را تصدیق کنند درحالی‌که از نظر خداوند سبحان بیشترشان مانع می‌شوند، تکذیب می‌کنند و حتی فاسق‌اند؟! یا بیشتر مردم دوستدار و مطیع خلفای خداوند باشند درحالی‌که از نظر خداوند سبحان بیشترشان از کسانی هستند که دوستدار کافران هستند و بت‌ها و هواهای نفسانی خودشان را می‌پرستند؟! یا بیشتر مردم خلفای خداوند را یاری می‌کنند و به‌سوی آن‌ها می‌شتابند درحالی‌که از نظر خداوند سبحان بیشترشان یاری نمی‌کنند و به‌سوی گناه و دشمنی شتاب می‌کنند؟! یا بیشتر مردم خلفای خداوند را اجابت می‌کنند و سخنشان را می‌فهمند و از حکمتشان پند می‌گیرند و در نشانه‌هایشان تعقل می‌کنند و سخنشان را می‌شنوند درحالی‌که از نظر خداوند سبحان بیشترشان اجابت نمی‌کنند، نمی‌فهمند، خدا را یاد نمی‌کنند، پند نمی‌گیرند، نمی‌شنوند و تعقل نمی‌کنند؟! یا بیشتر مردم خداوند سبحان را بر نعمت‌هایش که قابل‌شمارش نیست شکرگزار باشند و به خاطر بزرگی فضلشان سپاس گویند درحالی‌که از نظر خداوند سبحان بیشترشان شکرگزار نیستند؟! یا بیشتر مردم در آزمون به‌وسیلهٔ خلفا پیروز می‌شوند و نجات می‌یابند درحالی‌که از نظر خداوند سبحان بیشترشان شکست می‌خورند، پیروز نمی‌شوند، نجات نمی‌یابند، عذاب بر آنان حق است و در جهنم جاودانه خواهند بود؟! یا... یا... یا... که مستلزم این است که وضعیت اکثریت مردم را که خداوند سبحان در کتابش بیان فرموده است دوباره تکرار کنیم.

مایلم اجابت و پاسخ‌گفتن مردم را با عبارتی دیگر توصیف کنم؛ زیرا وعده داده بودم خلاصهٔ وضعیت بیشتر مردم را - که مرور کردیم - در معادله‌ای به‌روشنی خورشید نیمروز جمع‌بندی نمایم؛ پس می‌گوییم: بیشتر مردم طبق متن قرآن کریم: «ایمان نمی‌آورند + مشرک‌اند + کافرند + حق را خوش نمی‌دارند + فاسق‌اند + دروغ‌گویند + نمی‌شنوند + تعقل نمی‌کنند + جاهل‌اند و نمی‌دانند + اجابت نمی‌کنند + نمی‌فهمند +

خدا را یاد نمی‌کنند + پند نمی‌گیرند + فاسق‌اند + غافل‌اند + روی‌گردان‌اند و پشت می‌کنند + پیرو ظن و گمان‌اند + شکرگزار نیستند + هنگام آزمون با خلفای خدا شکست می‌خورند + گمراه‌اند + دوستدار کافران هستند + پیرو شیطان‌اند + خودشان و راهبانشان از راه خدا بازمی‌دارند + در گناه و دشمنی شتاب می‌کنند + در بی‌توجهی و نابودکردن خلفای خداوند در زمین، اسراف‌کارند + خلفای خداوند و مؤمنان را آزار می‌دهند و یاری نمی‌کنند + کارهای بد می‌کنند + خیری در نجوایشان نیست + عذاب بر آنان حق است + گریه‌شان نتیجه اعمالشان است + از مقربان نیستند + نجات نمی‌یابند» = «بسیار بودن معترضان بر خلفای خداوند».

پس: عجیب و دور از انتظار نیست که می‌بینیم روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) انصار قائم (علیهم‌السلام) را به اینکه همچون نمک در غذا و سرمه در چشم هستند توصیف می‌نمایند. الحمدلله لله رب العالمین؛ اما مشکل این اکثریت چیست که بر خلفای خداوند در زمینش اعتراض می‌کنند؟ در ادامه به این نکته خواهیم پرداخت.

### مشکلی که موجب اعتراض اکثریت به خلفای خدا می‌شود چیست؟

سید احمد الحسن (علیه‌السلام) در بیان این نکته می‌فرماید: «بروز و ظهور «من» مخلوق به صورت آشکارا، مجازات در پی دارد؛ یعنی هرچه مخلوق در رویارویی با پروردگارش «من» را در نهان به کار می‌گرفته است، اکنون آن را به صورت رودرو با جانشین خدا و با گفتن «من از او برترم» نمایان می‌سازد. او جرئت نداشته است که در برابر خداوند قهار چنین چیزی را بر زبان براند، لیکن در هر لحظه وقتی به نفس خود نگاه می‌کرد آن سخن را به زبان می‌آورد. آن‌ها کسانی هستند که حتی نمی‌توانند دست‌های خود را ببینند.

منیت، آن‌ها را کور ساخته است. تمام هم و غم ایشان، پرداختن به نفسشان است و آنچه به آن مربوط می‌شود؛ و همچنین اجتناب از هر آنچه به ظاهر با نفسشان سر

ناسازگاری دارد.

اکنون آن کسی که آن‌ها را آفریده در خلیفه‌اش متجلی گشته تا به این ترتیب آنچه نفس‌های خبیثشان از انکار خداوند سبحان و فضل او پنهان می‌کرده است بر همگان آشکار گردد.

اگر بخواهی وضعیت را در یک مثال مادی برایت نزدیک می‌کنم: حال آن‌ها مانند کسی است که بر نفس خود تمرکز نموده است، بدون اینکه آشکارا درحالی که با خدای خود روبه‌رو می‌شود بگوید: «من برتر از کسی هستم که مرا خلق نموده!» یا بگوید: «نفس من مهم‌تر از کسی است که مرا آفریده است!»؛ اما حال و نظرش که متمرکز بر نفس خویش شده، گویای این سخن است. اکنون که خداوند او را با شخصی همانند خودش که در ظاهر یک انسان است امتحان نموده، او به‌طور مستقیم و آشکارا بدون شرم و حیا، آنچه را که نفسش پنهان داشته، می‌گوید: من از او بهترم!<sup>(۱)</sup>

بنابراین مشکل، «من» است، همان بیماری ابلیس (لعنه الله)، همان دردی که او را از سجده برای خلیفه خدا در زمینش آدم (علیه السلام) منع کرد آن هنگام که خداوند به او فرمان داد و با سجده برای او، وی را آزموید. همان بیماری کسانی است که نفسشان در اعتراض به خلفای خداوند در زمینش برایشان چنین آراسته است؛ خلفایی که پس از آدم (علیه السلام) تا همین امروز آمده‌اند و خواهند آمد.

همان «من» که در نفس معترض، به‌صورت حسادت و تکبر شکل می‌گیرد؛ حسادت به آنچه خداوند به خلفای خود اختصاص داده است و تکبر بر اراده خداوند سبحان در خلفایش.

همان «من» که صاحبش را همواره به یاری خودش فرا می‌خواند و او را به استهزا و مسخره‌کردن و نپذیرفتن و اعتراض و احتجاج به باطل و ارائه پیشنهادات به

۱- نصیحتی از آن حضرت (علیه السلام) برای نوشتن تحقیقی در رابطه با معترضان بر خلفای خداوند در زمینش. [کتاب در محضر عبد صالح (علیه السلام) جلد ۱، ایستگاه سوم، قسمت «من از او برترم، مشکل همیشگی منکران»]. (مترجم)

فرستادگان و آنچه آن‌ها باید ارائه دهند و موارد دیگری که در سنت‌های معترضان مرور کردیم دعوت می‌کند؛ حتی او را به سوی درخواست عذاب و جاودانگی در جهنم دعوت می‌کند و می‌گوید با این شروط به خلیفه خدا ایمان می‌آورم و به فرمانش گردن می‌نهم!

و امروز این همان «من» است که صاحبان معترضش را علیه خلیفه خدا و دعوت‌کننده به خدا سید احمد الحسن علیه السلام راهبری می‌کند. چقدر سید احمد الحسن علیه السلام -روحم به فدایش- به آنان فرمود: «ابلیس شما را با بیماری خود گرفتار و با ندایش شما را جلب نکند». اگر شخص زنده‌ای را صدا می‌زدم قطعاً می‌شنید، اما دل‌ها مرده‌اند و هیچ نمی‌بینند، نمی‌شنوند، تعقل نمی‌کنند، نمی‌فهمند، خدا را یاد نمی‌کنند و پند نمی‌گیرند. این سنت خداوند است که در پیشینیان نیز بوده و هرگز در سنت خدا تبدیلی نخواهید یافت... و هرگز در سنت خدا تغییری نخواهید یافت... و خداوند بر امر خویش غالب است اگرچه معترضان را خوش نیاید.

\*\*\*

## خاتمه

نمی‌توانم در خاتمه تعبیر کلمه «مُشک»<sup>(۱)</sup> را به کار ببرم، زیرا تمام آنچه از مقدمه تا خاتمه مرور کردیم فصل‌هایی در مورد معترضان بر خلفای خداوند در زمینش بود. پس چه «مُشکی» درحالی‌که بیشتر مردم را ابلیس و سپاهیانش به سوی جهنم راهبری می‌کنند و جهنم چه بد جایگاهی است! چه «مُشکی» درحالی‌که بقیة‌الله و وصی و ستم‌دیده او امروز خانه‌به‌دوش و از دیار خود طرد شده‌اند، انصارشان کشته، زندانی و شکنجه می‌شوند، عذاب بر امت سایه افکنده و طوفانش نزدیک شده است؛ طوفانی که چیزی باقی نمی‌گذارد و چیزی را وا نمی‌نهد!

آری؛ آن‌ها بر ما حق دارند و ما به لطف و فضل خداوند اگر قبول فرمایید. در شمار شیعیان‌شان بر سنت انبیا و اوصیا هستیم؛ و بالاینکه می‌دانیم تمام شرف را درخواست کرده‌ایم، اما همین‌که بر رحمت و فضل بزرگش آگاه شدیم، ناگزیر باید بر درگاه کریمش بایستیم و امیدوارانه چیزی را طلب کنیم که سزاوارش نیستیم؛ حق مردم ما بر ما این است که با مجاهدت، به نصیحتشان بکوشیم و برای بیدار شدنشان از خواب عمیقی که در آن فرو رفته‌اند دعا کنیم پیش از آنکه فرصت از کف برود.

پس: ﴿يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَيَجْرِمَنَّ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ﴾<sup>(۲)</sup> (ای قوم ما، این دعوت‌کننده به خدا را پاسخ گوید و به او ایمان بیاورید تا خدا گناهانتان را ببامزد و شما را از عذابی دردآور در امان بدارد).

دعوت‌کننده به سوی خدا -احمدالحسن (علیه السلام)- را پاسخ گوید؛ او که به سویتان آمده است همان‌گونه که خلفا و حجت‌های پیشین خداوند سبحان به سوی قوم‌های خود آمده بودند. برخی از نشانه‌ها و دلایل روشنشان را که آن‌ها با خود آورده بودند و قانون

۱- اشاره‌ای به آیه قرآن کریم: ﴿خَاتَمُهُ مِسْكٌ وَ فِي ذَلِكَ فَلَيْتِنَافِسِ الْمُتَنَافِسُونَ﴾ (خاتمه آن مُشک است، و در این، مسابقه‌دهندگان باید بر یکدیگر پیشی بگیرند). (مطففین، ۲۶) (مترجم)

خداوند سبحان در مورد حجت‌ها (وصیت و تصریح، علم و حکمت، پرچم و حاکمیت) برایتان بیان گردید؛ قانونی که فصل مشترک بین همه حجت‌های الهی در خلفای اولوالعزم و دیگران -صلوات خداوند بر همه‌شان- بوده و هست و همان‌طور که در مقدمه بحث توضیح داده شد سید احمدالحسن (علیه السلام) نیز همان دلایل و نشانه‌ها را برای شما آورده است.

او به‌سوی شما آمد درحالی‌که پدران پاک و مطهرش (علیهم السلام) اسم و محل سکونت و صفت و هرچه را که متعلق به امر اوست برایتان بیان کرده بودند و هرکس که تاکنون مطلع نشده، می‌تواند به همه کتاب‌های او -روح‌به‌فدایش- که نوشته و بیان کرده و در آن‌ها متشابهات قرآن کریم را محکم و عقیده حق را آشکار کرده است مراجعه کند. با این کار دری برای شناخت او و اینکه او همان دعوت‌کننده و عهده‌داده‌شده به‌سوی خداست گشوده می‌شود، پس از آنکه ائمه هدایت (علیهم السلام) پاسخ گفتن او را در امور بزرگ، راهی برای ایمان به او و تصدیقش قرار داده‌اند.

همچنین می‌توانید از آنچه انصارش -خدا حفظشان فرماید- در قالب ده‌ها تحقیق و کتاب در بیان ادله حق و روایات طاهرین (علیهم السلام) در این خصوص به رشته تحریر درآورده‌اند اطلاع حاصل کنید؛ و در اینجا بخش کوچکی از آن‌ها مرور گردید، اما همه این‌ها تنها نقطه‌ای در دریای نوشته‌هایی است که برای تبیین حق و نشانه‌ها و دلایلی به نگارش درآمده‌اند؛ و اگر اکنون در خاتمه این کتاب نبودم برخی از مسائل مرتبط را بیان می‌کردم تا هیچ معترضی نگوید که این تنها ادعایی توخالی است؛ ولی همین‌که در اینجا به تألیفات مذکور ارجاع می‌دهم کفایت می‌کند.

ای مردم ما! داعی خدا را اجابت کنید؛ و اگر جز اعتراض و نپذیرفتن را بر نمی‌تابید دست‌کم به آنچه در حق او (علیه السلام) و انصارش گفته می‌شود دقت کنید و همه آن حرف‌ها را که امروز گفته می‌شود با آنچه در این تحقیق از سخنان معترضان بیان کردم کنار هم قرار دهید، سپس بر کارهای بزرگان مردم در امروز و سران و حامیان‌شان دقت کنید و باز هم با کارهای آقایان معترضان در گذشته و سران و



پیروانشان مقایسه کنید و سپس برای بار سوم به هدف معترضان امروز دقت کنید و آن را با اهداف معترضان گذشته یکجا گرد آورید. به خداوند سوگند - گرچه باوجود روشن بودن مسئله و به‌طور کامل انطباق داشتنش، نیازی نیست به خداوند سبحان قسم بخورم - چیزی جز تشابه نخواهید یافت و حتی نتیجه، انطباق داشتن سخنان، کارها و اهداف معترضان امروز با پیشینیانشان خواهد بود. پس از خودتان این پرسش را مطرح کنید: از چه کسی پیروی می‌کنید؟ و به چه سمتی برده می‌شوید؟ که در بیداری پیش از افتادن در جهنم، نجاتی هست وقتی که بنده برای پروردگارش خالص شود و توبه و انابه نماید.

و اگر تا اکنون در نشانه‌های دعوت‌کننده به سوی خدا و دلایلی شکی داشته‌اید، آیا در اینکه آقایان معترضان امروز در گفتار، کردار و هدفشان به‌طور کامل بر همان شیوه معترضان بر انبیا و اوصیای خداوند در گذشته هستند نیز شک دارید؟! آیا بیدار نمی‌شوید؟ کی؟! خدا رحمتتان کند! اگر بزرگان اعتراض‌کننده در اثر اعمال پلید و طینت زشت خود، آماده‌شدن برای پیکار با قائم و وصی او (علیه السلام) را انتخاب کردند، شما را چه شده است که در آماده‌شدن و زمینه‌سازی برای نبرد با آل محمد و انصارشان از آنان پیروی می‌کنید؟

آیا در این شک دارید؟ پس به این خلاصه در خاتمه گوش بسپارید که نمی‌خواهم آن را به درازا بکشانم:

امروز آقایان و بزرگان اعتراض‌کننده دعوت حق را ترک گفته، فتوا به تکذیب داعی خدا و تخریب مساجد و حسینیه‌های این دعوت و جنگ با آن داده‌اند و تا امروز کسی از آنان و سران و بزرگانی که یاریگرشان هستند دلیلی برای تکذیب وی نیاورده‌اند و اگر کسانی که خود را مسخر خدمت به آنان کرده‌اند سخنی به زبان آورند تنها چیزی که از آنان خواهید شنید تزویر، استهزاء، تهمت‌پراکنی و تحقیر پیروان خودشان است، نه چیز دیگر، و تکذیب بدون دلیل، روش آنان است و اگر به معترضان گذشته دقت کنید همان‌طور که گفته شد - خواهید دید وضعیت آنان در تکذیب بدون دلیل به همین

صورت بوده است.

تمسخر و استهزا، روش و خصوصیتی جدانشدنی از آنان در برخورد با حق است که به آنان عرضه شده و این همان کاری است که معترضان در گذشته انجام داده بودند.

او (علیه السلام) را به سحر، جادوگری، دیوانگی و دروغ‌بافی متهم کردند. حال آنکه او از تمامی این نسبت‌ها پاک و به دور است. و گفتند جادوگری را در هند آموخته است (هند!!!). حتی در این خصوص به سختی می‌توان از پیروانشان تحقیق کرد که ای کاش اسم منطقه‌ای نزدیک را می‌گفتند تا بتوان از اهالی آن منطقه سؤال کرد، به خصوص که پیروان وفادار هر چیزی را از آنان می‌پذیرند بی‌آنکه سؤالی برای فهمیدن مطرح کنند چه برسد به درخواست دلیل؛ و اگر به روش معترضان گذشته دقت کنید، خواهید دید که همه این گفته‌های امروز، به خلفای گذشته نیز گفته شده بود؛ حتی بر سرور و آقایان یعنی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز گفته شده بود. آیا در این نیز شک دارید؟! پس به کتاب خدا مراجعه کنید تا حق را بیابید؛ زیرا در غیر این صورت دیگر با چه چیزی قانع خواهید شد؟!

و نیز همان‌طور که سران و اشراف، همراه آقایان اعتراض‌کننده تأثیر برجسته‌ای در گذشته داشته‌اند امروز نیز سهم به سزایی دارند. سران و اشراف حاکم ستمگر، همیشه تأثیر بارزی در ترویج باطل و احتجاج به باطل در نپذیرفتن نشانه‌ها و دلایل روشن حق داشته‌اند. وضعیت امروز آنان در فسق و خوش‌گذرانی و فتوا دادن و جدل باطل، همانند وضعیت گذشتگان‌شان از سران و اشرافی است که خداوند سبحان در کتاب کریمش بیان فرموده و ما صفاتشان را خلاصه‌وار بیان داشتیم.

اما تهدید و ریشه‌کن کردن - که مردم ما با چنین ادبیاتی، دعوت حق را پاسخ داده‌اند - و نیز قتل و طرد شدن و زندانی و شکنجه کردن هم نکته دیگری است که روش معترضان گذشته و شیوه تجاوز و ستمشان که در برابر خلفای خداوند و انصارشان تمرین کرده‌اند را به ما یادآور می‌شود.

درخواست و اصرار امروز آن‌ها برای آوردن نشانه و معجزه مادی از سوی دعوت‌کننده به سوی خدا، در حقیقت، شتاب در خواستن عذاب است از جایی که می‌دانند یا نمی‌دانند. آن‌هم پس از ترک‌گفتن همه نشانه‌های هدایت و دلایل روشن حقی که فرستادگان گذشته خداوند آورده بودند و امروز نیز خلیفه خدا آورده است؛ نشانه‌ها و دلایلی که بر هر شنونده حقی که دعوت حق را یاد می‌کند پوشیده نیست و این نیز نقطه اشتراک دیگری با اصرار معترضان بر ضد خلفای خداوند در مردمان گذشته است.

اما در مورد دیگر گفته‌هایشان درباره دلایل سید احمدالحسن (علیه السلام)، آن‌ها را گوش و با گفته‌های معترضان گذشته مقایسه کنید. آن‌ها به سید احمدالحسن (علیه السلام) گفتند: این‌ها را در سخنان علمای گذشته‌مان و پیشینیان نشنیدیم! اما آیا این سخن با حرف پیشینیان که می‌گفتند «این را در آیین پدران گذشته‌مان نشنیدیم» تفاوتی دارد؟! آن‌ها گفتند: روایاتی که تو آوردی و بر تو دلالت می‌کند چیزی جز روایات ضعیف نیست، بلکه سخن پیرزنان است! در گذشته نیز این سخن را اسلافشان به حجت‌های خداوند گفته بودند و هر وقت رسولی فرستاده می‌شد پاسخشان همین بود: «همه آنچه آورده‌ای افسانه‌های گذشتگان است».

و گفتند: چگونه معقول است که وصی امام مهدی (علیه السلام) از بصره باشد؟ همین سخن را علمای بنی اسرائیل به عیسی (علیه السلام) گفتند؛ وقتی او از ناصره مبعوث گردید و کسانی که ادعای انتظارش را داشتند گفتند: او پیامبری است و از ناصره؟! و گفتند: پیروان تو ساده لوح و فقیرند و اسلافشان نیز همین را به خلفای الهی گفته بودند: «تنها فرومایگان ما از تو پیروی می‌کنند».

دیگر چه باقی مانده است که نگفته و نکرده باشند تا مطمئن شوید که معترضان امروز بر سید احمدالحسن (علیه السلام) همان معترضان دیرروز بر خلیفه‌ای از خلفای خداوند در زمینش هستند؟ از همین رو امام باقر (علیه السلام) شخص سرپیچی‌کننده از او را به «اهل آتش» بودن توصیف فرموده است. اگر چیزی باقی ماند به ما بگویید تا نشانه‌ای یا

روایتی بیاوریم که شهادت دهد آنچه آن‌ها می‌گویند یا انجام می‌دهند، مردم پیش از آن‌ها نیز در اعتراض به حجت‌های خدا می‌گفتند و انجام می‌دادند.

شاید پیشنهادهایشان باقی مانده باشد. گاهی برای دلایل پیشنهاد می‌دهند و می‌گویند خلیفه الهی باید با فلان دلایل بیاید و گاهی خودشان شخص خلیفه را پیشنهاد می‌کنند. ما این نکته را در فصل سنت‌های معترضان به تفصیل ارائه کردیم، اما مطمئن باشید مردم امروز نیز همین پیشنهادها را در هر دو صورتش ارائه کرده‌اند و من برای هر قسمت تنها به بیان یک مثل بسنده خواهم کرد تا مطلب به درازا نکشد.

اما در خصوص پیشنهاد دلایلی که می‌گویند سید احمد الحسن (علیه السلام) باید بیاورد تا او را تصدیق کنند: سخن کورانی از این دست پیشنهادهاست که گفته است باید ریش سفیدش سیاه شود، یا یعقوبی که پیشنهاد داد باید از آنچه در ذهنش دارد خبر داده شود، یا برخی از سران و اشراف در نجف که پیشنهاد دادند سید (علیه السلام) باید بالای قبه امیرالمؤمنین (علیه السلام) پرواز کند و سایر سخنان پوچ و بی‌معنی که اندیشه شخص شکیبا و حلیم را به اضطراب می‌کشاند. اگر دلایل ایمان آوردن به خلفای الهی منوط به چنین درخواست‌هایی باشد دیگر فایده وصیت به آنان چه خواهد بود؟ و علم و حکمتشان و این همه روایت در شناخت داعی حق چه فایده‌ای خواهد داشت؟! همه این‌ها و حتی قرآن کریم در نگاه شما چه فایده‌ای خواهد داشت!؟

اما در خصوص پیشنهاد خود خلیفه: این پیشنهاد نیز از آنان صادر شد و حرجی نیست، زیرا هرکس سنگ خودش را به سینه می‌زند و آنچه برایشان بسیار اهمیت دارد این است که خلافت را از خاندان پاک محمد دور کنند تا در دست هرکس که می‌خواهد بیفتد، یهودی باشد یا نصرانی یا سفیانی یا ... فرقی نمی‌کند. آنان ایمان نمی‌آورند مگر اینکه یمانی مثلاً از خانه سید خوبی یا حکیم یا شیرازی بیرون بیاید. بسیار شنیدیم عده‌ای آشکارا و بدون شرم و حیا، خود را به‌عنوان خلیفه پیشنهاد می‌کنند. گروه دومی هم سید حسن نصرالله را پیشنهاد می‌دهند. گروه سوم نیز حوثی از یمن را پیشنهاد می‌کنند و گروه چهارم ... و همین‌طور؛ اما همان‌طور که گفتم آنچه

برایشان مهم است این است که یمانی از آل محمد (علیهم السلام) نباشد، ولی از هر آیین دیگری که باشد - حتی الحاد و طاغوت و کافر- برایشان مهم نیست.

یکی از اهالی یمن نقل می‌کند که در روزهای حرکت حوثی‌ها در یمن، کورانی از او درخواست می‌کند که در مسئلهٔ تحریم فروش سلاح از او پیروی شود؛ زیرا از نگاه کورانی، این نکته، علامت تشخیص یمانی بود. آن شخص یمنی می‌گوید: به کورانی گفتم: ای شیخ! این شخص حوثی، مردی زیدی‌مذهب است و زیدیه معتقد به امامت زید بن علی شهید هستند و اصلاً از امامیه نیستند و اساساً آنان اعتقادی به امامت امام باقر (علیه السلام) و امامان هدایت پس از او ندارند، چه برسد به اینکه به امامت امام مهدی (علیه السلام) که یمانی به او دعوت می‌کند معتقد باشند که امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید: «زیرا او شما را به صاحبان دعوت می‌کند». کورانی که به گمان مردم در قضیهٔ امام (علیه السلام) متخصص است گفت: نه... نه. دقت کن از تو چه درخواستی کردم. این یمانی کورانی مرا به یاد رهبر پرچم‌های سیاه که از سوی مشرق به سمت کوفه حرکت می‌کنند و برای امام مهدی (علیه السلام) زمینه‌سازی می‌کنند می‌اندازد؛ زیرا کورانی زمانی تلاش می‌کرد یمانی را بر سید خمینی (رحمه الله) تطبیق دهد و اینکه لشکر او همان صاحبان پرچم‌های سیاه هستند؛ اما پس از پایان یافتن جنگ و مرگ سید خمینی (رحمه الله) به سرعت تلاش کرد تا این مطلب را از کتاب خود با عنوان «زمینه‌سازان ظهور» حذف کند. به‌راستی این ضرب‌المثل درستی است که می‌گویند: اگر حیا نداری پس هرکاری می‌خواهی بکن.

به همین ترتیب تصویرسازی او و تطبیقات او بر جنبهٔ یاری و استقبال مردم از امام خود را مقایسه کن؛ زیرا در کتابش چنین تطبیقاتی دارد، حال آنکه خواننده تنها یک جنبه از پذیرفتن او را می‌بیند - درحالی که چنین پذیرفتنی حقیقی نیست - چون برخی از روایات را با هوای نفس خود می‌پذیرد و برخی دیگر را نیز با هوای نفس خود رد می‌کند. اینکه پای هوا و هوس را در پذیرفتن روایت توسط او پیش کشیدم به‌عمد بیان کردم، زیرا وی مصداق روایتی را که پذیرفته است رد می‌کند؛ مثلاً او در کتاب

خود «معجم موضوعی، ص ۳۰۱» می‌گوید که مهدیین دوازده‌گانه پس از پدرشان امام مهدی (علیه السلام) حکومت خواهند کرد، وصیت مقدس و دیگر موارد را دلیل می‌آورد، اما در همان وقت بر سید احمد (علیه السلام) اعتراض می‌کند و حتی حمله جماعت اعتراض‌کننده، تکذیب‌کننده و رد‌کننده بدون هیچ دلیلی را رهبری می‌کند. این در حالی است که او خودش پیش از دیگران دیده است که احمد در وصیت مقدس ذکر شده و طبق متن رسول خدا ﷺ او اولین مؤمنان و اولین مقربان به پدرش (علیه السلام) است. او این را پیش از دیگران دیده است؛ زیرا این روایت را نقل کرده و موردی اعتقادی را بر آن بنا نهاده است، یعنی حکومت مهدیین پس از امام مهدی (علیه السلام) با این حال، این چنین پذیرفتن این روایت توسط کورانی را کجای دلمان بگذاریم؟! معلوم است که این کار تنها پذیرفتنی از روی هوا و هوس و فقط زبانی است و در پایان عملاً منجر به نپذیرفتن و تکذیب شده است و در نتیجه مستحق خشم خدا می‌گردد. آیا چیزی را می‌گویید که خود به آن عمل نمی‌کنید؟ آیا دیده‌اید که غیر از وصی، شخص دیگری وصیت را دلیلی بر راستی خود برافرازد و بعد معلوم شود که او وصی نبوده است؟! چه بزرگ است از نظر خدا، که آنچه را که می‌گویید خود عمل نمی‌کنید!

اما شیخ محمد السند؛ این شیخ، قاعده و قیدی برای یاری یمانی در روایت امام باقر (علیه السلام) تعیین می‌کند: «... و برای هیچ مسلمانی جایز نیست از او نافرمانی کند و هر کس چنین کند اهل آتش است، زیرا یمانی به حق و صراط مستقیم دعوت می‌کند» و این قید، «فراهم بودن موازین شرعی در حرکت یمانی است». او قید را به گمان خود چنین توضیح می‌دهد: «این روایت حرمت نافرمانی از یمانی را در نتیجه دعوت او به حق و صراط مستقیم و به مهدی (عجل‌الله‌فرجه) می‌داند، پس قاعده در یاری دادن او این است که مطابق میزان و حدود شرعی عمل کند».<sup>(۱)</sup>

او در عین حال می‌گوید که علت حرمت نافرمانی از یمانی این بخش از حدیث است

«... یمانی شما را به حق و راه مستقیم دعوت می‌کند». شما را به پروردگارتان قسم می‌دهم پس از اینکه امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید که یمانی به حق و صراط مستقیم دعوت می‌کند و این خصوصیت را به یک سخن خاص، کار خاص یا مقطع زمانی خاص نسبت نداده است به این معنا خواهد بود که یمانی در همه سخن‌ها، کارها و زمان‌ها به حق و صراط مستقیم دعوت می‌کند و این در حقیقت تصریح بر عصمت یمانی است که در مقدمه بیان داشتیم؛ پس ای شیخ محمد السند، آیا باین وجود صحیح است از او توقع انحراف از شریعت در کاری یا سخنی یا فکری داشته باشی که یاری او در حرکتش را مقید به چیزی که گفتمی می‌دانی؟ یا شما او را همانند یکی از مجتهدان در علوم خودتان می‌دانید، حال آنکه امام باقر (علیه السلام) برای کسی که از او نافرمانی کند حکم «آتش» را صادر می‌فرماید و این به روشنی دلالت بر این نکته دارد که او حجت الهی است؛ در غیر این صورت آیا غیر از حجت خدا، شخص دیگری موصوف به این صفت می‌شود که شخص نافرمانی‌کننده از او اهل آتش باشد اگرچه نماز بگذارد، روزه بگیرد و بر ولایت حجت‌های پیشین باشد؟ این مطلب از اطلاق سخن امام استفاده می‌شود که می‌فرماید صرف نافرمانی از یمانی، موجب آتش خواهد شد و هیچ تفصیل یا قیدی بیان نمی‌فرماید.

پیروان امثال این افراد قطعاً از کسانی هستند که امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره‌شان فرموده است: «پیروزی و گشایش را از جای دیگری آرزو دارند». کدام جهت است که خداوند می‌خواهد آن‌ها آرزویش را داشته باشند و درکش کنند؛ حال آنکه اینان سخن این افراد را بر آل محمد (علیهم السلام) مقدم می‌شمارند و آن‌ها را به جای آل محمد (علیهم السلام) اطاعت کردند و این‌گونه سفسطه‌گری‌ها، خواست‌های نفسانی و افتراهایشان مقدم بر حکمت طاهرین و حجت‌ها و دلایل روشنشان گردید.

آیا چیز دیگری باقی ماند تا مردم از آقایان معترضان امروز مطمئن شوند و تصدیق کنند که آن‌ها به امامان گمراهی و علمای خیانت‌کار اقتدا کرده‌اند؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید و وقتی توصیف آن‌ها را به ابن مسعود بیان فرمود

درباره آخرالزمان و اهلش چنین می‌فرماید: «... ای ابن‌مسعود، علما و فقهایشان فاجرهای خائن‌اند. بدان که آن‌ها شریرترین مخلوقات خداوند هستند و پیروانشان و کسانی که به سمت آن‌ها می‌روند و از آن‌ها می‌پذیرند و آن‌ها را دوست دارند و با ایشان هم‌نشین می‌شوند و از آن‌ها مشورت می‌گیرند نیز شریرترین خلق خدا هستند که خداوند آن‌ها را وارد جهنم می‌کند: ﴿صُمُّ بَكْمٌ عُمِي فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (کر و کور و لال‌اند و بازگشتی ندارند).

﴿وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِيَٰ وَيَكْمَأُ وَصَمًا مَّاوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا﴾<sup>(۲)</sup> (و در روز قیامت درحالی‌که چهره‌هایشان رو به زمین است، کور و لال و کر محشورشان می‌کنیم و جهنم جایگاه آن‌هاست که هرچه شعله آن فرو نشیند شراره‌ای [تازه] برایشان می‌افزاییم).

﴿كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ﴾<sup>(۳)</sup> (هرگاه پوست نشان بپزد پوست دیگری جایگزین کنیم تا عذاب خدا را بچشند).

﴿إِذَا أَلْقَا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهيقًا وَهِيَ تَفُورٌ \* تَكَادُ تَميزُ مِنَ الْغَيْظِ﴾<sup>(۴)</sup> (چون در آن افکنده شوند، به جوش آید و بانگ زشتش را بشنوند \* نزدیک است که از خشم پاره‌پاره شود).

﴿كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾<sup>(۵)</sup> (هرگاه بخواهند از آن [عذاب]، از آن اندوه بیرون آیند، بار دیگر آنان را به آن بازگردانند که: بچشید عذاب آتش سوزنده را).

۱- بقره، ۱۸

۲- اِسْرَاء، ۹۷

۳- نساء، ۵۶

۴- ملکه ۷ و ۸

۵- حج، ۲۲



﴿لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (آنان در جهنم فریاد می‌کشند و در آنجا هیچ نمی‌شنوند).

ای ابن مسعود، آن‌ها ادعا می‌کنند بر دین من و سنت من و روش و شرایع من هستند، آن‌ها از من بری هستند و من نیز از آن‌ها برائت می‌جویم. ای ابن مسعود! در آشکارا با آنان هم‌نشینی و در بازارها با آنان معامله نکنید، و آنان را به راهی راه ننمایید و به آن‌ها آب ندهید.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفَّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ﴾<sup>(۲)</sup> (آنان که زندگی و زینت این دنیا را بخواهند مزد کردارشان را به‌طور کامل در این جهان می‌دهیم و به آنان در آنجا کم داده نخواهد شد).

ای ابن مسعود! امت من چه عداوت‌ها و کینه‌ها و جدال‌ها از ایشان خواهد کشید، آن‌ها ذلیل‌ترین این امت در دنیایشان هستند. قسم به کسی که مرا به‌حق مبعوث نمود، خداوند آن‌ها را خسف و به‌صورت میمون و خوک مسخ خواهد کرد.

گفت: سپس پیامبر ﷺ گریه کرد و ما نیز از گریه ایشان به گریه افتادیم و گفتیم: ای رسول خدا، چرا گریه می‌کنی؟ فرمود: برای رحمت بر اشقیا که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزَعُوا فَلَا قُوَّةَ وَ أَخَذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ﴾<sup>(۳)</sup> (و ای کاش می‌دیدید هنگامی را که وحشت‌زده‌اند، [راه] گریزی نمانده است و از جایی نزدیک گرفتار آمده‌اند) یعنی علما و فقها...»<sup>(۴)</sup>

این مردم باید به حال خویش بنگرند و ببینند پشت سر چه کسانی و به چه سمت و سویی حرکت می‌کنند؟

﴿وَ إِذَا قِيلَ لِنَّاسٍ إِنَّ اللَّهَ حَقٌّ وَ السَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنَّ

۱- انبیاء، ۱۰۰

۲- هود، ۱۵

۳- سبأ، ۵۱

۴- بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۹۹

نَظْنُ إِلَّا ظَنًّا وَ مَا نَحْنُ بِمُستَيَقِنِينَ ﴿١﴾ (و چون گفته شد: وعده خدا راست است و شکی در ساعت نیست. گفتید: ما نمی‌دانیم آن ساعت چیست؟ ما تنها گمانی در این باره داریم و ما یقین نداریم).

ای مردم ما! به‌سوی خداوند سبحان بازگردید و پیش از اتمام فرصت و به پایان رسیدن شمارش، در فریب و نادانی و جرئت و جسارت خود بر حجت‌های خداوند باقی نمانید که به‌زودی در دنیا و آخرت زیان خواهید دید. خداوند امری دارد که با احمدالحسن (عليه السلام) به انجام می‌رساند و هرآنچه آمدنی است نزدیک است. پس منتظر باشید که ما نیز منتظریم؛ و کسانی که بر آل محمد -بر امامان و مهدیین- ستم روا داشتند به‌زودی خواهند دانست به چه بازگشتگاهی بازمی‌گردند؛ ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم.

و نهایت دعای ما اینکه حمد و ستایش تنها از آن خداوند، آن پروردگار جهانیان است؛ و صلوات و سلام تام و تمام خداوند بر سید ما محمد و خاندان طیب و طاهرش، امامان و مهدیین باد!

۲۶ رجب الخیر ۱۴۳۰<sup>(۲)</sup>

